

# چشم انداز ایران

۱۲۰

بنیاد همایش بین المللی همکاران

## دوماهنامه چشم انداز ایران

اسفند ۹۸ و فروردین ۹۹

قیمت: ۲۰۰۰۰ تومان

صاحب امتیاز و مدیرمسئول: لطف الله میثمی

طراح جلد: فرزین آدمیت

ویراستار: اکرم گشتاسبی

صفحه آرا: کیوان موسویان

طراح صفحات آغازین بخش‌ها: سیمین هدایت منفرد

عکس: احمد شریف

\*\*\*

چاپ: ایرانچاپ

توزیع: مؤسسه اطلاعات

نشانی: تهران، میدان توحید، خیابان نصرت

غربی شماره ۲۴، طبقه سوم

کدپستی: ۱۴۵۷۸۳۷۴۵۴

صندوق پستی: ۱۳۴۴۵-۸۹۵

تلفن: ۰۶۶۴۳۲۰۷ - تلفکس: ۰۶۶۹۳۶۵۷۵

پیامک: ۰۹۱۰۱۴۷۵۸۸۷

cheshmandaziran.net

meisami40@yahoo.com

@cheshmandaz\_iran

cheshmandaziran

تلگرام:

اینستاگرام:

### آغازین

- قانون اساسی در بوته آزمایش ۲ گفت‌وگوی لطف‌الله میثمی و محمد محمدی گرگانی  
 طرحی نو در اندازیم ۵ فائزه حسینی  
 درباره عید و یک میهمان خیلی خیلی کوچک ۸ احمد هاشمی  
 ملی کردن دین ۱۰ بزرگداشت بیست و پنجمین سالگرد درگذشت مهندس بازرگان  
 جای خالی شهیدا ۱۲ گزارش مراسم سالگرد شهید مصطفی یوسفی  
 سنگ صبور سال‌های سخت ۱۵ محمود درگاهی  
 شاعری از تبار شور و شعور ۱۸ طه حجازی

### چشم انداز سیاست داخلی

- اصلاح طلبی؛ گذشته، حال، آینده ۲۰ گفت‌وگو با فیض‌الله عرب‌سرخ  
 سیاست‌ها ی انتخاباتی؛ تداوم راه اصلاحات ۲۴ گفت‌وگو با حمیدرضا جلایی‌پور  
 آینده اصلاحات ۲۶ حسین نورانی‌نژاد  
 سرنوشت جریان اصلاح طلب و بحران‌های درونی ۲۸ علیرضا خوشبخت  
 تحلیلی از شورش‌های خشونت‌آمیز ۳۱ علیرضایی‌زبان  
 راه توسعه؛ توانمندسازی اجتماع محور جوامع محلی ۳۳ گفت‌وگو با سید محمود حسینی  
 هویت ملی و مسئله زبان اقوام ایرانی ۳۵ سعید مدنی  
 چشم‌ها و گوش‌ها ۳۸

### چشم انداز اندیشه

- خدا، امری ایمانی نه اثباتی ۴۰  
 درباره ترجمه (نا) پذیری کلام دینی ۴۲ دیتیریش شته-برگردان: محمد رحیمی  
 «راه بیگانگان»؛ رابطه دین و خشونت ۴۷ حمیدرضا عربی  
 فرافکنی و توجیه؛ دو بیماری اجتماعی بزرگ جامعه ما ۵۳ احمد کتایی

### چشم انداز اقتصاد و توسعه

- خوزستان، محرومیت و توسعه ناموزون ۵۶ گفت‌وگو با احسان هوشمند  
 بودجه ۹۹ در غیاب ذی‌نفع واقعی ۶۱ بهمن احمدی امویی  
 تحولات صنعت و بازار نفت و بازیگران جهانی ۶۲ محمد آقایی  
 پارادوکس‌های توسعه در ایران ۶۵ نقد و بررسی کتاب «پنجاه سال برنامه‌ریزی در ایران»

### چشم انداز جامعه

- کرونا، سلامت روان و جنبش‌های اجتماعی ایران ۶۸ مهدی فخرزاده  
 خروج از بحران با نقد و شادمانی ۶۹ گفت‌وگو با حسن عشایری  
 انسان و دشواری وظیفه ۷۳ گفت‌وگو با حسین مجتهدی  
 قدم زدن روی اعصاب شهر ۷۵ گفت‌وگو با علی نیکجو  
 رسالت جنبش کارگری ایران ۷۷ کاظم فرج‌الهی  
 کارگران و امر سیاسی ۸۱ گفت‌وگو با فرشاد اسماعیلی  
 معلمان، سیاست و مطالبات خرد صنفی ۸۳ محمدرضا نیک‌نژاد  
 جنبش صنفی فرهنگیان، نگاهی از درون ۸۵ مهدی بهلولی  
 دانشجو و نفی تاریخی خودکامگی ۸۷ حجت‌الله شریفی  
 سرشت جنبش دانشجویی در دو دهه ۸۰ و ۹۰ ۸۹ محمدامین زندی  
 از سقوط خان تا غائله آذربایجان ۹۱ مهدی فخرزاده

### چشم انداز تاریخ

- امام خمینی چگونه در پاریس مستقر شد؟ ۹۴ احمد غضنفرپور  
 صنعتگران جدید هم‌زمان با دوره بهلولی ۹۸ گفت‌وگو با علی اصغر سعیدی  
 خانم فرح دیبا! اگر جای شما بودم ۱۰۲ مهدی غنی

### چشم انداز سیاست خارجی

- فلسطین سرزمین خون و قیام - بخش دوازدهم ۱۱۰ گفت‌وگو با محمد احمدی  
 مرد ملت و فرزند زمانه خود ۱۱۵ برگردان: محمد عربی  
 هشت نکته کلیدی در مورد فیلم مرد ایرلندی ۱۲۰ حمیدرضا عربی  
 آینده‌ای رو به رنج ققنوس‌ها ۱۲۲ پروین امامی

چشم انداز خوانندگان ۱۲۷



# قانون اساسی در بوته آزمایش

## گفت‌وگوی لطف‌الله میثمی و محمد محمدی گرگانی درباره چالش‌های اجرای بدون تنازل قانون اساسی

در این شماره نشریه چشم‌انداز ایران، گفت‌وگوی لطف‌الله میثمی و محمد محمدی گرگانی در باب قانون اساسی به‌جای سرمقاله تقدیم خوانندگان گرامی می‌شود.

هم در خطبه نماز جمعه گفتند تک‌تک مواد قانون اساسی مشروط به اصل ۴ است و اصل ۴ هم مشروط به موازین اسلامی است و موازین اسلامی هم به فهم فقهای شورای نگهبان مشروط است. این فهم عملاً فهم حوزوی و مبتنی بر احکام فرعی و فردی است. به نظر می‌آید فهمی نیست که مبتنی بر احکام اجتماعی یا مواد قانون اساسی که مقبولیت و مشروعیت داشته باشد. این شائبه پیش می‌آید که اصلاً قانون اساسی‌ای داریم؟ یا همه‌اش فهم شورای نگهبان است؟ در این زمینه ما در چشم‌انداز ایران با آیت‌الله منتظری مصاحبه کردیم. ایشان می‌گفت موجودیت شورای نگهبان از قانون اساسی و قوه مقننه نتیجه می‌شود و باید فهمشان هم مبتنی بر مواد قانون اساسی باشد که هم مشروعیت دارد هم مقبولیت. عده دیگر هم نیروهای تعیین‌کننده‌ای هستند که می‌گویند قانون اساسی سند برانداز است و هر حرکتی که روی مَر قانون اساسی انجام شود برانداز تلقی می‌شود. در تکمیل باید بگویم خود مقام رهبری در زمستان ۷۹ گفتند ما برانداز قانونی هم داریم. اگر قانون اساسی اجرا شود، انتخابات به‌تدریج کفه مردم را سنگین‌تر می‌کند و برای آن‌ها نگرانی به وجود می‌آورد. آن‌ها هم که به قانون اساسی انتقاد دارند دو دسته هستند: یک دسته دنبال اصلاحات بنیادی هستند؛ و دسته دیگر می‌گویند رژیم حقیقی آن‌قدر قدرت پیدا نکرده که در بازنگری، رژیم حقوقی مرفقی‌تری داشته باشیم. در تجربه بازنگری سال ۶۸ قانون اساسی تقلیل پیدا کرد. من هم در این دسته هستم. کسانی که قانون اساسی را قبول ندارند با فقه فردی و نظارت استصوابی کارشان را ادامه می‌دهند. یک‌عده می‌گویند از قانون اساسی نمی‌توان نظارت استصوابی را درآورد. شورای نگهبان یک هویت قضائی ندارد که بتواند تأیید یا رد صلاحیت بکند. برخی هم مثل آقای نجات‌الله ابراهیمیان، سخنگوی سابق شورای نگهبان، معتقدند با ساز و کار همین نظارت استصوابی هم، شورای نگهبان نمی‌تواند رد صلاحیت کند، چرا که به دادگاه انتخاباتی و هیئت‌منصفه نیاز دارد. گروهی دیگر هم مثل حزب اتحاد ملت هستند که به دنبال الغای قانون نظارت استصوابی هستند. درحالی که لغو این قانون طبق ترتیبات قانونی نیاز به لایحه یا طرح دارد که نه در مجلس موجود و نه در مجلس آینده چنین کاری نخواهد شد. مقام رهبری هم گفتند اگر می‌خواهید نظارت استصوابی لغو شود، لایحه و طرح بدهید. در شرایط فعلی یک مشکل دیگر این است که اگر رأی ندهیم، خط ترامپ و ایوزیسیون برانداز خارج از کشور تقویت می‌شود. اگر رأی ندهیم، روند رد صلاحیت‌ها را تأیید کرده‌ایم و به قانون اساسی و آرای مردم پشت کرده‌ایم. درحالی که ایوزیسیون برانداز هیچ‌گاه تحریم‌های حداکثری و خروج ترامپ از برج‌ام را محکوم نکردند و خشونت‌های آبان‌ماه را هم تأیید کردند و آن را دامن زدند و بعد که ظاهراً مسئله جمع شد گفتند کار رژیم بوده است. ما بیش از بیست سال است

**لطف‌الله میثمی:** در ایران نیروهایی داریم که می‌گویند قانون اساسی ثمره انقلاب که یک بار هم بازنگری شد قانون خوبی است. این‌ها معتقدند اگر قانون اساسی انقلاب مشروطیت هم اجرا می‌شد، ما مشکلی نداشتیم و مشکل در عدم اجرا بود. آیت‌الله طالقانی، در شب ۲۱ ماه رمضان در سال ۵۸ در کاخ سعدآباد گفت، اگر چند ماده قانون اساسی مشروطیت را عوض کنیم، همین قانون برای ما مناسب است. مهندس میرحسین موسوی با شعار اجرای بدون تنازل قانون اساسی وارد انتخابات ۱۳۸۸ شد. آیت‌الله منتظری و مهندس سبحانی تا زنده بودند می‌گفتند این قانون اساسی نباید دست بخورد و باید اجرا شود. عده دیگری هم می‌گویند قانون باید تغییر کند. بعضی از این دسته شعار استراتژیک تغییر قانون اساسی می‌دهند و می‌گویند تا قانون تغییر نکند، هیچ مشکلی در کشور ما حل نمی‌شود. این افراد به دسته‌های کوچک‌تر هم تقسیم می‌شوند. یک دسته جز نیروهای مبارز و کنشگران و نوآندیشان دینی هستند که می‌گویند رکن رکن قانون اساسی ولایت‌فقیه است که بر سایر اصول قانون سایه انداخته است. دسته دیگری از این‌ها معتقد به تغییر قانون اساسی هستند، اصلاً قانون را قبول ندارند می‌گویند این قانون اسلامی نبوده و غربی است و ما باید دنبال حکومت اسلامی برویم، چون جمهوری اسلامی التقاطی از جمهوری افلاطونی و اسلام محمدی است که با هم جوش نمی‌خورد. راهکار هم دارند که در هر انتخابات از طریق تشکیلاتی و حکم و فتوا یا شورای نگهبان پیروزی‌هایی به دست می‌آورند و راهشان را ادامه می‌دهند. یک‌عده دیگر که قانون اساسی را مشروط قبول دارند فقهای شورای نگهبان هستند. آیت‌الله مؤمن یک هفته قبل از فوت به احمد آقای منتظری گفته بود من در قانون اساسی فقط اصل چهارم را قبول دارم. آیت‌الله محمد یزدی

انتخابات فرزندم گونه داشته‌ایم که پیام مردم مخالفت با مهندسی انتخابات بوده، ولی در عمل تغییری ایجاد نشده است. بعضی معتقدند عملکرد شورای نگهبان نه با قانون مطابقت دارد نه با قرآن و نه با اخلاق و رویه‌های امام. یکی از سؤالات اصلی جامعه این است که در این شرایط چه باید بکنیم؟

**محمد محمدی گرگانی:** با سپاس از شما، ابتدا به چند نکته کلیدی بحث اشاره می‌کنم:

اول، حقوق همانند سایر علوم یک رشته علمی در حوزه علوم انسانی است و روش و نگرش خود را دارد؛ دوم، اکنون موضوع بحث ما یافتن راه‌حل برای مشکلات مملکتی نیست، سخن بر سر یک مسئله حقوقی است، لاجرم اگر بحث را محدودتر کنیم، بهتر می‌توانیم در مورد آن سخن بگوییم؛ سوم، علم حقوق مدعی نیست که با نوشتن بهترین قانون

اساسی مشکلات مملکت حل می‌شود، در یک کلام بهترین قانون برای یک کشور، بهترین قانون نیست، قانون اساسی سوئیس و یا سوئد، لزوماً بهترین قانون اساسی برای سودان نیست؛ چهارم، عرف یا عادات و رسوم و فرهنگ و باورهای یک جامعه از منابع حقوق است.

حال به تشریح و توضیح سؤال می‌پردازیم، اولین نکته را در تفاوت میان فقه و حقوق اختصاص بدسیم.

### تفاوت‌های فقه و حقوق

از ابتدای انقلاب یکی از مهم‌ترین مسائلی که در رشته حقوق پیش آمد به دلیل نقش مهم روحانیت در رهبری حرکت‌های مردمی، فقه جایگاه ویژه‌ای یافت، در اینجا به‌طور اختصار به چند تفاوت اشاره می‌شود:

۱- هر جرمی گناه نیست و هر گناهی جرم نیست، بسیاری از مسائل در حوزه رابطه انسان با خود و با خدا در حوزه دین و فقه و اخلاق است، ولی در حوزه حقوق نیست.

۲- بنیاد حقوق بر عدالت اجتماعی و نظم و امنیت جمعی است، در حالی فقه و اخلاق و دین، اساس و بنیاد، بر رشد شخصیت و طهارت نفس و کمال درونی است، خلوص نیت برای پیروی از قانون شرط نیست، پس اگر کسی برای حفظ مثلاً وجهات اجتماعی خود قانون را اجرا کند، مجرم نیست، اما اگر کسی برای کسب موقعیت اجتماعی مثلاً به مسجد برود نماز بخواند و یا روزه بگیرد، روزه و نمازش باطل است.

بزرگ‌ترین فاجعه در حوزه حقوق آنجاست که دولت به حوزه خصوصی و درونی و انگیزه و نیت افراد وارد شود و مأمور دولتی مرجع تشخیص ایمان و سلامت و پاکی افراد گردد و از همین جا بزرگ‌ترین آفت دین نیز مطرح می‌شود که رواج ریا و دورویی است.



نماید، درحالی که یک فتوای مرجع تقلید دینی، در سراسر دنیا برای پیروان او قابل تبعیت است، البته به لحاظ حقوقی، فتوا مرجع دینی نمی‌تواند خلاف قوانین یک جامعه باشد.

### ۵- تفاوت در ضمانت اجرا

از نظر حقوقی تنها مرجعی که حق اعمال زور برای اجرای قانون را دارد دولت است، لذا در حقوق اعتقاد و یا عدم اعتقاد قانون مبنای نیست، اگر کسی به هر دلیلی تخلف از قانون کند، مجازات می‌شود، لذا به اصطلاح، قانون، ضمانت اجرا دارد، اما در فقه و اخلاق و دین، اعتقاد قلبی شرط است، ضمانت اخلاق و دین باور درونی است، فتوای یک مرجع تقلید، به لحاظ فردی برای مقلد او الزام‌آور است، اما هیچ مأمور دولتی حق ندارد برای اجرا یک فتوا کسی را به زور وادار به انجام آن نماید و لذا فتوای یک مرجع ضمانت اجرایی قانونی ندارد.

قبل از پرداختن به نکات دیگر به نظرم خالی از فایده نیست که به نکته مهم دیگری هم اشاره شود و آن این است که شیعه در طول تاریخ در اقلیت بوده، اساساً، نگاه منفی در برابر قدرت و دولت دارد، همه رهبران معصوم شیعه به دست صاحبان قدرت یا به توطئه مسموم و شهید شده‌اند و یا در زندان و تبعید و یا مستقیماً به شهادت رسیده‌اند، لذا گویی در مظلومیت احساس حقانیت و در انزوا نوعی حق به‌جانی می‌جوید و مشابَهت بین خود و رهبران مقدس خویش می‌بیند، می‌گویند این مسئله مثلاً در چینی‌ها و ژاپنی‌ها نیست و شاید در اهل سنت این احساس به این شدت نباشد. لذا به تعبیر مرحوم باقر صدر، فقه شیعه فقه اقلیت است، به لحاظ حقوقی می‌توان گفت، فقه شیعه فقه حقوق فردی است، نکته‌ای که بعدها در کلمات بزرگان دیگر شیعه نیز بیان شد.

**میشمی:** علمای بسیاری در تدوین قانون انقلاب مشروطیت شرکت داشتند.

**محمدی:** بله و این خود شاید سرآغاز تحولی بزرگ در بخشی از علمای دین شد، اما پس از انقلاب دیدید که با قانون مالیات و کار مخالفت شد، حتی در مواردی بر سر مالکیت اسکناس و کنترل مواد مخدر و احتکار نیز اختلاف‌های جدی پیش آمد.

**میشمی:** از تشریح بیشتر بحث می‌گذریم به یک نتیجه مهم می‌رسیم، مهم‌ترین مسئله‌ای که به لحاظ نظری در حوزه بحث ما پیش می‌آید این است که آیا می‌توان بر اساس منطق حقوق و با روش حقوقی، به‌عنوان مثال اصل تساوی حقوق و به عبارتی حق شهروندی را برای همه ایرانیان به رسمیت شناخت؟ درحالی که امروز با تصویب شورای نگهبان، قانون‌گزینش این اصل را نادیده می‌گیرد؟

**محمدی:** نکته و نمونه خوبی اشاره فرمودید، به

۳- قانون حاصل توافق اکثریت یک جامعه است و فقه برداشت یک فقیه است.

قانون خود محصول یک دوره تاریخی از رشد فکری و فرهنگی جامعه بشری است، اینکه جامعه‌ای بپذیرد مبنای توافق اکثریت باشد، نیاز به رشد و دانایی و شرایط تاریخی دارد، جامعه هرچه پیشرفته‌تر می‌شود توانایی افراد بر توافق بیشتر می‌گردد، نشان عقب‌ماندگی اختلاف نیست، شیوه حل اختلاف است، قانون آخرین راه خرد جمعی و شعور انسان برای زیست عادلانه و صلح‌آمیز انسان‌ها با یکدیگر است. از طرفی این مسئله، عامل بسیاری از اختلاف‌نظرهای در ۱۵۰ سال گذشته بوده، به‌عبارت دیگر سخن این بوده که آیا حکم خدا باید اجرا شود یا رأی مردم؛ و دیگر اینکه مرجع تشخیص حکم خداوند کیست؟ فقها مدعی بودند مرجع تشخیص حکم خداوند هستند و راه رسیدن به آن نیز از طریق فقه می‌گذرد.

درحالی که حقوق محصول رأی اکثریت مردم است، به عبارت دیگر مبنای حقوق آرای عمومی است، با این شرط که آرای عمومی هم نباید برخلاف حقوق بنیادین انسان‌ها باشد، پس حتی قانونی که محصول رأی اکثریت در یک جامعه دموکراتیک است، نمی‌تواند حق حیات و یا حق انتخاب آزاد عقیده را از انسان‌ها سلب نماید، مثلاً هیتلر رأی اکثریت را داشت، ولی تبعیض نژادی او قابل توجه نیست، هرچند از حمایت اکثریت جامعه برخوردار باشد. البته اگر قانون از پشتوانه دین و یا اخلاق برخوردار باشد، بسیار بهتر اجرا می‌شود.

### ۴- تفاوت در قلمرو

قانون در محدوده مرزهای یک کشور اعتبار دارد، پس مثلاً مجلس ایران نمی‌تواند قانونی وضع کند که مردم امریکا و یا اروپا را مکلف به اجرای آن



نظر این جانب، بر اساس منطق حقوق به این سؤال می‌توان جواب داد. ابتدا در تشریح اصل مذکور چند نکته بسیار مهم حقوق اساسی را عرض می‌کنم:

۱- قانون اساسی میثاق یا عهد و پیمان میان ملت و حکومت است، لاجرم هر دو مرجع مذکور مکلف به اجرای آن هستند.

۲- قانون اساسی اسلام توافق شده میان ملت و حکومت است، ده‌ها برداشت از اسلام وجود دارد، لذا قانون اساسی آن اسلامی است که مورد توافق میان ملت و حکومت قرار گرفته است. مثلاً طبق اصل ۱۴ قانون اساسی که موضوع بحث ما خواهد بود، غیرمسلمانان از قسط و عدل اسلامی و حقوق انسانی برخوردارند، در حالی که از نظر بخشی از مراجع دینی بعضی از غیرمسلمانان مرتد هستند و از حقوق اجتماعی و سیاسی محروم هستند.

در اینجا اصل ۱۴ قانون اساسی را ذکر می‌کنیم: به حکم آیه شریف: «لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُنَافِقُوا فِي الدِّينِ وَلَمْ يَحْرُجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ»<sup>۱</sup>. دولت جمهوری اسلامی ایران و مسلمانان موظف‌اند نسبت به افراد غیرمسلمان با اخلاق حسنه و قسط و عدل اسلامی عمل نمایند و حقوق انسانی آنان را رعایت کنند. این اصل در حق کسانی اعتبار دارد که بر ضد اسلام و جمهوری اسلامی ایران توطئه نکنند.

در این اصل چند نکته اصلی را مورد بحث قرار می‌دهیم:

۱- ابتدا ما می‌بینیم که خارج از بحث حقوقی این نکته مهم را اشاره کنیم، آیا واقعاً ما مسلمانیم؟ به وظایف دینی خود واقعاً عمل می‌کنیم؟ آیا این پیش‌فرض خود موجب سوء تفاهم‌ها و اختلاف‌های فراوان نشده است؟

۲- نکته دیگر این است که قانون اساسی در اصل ۱۲ و ۱۳ حقوق مسلمانان شیعه و مسلمانان اهل سنت، همچنین ایرانیان زرتشتی و کلیمی و مسیحی را ذکر نموده است. پس بر این اساس غیرمسلمانان در اصل ۱۴ مشمول همه کسانی است که مسلمان نیستند، لذا غیر از موارد اصل ۱۳، هر کس به هر دلیل و عنوانی نام غیرمسلمان را دارد مشمول اصل ۱۴ می‌شود.

۳- ذکر این نکته ضروری است که اعلام دین رسمی فقط در قانون اساسی چند کشور دنیا آمده است، زیرا اعلام مذهب رسمی خود برخلاف اصل تساوی حقوق انسان‌هاست، ضمن آنکه اعلام مذهب رسمی، نیاز به احراز مذهب رسمی دارد، لاجرم موجب تفتیش عقیده می‌گردد که خود مانع استقلال اندیشه و انتخاب آزاد عقیده و حق تعیین سرنوشت است.

۴- ذکر این نکته خالی از فایده نیست که این عنوان در پیش‌نویس قانون اساسی ایران نیامده بود.

۵- عمل به این اصل، تکلیف هم دولت جمهوری

اسلامی و هم مسلمانان است.  
۶- اصل مذکور از چهار عنوان استفاده نموده است:

الف: اخلاق حسنه؛

ب: قسط اسلامی؛

ج: عدل اسلامی؛

د: حقوق انسانی.

الف: اخلاق حسنه: اگر این عنوان را در حوزه مسائل اخلاقی و روابط جمعی در نظر بگیریم، چنین تفسیر می‌شود که با «غیرمسلمانان» فارغ از الزام‌های قانونی، باید با اخلاق حسنه برخورد شود، آیا اخلاق حسنه را می‌توان در تمام موارد دانست که غیرمسلمان در جامعه مسلمانان احساس کرامت و احترام و آرامش داشته باشند؟ و رابطه با آنان با حسن تفاهم و گذشت و احترام به عقاید آنان باشد؟

ب: قسط اسلامی: قسط اسلامی چیست؟ آیا قسط را می‌توان چنین تفسیر کرد، به هر کس به اندازه نیازش؟ مثلاً اگر کسی متأهل است، متناسب با نیازش حقوق او پرداخت شود، فرضاً همسر و فرزند دارد، امتیاز وام مسکن و کمک‌هزینه فرزند داشته باشد. پس اگر غیرمسلمان کارمند یک اداره است و خانواده دارد باید متناسب هزینه‌اش به او حقوق پرداخت شود. حال اگر کسی مسلمان نباشد، آیا محرومیت او از اشتغال و تحصیل و کرامت اجتماعی برخلاف قسط اسلامی نیست؟

ج: عدل اسلامی: عدل تقسیم به تساوی است، پس مثلاً همه کسانی که کار مشخصی انجام می‌دهند مزد مساوی خواهند داشت. پس اگر غیرمسلمان کارمند در یک اداره باشد، با دیگران حقوق مساوی خواهد داشت.

آیا کسی را که مسلمان نیست می‌توان مثلاً از تحصیل در دوره دکتری محروم نمود؟ پس عدل اسلامی چیست؟ قسط اسلامی چیست؟

د: حقوق انسانی: قانون‌گذار در اینجا سخن از

عنوانی نموده که بسیار عمومی‌تر و مهم‌تر است، پس اگر برداشت فقهای شورای نگهبان از قسط و عدل اسلامی در مواردی خلاف اصل عدالت و کرامت انسانی باشد، می‌توان به استناد عنوان «حقوق انسانی»، تمام این کاستی‌ها را جبران نمود و غیرمسلمانان را از حقوقی چون حق اشتغال حق تحصیل و حق برخورداری از کرامت ذاتی و امنیت روانی و اجتماعی و... برخوردار نمود.

۷- در اصل بیست‌وسوم قانون اساسی تفتیش عقیده ممنوع شده است.

اصل بیست‌وسوم: تفتیش عقیده ممنوع است و هیچ‌کس را نمی‌توان به‌صرف داشتن عقیده‌ای مورد تعرض و مؤاخذه قرار داد.

از کلمه «هیچ‌کس» استفاده شده؛ یعنی فارغ از هرگونه باور و جنسیت و نژاد و غیره تفتیش عقیده ممنوع است.

**میثمی:** آیا می‌توان گفت در تمامی موارد اصل تساوی میان مسلمانان و غیرمسلمانان در نظر گرفته شده است؟

**محمدی:** خیر، مواردی صریحاً در قانون اساسی آمده است، مانند رهبری، ریاست جمهوری، شورای نگهبان، اعضای مجمع تشخیص مصلحت، اما سخن در اینجا بر سر این است که غیر از مواردی که صریحاً در قانون اساسی آمده است، بر اساس یک برداشت و منطق حقوقی، غیرمسلمانان بر اساس اصل ۱۴ قانون اساسی، از حقوق و امتیازهای مساوی با بقیه مردم برخوردار هستند و قوانینی مانند گزینش، اگرچه اعتبار قانونی دارد، چون از طرف مرجع قانونی (تصویب مجلس و تأیید شورای نگهبان و امضای ریاست جمهوری) برخوردار است، اما برخلاف نص قانون اساسی است.

**ادامه دارد...**

**پی‌نوشت:**

۱. آیه ۸ سوره ممتحنه

# طرحی نو در اندازیم



فائزة حسینی

در چند ماه گذشته شاهد وقایعی در سپهر سیاسی اجتماعی بوده‌ایم که هر یک به‌تنهایی می‌تواند موجب تحولات ساختاری و رفتاری عمیقی شود، اما همواره بحران بیشتر شده و نحوه پاسخگویی ناکارآمد یا ناکافی بوده و نبود اقدامات پیشگیرانه به‌موقع خود به یک شیوه بحران‌زا تبدیل شده است. فقدان شفافیت، چندگانگی تصمیم‌گیری‌ها به دلیل نهادهای موازی و کشاندن مباحث به نزاع‌های جناحی جامعه را سردرگم کرده است.

## پرده اول: ابتدای شروع کرونا

برخی آن را اسم رمز زندگی و وحدت نامیدند، درحالی‌که جامعه پر است از ظرفیت‌های دشمن‌پرور، حذف دیگری، تحقیر مردم، تقویت احساس خشم و کینه نسبت به هم‌نوع، تفرقه و تمایزهای جناحی، دینی، سیاسی.

این روزهای سخت به یاد شرایط دوره جنگ می‌افتم که در دهه ۶۰ بر کشور حکم‌فرما بود. در آن دوران مبارزه با دشمن جامعه پر بود از صفا و صمیمیت و دوستی انسان‌ها در هر جایگاهی. البته بحران کرونا شرایط وسیع‌تری را تحت تأثیر قرار داده است و آن خواست خیرخواهی برای عموم بشر نوع زندگی تازه‌ای را طلب می‌کند و به فرمایش جناب سعیدی چو «عضوی به درد آورد روزگار / دگر عضوها را نماند قرار». به این ترتیب نگاهمان به همه اتفاق‌ها جهانی می‌شود.

## پرده دوم: گرگ‌های روح و روان

مجلس درباره ویروس کرونا با وزیر بهداشت و معاونین او جلسه غیرعلنی برگزار کرد، چنان‌که در رابطه با بحران‌های دیگری مانند شلیک اشتباهی به هوایمای مسافری، قیمت بنزین و اعتراضات مردم و حوادث خونین آن و بودجه سالیانه نیز جلساتی غیرعلنی برگزار شده است، شاید هدف فقط توجیه نمایندگان و قرار دادن آنان در راستای سیاست‌های خودخواسته باشد چنان‌که گفته علی‌مطهری اندک صدایی متفاوت در بین آن‌ها بروز نیابد ساعت‌ها وقت و هزینه عمومی صرف می‌شود، اما در یخ از پاسخگویی شفاف و ایجاد امید و اطمینان. بعد از تحمیل این هزینه‌ها یکی از مسئولان وانمود می‌کند سیستم بر اوضاع مسلط است، ولی در روزهای آینده نوک کوه یخی نمایان می‌شود.

دکتر محمد فاضلی، جامعه‌شناس در نوشته‌ای تحت عنوان «جامعه زیر ضرب» داستان «پرتاب میان گرگ‌ها» را مطرح کرد. به‌طوری‌که فرد زیر بار بدبختی‌های خودش له شده و گاهی تا خودکشی و روان‌پریشی پیش می‌رود. هر مشکل به‌مثابه گرگی است که روح و روان فرد را می‌درد و او را از پا درمی‌آورد؛ البته واضح است که لازم نیست پرتاب شدن میان گرگ‌ها عمدی یا توسط سرویس‌های امنیتی یا اطلاعاتی (مانند شوروی سابق) باشد بلکه می‌تواند محصول ناکارآمدی‌ها و بی‌اعتمادی‌ها و کم‌رنگ شدن چشم‌اندازهای امیدبخش باشد. مرور بر برخی از رخداد‌های مهم امسال، سیلاب، وقایع و کشته‌های آبان ماه بر سر افزایش قیمت بنزین، شهادت سردار سلیمانی و احتمال شروع جنگ در پس پاسخ ایران، شلیک به هوایمای مسافربری و تصور عمومی درباره پنهان‌کاری، قرار گرفتن در لیست سیاه FATF، رد صلاحیت‌ها، شیوع ویروس کرونا، نوسان نرخ دلار و... روح جامعه را مدام تحت فشار قرار داده است. عوارض هرکدام از این مسائل مانند گرگی روح و روان جامعه را می‌فرساید که خود عوارض و ابعاد خطرناکی می‌یابد؛ بی‌انگیزگی، تنش‌های عصبی، استرس، ضعف سیستم ایمنی بدن و بروز بیماری‌های جسمی نشانه‌های خوبی از وضعیت پیش‌آمده نیستند؛ گویی آدمیان در بلاتکلیفی و تعلیق تا عصبی و تنش‌آمیز بودن گیر افتاده‌اند.

در اینجا ضرورت کاستن از گرگ‌هایی که روح و روان مردم میان آن‌ها پرتاب می‌شوند موجب می‌شود تا هر کاری که مناسب است انجام گیرد تا از سطح تنش، بی‌افق بودن و فشار روانی جامعه کاسته شده و از زیر ضرب درآیند. جامعه ایران شکاف‌های اجتماعی فراوانی دارد، از جمله شکاف‌های قومیتی، مذهبی، طبقاتی، جنسیتی و شکاف نسلی با بحران‌های اجتماعی و اقتصادی گسترده. میرزایی نکو، نماینده مجلس، معترض است که چرا با ملت صادقانه به‌گفت‌وگو نمی‌نشینیم که دروغ‌ریشه همه فسادهاست و ما نام آن را سیاست‌گذاری نهاده‌ایم. در مواجهه با اتفاقاتی که گریبان‌گیر جامعه می‌شود معمولاً آن بحران با توان پاسخگویی به وضعیت پیش‌آمده محک می‌خورد. در اینجا است که به دنبال اصلاح‌گفتمان و توان‌افزایی جامعه نظام حکمرانی ناگزیر دچار تحولاتی خواهد شد.

شیوع ویروس کرونا ما را به یاد رمان کوری اثر ساراماگو انداخت که بحران کوری نظم جامعه را به هم زد و به‌جای آنکه زمینه‌ساز استقرار نظم جدیدی در جامعه و حکمرانان شود بحران‌آفرین شد. سایه سنگین مرگ و وحشت هم به‌واسطه کوری افراد و هم فرمان‌های شدید حکومتی انسان‌های منجمدی ساخته بود که به‌محض تخطی به قیمت زندگی فرد تمام می‌شد. آن‌ها فراموش کرده بودند که بحران جامعه با سازوکارهای تازه‌ای درمان می‌شود. امروز از این سازوکارها با عنوان قدرت مدرن یاد می‌شود، چنان‌که در طاعون اروپا در قرن هفدهم مبنای نظم جدیدی در قاره سبز شد.

نگرانی‌های پی‌درپی از حوادث و رویدادهای اجتماعی اخیر بر روحیه بسیاری از هم‌وطنانمان تأثیر منفی گذاشته است. نزاع‌های انتخاباتی به پایان نرسیده کرونا از راه رسید. هنوز در بحران کرونا مانده‌ایم که اخباری از سیل و زلزله می‌آید. حتی اگر شایعه هم جزئی از اخبار منتشره باشد نفس به راه افتادن شایعات اضطراب‌آور

است چه برسد به آنکه نزدیک به حقیقت هم باشد و به‌علاوه شیوع برخی رفتارهای اجتماعی بر اثر این شایعات خود بر نگرانی مان می‌افزاید.

در این مواقع نگاه مردم به مسئولان دوخته می‌شود. توجیه و تفسیر مسئولان از وقایع برای مردم آرامش‌بخش بوده و روان جامعه را تسکین می‌بخشد. وقتی جامعه خیالش از عملکرد مسئولان راحت شود، خود برمی‌خیزد و بخشی از مسئولیت را پذیرا می‌شود و خودجوشی بی‌نظیری می‌آفریند. چنان‌که در سال‌های جنگ تحمیلی این چنین بوده‌ایم، اما اگر نحوه توضیحات غیرمسئولانه و آمیخته با ناراستی باشد اعتماد مردم کاسته یا از بین می‌رود. غافل از آنکه هر حادثه و رخدادی، ناکارآمدی شیوه برخورد را عیان کرده و در رویت شهروندان قرار داده است. حال آنکه هر اتفاق تازه در انتظار وضعیت جدید و راهکاری نو است و جامعه منتظر در انداختن طرحی نو است. اینکه مسئولان در ابتدای هر حرکت با قول‌های خود سعی دارند نگرانی‌ها را برطرف کنند خود عمل ویژه‌ای می‌طلبد مثلاً ضمن آرامش دادن به جامعه، در ابتدای ابلاغی چند نفر به ویروس کرونا به‌جای کتمان و شایعه‌قلمداد کردن آن به فکر راه چاره اساسی می‌افتادند تا گره‌ای که به دست باز می‌شود حاجت به دندان نباشد و اعتماد شهروندان خدشه‌دار نشود. در مقایسه ساده با سایر کشورهای درگیر با این مهمان ناخوانده آیا آن‌ها هم به پنهان کاری روی آوردند؟ درحالی‌که برخورد به‌موقع یک راه چاره و حلال مشکلات است. در غیر این صورت بی‌اعتمادی به مسئولان به‌مثابه یک ویروس مخرب عمل می‌کند و تا مغز استخوان جامعه را درگیر ناکارآمدی و

درنهایت بی‌بنیادی می‌کند. مشکل دیگر در ابتدای شیوع، نگاه امنیتی به‌جای راستی‌آزمایی با این قضیه بود که در پی اظهارات نماینده قم روی داد. برخی آن را توطئه دشمن برای به تعطیلی کشاندن کشور تلقی کردند، اگر ما هم مانند ووهان چین بلافاصله و با مشاهده اولیه مرگ‌ومیر، قرنطینه یا هر روش دیگری را به کار می‌بردیم جای این همه نگرانی ملی و دنبال دشمن گشتن نبود. ناگفته نماند که در چین هم ابتدا بنا بر مخفی کردن واقعیت بود، به‌طوری‌که هشت نفر از

پزشکانی که بار اول در رسانه‌ها احتمال گسترش ویروس را مطرح کردند به جرم تشویش اذهان عمومی و شایعه‌پراکنی دستگیر شدند که یک نفر از آن‌ها هم بعداً فوت کرد. در اخبار آمده است پزشکی هم که در سال ۲۰۰۲ احتمال انتشار ویروس سارس را اعلام کرد بازداشت شد و تأسف بارتر آنکه در سال ۲۰۰۸ شایعه افزودن ملایم به شیر خشک پخش شد که واقعیت داشت و تعداد بی‌شماری

کودک بستری یا فوت شدند، اما پزشکی که این فاجعه را برملا کرده بود با چاقو به‌طور مرموزی به قتل رسید.

باور کنیم دیگر نمی‌توان با آدرس غلط همه مشکلات را گردن دشمن انداخت. همراهی مردم و مسئولان امر راهی برای سپری کردن بحران و نجات جان انسان‌هاست. بالاخره روزی می‌آید که باید حساب پس داد و برای قول‌های داده شده و عملی نشده فکری کرد، بنابراین درک دوران جدید را جدی بگیریم.

واضح است که نایستی سلامت مردم وجه‌المعامله قرار گیرد، درحالی‌که پزشکان و متخصصان بر وخامت اوضاع صحه می‌گذارند یکی از مدیران با بی‌تفاوتی مشکل کرونا را نه‌تنها قابل حل دانسته اذعان می‌دارد مثل بقیه بیماری‌ها عده‌ای را مبتلا می‌کند، عده‌ای تلف می‌شوند، عده‌ای هم خوب می‌شوند. آیا اصول علمی و سلامت مردم را می‌توان با منافع گروهی و جناحی و حتی عقیدتی درآمیخت؟ حال آنکه ضرورت دارد تجربه اساسی پروتکل‌های سازمان بهداشت جهانی را سرمشق قرار داده و عبرتی برای دیگران باشیم و نه عامل شیوع. در نظر داشته باشیم بیماری‌های مسری محدود به کشور یا این قوم و آن قوم و گروه خاصی نیستند تا مطابق میل و عقاید ما رفتار کنند و یا مسئولان مجبور شوند به دلیل اهمال و کوتاهی و مصلحت‌اندیشی‌ها با بی‌صدافتی در پاسخگویی به مردم رفتار کنند.

### پرده سوم: رابطه شرع و عقل

پس از یک هفته تنش و گفت‌وگو در باب اینکه شفای ائمه زیر سؤال می‌رود، بالاخره وزیر بهداشت

نظر اکثریت ستاد مبارزه با کرونا را پذیرفت که در مورد اماکن مذهبی محدودیت قائل شوند و نه تعطیلی، به قولی رأی اکثریت موردپذیرش واقع شد، اما افسوس که او به قیمت جان انسان‌ها در اینجا سکوت کرده بود. از این بحران نباید میوه ستیزه با علم را برداشت کرد. تعطیلی و بسته شدن هیئت‌های مذهبی را چون بسته شدن سینما فرض کردند که دلیلی بر بی‌ایمانی به شفابخشی اهل بیت تلقی شده و حوادث این دوران را سنگ محک شیعیان برای امام زمان نامیدند. دارالشفای دانش‌مندان مراکز مذهبی خصوصاً قبور ائمه، مخالفت با هر نوع محدودیت مراسم مذهبی، حتی آن را توطئه غرب قلمداد کردن، نتیجه‌ای جز اغفال اذهان در برداشته است. تقابل علم و دین و قرار دادن مؤمنان بر سر دوراهی انتخاب ایمان و یا علم و عقل، به تعارض علم و دین دامن می‌زند و ایمان را هم با رنگ مقلدانه بازنش می‌دهد. دوباره چالش علم و دین سر برآورد، عده‌ای چون سلف خود مهندس بازرگان به دفاع

عقل، وجدان و منفعت ملی حکم می‌کند که دست از بحران‌های خودساخته برداریم و اعتماد از دست‌رفته ملت را برگردانیم. در این حرکت تاریخی راهی جز جایگزینی عقلانیت و استفاده از تجربیات و دستاوردهای علمی و حتی پذیرش کمک‌های انسان دوستانه وجود ندارد

علمی از دین پرداخته‌اند. بازرگان و سحابی سعی بر اثبات عدم تعارض قرآن با دستاوردهای علمی را مانند ترمودینامیک و تکامل می‌دانستند؛ اما امروز صورت‌بندی نسبت علم و دین متأثر از تحولات جامعه تغییر کرده است.

فتوای عقل، رها از قیدوبندهای قومی، حزبی، منافع شخصی و حتی از دین‌پنداری‌ها عبور می‌کند و به اعتراف فقهای شیعه «کل ما حکم به العقل حکم به الشرع»، وقتی خردمندان در مواجهه با امری نمی‌توانند مستقیم ورود کنند نظریه کارشناسان را به‌عنوان نگاه خردمندان و عقل معرفی می‌کنند؛ بنابراین در مسئله‌ای که با تحریم آن جان انسان‌ها در خطر است، علما حدیثی را یادآوری کرده‌اند که مبنی بر تثبیت حکم عقل است.

حضور در تجمعات مذهبی به خاطر شیوع بیماری، حساسیت‌برانگیز شده است. فقیهان نواندیش و پویا در راستای ایفای مسئولیت خود در صف اول کسانی قرار گرفته‌اند که تابع دستورات بهداشتی و تخصصی است. با تحجرها و دگم‌اندیشی‌ها به مبارزه برخاسته و نسبت به توهین‌هایی که از سوی برخی مداحان غافل یا به‌ظاهر مذهبی صورت گرفته ساکت‌اند و خود را پیک واقعی سلامت برای جامعه محسوب می‌کنند تا با اعلام تعطیلی مراسم عمومی دینی مانع شیوع بیماری باشند.

عقل، وجدان و منفعت ملی حکم می‌کند که دست از بحران‌های خودساخته برداریم و اعتماد از دست‌رفته ملت را برگردانیم. در این حرکت تاریخی راهی جز جایگزینی عقلانیت و استفاده از تجربیات و دستاوردهای علمی و حتی پذیرش کمک‌های انسان دوستانه وجود ندارد. در این راستا، در میدان داخلی نیز باید چشم‌ها را گشود و حرکت‌های جمعی و عاقلانه مردم را دید، گذشته از برخی که از مرز انسانیت عبور کردند و در پی سوءاستفاده از کاستی‌ها بودند بقیه مردم از کرد و ترک و عرب و شیعه و سنی و موافق و مخالف، مسلمان و غیرمسلمان دست‌به‌دست هم داده‌اند و میدان برای ورود نه‌فقط پزشکان و کادرهای درمانی که برای جامعه‌شناسان و روان‌شناسان و مدیران مجرب باز شده است. کادر درمانی مانند سربازانی هستند که البته بدون آموزش کافی و تجهیزات لازم به جنگ با این بیماری فرستاده شده‌اند و به جهت عدم آمادگی لازم و عدم حفاظت‌های لازم جان خود را مظلومانه از دست داده‌اند. مهار بیماری با پزشکانی بی‌ادعا، رزیدنت‌ها و اتورن‌های گنم پرستارها و کارکنانی اینارگر و بی‌نام‌ونشان صورت گرفته است. چنان‌که پرستار جوانی که کرونا جان‌ش را گرفت. بی‌سبب نیست که فلورانس نایتینگل ایران لقب گرفته است. ■

### پی‌نوشت:

۱. حتی خبری بود مبنی بر برخورد و دستگیری افرادی که در فضای مجازی به ایجاد شایعه دامن زدن که فارغ از صحت آن خبر روش‌هایی که با تبیه همراه باشد باعث می‌گردد متخصصان از اظهارات مبنی بر خطر بیماری واگیردار امتناع ورزند و این دیربایی باعث شیوع بیشتر بیماری می‌شود.

# ژانویه

بها: ۳۰۰۰۰ تومان

ماهنامه تاریخی، شماره ۱۳-۱۲-۱۱، مهر-آبان-آذر ۱۳۹۸

احیای نام «ایران» در عهد ایلخانان مغول / دوروتیا کراولسکی / دکتر علی بهرامیان  
خواب آشفته ملت سازی / محمدرضا خوبروی پاک  
مهاجرین شوروی: نخستین تجربه پناهندگی در ایران / کاوه بیات  
خسرو پرویز در پیروزآباد / دکتر علی بابایی درمنی  
فاشیسم و ناسیونالیسم / تیرداد بنکدار تهرانی  
گزارش ویژه: آتش در برابر باد (نظری به شاخص های توسعه پایدار  
و موزون در استان سیستان و بلوچستان) / احسان هوشمند



هرچند حال عمومی مطبوعات این روزها چندان هم خوب نیست، اما تولدهایی جذاب گرمایی به فضای رسانه می بخشد. نشریه ثانیه که سال پیش پس از عمری کوتاه و ده شماره در اثر ضعف های سیستم توزیع مطبوعات نتوانسته بود دوام بیاورد، حال با سر و شکل جدیدی وارد عرصه مطبوعات شده است. نخستین شماره از دوره جدید ثانیه به جست و جوی هویت ایرانی پرداخته است و کسانی چون هما ناطق، کاوه بیات، محمدرضا خوبروی پاک و احسان هوشمند در این موضوع نوشته اند. این نشریه را می توانید از کتاب فروشی ها تهیه فرمایید و یا با شماره ۸۸۲۸۶۸۹۵ بگیریید.

# درباره عید و یک میهمان خیلی خیلی کوچک

## یک جور شوخی مختصر کرونایی



احمد هاشمی

فکر کردن هم روش مناسبی برای تسکین آلام افرادی است که هر طرف سرشان را برمی گردانند با نکت و نیستی روبه‌رو می‌شوند. روش دوم مدل «خیابان‌های آرام» است. خیابان‌های آرام نام فیلمی از کمال تبریزی است که در سال ۱۳۸۹ ساخته شد و البته هیچ‌گاه اکران نشد. شخصیت اصلی فیلم خبرنگاری است که برای تهیه گزارش خبری برای صدا و سیما به سطح شهر می‌رود و وقتی در مقابل دوربین قرار می‌گیرد سعی می‌کند همه چیز را آرام جلوه دهد، درحالی‌که پشت سر او مردم معترض در حال فرار از دست پلیس هستند و همه‌جا درگیری و آتش‌سوزی و انفجار است.

مسئولان مملکتی به این روش بسیار علاقه دارند، احتمالاً وقتی از آن‌ها بپرسید چرا ویروس کرونا تا این حد همه‌گیر شده، اصل ماجرا را از بیخ انکار می‌کنند؛ «ویروس، ویروس کجاست؟ این ویروس را به من نشان بده!» در این صورت دیگر لازم نیست درباره مواردی مانند اینکه چه کسی اولین ویروس را راه داد یا چرا پروازهای چین به ایران لغو نشده یا چرا سلامتی مسافران ورودی بررسی نشده است توضیح دهند. برای تبیین بهتر موضوع گزارشگر صدا و سیما هم به میان

مردم می‌رود و از آن‌ها می‌پرسد که آیا شما تا حالا شخصی به نام ویروس کرونا دیده‌اید، آن‌ها هم لبخندی می‌زنند و با نگاهی عاقل‌اندر سفیه‌زل می‌زنند به دوربین و بعد چند کلمه‌ای هم دشمنان این مرز و بوم را مورد تقدیر قرار می‌دهد و به همین سادگی توطئه استیکار را خنثی می‌کند. گرچه این روش خیلی به ضرر زورگویان غرب و شرق عالم است، اما تحقیقات اخیر نشان داده است که زیاد به نفع مردم ایران نیست، چون در هر حال ویروس کار خودش را می‌کند و در این میان عده‌ای هم می‌میرند.

روش بعدی مدل «همینی است که هست» نام دارد. لایبنیتز، فیلسوف خردگرای قرن هفدهم جمله‌ای دارد با این مفهوم که «این جهان بهترین جهان ممکن است». ولتر رمان کاندید را در نقد و استهزای این جمله لایبنیتز نوشته است. کاندید ماجرای جوانی است که در کشورهای مختلف شاهد قتل و اعدام‌های دست‌جمعی و شیوع بیماری‌های واگیردار و بلاهای دیگر است و با این حال از اعتقاد خود که «این جهان بهترین جهان ممکن است» دست‌برنمی‌دارد! در دنیایی که ولتر ترسیم می‌کند فلاکت و شر بیش از اندازه بزرگنمایی شده است و حتی اگر این‌گونه نباشد و مشابه چنین فجایعی در تاریخ رخ داده باشد، باز هم مایه خوشبختی انسان معاصر است که دنیای امروز اگر نه لزوماً بهترین جهان ممکن که جهان بسیار بهتری نسبت به قرون گذشته است. فرض کنید در قرن هجدهم میلادی در یکی از کشورهای اروپایی زندگی می‌کنید. صبح با اهل و عیال خداحافظی می‌کنید و همسر گرامی بقیچه ناهار را می‌دهد دستتان و

از باب رعایت ادب لازم است عید نوروز را به خوانندگان گرامی نشریه تبریک بگوییم، همان‌طور که هر سال این کار را می‌کنیم. در این میان خوانندگانی که شما باشید احتمالاً به تفاوت امسال با پارسال یا هر سال دیگر اشاره کنید و زیر لب بگویید «ای بابا، چه تبریکی!» این روزها شکوه از روزگار ساده‌ترین کار و مرسوم‌ترین رفتار هر هم‌وطنی است و از قضا از نظر عقلاً معقول‌ترین واکنش به این روزگار همین است. اگر هم کسی کمی قریحه شاعری داشته باشد، با واژه‌های عید و عزا و مصیبت قافیه می‌سازد و اهل و عیال و رفقا را چند بیت میهمان می‌کند، با این همه ما نیت کرده‌ایم که این عید را تبریک بگوییم و بنابراین باید ثابت کنیم که این عید واقعاً عید است. ممکن است در آخر این نوشته به این نتیجه برسید که همه چیز بیش از اندازه به‌قاعد و مطلوب است، بنابراین اگر حوصله چنین نتیجه‌گیری‌هایی را ندارید، بهتر است از مطالعه ادامه این متن بگذرید!

### گل و شیرینی و باقی قضایا

هوای اسفندماه همیشه یک جور دیگر است. باد اسفند سوز ندارد و خورشیدش مثل دو ماه پیش بی‌رمق نیست. با همین نور و گرماست که طبیعت جان می‌گیرد. عید از همان روزهای نخست اسفند آغاز می‌شود.

خب، این بخش رمانتیک ماجرا بود، بقیه‌اش می‌شود اینکه چقدر خوب است همه در حال جنب‌وجوش‌اند و خانواده‌ها دورهمی می‌روند خرید و در دست همه گل و شیرینی است و روی لب همه لبخند که البته همه می‌دانیم این‌طور نیست و نقداً همه چیز برعکس است. خلاصه بخوایم عرض کنم اینکه از ترس ویروس مصاحفه و معانقه و اعمال دیگر بر همین وزن که نسبتی با عشق داشته باشد تعطیل است و مردم از نزدیک شدن به هم که چه عرض کنم از تیررس نگاه یکدیگر هم فرار می‌کنند. حالا ما در چنین وضعیتی می‌خواهیم درباره زیبایی‌های زندگی حرف بزنیم!

### روش‌های سرخوشی در زمانه ناخوشی‌ها

روش اول مدل پس‌اساختارگراست. برخی از متفکران وقتی در چنین مخمصه‌ای گیر می‌کنند سعی می‌کنند به روش بازی با واژه‌ها منطقی را سرهم کنند. این اساتید زمانی که با یک موضوع ناگوار روبه‌رو می‌شوند، خودشان را قانع می‌کنند که اوضاع خیلی هم عادی است و اصلاً سعادت

دنیوی و اخروی‌شان این است که در چنین موقعیتی باشند. مکاتبی هم اخیراً وارد بازار شده است که زشتی را ارزشمندتر و والاتر از زیبایی می‌داند. این نوع

”  
لایبنیتز، فیلسوف خردگرای قرن هفدهم جمله‌ای دارد با این مفهوم که «این جهان بهترین جهان ممکن است». ولتر رمان کاندید را در نقد و استهزای این جمله لایبنیتز نوشته است. کاندید ماجرای جوانی است که در کشورهای مختلف شاهد قتل و اعدام‌های دست‌جمعی و شیوع بیماری‌های واگیردار و بلاهای دیگر است و با این حال از اعتقاد خود که «این جهان بهترین جهان ممکن است» دست‌برنمی‌دارد



می فرستادان سر کار. در مسیر وقتی به میدان شهر می رسید، می بینید یک بیجاره‌ای را کت بسته زیر گوتین گذاشته‌اند و می خواهند گردنش را بزنند. قطعاً این موضوع در روحیه شما تأثیر منفی می‌گذارد. ما خیلی آدم‌های خوش‌شانسی هستیم که هر روز چنین صحنه‌هایی را نمی‌بینیم یا اینکه در مملکتی زندگی نمی‌کنیم که دائماً گلائیوتورها با هم جنگ کنند و با شمشیر بر سر هم بزنند. فرض کنید در زمان حمله مغول در کاشان زندگی می‌کردیم، مجبور بودیم تونل حفر کنیم و هفته‌ها در یک زیرزمین نمود زندگی کنیم.



دیدار می‌کنیم که با آنها انس و رفاقت داریم و از میهمان‌های کنه‌ای که در بالا ذکرشان رفت خبری نیست! باور کنید می‌شود خیرات و مبرات دیگری هم برای این ویروس عزیز شمرد. دوم اینکه مردم این روزها بهداشت را به‌قاعده رعایت می‌کنند و در نتیجه به‌جز ویروس از ابتلا به موجودات دیگری هم که احتمال داشت توی بدنشان برود در امان می‌مانند. حتی همین کوچولوی شیطان باعث تألیف قلوب شده است، این روزها هر رفیقی را می‌بینم، موقع خداحافظی چند ثانیه به چشمانم خیره می‌ماند و سپس می‌گوید: «اگر دیگه منو ندیدی حلال کن!» پس از آن یک معنویتی

حاصل می‌شود و چند قطره اشک و باقی ماجرا. واقعاً چه اتفاقی می‌توانست باعث شود تا این حد قدر یکدیگر را بدانیم. در همین زمان کوتاه چندین نفر از رفقا وصیت شفاهی‌شان را به بنده گفته‌اند که البته چون آن‌ها هم مثل خود بی‌پول هستند وصیتشان بیشتر حالت نصیحت داشته و ماترکشان در حد خودکار و جوراب است!

### نتیجه‌گیری!

از سطور بالا نتیجه می‌گیریم که اوضاع خیلی خوب است، به هر حال. در نهایت من هم یکی دو تا توصیه -وصیت نه- دارم: یکی اینکه مشاهده شده برخی برادران و خواهران از ترس کرونا دارند سکنه می‌کنند یا عن‌قریب است بیماری‌های مختلف عصبی بگیرند. شاید بد نباشد این روزها بیشتر به گوشی موبایلمان استراحت بدهیم. دو تا کار هست که همه می‌دانیم باید انجام دهیم: یکی اینکه دست‌ها را مدام بشوییم و دوم اینکه در خانه بمانیم. با اجازه دو تای دیگر هم من اضافه می‌کنم که از فرصت استفاده کنیم و رمان بخوانیم و فیلم ببینیم.

### بعد از نتیجه‌گیری

واقعاً مسئله ویروس امری سیاسی نیست و بهتر است فعالان سیاسی مستمسک دیگری را برای حمله به یکدیگر پیدا کنند. ما همه در یک کشتی نشسته‌ایم، طرفدار دوآتشه و مخالف سیاسی و روحانیت و مسئول حکومتی و مردم شهر و روستا به یک اندازه در خطرند. سر این یک موضوع باید با هم توافق کنیم. می‌شود از سرمایه اجتماعی همه افراد و گروه‌ها برای آموزش و گسترش بهداشت استفاده کرد، چه آن فرد یک زندانی سیاسی باشد و چه یک نیروی نظامی، به شرط اینکه اولی در زندان نباشد و دومی شرح وظایفش به‌درستی تعریف شود. پیش از این هم چنین توافقاتی داشته‌ایم، مانند ریشه‌کنی فلج اطفال. از گذشته خردمان درس بگیریم، نیازی به الگوهای خارجی نداریم.

### عید شما هم مبارک!

### پی‌نوشت:

۱. خیال حوصله بحر می‌بزد هیبات چه‌هاست در سر این قطره محال‌اندیش از غزل حافظ شیراز که آواز شجریان معنی‌اش کرده است.

احتمالات را در نظر می‌گیریم. این بدترین‌ها فارغ از اینکه در عالم واقع اتفاق بیفتد در درون ما رخ داده است، درحالی‌که به‌هرحال زندگی در جریان است. نه‌اینکه ناملایمات کم باشد و ناکارآمدی ساختارها را بشود نادیده گرفت، اما می‌شود برای آرزوهایمان سقف نگذاریم، حتی به قیمت ایمان به معجزه.

همین حالا هم اتفاقات خوب کم نیست. وقتی خودمان را با دو سه دهه پیش مقایسه می‌کنیم، تفاوت رفتارها مشهود است. امروز برای بسیاری از مردم حفاظت از محیط زیست اهمیت زیادی دارد، ولو به قیمت استفاده از یک کیسه نایلونی کمتر. این روزها مردم برای یکدیگر احترام بیشتری قائل‌اند و نمود واقعی‌اش را می‌شود در رانندگی کردنشان دید. وقتی می‌خواه‌ی از پارک بیرون بیایی، اگر ماشین اول و دوم رد شوند، ماشین سوم می‌ایستد و با لبخند منتظر رفتن شما می‌ماند. حتی بر خلاف تصور خیلی از بزرگ‌ترها نسل جوان امروز پر از شوق زندگی است. روزگاری دانشجویان کلاس‌ها را به هم می‌زند، روی هم اسلحه می‌کشیدند و از دیوار سفارت بالا می‌رفتند، اما حالا به‌قاعده درس می‌خوانند، به وقتش عاشق می‌شوند و سر حوصله به کار و زندگی‌شان می‌رسند. یک جوان بیست‌ساله امروز صد تا عاقله‌مرد شصت‌ساله را نصیحت می‌کند و این یعنی فردا در این مملکت خبرهایی هست. وقت باشد هزار دلیل دیگر می‌آورم که باید به آینده امیدوار بود.

### میهمان داریم

حتماً برای شما هم پیش آمده که میهمانی به خانه‌تان بیاید و چترش را باز کند و صد تا نمایش اجرا کنید برای دک کردنش و او بیرون نرود. این بزرگوار، جناب کرونا یک همچین چیزی است. این گرد چسبناک خیلی موجود ترسناکی نیست، دارد زندگی‌اش را می‌کشد، فقط کمی از آداب معاشرت به دور است و نمی‌داند نباید خودش را به این و آن بیچسباند. حضور این میهمان خیلی خیلی کوچک برکتی هم دارد، یکی‌اش اینکه امسال دید و بازدید یا تعطیل است یا خیلی محدود برگزار می‌شود و در نهایت احتمالاً فقط با کسانی

هزار جور بیماری می‌گیرد آدم که کمبود ویتامین «ب» پیش آن‌ها شوخی‌ای بیش نیست! به نظر می‌رسد ما هم کمی سخت‌گیر شده‌ایم. فرض کنید یک آقایی که شائبه‌های زیادی درباره فساد اطرافیان‌ش هست به عنوان وکیل مجلس انتخاب می‌شود. احتمالاً اولین جمله‌ای که زیر لب می‌گوید این است: «از این بدتر نمی‌شود!» با بیان این جمله می‌خواهیم بگوئیم اوضاع خیلی بد است، دقت کنید که همین ترکیب به ظاهر تلخ پر از امید است: وقتی می‌گوئیم از این بدتر نمی‌شود یعنی پذیرفته‌ایم که شرایط رو به بهبود است. وقتی شرایط آن قدر بد باشد که مطمئن باشیم بدتر از آن نمی‌شود، دیگر از اینکه فردا صبح بیدار شویم و خبرهای ناگوار بشنویم ترس نداریم و کیست که نداند خواب آرام بزرگ‌ترین نعمت خداوند است.

### خیال حوصله بحر می‌بزد هیبات!

قرار بود نتیجه این فلسفه‌بافی‌ها این باشد که همه امور بسامان است، ولی ظاهراً نتیجه کمی با آنچه انتظار داشتیم متفاوت است. من بیش از این‌ها چیزی به نظر نمی‌رسد، ولی مطمئنم اگر هرکدامان سر فرصت در احوال جهان غور کنیم دلایلی برای اینکه اوضاع آن‌قدرها هم بد نیست پیدا می‌کنیم، اما تا آن موقع می‌خواهم پیشنهاد کنم روش «پیرمرد صدساله» را به کار بیندیم.

پیرمرد صدساله‌ای که از پنجره فرار کرد و ناپدید شد نام رمانی از یوناس یوناسون است و ماجرای پیرمردی است که در روز تولد صدسالگی‌اش از آسایشگاه سالمندان فرار می‌کند. او گذشته‌ای عجیب دارد و با سران بسیاری از کشورها از جمله استالین، فرانکو، ترومن، چرچیل، مانو و کیم ایل سونگ حشر و نشر داشته است و در هرکدام از این کشورها با چالش‌های عجیب و غریبی مواجه می‌شود، حتی در مقطعی به ایران می‌آید و گرفتار زندان ساواک می‌شود. در تمام این حوادث آنچه او را نجات می‌دهد سهل‌گیری افراطی اوست. زندگی این مرد در هیجان و لذت خلاصه شده است.

واقعیت این است که ما احتمالاً به دلیل تلخی‌ها و ناملایمات زیاد -قوه تخمیلان را از دست داده‌ایم، به همین دلیل است که پس از هر اتفاقی بدترین

# ملی کردن دین

## در مراسم بیست و پنجمین سالگرد درگذشت مهندس بازرگان چه گذشت؟

اگر مصدق نفت را ملی کرد و خاتمی اطلاعاتی را از دست انحصار اطلاعاتی درآورد و در مورد قتل‌های زنجیره‌ای بی‌بی‌سی داد، مرحوم بازرگان دین را از دست کسانی که خود را انحصاراً مفسر دین می‌نامند درآورد و آیات قرآن را که سرچشمه توحید و دین است در اختیار جوانان دانشگاهی گذاشت. بازرگان همراه با آیت‌الله طالقانی و دکتر سحابی نسلی را بر اساس هماهنگی دین، علم و اجتماع تربیت کردند که قرآن را به صحنه آوردند. هنگامی که نهضت آزادی در ۲۶ اردیبهشت سال ۱۳۴۰ تأسیس شد، سه نوع مخالفت با آن وجود داشت: یکی از جانب کانون تشیع و انجمن ضد بهائیت بود که اساساً مخالف سیاست بودند؛ دیگری از جانب جبهه ملی ایران که می‌گفتند ما دین داریم، اما نباید دین را وارد سیاست کرد؛ و سوم هم از طرف مارکسیست‌ها که می‌گفتند اساساً دین کارایی و کشش مسائل اجتماعی را نداشته و جنبه روبنایی دارد.

در سال ۱۳۴۲، سر بازجوی ساواک با نام عطارپور می‌گفت اگر توده‌ها جذب روحانیت و روشنفکران جذب جبهه ملی شده‌اند، نهضت آزادی پلی بین روحانیت و روشنفکران است؛ بنابراین از همه خطرناک‌تر است. همین پیوند بود که به پیروزی انقلاب منجر شد. در پی رحلت زنده‌یاد بازرگان در دی‌ماه سال ۱۳۷۳، در مراسم شب هفتم ایشان دکتر سروش در سخنرانی خود گفت: بازرگان در پایان عمر خود به این مطلب رسید که هدف انبیا صرفاً خدا و آخرت بوده و باران بازرگان نتوانستند حرف او را تحمل کنند و تغییری در آن به وجود آمد. سروش اضافه کرد: بازرگان با رحلت خود پنجاه سال اندیشه‌های خود را هم دفن کرد. پس از این سخنرانی همان سه جریان مخالف دومرتبه سر برآوردند و گفتند پیش‌بینی ما تحقق یافت.

در مراسم بیست و پنجمین سالگرد آن مرحوم در کانون توحید، هریک از سخنرانان تحلیلی از روند فکری مهندس بازرگان ارائه کردند که گزیده‌ای از آن از نظر خوانندگان می‌گذرد. توجه به روح صحبت‌های آنان و اختلاف آرای نشان می‌دهد هنوز سخن نهایی بازرگان در سال ۱۳۷۱ به نقد و بررسی بیشتر و جدید نیاز دارد.

بازرگان را مرز میان نواندیشی دینی و روشنفکری دینی می‌دانم به این دلیل است که تفاوتی بین این دو بگذارید. این تفاوت به نوع مواجهه این دو جریان با سنت و تجدد برمی‌گردد. به نظر می‌رسد نواندیشی دینی جریانی است که با بهره بردن از امکانات درون سنت به بازسازی اندیشه دینی اقدام می‌کند و اصالت را به تجدد نمی‌دهد. به‌عنوان نمونه می‌توان از مرحوم نائینی، طالقانی، شریعت سنگلجی و مطهری به‌عنوان چهره‌های نواندیشی دینی نام برد. روشنفکری دینی بازاندیشی دین را با بهره بردن از عقلانیت جدید انجام می‌دهد و در پی یک فهم کاملاً متجددانه از دین است و به تجدد اصالت می‌دهد. مرحوم بازرگان از یک‌سو با نگاه قرآنی در صدد این بود که سنت را با امکان درونی آن بازسازی کند و از این جهت نواندیشی دینی است. از سوی دیگر عقلانیت و یافته‌های علوم جدید را در تفسیر آموزه‌های قرآنی به کار می‌گرفت. از این جهت هم روشنفکر دینی است. در بعد فکری مهم‌ترین میراث‌های بازرگان برای امروز اول تأسیس فکری غیرحوزوی در تفسیر مذهب است و دوم ارائه تفسیری دموکراتیک از اسلام. تفسیری که در آن آشتی دین و علم وجود داشت و نگاهی تکاملی به دین داشت، هویت ملی را در کنار هویت دینی تعریف می‌کرد و ضمن توجه به قانون طبیعت در فهم دین، اخلاق‌گرایی را غایت دین می‌دانست. او معتقد بود تحقق اصلاحات در جامعه باید بر مبنای اصول اخلاقی باشد که هیچ‌گاه نادیده گرفته نشود. اخلاق اصلاح‌طلبی برای بازرگان مهم بود.

**سارا شریعتی:** با گذشت چندین سال از عمر انقلاب تکیه بزرگان در

### عبدالعلی بازرگان: پیامبر ما فرمود هر وقت

فتنه‌ها همچون ابرهای تیره بر فراز شما آشکار می‌شود «علیکم بالقرآن»: بر شما باد بازگشت به کتاب راهنمای عملتان. از ویژگی‌های خاص مرحوم مهندس بازرگان نگاه دائمی‌اش به کتاب راهنمای عمل و صبر و آرامش در طوفان‌ها بود. مرحوم پدرم پیش از اینکه به ناسیونالیسم افراطی توجه کند به سیاست‌هایی که از قرآن و کتاب الهی اتخاذ می‌کرد، بازمی‌گشت و پیرو آیات روشن قرآن و سنت رسول و سیره اهل بیت مطهرش و به‌خصوص تجربه سیاسی حضرت علی در پنج سال حکومتشان بود. یاد بازرگان را به‌عنوان نمونه‌ای زنده می‌داریم که مستمراً بر کتاب راهنمای عمل نگاه می‌کرد.

### سید علی میر موسوی: بازرگان روشنفکری

عمومی و اهل عمل بود و در مرز میان روشنفکری دینی و نواندیشی دینی قرار داشت. روشنفکری دینی در معنای عام خودش محل مناقشه است و به کسانی اطلاق می‌شود که دغدغه هم‌زمان زیست متجددانه و زیست مؤمنانه دارند. اینکه

این دوره، بر دین، همچون ایمان و اخلاق است و با «دین برای دنیا» و استخدام دین در جهت منافع دنیوی مخالفست و رزید. بازرگان در سخنرانی «هدف از بعثت انبیا آخرت و خدا» در سال ۱۳۷۱، ارتباط دنیا و آخرت را از نوع «معادله یک طرفه» می‌داند و نقش دین در بهبود دنیا را از «محصولات فرعی» و «نتایج دنیایی ضمنی» می‌شمارد و نه اساس دین و در نقد موقعیت جدید دین، می‌گوید: «تمام حرف ما این است که اگر به فرض هم یک حکومت دینی تمام و کمال هم تشکیل شود، آنچه این حکومت و دولت نباید به آن دست بزند و در آن دخالتی کند، دین و ایمان و اخلاق مردم است.»

با نگاهی به سه دوره زندگی بازرگان می‌توان چنین جمع‌بندی کرد: پروژه اصلاح دینی بازرگان، پر وژه خرافه‌زدایی از دین و عقلانی‌سازی بود و بر عقل، علم و تجربه علمی تأکید می‌کرد، اما این پروژه، گرچه رویکرد جدیدی را در مطالعات دینی وارد کرد، اما همچنان وامدار سنت و نهاد تاریخی دین باقی ماند و طرح یک تجدید بنا مبتنی بر واگشایی و بازسازی از پی نریخت و گرچه با اندیشیدن به دین و مطالعات قرآنی خارج از نهاد مشروع دین، آغازگر جریان روشنفکری دینی، نهضت عقلانی‌سازی و به کارگیری علم و تجربه در فهم دین بود و از اندیشه دینی انحصارزدایی کرد، اما تفکر دینی وی همچنان در زیر «سایبان مقدس» سنت تاریخی دین باقی ماند.

**بیژن عبدالکریمی:** علی‌رغم آنکه نهضت فکری و اصلاح دینی بازرگان در جریانات بعدی و در شخصیت‌ها و مراحل بعدی جریان روشنفکری دینی ادامه یافت و به همین اعتبار جامعه ما را بسیار تحت تأثیر قرار داد، ولی



گفتمان فکری و نظری او به دلیل فقدان مبانی حکمی و فلسفی مستحکم و تأثیرپذیری از نوعی علم‌گرایی و پوزیتیویستی بسیار خام و نااندیشیده است و با توجه به تحولات بسیار ژرفی که جهان در این نیم‌قرن اخیر با آن روبه‌رو بوده است - تا آنجا که ما به دلیل ظهور شرایط پست‌مدرن با دومین شکاف تمدنی خود یعنی علاوه بر تعارضات عالم مدرن با عالم سنتی ما، بلکه با تعارضات عالم پسامدرن با خود عالم مدرن و

لذا با عالم سنتی نیز روبه‌رو هستیم - طبیعی است که گفتمان اصلاح دینی بازرگان به همان شکل و شمایل پیشین و بدون بازنگری‌های اساسی نمی‌تواند به مسائل و بحران‌های نظری کنونی ما پاسخ دهد.

**مهرنوش بسته‌نگار:** می‌گویند بازرگان اصلاح‌طلبی بود که هم‌زمان نقد قدرت و مردم می‌کرد؛ اما می‌خواهم بگویم آنچه او را در چشم هم‌نسلان من بزرگ‌تر کرده است آن است که او خودش را هم به نقد کشید و دلیرانه گریبان خود را هم گرفت. بازرگان پنجاه سال مبارزه کرد. همواره برای او و همراهان او و بسیاری چون او که در این مسیر بودند بدیهی بود که دین باید دردی از دنیای ما دوا کند. دین نخست زندگی این جهانی را آباد کند و سپس آن جهان را.

اما او همچنان که به پایان فرصت زندگی‌اش نزدیک می‌شد با تجربه‌ای از زیست در ظل یک حکومت دینی این بدیهی‌ترین باور خود را به مسلخ برد و تیغ تیز پرسش بر گلوئی آن گذاشت که به‌راستی پیامبران برای چه آمده‌اند؟ و با شجاعت روحی و دیدی عقلانی بر این تشخیص صائب رسید که هدف از دین تنها خدا و آخرت است و کار دنیا را بایسته است که به علم دنیا سپرد. این اندیشه سترگ را باید نقطه عطفی در روشنفکری دینی دانست. گرچه نقد و نظر در این باب بسیار درگرفته و برخی معتقدند مؤمنان پروايشه، آزادی و عدالت برای زیست این جهانی رقم می‌زنند، ولی شایسته است تا مزید معرفت در این باب حاصل آید و همچون او در سرزمین اندیشه‌ها به قدری وقوف نکنیم که از کاروان حقیقت جا بمانیم. ■

صفحه اصلی
بلاگ
هدیه
رصد
سبد خرید
ورود

فیدیبو
فروشگاه قانونی کتاب الکترونیک

دریافت اپلیکیشن

کتاب‌ها

## عرضه نسخه الکترونیک چشم‌انداز ایران در «فیدیبو»

خوانندگان گرامی در سرتاسر نقاط ایران و جهان می‌توانند از این پس نسخه الکترونیکی دو ماهنامه سیاسی - راهبردی «چشم‌انداز ایران» را از طریق اپلیکیشن فیدیبو با مبلغ مناسب خریداری و مشاهده نمایند. برای این منظور دارندگان موبایل یا تبلت کافی است اپلیکیشن فیدیبو را از سایت آن (<http://fidibo.com>) دریافت نموده و نصب نمایند و پس از نصب با مراجعه به بخش مجلات فیدیبو، نسخه الکترونیکی چشم‌انداز ایران را دریافت و مطالعه نمایند.

این اپلیکیشن امکانات بسیاری را برای خواننده فراهم می‌کند از جمله رنگ کردن متن، مطالعه در شب، اشتراک گذاری نظرات با دیگران و بسیاری امکانات متنوع دیگر که در کنار هم، لذت مطالعه را دوچندان می‌کند. مجله ارایه شده در فیدیبو بی‌دی‌اف نبوده و این بدان معناست که لازم نیست نگران اندازه فونت یا کوچکی اندازه اسکرین موبایل یا تبلت خود باشید. این نسخه بطور هوشمند خود را با اسکرین شما مطابقت داده و به شما اجازه انتخاب فونت و اندازه دلخواه را می‌دهند.

دائلود کتاب

# جای خالی شهدا

## گزارش مراسم سی و دومین سالگرد شهید مصطفی یوسفی

طیبه سلمانی: سی و دومین سالگرد شهید مصطفی یوسفی هفدهم بهمن ماه در دفتر چشم انداز ایران با حضور جمعی از دوستان و خانواده این شهید بزرگوار برگزار شد. مشروح سخنرانی های این مراسم تقدیم خوانندگان گرامی می شود.

### لطف الله میثمی: بن بست اجتهاد مصطلح

به نام الله پرورش دهنده شهدا و صدیقین. اجتهاد مصطلح اصطلاحی است که مرحوم امام به کار بردند و گفتند کافی نیست؛ یعنی کارآمد نیست. ما خیلی جدی نگرشیم و حالا پس از گذشت ۴۱ سال از انقلاب با این اجتهاد مصطلح و فقه مصطلح به بن بست هایی رسیدیم. با یکی از بزرگان صحبت کردم، می گفت مبانی داریم که می توانیم روی آن کار کنیم، ولی در حال حاضر انسجامی نیست. مهندس میرحسین موسوی گفتند «اوایل انقلاب آیت الله صافی می گفتند درآمد نفت نمی تواند وارد حساب دولت شود، دولت حتی یک گلوله هم نمی تواند بخرد، در مسائل دفاعی هم می گفتند همه بایستی به طور انفرادی این کار را بکنند، چون دولت مالک نیست و بر اساس فقهی که ایشان داشتند مالک حقیقی فرد است و دولت در فقه مصطلح یک مقوله مجازی است که نمی تواند مالک باشد. امام تأیید کردند که درآمد نفت می تواند جزو درآمدهای دولت محسوب شود.»

گفته شد در انگلستان مارگارت تاچر هم می خواهد یک رفرمی در صنایع ایجاد کند و صنایع را به چهار بخش تقسیم کردند: سهام یک دسته را به مهندسان دادند، یک سری را دست کارگراها، یک سری صنایع را باید دولت اداره کند و یک سری هم کاملاً خصوصی شود؛ این ها هم یک ملاک داشت که مدیریت علمی بر اساس قابلیت استحصال و راندمان تولید بود. در آلمان نیز دولت کارخانه را به یک طرف اداره کننده می دهد به شرطی یک گزارش توجیه اقتصادی ارائه دهد که مطمئن شوند او می تواند کارخانه را با راندمان بالا اداره کند، اما اینجا بر اساس دانش فقهی مصطلح خود می گویند دولت مالک نیست و به دلایل ایدئولوژیک تمام صنایع دولتی بایستی خصوصی بشود که این اصلاً دلیل واقعی علمی ندارد. بسیاری از مدیران دولتی ما بسیار خوب کار کردند که بحث مستقلاً می طلبد. بر سر قانون کار عده ای می گفتند آن چیزی که در قرآن آمده این بوده که حضرت شعیب حضرت موسی را به بردگی کشید و مزد داد، از آن بابت اصلاً بیمه اجتماعی یعنی چه؟ مزد داد و تمام. در حالی که آن چیزی که در قرآن آمده خیلی عمیق است و یک فلسفه تاریخ درون آن است. وقتی حضرت موسی پای برهنه در آن بیابان ها می آید، هیچ چیز نداشته، در اوج دوران بردگی هم بوده، حضرت شعیب اولاً پناهش می دهد: «... نَجُوتٌ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ»؛ وقتی یک جهادگر مهاجر را پناه می دهند این بزرگ ترین نعمت است، بعد دخترش را به عقد او درمی آورد، بعد با او قرارداد می بندد و او را مالک ابزار تولید می کند، بعد هم تقویتش می کند و می گوید برو طبق آرمانی که داشتی با فرعون مبارزه کن. مرحوم امام گفتند اگر نصف به علاوه یک نمایندگان مجلس شورای اسلامی طرحی را تصویب کردند، شورای نگهبان دیگر مخالفتی با قانون کار نکند، که مراجع با آن مخالفت کردند و بعداً شد دوسوم نمایندگان. من آن موقع گفتم این چیزها به دموکراسی اسلامی خیلی نزدیک است و شورای نگهبان و اجتهاد مصطلح نقششان کم رنگ می شود و به انسان مقدم بر ایدئولوژی یعنی انسان شهروند نزدیک تر می شویم. وقتی دوباره مخالفت شد، مسئله مصلحت مردم و نظام مطرح شد که یک مسئله بسیار بزرگی بود. آیت الله محقق داماد نیز صحبتی کردند که طبق این قانون اساسی و قانون مصوب ما یازده پست کلیدی در دست مجتهدین است. بعد ایشان می گویند ما برای حل این بحران ها

یک آخوند خراسانی می خواهیم که انقلاب مشروطه را پیش ببرد تا به قانون اساسی، حق شهروندی و قاعده کرامت که در قرآن آمده بینجامد. ایشان می گویند از قاعده کرامت باید این تغییر را شروع کنیم. قاعده کرامت چیزی است که در قانون اساسی آمده، در اصل ۵۶ می گوید: (انسان بماهو انسان) خودش سرنوشتش را رقم می زند، گرچه که خدا خالق آسمان و زمین است و این حق را هیچ کس نمی تواند از انسان بگیرد. در قانون اساسی ما و در اصل ۶ نیز این مورد آمده است، اصل تبری نیز آمده است. انقلاب که شد این ها با فقه مصطلح روبه رو شدند. آن طور که آیت الله العظمی صافی می گفتند بعد از ۱۵ خرداد یک فقه اجتماعی هم نضج گرفت، نهضتی شروع شد که به مبارزات بزرگ تری انجامید، کاپیتالیسمون شد، با کاپیتالیسمون تا اوج گیری انقلاب مبارزه شد. احکام اجتماعی قرآن هفده برابر احکام فردی و فرعی است و بعد از این نهضت، انقلاب در واقع اولویت احکام اجتماعی بر احکام فردی و فرعی بود. یکی از روحانیون مبارز گفتند انقلاب با قرآن و نهج البلاغه پیروز شد و متأسفانه می خواهند با فقه فردی و فرعی اداره شود. فقیه دیگری می گفت ما بایستی فلسفه و منطق علامه طباطبایی را ترویج کنیم تا بتوانیم فقه آقای گلپایگانی را جا بیندازیم.

ریشه دوم خرداد قانون اساسی و قانون گرایی بود. سید محمد خاتمی می گفت قرائت من قانون اساسی و آرای مردم است. این بود که مردم حس کردند دین جدیدی مطرح شد؛ یک نواندیشی و نوگرایی. یک از فقها می گفت اصلی ترین جرم خاتمی این بود که دو قرائت را مطرح کرد: یک قرائت رسمی و یک قرائت دیگر که می گفت قرائت امام، قانون اساسی و انقلاب است. ما که رای دادیم گفتیم «جمهوری اسلامی آری؛ حکومت خودکامه هرگز» منظورمان اصالت دادن به آرای مردم بود که رژیم شاهنشاهی قبول نداشت و به همین دلیل سقوط کرد. در سال ۵۵ در زندان قصر ساواک به فتوایی دامن زد که طبق یکی از رساله های عملیه هر کس خدا را قبول ندارد نجس است، من به حسین شریعتمداری گفتم شیطان که می گوید من خدا را قبول دارم: «خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ»<sup>۱</sup> ای خدا تو مرا از آتش خلق کردی آدم را از خاک. مگر ما می توانیم عقب تر از شیطان هم باشیم، کسی که تا پای شهادت مقاومت می کند او نجس می شود و آن حسینی شکنجه گر چون



شهید یوسفی در کنار مرحوم آیت الله طاهری

نماز می خواند و روز عاشورا ندی می دهد پاک است؟ او گفت پس شیطان هم پاک می شود. این درحالی است که وقتی سال ۵۲ در زندان عادل آباد شیراز بودیم مرحوم مهندس طاهری از آیت الله بهاء الدین محلاتی استفتا کرد که آیا ما با مارکسیست ها غذا بخوریم و ایشان کتباً جواب داد که حکم اصلی وحدت است و شما به هیچ وجه جدا نشوید.

متأسفانه اول انقلاب این مسئله اساس گزینش ها شد که هرکس خدا و دین را قبول ندارد حذف شود. در کجای قرآن بی دینی وجود دارد؟ در سوره یوسف ما دین ملک داریم: «لَكُمْ دِينُكُمْ وَ لِي دِينٌ» آنچه در قرآن دنبال می کند می گوید همه یک هویت دینی دارند منتها باید دین را برای خدا خالص کنند: «إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَاعْتَصَمُوا بِاللَّهِ وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ». این است که سنگ بنای حذف در این جامعه گذاشته شد. حتی آزادمرد و آزاداندیش ما در ۱۲ فروردین که به مرحوم امام گزارش می دادند گفتند که ۹۸/۲ درصد مؤمنین به جمهوری اسلامی رأی دادند و ۱/۸ ملحدین رأی ندادند. سنگ الحاد را به زمین گذاشتند، در جایی که جمهوریت اصل است و اسلامی آن را تقویت می کند.

از نظر قرآن جامعه بدون حذف است. بدبختی های ما از حذف ها شروع شد و تداوم آن در رد صلاحیت ها آن هم بدون هماهنگی با قانون اساسی است. اسلام باید جمهوریت را تقویت کند برای اینکه کسی را حذف نمی کند، چون همه خدا را قبول دارند، همه دیندارند، حتی شیطان هم خدا را قبول دارد، هم نبوت را قبول دارد، هم معاد را. خالقیت خدا را که گفتیم. در بحث نبوت می گوید: «لَا تُؤْتِيَهُمْ أَجْمَعِينَ، إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ» مخلص کیست؟ انبیا، شهدا، صدیقین. یا می گوید مرا مهلت بده، «قَالَ أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُعْتَبَرُونَ»؛ یعنی قیامت را هم قبول دارد منتها در آن نهادینه نشده است. در انبیا این سه مورد نهادینه شده و انبیا تحقق همین ها هستند اما در شیطان نه، جهان بینی او توجیه گر و فراقکن است؛ یعنی نمی توان کسی را به جرم بی خدایی و بی دینی و بی ایمانی حذف کرد. هم «يُؤْمِنُونَ بِالْحِجَابِ وَالطَّاعُونَ» داریم، هم «يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ». همین ایمان می تواند در جهت جبت و طاغوت اضافه شود، هم در جهت خداوند. مجتهدی می گفت که تمام رساله های ما بر اساس خبر واحد است و یک عده از علما اجماع دارند که خبر واحد درست است و یک عده دیگر اجماع داشتند که خبر واحد درست نیست. الآن بعد از چهار سال بن بست هایی داریم. همین که بفهمیم اقتصاد با حاکمیت نفتی به بن بست رسیده خودش رشد است. فرمانده کل قوا می گویند اگر نگذارند ما نفت صادر کنیم، نمی گذاریم آن ها هم نفت صادر کنند؛ این یعنی جنگ. چرا اقتصاد ما به نفت گره بخورد و نفت هم به جنگ و اقتصاد خون بار داشته باشیم. بعد از چهار سال بن بست ها آشکار شده و ما دو رنسانس داریم: راه رهایی از وابستگی به نفت و راه رهایی از اجتهاد مصطلح که کافی نیست. نباید ناامید بشویم، در این



چهل سال دستاوردهایی داشتیم که اگر آن ها را کنار هم بگذاریم و استقرایی انجام دهیم می توانیم به روند رهایی ایمان یابوریم؛ یکی همین مصلحت مردم و نظام است. آقای آذری قمی یک تحلیلی داد و گفت وقتی که هارون و موسی با هم دیالوگ کردند حضرت موسی ناراحت شد و انتقادهای شدیدی به برادرش کرد که چرا با سامری و طرفدارانش نجنبیدی و مقابله نکردی. حضرت هارون هم شش جواب داد و بعد حضرت موسی با این دیالوگ بسیار خوب گفت «رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ لِأَخِي وَ أَخْلِنَا فِي رَحْمَتِكَ...». عجب دیالوگی است، دیالوگ توحیدی که دو پیامبر با هم داشتند، به شدت به هم انتقاد می کنند و به وحدت می رسند. هارون می گفت خب اگر من می جنگیدم، جنگ داخلی بود و کسی نمی ماند تا تو بیایی، ما برای زنده بودن و نجات انسان ها آمده ایم. دوم خرداد ۷۶، آقای آذری قمی یک رساله ای نوشت. گفت اجماع فقها روی آقای ناطق نوری بود، ولی فقیه باید کسی را که مورد اجماع فقهاست تأیید کند. ما با یک بحران روبه رو شدیم که آقای خامنه ای آرای مردم را بر اساس وظیفه و طبق قانون اساسی امضا کردند، بنابراین دوم خرداد نقطه عطفی است که آرای مردم و قانون اساسی بر ایدئولوژی سنتی برتری پیدا کرد. دکتر سید جواد طباطبایی می گفت: روشنفکری ایران با انقلاب مشروطیت شروع شد. در انقلاب مشروطه روشنفکرترین آدم ها علامه نائینی بود که می گفت در یک جامعه مرکبی مثل ایران با مذاهب و نزادهای مختلف، قانون اساسی حق شهروندی همه را تأیید می کند و رمز توسعه ما این است که قانون اساسی داشته باشیم و در قانون اساسی حق شهروندی همه تأیید شود. این هم یک دستاورد است. اصولاً روند تثبیت قانون اساسی در ۱۲۰ سال گذشته یک دستاورد مکتبی است که بدون حق شهروندی و قانون توسعه ای شکل نمی گیرد. آیت الله العظمی منتظری در کتاب حقوق خود به حق شهروندی با تزییات قرآنی و مذهبی رسیدند، از آیه ۱۲۶ سوره بقره استفاده کردند و نشان دادند حق شهروندی و قاعده کرامت اصالت دارد و حتی آقای باقی از ایشان پرسید یعنی انسان مقدم بر ایدئولوژی است، گفتند بله، انبیا آمدند برای نجات

انسان ها. باید این دستاوردها را کنار هم گذاشت و به جاهای خوبی رسید یا همان حرفی که خاتمی در دوم خرداد زد و گفت قرائت من قرائت امام و قانون اساسی است که میزان رأی مردم است. این ها را می شود کنار هم گذاشت و یک استقرا کرد، حالا نه استقرا کامل بلکه با یک استقرا ناقص.

### محمد آقایی: سیاست های کلی صادرات نفت

دومین سخنرانی از آن کارشناس ارشد نفت، مهندس آقایی بود که ایشان تأکید زیادی بر هژمونی بی سابقه امریکا در تولید اضافی نفت، تحمیل این هژمونی بر اعضای اوپک و حتی روسیه و در نهایت مهار چین از طریق ناچیز کردن تولید ایران و ونزوئلا دارد. مهندس آقایی نتیجه می گیرد اگر تحریم ها لغو شود، به دلیل هژمونی امریکا در نفت شیل باید دندنان طمع را از اقتصاد نفتی به ویژه برای هزینه های جاری برداشت. این سخنرانی به دلیل اهمیت سیاسی، اقتصادی و ژئوپلیتیک و اینکه مسئولان و طراحان استراتژیک ما بایستی تجدید نظری بنیادی در سیاست های کلی نفت انجام دهند در بخش اقتصاد و توسعه منتشر می شود.

### محمدعلی دادخواه: نظارت استصوابی شورای نگهبان و رد صلاحیت های گسترده از نگاه قانون

بنا بر مطالعه بسیار اندکی که در حقوق دارم اجازه دهید با یک نگاه صرفاً علمی بر مبنای قانون اساسی و قانون عادی به این رد صلاحیت ها نگاهی داشته باشیم. ملاکم، ضابطه ام، قاعده ام و روشم فقط قانون است و چون اصل ۴ قانون اساسی ما همواره بر این پای می فشارد که هرکس خواست نسبت به قانون حرف بزند باید به شرع مراجعه کند، لذا شما ناگزیرید در هنگامی که بخواهید به حلاجی قانون ایران بپردازید به شرع توجه کنید. ما هنگامی که شرع را باز می کنیم برای باید و نباید به اصل برخورد می کنیم. اصل چیست؟ هیچ کس بهتر از خواجه نصیر طوسی درباره اصل بیان اغنایی نگفته است. می گوید «الاصل دلیل من حیث لا الدلیل له»، اگر هیچ جا دلیلی وجود ندارد شما باید به اصل رجوع کنید؛ یعنی در عمل و اقدام، فقها، دادرسان و داوران باید به اصل مراجعه کنند. به همین دلیل می گویند اصول عملیه. شما هنگامی که برمی گردید به کسانی که مبادرت به بیان اصول عملیه کردند، می گوید در اصول عملیه برائت اصل نخستین است که خود این اصل از اصل طهارت زاییده شده که کل شیئ ظاهر. هرچند بعضی از علمای حقوق امروز مانند دکتر لنگرودی می گویند اصول عملیه فقط این ها نیست و هم زبان با برخی فقها می گویند خیلی اصول دیگر مثل اصل غلبه، در شمار اصول عملیه محسوب می شود.

برمی گردم به اصولی که در قانون اساسی ذکر شده است. ما یک اصل داریم به نام اصل برائت. اصل برائت بر این مبادی است که قانون اساسی هم می گوید شما باید هرکسی را بر مبنای کل پذیرش در موضع قبول قرار دهید مگر اینکه خلافش ثابت شود. یک حدیث هم داریم از پیامبر که می گوید هنگامی که بین بدی

و خوبی شک کردید، باید خوبی را تحکم بدهید. ضمن اینکه صراحت حدیث امام محمدباقر است که قاضی اگر در عفو اشتباه کند بسیار برتر از آن است که در مجازات اشتباه کند. با توجه به اینکه اصل ۴ قانون اساسی به ما می‌گوید به شرع مراجعه کنید و یک قاعده داریم که کل الامر یرجع الی الاصل، برگردم به اصل. پس نهایتاً اصل اعلام می‌کند که من همه را بپذیرم اما اگر خلاف این اصل به وسیله ظاهر، اماره و یا دلیل پیش آمد آن را بپذیریم، ما بعد از اصل به ظاهر برمی‌گردیم؛ ظاهر یعنی هنگامی که شما یک نشانه‌ای مبنی بر شکستن اصل در برابران پیدا می‌شود که نهایتاً این نشانه، آن اصل را از بین می‌برد. اگر در یکجایی بگویید مثلاً در انبار آردی دزدی شده شما نمی‌توانید بگویید چه کسی دزد است اما اگر کسی در شانه‌اش یک مقدار آرد است این ظاهر به شما می‌گوید ایشان را تحت نظر بگیرید. بعد از ظاهر اماره است. اماره با توجه به ماده ۱۲۵۷ قانون آیین دادرسی مدنی در باب ادله اثبات دعوا که آغاز بیان نحوه گفت‌وگوی دادرسی را بیان می‌کند، می‌گوید شما حق ندارید کسی را در موضع اتهام قرار دهید مگر اینکه یا ظاهر برای شما احراز شده باشد یا اماره. بعد از این اصل و ظاهر و اماره به دلیل می‌رسیم. حالا برمی‌گردم بر این مبادی که آیا شورای نگهبان خودش پایبند اصل ۴ است یا نیست. شما می‌گویید فقهایی می‌آیند که برای حفظ کيان اسلام اقدام کنند پس نهایتاً این‌ها باید خودشان معتقد به اصل باشند و هنگامی که اصل ۴ قانون اساسی

بر این پای می‌فشارد که باید همه اصول شرعی در اطلاق و عموم را رعایت کنید، نهایتاً شورای نگهبان بلاشک باید معتقد، معترف و مجری این‌ها باشد. اگر اصل، برائت است، شما تنها با دلیل می‌توانید کسی را رد کنید. این‌هایی که الآن نماینده مجلس هستند و یک‌بار تأییدیه شورای نگهبان را گرفتند فقط با دلیل ابرازی می‌توانید آن‌ها رد کنید والا بنا بر فقه اسلامی همان اصل استصحاب بر این‌ها باقی است. الاستصحاب بقا کان الی ما کان، یعنی کسی که قبلاً تأییدیه شما را گرفته است باز هم مورد تأیید است. این آیا شورا است؟ این نهایتاً اعمال نظر است. چون اگر قرار بود یا اصل باشد یا ظاهر یا اماره یا دلیل، چرا شما آن‌ها ابراز نکردید. پرسش آن است که شورای نگهبان در هنگام بررسی قانون پولشویی اعلام داشت که اصل برائت به عنوان یک اصل اسلامی

باید رعایت شود و این قانون جهانی را با توجه به عدم پذیرش اصل برائت در قانون ماده منصرف به این مورد نپذیرفت. پرسمان تاریخی این است که چگونه این اصل را در خصوص ایرانیان مسلمان متعهد که نماینده

مجلس مورد تأیید شورای نگهبان بوده است بدون هیچ ظاهر اماره و دلیل رد کرده است. از این‌ها گذشته شما ناظران چه کسانی بودید که دیدید یک عده خلافکار در مجلس نشستند و چیزی نگفتند. مگر قرار است شما مردم را گمراه کنید. بدین گونه استنباط آن می‌شود که رفت و آمد به مجلس خود جرم خیز است که این گروه صلاحیتشان رد می‌شود.

اگر شما می‌گویید مبادی، مبانی، اصول و بنیاد ما این است که شرع را رعایت کنیم، این شرع، این اصل، این اماره، این دلیل، پس چرا رعایت نمی‌کنید. پس نهایتاً مثل اینکه در برخی موارد دقیقاً برخلاف شرع و عرف اصل و حقوق و قانون عمل می‌شود. چون هم اصل ۱۶۸، هم اصل ۴، هم اصل ۳۷ قانون اساسی بر این موارد پای می‌فشارد. چشم‌داشت این است که هرکسی پاسخگو باشد و با توجه به صراحت قانون مدنی بر باب اثبات ادله (می‌دانید که در باب قانون مدنی قبل از اینکه قانون آیین دادرسی شود مبادرت به ادله اثبات دعوا می‌کند که طبق ماده ۱۲۵۷ آغاز می‌شود) نهایتاً به اینجا می‌رسیم هنگامی که دادگاه دلیلی ندارد نهایتاً آن مورد قابل پذیرش نیست.

یک خاطره بگویم و صحبت‌ها را تمام کنم. وقتی که محاکمه نهضت آزادی بود من این افتخار را داشتم که از کابینه دولت موقت دفاع کنم. یک ماده قانونی در آیین دادرسی مدنی داشتیم؛ ماده ۳۷۵ سابق. این ماده می‌گفت که دادگاه نمی‌تواند به مفاد اسنادی که صدور آن از ناحیه کسی که سند به او نسبت داده شده محرز باشد بدون دلیل ترتیب اثر ندهد. ما می‌گفتیم نهضت آزادی قبل از قانون شما ثبت شده و نهایتاً مورد تأیید واقع شده و شما نمی‌توانید به این دلیل این‌ها را محاکمه کنید که حزب غیرقانونی هستند. می‌گفتند ما قانون جدید داریم. می‌گفتیم ماده ۴ قانون مدنی که می‌گوید قانون عطف بماسبق نمی‌شود. می‌دانید چه کردند؟ قانون را به مجلس بردند و این ماده را حذف کردند. ما خودمان کاری می‌کنیم که این باب گشوده شود. از نگاه حقوق بین الملل این رفتار قابل پذیرش نیست زیرا در انتخابات فارغ از حب و بغض اصل برائت است. درست است که اعلامیه جهانی حقوق بشر توصیه است، اما یادم آن باشد که میثاق‌های بعد از او، پیمان‌هایی است که آن‌ها را حفظ می‌کنند. با همه این‌ها ما باید مراجعه به قانون، بازگشت به قانون و رعایت به قانون که حرف

درست و منطقی است همواره بیان کنیم و هرکس که فراتر از قانون عمل می‌کند نهایتاً نمی‌تواند نگهبان قانون باشد. باید کسی نگهبان باشد که به حفظ و برقراری آن اقدام کند؛ اما سخن فرجامی، در رسیدگی‌های کیفری

قاعده‌ای هست که به آن برابری سلاح می‌گویند یعنی در مقابل دادستان که نماینده دولت است وکیل دادگستری پاسخگوست. در رسیدگی حقوقی تناظر طرفین مورد توجه است یعنی باید متهم، طرف دعوا فرصت و رخصت دفاع پیدا کند زیرا نکته ندارد کسی با تو کار / ولیکن چو گفتنی دلبلش بیار. این شیوه خردسوز که خود گویی و خود خندی به به چه هنرمندی را هیچ فرزانه‌ای بر نمی‌تابد. بی‌گمان در نظام شرعی اعلام می‌دارند که البینه علی المدعی اکنون باید از شورای نگهبان پرسید دلیل و بینه شما کدام است؟ به این دلیل با عنایت به اصل تناظر به فرصت دفاع، به کسانی که صلاحیتشان رد شده فرصت دفاع داده نشده است، این شیوه داوری شرعاً و عرفاً قابل پذیرش نیست. با نیایشی به سوی کسانی که خود را ابناء دلیل یاد می‌کنند و پیوسته می‌گویند هاتو برهانکم، صحبت‌ها را تمام می‌کنم.

### خاطره‌ای از همسر شهید یوسفی

وقتی ما سوسنگرد بودیم آقای یوسفی مسئول بازسازی سوسنگرد بودند آن موقع جلال دو سال داشت. در سوسنگرد شرایط طوری بود که جز نیروهای نظامی تعدادی خیلی کمی از مردم عادی بودند. وقتی که عملیات می‌شد همه نیروهای جنگ را به آنجا می‌آوردند و تا منزل ما فقط ۵ دقیقه راه بود. بعد از مدتی مجبور شدم که به اهواز برم وقتی به آنجا رفتم نفت ما تمام شده بود و جلال حال خوشی نداشت، شرایط آب‌وهوای آنجا هم برای جلال بد بود چون سینه‌درد داشت. به آقای یوسفی گفتم شما بروید دو لیتر نفت از بازسازی بیارید که ما امشب را طی کنیم تا من فردا خودم می‌روم در صف نفت و نفت می‌گیرم. آقای یوسفی گفتند محال است من این کار را بکنم، امشب را طوری سر کن تا صبح شود. صبح زود هم آقای یوسفی رفتند معمولاً ۱۲ شب می‌آمدند و ۴ صبح می‌رفتند. تقریباً ساعت ۸ و ۹ صبح حال جلال خیلی بد شد. به طوری که حس کردم واقعاً بچه روی دست من می‌میرد. این قدر نگران شدم هیچ راهی را هم بلد نبودم آنجا. فقط کاری که کردم به کوجه آدمم و فقط التماس می‌کردم من را به یک بیمارستان برسانید و رقیتم بیمارستان. آقای یوسفی شب آمدند. فقط گریه می‌کردند. گفتم اگر شما دو لیتر نفت آورده بودی بچه این طور نمی‌شد. گفت نه من باید خودم می‌رفتم و نفت می‌گرفتم این‌ها مال بیت‌المال است. خدا شاهد است این قدر امکانات برای بازسازی سوسنگرد در دست این‌ها بود که هر کاری می‌توانستند انجام بدهند؛ اما نکردند. خوش به حالشان. امثال شهید یوسفی برای دو لیتر نفت حاضر نبودند حق الناس را مخدوش کنند. ■

### پی‌نوشت:

۱. آیه ۲۵ قصص
۲. آیه ۱۲ اعراف
۳. آیه ۶ کافرون
۴. آیه ۱۴۶ نساء
۵. آیه ۸۲-۸۳ ص
۶. آیه ۱۴ اعراف
۷. آیه ۵۱ سوره نساء
۸. آیه ۱۱۴ آل‌عمران
۹. آیه ۱۵۱ اعراف

**پرسش آن است که شورای نگهبان در هنگام بررسی قانون پولشویی اعلام داشت که اصل برائت به عنوان یک اصل اسلامی باید رعایت شود و این قانون جهانی را با توجه به عدم پذیرش اصل برائت در قانون ماده منصرف به این مورد نپذیرفت. پرسمان تاریخی این است که چگونه این اصل را در خصوص ایرانیان مسلمان متعهد که نماینده شورای نگهبان بوده است بدون هیچ ظاهر اماره و دلیل رد کرده است**

# سنگ صبور سال‌های سخت

## مروری بر زندگی پوران شریعت‌رضوی

محمود درگاهی

### در کنار شریعتی

دکتر پوران شریعت‌رضوی از روزی که با شریعتی پیمان همراهی بست و پای در خانه او نهاد تا روزی که چشم از این جهان بریست درگیر دشواری‌هایی شد که رویارویی با آن‌ها هر زنی را از پای درمی‌آورد و هر خانه‌ای را از هم می‌پاشید، اما پوران با قدرت و اراده‌ای شگفت همه ناگواری‌های زندگی شریعتی را مهار کرد و نتیجه کار را آن گونه که خود می‌خواست تعیین کرد. این ناگواری‌ها از اصطکاک دو نوع اندیشه و ایده در درون خانه تا درگیری با طوفان‌های سیاسی و تعصبات فکری که علیه شریعتی برخاسته بود دامن می‌کشید و هریک از آن‌ها به گونه‌ای خاص، خانه پوران را تهدید می‌کرد. در درون خانه او در برابر کسی بود که شاید هیچ گونه اشتراک و همانندی در شکل زندگی کردن با او را نداشت، شریعتی مرد ایده‌ها و آرمان‌های بزرگ بود و پیوسته در تأملات فکری و اندیشه‌های بلند خود غوطه می‌خورد و در این کار حتی زندگی کردن و اقتضانات آن را از یاد می‌برد. درحالی که پوران به تعبیر خود «منطقی بود و واقع‌گرا و دوستدار نظم و فعال و علاقه‌مند به یک زندگی آرام» (طرحی از یک زندگی، ۴۷/۱) چیزی که اندیشیدن به آن در زندگی شریعتی جایی نداشت و این خود می‌توانست هرگونه تفاهمی را در یک زندگی مشترک از میان بردارد و برای همیشه به آن پایان دهد؛ اما همسر شریعتی فراتر از آن می‌اندیشید که به شیوه برخی از زنان زمانه خود به ظرف شستن و جارو کشیدن مرد در خانه، بیش از ارزش‌های فکری او بها دهد و چنان کارهایی را در نشست‌های زنانه با سرافرازی و غرور نقل کند و از اینکه چنین شوهری سر به راهی در خانه دارد در پوست خود ننگند! پوران خود با همه علاقه‌مندی به زندگی درون خانه، یک زن متفاوت بود. او می‌دانست که همراه کیست و همراهی با چنین کسی در زندگی چه هزینه‌هایی خواهد داشت. این بود که از همان آغاز، بیه همه سختی‌ها و ناگواری‌ها را بر تن مالید و روین تن شد و آنگاه رویاروی حادثه‌ها ایستاد تا شریعتی را در کار بزرگی که در پیش داشت همراهی کند. در امور روزانه، وقتی شریعتی خانه‌نشین شد، او برای اداره خانه و تأمین هزینه زندگی، افزون بر کارهای رسمی روزانه، شب‌ها نیز اضافه‌کار گرفت (همان) و با درآمد خود، یک خانه خرید و پرداخت اقساط آن را تقبل کرد. کارهای خانه و فرزندان خود را یک‌تنه چرخانید و افزون بر آن‌ها، شریعتی را مثل کودکی که نیاز به مراقبت داشته باشد، زیر نظر گرفت تا حتی خواب و خورش را نیز برنامه‌ریزی کند (همان) و در این کار به گفته خود، گاه دو ساعت دست روی کلید برق، در اتاق او ایستاد تا او دست از کار و کتاب بکشد و به بستر رود و قدری استراحت کند. (همان) و هنگام روز، گرد او چرخید تا آرامش لازم را برای کار او فراهم آورد.

اما کار بزرگ پوران در بیرون از خانه بود. آنجا که شریعتی هم‌زمان پنجه در پنجه یک قدرت پلیسی و یک اقتدار دینی انداخته بود و هر روز آواری از وحشت و هراس را بر سر زندگی و خانواده‌اش می‌ریخت. عصر شریعتی چنان که می‌دانیم عصر درگیری‌های فکری، سیاسی، چریکی، و خلاصه عصر التهاب و ناآرامی بود و روزبه‌روز بر دامنه این درگیری‌ها افزوده می‌شد و در نتیجه فضای جامعه را در اختناق پلیسی و سرکوب سیاسی فرومی‌برد و سایه وحشت را بر کوچه و خیابان و خانه‌ها می‌گسترانید، اما در این میان، خانه شریعتی که گویا در نزدیکی یکی از شعبه‌های سازمان امنیت هم قرار گرفته بود، وضع دهشتناک‌تری داشت. افزون بر اینکه اگر



گروه‌های سیاسی و سازمان چریکی تنها با حکومت و پلیس امنیتی آن مواجه بودند، شریعتی در کنار درگیری با این قدرت پلیسی و حتی بیشتر از آن، با کارگزاران ارتجاع فکری درآویخته بود! سرتاسر منبرهای ارتجاع در آن روز، در تهران و قم و مشهد، دست در دست مأموران امنیتی، غوغایی از تکفیر و تهدید و تعصب علیه او بر پا کرده بودند و رویارویی با چنین فضایی که لوزه بر اندام و استخوان‌ها می‌افکند، حساب کار را به متعصبان عوام حواله می‌کرد. تا جایی که هر آن، احتمال آن می‌رفته گروهی متعصبان مقدس‌مآب، با طیب خاطر و برای رضای خدا و امام زمان دشنه‌ای در قلب او فروکنند» (همان، ۳۹۰) و آنگاه کسی که دغدغه شب و روزش دین و زنده کردن ارزش‌های دینی بود، فرجام کاری مانند احمد کسروی پیدا کند! چنان که گروه ولایتی‌ها بر او برجسب کسروی دوم می‌زدند تا زمینه لازم را برای سر به نیست کردن او فراهم کنند. (علی رهنما: مسلمانی در جست‌وجوی ناکجاآباد، ۳۹۰)

تصور فضایی که شریعتی و خانواده‌اش در آن می‌زیست و تاوانی که این خانواده برای پایبندی به نواندیشی و اصلاح‌گری در دین، در برابر متولیان رسمی دین می‌داد هر روشنفکری را بر آن می‌داشت که از خیر کار بگذرد و کار آن را به همان متولیان رسمی‌اش واگذار کند و در این کار، بیهوده خطر نکند! در ترسیم چنین فضایی بود که شریعتی می‌گفت: «دیوارها از هر سو، پیش‌تر می‌آیند و میدان جنگ را چنان تنگ می‌کنند که حتی آن‌ها را لمس می‌کنم.» و آرزو می‌کرد که «ای کاش قرون‌وسطی بود و دوران حکومت سیاه کلیسا و محکمه انگیزسیون که هر نویسنده یا دانشمند یا مذهبی‌ای را که حرفی برخلاف مذاق رسمی کشیش‌ها بر زبان رانده بود، به پوست کندن و آتش زدن محکوم می‌کرد، لاف‌ل در یک محکمه قلابی و در حضور قضات فرمایشی، محاکمه می‌کردند و در برابر اتهامی که به او می‌زدند، مجال

دفاعی هم می‌دادند.» و هر محکومی می‌دانست که با نمایندگان رسمی دین و کلیسا طرف است (نه یک بزاز فحاش که دکان کرباس‌فروشی‌اش را بسته، دکان دین‌فروشی گشوده است) (مجموعه آثار، ۳۱:۱) پایداری در این راه به گفته شریعتی «اعصابی از فلز و دلی از فولاد و اراده‌ای از بتن آرمه و ایمانی از آتش افروخته» می‌خواست (همان: ۱۲۸) که شریعتی در کاری که در پیش گرفته بود، همه را یک‌جا فراهم آورده بود.

بارفتن شریعتی از ایران که با همراهی و خطر کردن‌های دلیرانه پوران صورت می‌گرفت، سازمان امنیت کشور خود را فریب دیده و شکست‌خورده یافت! می‌توان حدس زد که خشم این ناکامی و شکست چه آتشی را در ارکان امنیتی حکومت انداخته بود و چه وحشت و خشونت‌ی را بر سر خانواده شریعتی می‌ریخت. در این لحظه‌ها بود که پوران «انتظار هر فاجعه‌ای را داشت» (طرحی از ۲۳۵...۰۰۰) اما شجاعت پوران کار شریعتی را تکمیل کرد. این زن که در آغاز هیچ‌گونه حساسیت سیاسی نداشت، از این پس، و به‌ویژه پس از درگذشت شریعتی در غربت، در برابر حکومت و سازمان امنیت آن، به‌اصطلاح شمشیر را از رو بست و به مصاف آن رفت! و تصمیم گرفت که «در صورت وقوع حادثه‌ای نظیر اسارت و دست‌گیری، محکم و استوار بماند و تحت هیچ شرایطی، ضعف و ناتوانی نشان ندهد.» (همان‌جا)

شریعتی در همان آغاز شجاعت پوران را آزموده بود (رهنما، ۱۲۸) و در این انتخاب نیز، مثل انتخاب‌های دیگر خود، خوب به نشانه زده بود و اینک پس از رفتن او، این پوران بود که رویاروی رژیم می‌ایستاد و دستگاه امنیتی آن را تحقیر می‌کرد. در روزهایی که خیلی‌ها از نزدیک شدن به خانه شریعتی پرهیز داشتند و بسیاری از دوستان و خویشان او، با احتیاط به این خانه می‌رفتند (طرحی از ۱۷۹...۰۰۰) و وقتی که ساواک دستور داد که از رفت‌وآمد همان‌ها هم جلوگیری شود، پوران با یک رویاری دلیرانه و بی‌هیچ هراسی به مأموران ساواک پیغام فرستاد که «می‌توانم با بستن در حیاط و چسباندن اطلاعیه‌ای با این مضمون که به دستور سازمان امنیت، ملاقات ممنوع است! نظر شما را جلب کنم» (همان، ۲۴۸) او حتی شاهنشاه این دستگاه را

هم به چیزی نگرفت و به مأموران امنیتی گفت: «از قول من به شاهنشاهتان بگوئید که شما قدر شخصی را که این همه از او تعریف می‌کنید، ندانستید و خود شما مأمور مستقیم شکنجه‌ها و عذاب‌های او بودید و از اذیت و آزار روحی و روانی در حق او چیزی کم نگذاشتید» (همان، ۳۴۷)

بارفتن شریعتی، پوران در برابر امواج رویدادها تنها ماند. او که پیش از این در پشت سر شریعتی ایستاده

بود، پس از این ناچار بود که یک‌تنه به مصاف طوفان‌ها برود، تا هم راه شریعتی گم نشود و هم خانه او را از فروپاشی نجات دهد و پوران هر دو این کار را کرد. در درون خانه، کانون اندیشه‌ای را فراهم آورد که در سال‌های بعد، از درون آن سه متفکر برجسته نواندیشی دینی - احسان و سوسن و سارا - بیرون آمدند و شدند مفسر اندیشه شریعتی و سرنوشتان سرنوشت شریعتی شد و آنگاه، همراه با مادر «عصای شریعتی در دست و کوله‌بار او بر پشت، و چاروق‌های او در پا» (مجموعه آثار، ۱:۱۱۱) راه او را، از آنجا که مانده بود در پیش گرفتند و تا امروز آمدند، هرچند که شرایط پیش‌آمده مانع از آن شده که اینان نیز به فرزندان خود بسپارند که «راهشان را از آنجا که ناتمام می‌ماند، ادامه دهند» اما، خود در این سال‌ها رویاروی وضعیت متفاوتی قرار گرفتند که هرچند به یک تعبیر، تداوم همان وضعیت پیشین بود و برآمده از انحصارطلبی‌ها و تعصب‌های ارتجاعی، یعنی باز هم مهابه بر سر خطا و انحراف شریعتی! اما یک سر ماجرا هم پیدا شدن رفیضان تازه و منتقدان اندیشه شریعتی بود با ایستارهای برآمده از وضعیتی که انقلاب پدید آورده بود و در هر حال، برای آشنایی با این وضعیت جدید، باید باز هم به عصر شریعتی برگشت و قدری در مسائل و ماجراهای آن تأمل کرد:

عصر شریعتی عصر غول‌های فکری و جریان‌های سیاسی بزرگی بود که حوزه‌های گوناگون اندیشه و اجتماع، از فلسفه و دین‌شناسی تا ادبیات و هنر و... را در قبضه خود گرفته بودند و در این حوزه‌ها، هر یک به‌نوعی رهبری فکری و حتی رهبری سیاسی و اجتماعی دست یافته بودند و در نتیجه، هر یک از آنان،

ایده یا طرحی را برای آینده ایران پیش چشم داشتند. این ایده‌ها و آرمان‌ها با آنچه شریعتی از طریق دین‌شناسی نوگرایی خود ارائه می‌داد، هیچ‌گونه همانندی نداشت و حتی رو در روی آن می‌ایستاد! و آوردگان آن‌ها دین را در زمره عناصر فرهنگ کهن و تاریخ مصرف آن را سرآمده و تمام‌شده می‌دانستند و از این رو در کار شریعتی به تحقیر و بی‌اعتنایی می‌نگریستند و هیچ احتمال نمی‌دادند که اندیشه او در دنیای جدید کاری از پیش ببرد! آنان چنین تلاش‌هایی را، بازسازی و بزرگ‌ایده‌های مرده و منسوخ، و کار شریعتی را نوعی بیراهه‌روی و یا گمراه‌گری می‌شمردند و چنان‌که اشاره کردیم، گروه‌هایی از آنان برای پیش‌گیری از این بیراهه‌روی‌ها، در برابر او صف بسته بودند و در کنار متولیان سنتی دین و جریان‌های ارتجاعی و نیز کارگزاران حکومت، در خاموش کردن صدای شریعتی می‌کوشیدند و در چنین وضعیتی انتظار آن بود که شریعتی، دست از تلاش‌های خود بردارد، و عطای کار دین‌شناسی را به لقای آن ببخشد و

با جریان‌های فکری دنیای جدید - مارکسیست یا مدرنیست - همراهی کند.

اما شریعتی نه‌تنها چنین نکرد، بلکه برخلاف تصور این جریان‌ها، در کار خود پد بیضا نمود و با نفوذی تصور نکردنی در اعماق نسل‌های نو، به اصلی‌ترین جریان فکری عصر خود تبدیل شد و رهبری فکری اکثریت عظیم قشرهای تحصیل‌کرده و نواندیش آن را در دست گرفت. اندیشه او سرتاسر جامعه او را درنوردید و یکایک آن غول‌ها و جریان‌های فکری را در سایه برد و در تحولات سیاسی ایران و حتی تغییر نظام سیاسی آن مؤثر افاد، هرچند که او خود، از تحولات سیاسی زودرس هراس داشت و تغییر رژیم را، پیش از تغییر فکر و ذهن، یک فاجعه می‌دانست و مهم‌تر از همه اینکه اصلاً به چیزی به نام حکومت دینی فکر نمی‌کرد (همان، ۲۷).

### پس از شریعتی

با این وصف وقتی ورق برگشت و نظام سیاسی کشور تغییر یافت، تفکر شریعتی سرتاسر جامعه انقلابی را در تسخیر خود گرفته بود و تصویر او یکی از دو تصویری بود که در راه‌پیمایی‌های ملی بالا می‌رفت و در نتیجه، در این راه‌پیمایی‌ها معلم انقلاب خوانده شد - چیزی که انحصارطلبی، در سال‌های بعد آن را از شریعتی گرفت، یعنی غصب کرد و به خودی‌ها داد! - اما در هر حال، چنین موقعیتی برای هریک از جریان‌های معاند یا منتقد او، تحقیرکننده و تحمل‌ناپذیر بود و جا ماندن آن‌ها را از سیر تحولات فکری - سیاسی کشور نشان می‌داد و در نتیجه قدری کینه و نقار تولید می‌کرد و این کینه و نقار، وقتی که با حساب و کتاب‌های پیش از انقلاب درمی‌آمیخت، تهاجم گسترده‌ای را علیه شریعتی برمی‌انگیخت که یک بار دیگر، پوران و خانواده او را به مصاف می‌طلیید. در این تهاجم گسترده، بار دیگر ارتجاعی‌ترین نیروهای مذهبی در کنار روشنفکران به‌اصطلاح - آوانگارد قرار می‌گرفتند! آن‌ها از اشتباهات دینی شریعتی و خطر گسترش اندیشه و آثار او می‌گفتند و در تحریم و توقیف آثار شریعتی و برچیدن آن‌ها از کتاب‌خانه‌ها و مراکز فرهنگی می‌کوشیدند، و این‌ها از خطای سیاسی او که با افکار خود، زمینه‌های تشکیل یک حکومت دینی را فراهم آورده است! و این هر دو، در تبلیغ علیه شریعتی و تحریف اندیشه‌های او و از این طریق، از میان برداشتن نشانه‌های تفکر او، هم‌سو و همراه بودند. آن‌ها برای یکسره کردن کار شریعتی، حتی برای او پرونده‌سازی کردند و با دست‌کاری در اسناد سازمان امنیت شاه، او را به همکاری با ساواک و سازمان امنیت متهم نمودند و این‌ها، در محافل روشنفکری، که روشنفکران مؤثر در انقلاب را به محاکمه می‌کشیدند، او را راه بازکن رژیم بعد از انقلاب و عامل اصلی حوادث پیش‌آمده در این رژیم می‌خواندند! سنتی‌ها و ارتجاعی‌ها او را غرب‌زده و القاطی و مأمور بیگانه‌ها می‌گفتند و آوانگارد‌ها و پیشرفته‌ها، او را واپس‌گرا و رمانتیست و ضد نوگرایی.

از سوی دیگر، انقلاب روزبه‌روز استحاله می‌یافت و در تلاش برای رسیدن به استقرار سیاسی و تبدیل شدن به نظام و قدرت، بسیاری از دعوی‌ها و حتی آرمان‌های

وقتی ورق برگشت و نظام سیاسی کشور تغییر یافت، تفکر شریعتی سرتاسر جامعه انقلابی را در تسخیر خود گرفته بود و تصویر او یکی از دو راه‌پیمایی‌های ملی بالا می‌رفت



خود را نادیده می‌گرفت و بدین گونه تغییر راه و روش، و مشی و مرام می‌داد و چون در چنین وضعیتی بسیاری از انتظارات و مطالبات طیف‌های رادیکال و روشنفکر انقلاب برآورده نمی‌شد، این طیف‌های انقلابی، روش‌های سیاسی خود را تغییر می‌دادند و روی از انقلاب برمی‌گرداندند و رو در روی آن می‌ایستادند، و این شکست و ناکامی را از شریعتی می‌دانستند که با نشان دادن سراب، آن‌ها را فریب داده است و این در حالی بود که تفکر شریعتی خود از همان نخستین روزهای انقلاب، کنار نهاده شده بود!



بدین گونه، جبهه دیگری در کنار جریان‌های مخالف شریعتی گشوده می‌شد و عناد با شریعتی، تبدیل

به رسم روزگار می‌شد و این پیشامد، هم به سود انحصارطلب‌ها بود و هم به سود کسانی که انقلاب خوابشان را برآشفته بود و یا توهماتشان را فروپاشیده بود! پس همه این جریان‌های فکری کهنه و نو، در یک همراهی سیاسی، دست در دست یکدیگر، فضایی از نقد و تقار و کینه و کدورت علیه شریعتی پدید آوردند و روزبه‌روز عرصه را بر اندیشه او و مفسران آن تنگ‌تر کردند. در نتیجه، فضایی از هیاهو، تکفیر، عناد و انتقام پدید آمد که هیچ کمتر از فضای سال‌های پیش از انقلاب نبود، این آن چیزی بود که از دو دهه تلاش‌های شریعتی در راه احیای اندیشه دینی، برای خانواده و همسر او به ارث رسید و سهمی بود که پوران از انقلابی که شریعتی را معلم آن خوانده بودند به دست آورده بود!

بدین گونه دور دیگری از درگیری‌های او، برای دفاع از اندیشه شریعتی آغاز شد. اگر پیش از این در برابر مأموران امنیتی شاه از راه شریعتی دفاع کرده بود، این بار باید رویاروی همراهان دیروز شریعتی بایستاد، و وقاحت کسانی را تماشای کند که امروز، از قیل کاری که شریعتی کرده بود، به نان و نوار رسیده‌اند، اما برای حفظ سهمی که از انقلاب برده‌اند چشم بر هر حقیقتی می‌بندند و هر ارزشی را زیر پا می‌گذارند! و یا روشنفکرانی که، در مخالفت با وضعیت پیش‌آمده هجوم گسترده‌ای را به افکار شریعتی فراهم آورده بودند و این بار هم در کنار مخالفان ارتجاعی او، جبهه ضد شریعتی را قدرت بخشیده‌اند!

پوران برای رویارویی با این فضای مسموم ضد شریعتی، هم کارهای بسیاری کرد، هم با سرکشی در برابر قدرت‌یافتگان جدید از آمیخته شدن راه شریعتی با آنچه پیش آمده بود، پیش‌گیری کرد، هم قلم برداشت و در دفاع از مبانی تفکر شریعتی کتاب نوشت و به منتقدان او پاسخ داد و هم با نظارت بر چاپ آثار شریعتی، از مانع هر گونه تغییر، تحریف، تعطیل و مصادره و غصب و سانسور و حذف در آثار او شد و هم حتی در نمایشگاه‌های سالانه کتاب، خودش کتاب‌فروشی کرد! و بدین گونه پایداری خود را در راهی آغاز کرده بود، تا آخرین روزهای زندگی، نشان داد...

## پرده آخر

آخرین پرده این درام دردناک در روز تشییع پوران بالا رفت: درهای حسینیه ارشاد را به روی او بستند و اجازه ندادند که در حیاط آنجا، بر او نماز بخوانند! خانواده شریعتی در هیچ‌یک از سال‌های وحشت و قاحتی بالاتر از این ندیده بودند! تشییع‌کنندگان او هم که بیشتر آن‌ها اصیل‌ترین چهره‌های فکری و سیاسی ایران بودند و تجربه کشاکش‌های سیاسی فراوان داشتند، چنین چیزی را باور نمی‌کردند، بغض‌ها گلوها را می‌فشرده، کسی نمی‌دانست که در برابر این همه بی‌چشم و رویی چه بگوید؟ هیچ تعبیری توانایی نشان دادن وقاحت را نداشت، همه مبهور بودند، شعر درخشان و ماندگار شفیعی کدکنی، که پیوسته در این گونه تنگناهای سخت و سنگین، دست‌گیری می‌کند به یاری آمد که: تو در نماز عشق چه خواندی / که سال‌هاست / بالای دار رفتی ... پیش از آن، احسان از نوشته‌های شریعتی در وصف حسینیه ارشاد گفته بود: «حسینیه در آغاز یک ساختمان بود، اما امروز یک ایمان شده است، هر آجر آن یک دل است و...» این حادثه نشان داد که برخی حریفان کهنه‌کار از زخمی که از اندیشه شریعتی خورده‌اند هنوز بر خود می‌پیچند! و درد خود را این چنین تسکین می‌دهند! چگونه می‌شود درهای حسینیه را به روی جنازه همسر شریعتی بست؟ ارشاد با نام شریعتی و اندیشه‌های او گره خورده و آوازه جهانی خود را از او دارد. ارشاد را نمی‌شود از شریعتی جدا کرد. پیش از انقلاب نیز برای مصادره آن و خاموش کردن شریعتی، بسیار کوشیدند، و یک بار هم آنجا را مهر و موم کردند، و شریعتی در تحقیر این کار نوشت که: «وقتی می‌شنوم حسینیه را بسته‌اند، [از حقارت این کار] آخندم می‌گیرد، آن‌ها یک مکتب را با یک محل اشتباه گرفته‌اند. حتی اگر این ساختمان را با خاک یکسان کنند، زمین خالی آن، آدرس آن، در تاریخ تحول اندیشه و بیداری مردم، جای خود را خواهد داشت. هرگاه مردم مجال یابند، آن را که متعلق به مردم است، از دست هرکسی، به هر شکلی خواهند گرفت (همان، ۱۴۲)

ماجرای تشییع پوران، یک بار دیگر خیلی چیزها را روشن کرد. همچنان که خیلی از چهره‌ها و ماهیت‌ها را شناسانید. از انبوه کسانی که از تفکر شریعتی تغذیه کرده بودند، آن روز، فقط جماعتی در حدود یکی، دو هزار نفر آمده بودند که اصیل‌ترین شاگردان شریعتی یا همراهان او در سخت‌ترین هنگامه‌ها بودند. آن دیگران یا بریده‌ها بودند و یا فرصت‌طلب‌ها، کسانی که در هر دوره، نان به نرخ روز می‌خورند، و اهل عافیت‌اند و یا تشنه قدرت و به دنبال نان و نوا. البته این حادثه، از یک حقیقت تلخ هم حکایت داشت و آن افول انگیزه‌های فکری و اعتقادی و ارزش‌های دینی در جامعه امروز ماست، هرچند که در تبلیغات چیزهای دیگری بگویند! در جامعه‌ای که وقتی یک بازیگر سینما را

تشییع می‌کنند، ازدحام جمعیت در آن به جایی می‌رسد که روزنامه‌ها می‌نویسند: «آسمان تهران گریست» و در برابر، بزرگ‌ترین چهره تاریخ‌نویسی معاصر - فریدون آدمیت - را چهار نفر در پشت یک وانت بار به گورستان می‌برند، سخن از فراگیری ارزش‌های دینی یا اخلاقی گفتن، یا از سر ساددلوچی است و یا از روی گریزی! تازه، این ازدحام و گریه آسمان، مربوط است به سال ۷۹، پس از آن، اینکه در این جامعه کدام ارزش‌ها بیشتر گسترش یافته است، پاسخ چندان دشواری ندارد، حال، هر کس که می‌خواهد خود را به کوری بزند و چشم بر این واقعیت‌ها ببندد، حرفی نیست...

پس از تشییع و تدفین نیز صدایی از هیچ‌یک از بزرگان درنیامد و از تسلیت‌گفتن‌های رایج بعضی از مقامات خبری نبود! آنان که به هنگام درگذشت بازیگران سینما، در تسلیت گفتن به یکدیگر سبقت می‌گیرند و در این کار - به اصطلاح - سر و دست می‌شکنند، در این حادثه دهان بسته ماندند. رئیس‌جمهور روحانی هم که در تبلیغات انتخابات سال ۹۲ خود را از خوانندگان آثار شریعتی معرفی می‌کرد که ساواک آن را مثل یک جرم سیاسی در پرونده او درج کرده است؛ در این ماجرا لب از لب نگشود! او که هنگام درگذشت پدر یا مادر یک شهید در درافتاده‌ترین روستاها، پیش از همه اعلام تسلیت می‌فرستد، گویی که شریعتی را در حد یکی از آن شهدای هم ندانست! و یا شاید از این حادثه در بیخ گوش خود خبردار نشد!

اما صدا و سیما که برای بزرگداشت بازیگران سینمای پیش از انقلاب هم، سنگ تمام می‌گذارد و برای برخی از آن‌ها، چند روز بعد از مرگ نیز برنامه‌های ویژه اجرا می‌کند، در این ماجرا، تنها به اعلام خبر درگذشت بسنده کرد. روزگاری شگفت‌ناک است و آدم‌ها شگفت‌تر! **به دلیل محدودیت صفحات بخشی از این یادداشت با موافقت نویسنده حذف شده است.**

### پی‌نوشت:

۱. باور و طرز تفکر
۲. عاقلی. زیرکی. دانایی

# شاعری از تبار شور و شعور

با احترام به نام و یاد بزرگ و متبرک «مصدق»  
و در رثای شاعر ملی و مصدقی ما: شادروان دکتر «مظاهر مصفا»

طه حجازی (ح. آرزو)

قائد و رهبرش، «مصدق» بود  
با چنین رهبری به عقبا رفت  
«جهل، جور است جور، جور مضاف»  
معتقد بود تا ز دنیا رفت  
عاشق صادق «مصدق» راد  
با همین عشق تا به اقصا رفت  
مدح خودکامگان نه راه و رهش  
به چنین شیوه، فرد و یکتا رفت  
چوبه دار خود به دوش گرفت  
چون «مسیحا» به صدر صدرا رفت  
دشمن هر چه زور و زر، تزویر  
دوستار «علی» غلیبا رفت  
پیرو راستین «آل رسول»،  
متجلی از آن تجلا رفت

\*\*\*

من یکی گنگ خواب دیده و کر  
که نیارد سخن ز بینا رفت  
این رثا من به قدر طاقت خود،  
گفته‌ام، گرچه بر درازا رفت  
من که شاگرد کوچک اویم  
این قصیده، فرا چو افرا رفت  
گرچه بس، «هیج» و «سایه هیج»  
شعر من بین به جمع «اشیا» رفت

\*\*\*

بگذرم زین سخن، بقای تو باد  
که کلامت به سقف مینا رفت  
باورم نیست یاد و نام تو، خوب  
از دل و سینه‌های دانا رفت  
بی شک این شعر نیست در خور تو  
گرچه بس خوب و نغز و شیوا رفت  
قوی زیبای شعر ناب دری  
آخرا لامر سوی دریا رفت  
از همان جا که بال و پر افراخت  
دید ای جان همو همان جا رفت  
ابره‌ای همه، جهان در من  
گریه سر کرده تا «مصفا» رفت  
رفت ماوا گرفت آن بالا  
سوی بهتر رفیق اعلا رفت  
عمر ما صرف مرثیت‌ها شد  
غم به روی غمان چلیبا رفت  
پذیر، ای «امیربانو»ی شعر!  
این رثا کز زبان «طاها» رفت

تهران - ۱۹ آذر ۱۳۹۸

این چه رسمی ست، زاغ سیصدواند  
عمر بلبل به کمترین‌ها رفت  
کز کسان، عمرشان دراز و بلند  
عقل، حیران از این معما رفت  
من که هشیار نیست رگ‌هایم  
در شگفتم چرا، مفاجا رفت  
«عفت الدائر بعد عافیه»  
فاسألوا» حالنا، مداوا رفت»

\*\*\*

بگذرم زین مقوله، ای فرمندا!  
که سخن‌ها تنغز و والا رفت  
فاخر است آن سروده‌های فخیم  
شعرهای تو گوهر آسار رفت  
«یادگاری کز آدمی زادست  
سخن است» و دگر به اما رفت  
سخنان تو، جوهر هستی ست  
که به حق البیقین، هویدا رفت  
توان گفت در رثای تو شعر  
سخن و شعر هم به اغما رفت  
در غروبی چنین غم‌افزا، سرد  
نور رفت و سرور و گرما رفت  
زاغ آمد به باغ خانه گرفت  
بلبل نغمه‌خوان تنها رفت  
من چه گویم به جز دریغ، دریغ  
روح و راح از نگاه صحرا رفت  
شاعر ملی و بنفسه گلی  
از جهان چون سنگ خارا رفت  
بس که دایم به فکر «ایران» بود  
لحظاتش به عشق و رؤیا رفت  
فکر و ذکرش تعالی «ایران»:  
کی دوباره به اوج و بالا رفت؟  
غم کشور به جان پاکش بود  
خار در دیدگان شهلا رفت  
سینه، مجروح، چهره، پراژنگ  
استخوان در گلو و آوا رفت  
از کلاس و مدرسی، محروم  
همه چیزش به حصر و یغما رفت

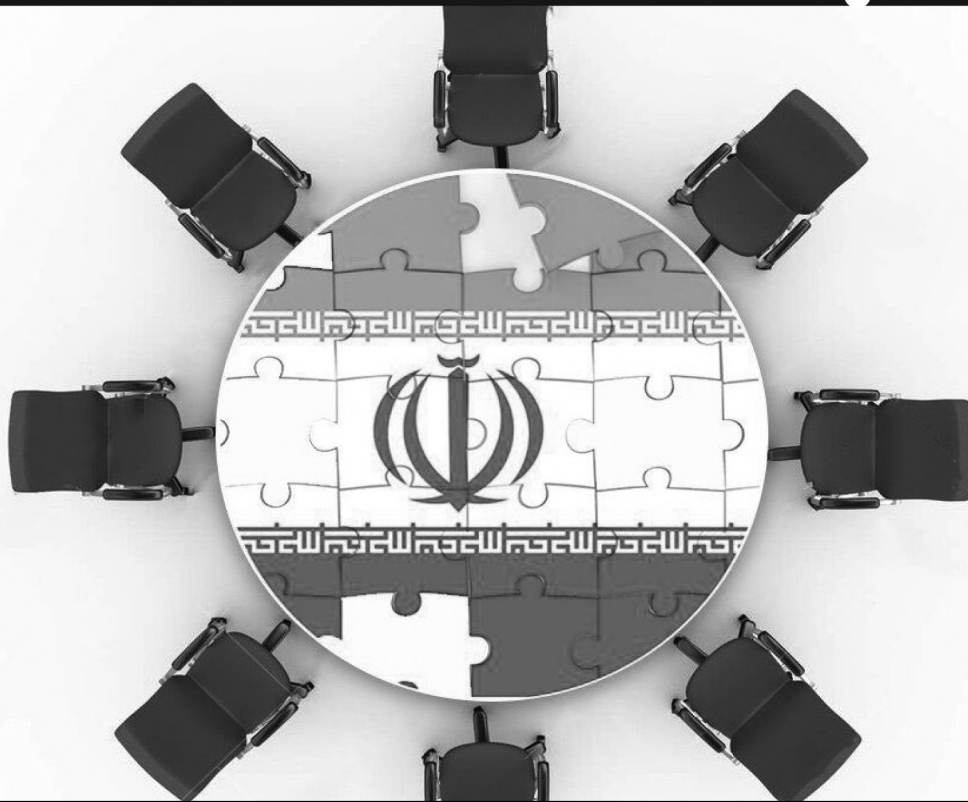
\*\*\*

شعر می‌گفت: در زبان جاری ست  
شاعر آن، صید این عطایا رفت  
در کلامش، کلام حق، مشهود  
هم ز «قرآن» و هم «اوستا» رفت  
شعر خود را به پای خوک نریخت  
آفرین، آفرین، مزکا رفت

شاعر شاعران «مصفا» رفت  
شاعر «هیج» و ای «دریغا» رفت  
شاعری از تبار شور و شعور  
شاعری مفلق و مصفا رفت  
مادح مهر و ماه و آزادی  
شاعر شعرهای زیبا رفت  
اوستادی خردمدار و بزرگ  
شاعری از دیار فردا رفت  
«از شمار دو چشم، یک تن، کم»  
وز خرده‌ها، هزار صدها رفت  
ای دریغ و دریغ و صد افسوس  
هنری مردی ای فسوسا رفت  
کوه احساس بود و اندیشه  
از چکاد سخن، شکیا رفت  
بحر موج فکرهای بلند  
آبشاران شعر رخشا رفت  
چون عقابی، گشوده پر، مغرور  
از ظلام جهان، طهورا رفت  
دشمن جور و جبر و جهل و جنگ  
تا نفس داشت بی‌مهابا رفت  
شعر، بالیده سال‌ها با او  
ساز، خاموش شد، «نکیسا» رفت  
نام او، فخر دفتر و دیوان  
شعر ناب و خوش و مهنا رفت  
با تمام نوآوری‌هایش  
نه به راه و به رسم «نیما» رفت  
در سخن چون «حمیدی شیراز»  
صد «شفیعی»، هزار «صهبا» رفت  
هرگز او در مثل نمی‌گنجد،  
کی خرف همچنان مطلا رفت؟  
گرچه فارغ چو آفتاب از مدح  
بی شک اما که بی‌مثلا رفت  
شعر بی‌جان شد و کلام، افسرد  
تا خردورز پاک سیما رفت  
صورت و سیرت سخن، زخمی ست  
بس که خون از رگان معنا رفت  
مثله شد، جسم و جان اندیشه  
کین تناول به جمع احیا رفت  
از سخن روح و جان شده خالی  
گویا، گویا «مسیحا» رفت  
حنجره، زخمی و شکسته، قلم  
چه بگویم، چه‌ها به اعضا رفت  
یاد یاری که رفته، سنگین است  
سینه، پردرد و پر دریغا رفت

\*\*\*

# چشم انداز سیاست داخلی



در این شماره از چشم‌انداز ایران، با توجه به رد صلاحیت‌های گسترده و حضور کمتر اصلاح‌طلبان در عرصه قدرت و میزان تأثیرگذاری آن‌ها در جامعه، به موضوع «آینده گفتمان اصلاح‌طلبی» پرداخته‌ایم. در این پرونده گفت‌وگویی با آقایان فیض‌الله عرب سرخی و حمیدرضا جلابی پور و یادداشت‌هایی از حسین نورانی‌نژاد و علیرضا خوشبخت منتشر کرده‌ایم. در ادامه این بخش علیرضا بی‌زبان به چرایی تبدیل کنش‌های اعتراضی به شورش‌های خشونت‌آمیز می‌پردازد و می‌گوید هنگامی که جامعه احساس کند، نارضایتی‌ها و خواست‌های آن‌ها از سوی حکومت مورد کم‌توجهی یا غفلت قرار گرفته، توسل به سازوکارهای غیرنهادی از سوی جامعه اجتناب‌ناپذیر خواهد بود.

سیل کم‌سابقه دی‌ماه ۹۸ در سیستان بهانه‌ای شد که در گفت‌وگویی با سید محمود حسینی ابعاد مهم این اتفاق را بررسی کنیم.

سعید مدنی به بهانه روز جهانی زبان مادری از هویت ملی و مسئله زبان اقوام ایرانی گفته است که یکی از اساسی‌ترین عناصر و پیش‌شرط‌های ضروری دستیابی به وحدت و همبستگی ملی است.

اصلاح‌طلبی؛ گذشته، حال، آینده

فیض‌الله عرب سرخی



هویت ملی و مسئله زبان  
اقوام

سعید مدنی



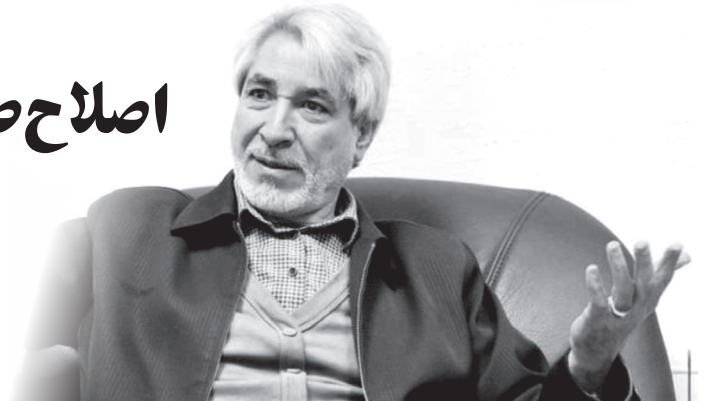
**سجاد شجاعی:** آیا اصلاح طلبان در آینده ایران نقشی خواهند داشت؟ پس از رد صلاحیت‌های گسترده که برای انتخابات مجلس یازدهم صورت گرفت و حتی نود نفر از نمایندگان فعلی مجلس که عمدتاً از لیست امید بودند، توسط شورای نگهبان رد صلاحیت شدند این سؤال به ذهن می‌رسد که آیا حاکمیت به سمت حذف کامل جریان اصلاح طلب و یکدست کردن حکومت می‌رود؟ بر هیچ کس پوشیده نبود به دلیل تحقق نیافتن وعده‌های حسن روحانی و ناکارآمدی لیست امید در مجلس و بحران‌های خارجی که در اثر انتخاب ترامپ برای کشور به وجود آمد، پایگاه اجتماعی اصلاح طلبان به حد چشم‌گیری دچار ریزش شده و حتی در صورت تأیید صلاحیت چهره‌های اصلاح طلب هم احتمال رأی‌آوری این جریان و حضور پر تعداد در مجلس بعید به نظر می‌رسد؛ اما باز هم حاکمیت ریسک نکرد و بسیاری از چهره‌های این جریان را پیش از ورود به رقابت انتخاباتی کنار گذاشت، از طرفی مشارکت در انتخابات مجلس یازدهم در شرایطی که کشور نیاز به مشارکت زیاد مردمی داشت تا در مقابل دشمنان خارجی نمایش مقبولیت و مشروعیت مردمی داشته باشد، به پایین‌ترین حد در ۴۱ سال پس از پیروزی انقلاب رسید که این خود نشان از مأیوس شدن مردم از صندوق رأی و ایجاد تغییر در اداره کشور از طریق انتخابات را نشان می‌دهد.

حال با شرایط موجود این پرسش‌ها مطرح می‌شود: آیا اصلاح طلبی پارلمنتاریستی به پایان راه خود رسیده است؟ آیا اصلاحات خارج از قدرت امکان‌پذیر است؟ آیا منشأ حذف اصلاح طلبان از قدرت فقط سد شورای نگهبان بوده یا عملکرد این جریان هم در این واقعه مؤثر بوده؟ آیا مدل اصلاح طلبی جامعه‌محور بدون داشتن دستی در حاکمیت در ایران شدنی است؟ آیا سرنوشت اصلاح طلبان در این دوره مشابه سرنوشت نهضت آزادی در ابتدای انقلاب خواهد شد؟ آیا وارد دوران انسداد سیاسی در کشور شده‌ایم؟ آیا طرح مسئله فراندوم توسط بخشی از اصلاح طلبان می‌تواند در شرایط فعلی کشور را از بن‌بست خارج کند؟ اصلاح طلبان چه راه‌هایی برای بازسازی سرمایه اجتماعی خود دارند؟ آیا صرفاً مشکل اصلاح طلبی، ضعف عملکردی این جریان است یا دچار فقدان گفتمانی اجماع‌ساز در جامعه شده؟

این‌ها سؤالاتی است که در پرونده پیش‌رو تحت عنوان آینده اصلاح طلبی به آن می‌پردازیم و در صدد پاسخ به آن‌ها خواهیم بود.

## اصلاح طلبی؛ گذشته، حال، آینده

### گفت‌وگو با فیض‌الله عرب‌سرخی



می‌کنند بعد از ما دیگران با این زبان با شما صحبت نخواهد کرد و در حقیقت به سیاست صبر و انتظار روی می‌آورند و عملاً فعالیت حزبی‌شان تا بعد از انقلاب معلق می‌شود، حتی سال‌های ۵۶ تا ۵۷ که فضا مقداری باز می‌شود باز هم وارد فعالیت حزبی نشده و جمعیت دفاع از حقوق بشر توسط برخی از فعالان این دو جریان راه می‌افتد که بحث حقوق بشری را دنبال می‌کند. جریان سومی هم وجود دارد که از یک‌سو با جریان مسلحانه همراه نیست و از سوی دیگر خیلی هم به حرکت پارلمانی باور ندارد. این جریان به‌طور عمده معتقد است باید با اطلاع‌رسانی به مردم، آن‌ها را آگاه و در قالب تشکل‌های مردمی سامان‌دهی کرد و باور دارد که اگر حرکت و تکان از داخل مردم باشد می‌تواند تغییراتی را در نظام سیاسی ایجاد کند. لیدر این تفکر مرحوم امام بود. ذیل این نگاه طیف‌های مختلفی اعم از فرهنگی و سیاسی حضور دارند؛ بخشی از نیروهایی که ذیل جریان امام قرار دارند و بعد از انقلاب گفته می‌شد که خیلی در مبارزات نبودند، عمدتاً در عرصه‌های فرهنگی نقش داشتند؛ مثل شهید مطهری، شهید بهشتی و شهید باهنر. آن‌ها نیروهایی بودند که به رویه و روش مرحوم امام باور داشتند، اما بیشتر در بخش‌های فرهنگی و آموزشی فعال بودند تا عرصه سیاسی، حتی شنیده‌ایم که بعضی افراد در دهه ۴۰ به امام رجوع می‌کنند که مجوز ترور نخست‌وزیر وقت بگیرند و ایشان این اجازه را نمی‌دهد. پس ما این سه روش مبارزه را از گذشته داریم.

امروز هم نیروهای برانداز و انقلابی خط‌مشی براندازانه را ترویج می‌کنند و می‌بینیم در شبکه‌های اجتماعی خصوصاً فضای مجازی حضورشان مشهود است. تصور ما همواره بر این بوده که می‌توانیم با نگاه پارلمانی و خط‌مشی اصلاحی و به‌نوعی با تلفیق و ترکیب مبارزه پارلمانی و مبارزه مردمی، تحول‌خواهی را

با توجه به شرایط این روزها و مسائلی که در انتخابات و رد صلاحیت‌ها اتفاق افتاد، به نظر می‌رسد کشور به سمت انسداد فضای سیاسی حرکت می‌کند و حتی برخی شرایط امروز کشور را بدتر از فضای پس از انتخابات ۸۸ می‌دانند و یأس و ناامیدی از اصلاحات، حداقل به شیوه‌های گذشته و مشخصاً اصلاح طلبی پارلمنتاریستی به حد زیادی در جامعه و بین دبستان‌ها به این مشی زیاد شده. ابتدا بفرمایید که انسداد را قبول دارید و ارزیابی خودتان از وضع موجود چیست؟ فکر می‌کنید شرایط سیاسی به چه سمتی در حرکت است؟

«اگر به تاریخ رجوع کنیم و نگاهی به پیش از انقلاب داشته باشیم، سه خط‌مشی را به‌طور عمده می‌توانیم از هم تمییز دهیم: یک خط‌مشی مربوط به مبارزه مسلحانه است که حرکت‌های اعتراضی مارکسیست‌ها و چریک‌های فدایی خلق دیده می‌شود. بین مسلمانان، مجاهدین خلق به‌طور عمده نگاهشان این بود که باید اسلحه به دست گرفت و با نظام شاه مبارزه مسلحانه کرد، در این بین عده‌ای معتقد به روش‌های چریکی بودند. یک عده طرفدار جنگ در روستا و جنگل و کوهستان و بودند، ولی به هر حال خط‌مشی این‌ها مسلحانه بود و براندازی رژیم سیاسی حاکم را دنبال می‌کردند؛ یک عده هم پارلمنتاریست بودند و معتقدند باید در مبارزات پارلمنتاریستی شرکت کنیم و حکومت را نهایتاً از مسیر پارلمان نقد و اصلاح کنیم، تجربه نهضت ملی شدن نفت را هم با همین نگاه محقق کردند. عده گروه‌های شناخته‌شده در این مسیر جبهه ملی و نهضت آزادی هستند. این جریان دوم هم حتی وقتی به نوعی انسداد در فضای سیاسی می‌رسد و سران نهضت آزادی دستگیر می‌شوند، در دادگاه اعلام

چون اختیار و قدرت اجرایی و ارائه برنامه ندارند، حضورشان محدود می‌شود به حداکثر شعار. پس وقتی ما می‌خواهیم بگوییم چقدر موفق بودند با توجه به چنین واقعیت‌هایی باید این سؤال را مطرح کنیم. این حرف من در مورد اصول‌گراها هم صدق می‌کند، اما چون اصول‌گراها عمدتاً در نهادهای بالادستی حضور دارند عملاً همیشه در قدرت سهیم هستند؛ اما اصلاح‌طلبان اگر در مجلس و دولت نباشند تأثیرگذاری‌شان در اداره کشور و حکمرانی از بین می‌رود، پس چه سؤالی را می‌خواهند پاسخ دهند؟ مثلاً آقای روحانی به‌عنوان یک رئیس‌جمهور میانه‌رو در جناح اصول‌گراها که مورد حمایت اصلاح‌طلبان است را ببینید وقتی یک دیدار در سال با آقای خاتمی دارد چقدر مورد حمله و انتقاد قرار می‌گیرد که چرا با خاتمی دیدار کردی. حالا انتظار داریم اصلاح‌طلبان در این شرایط و با این محدودیت‌ها مسئولیت وضع کشور را به عهده بگیرند؟ این انتظار از واقعیت‌ها ریشه نمی‌گیرد. آقای خاتمی ده سال است که ممنوع‌التصویر و ممنوع‌المصاحبه است، اما وقتی در کشور مشکلی به وجود می‌آید مسئولیتش متوجه آقای خاتمی است؟ یا جریان اصلاح‌طلبی که همه چهره‌های شاخصش را به‌عنوان فتنه‌گر زندان، از کار برکنار و یا رد صلاحیت کردند مسئول مملکت هستند؟ به نظرم این حرف‌ها بیشتر شبیه به طنز است تا واقعی؛ بنابراین اگر بخواهیم حساب‌کشی کنیم اول باید مسئولیت دهیم، کار دهیم، اختیارات دهیم و بعداً پاسخ بخواهیم.

**با توجه به شرایط پیش از انتخابات مجلس یازدهم و رد صلاحیت‌های گسترده به نظر می‌رسد که هسته سخت حاکمیت به دنبال یک‌دست کردن حکومت است. با توجه به اینکه حضور اصلاح‌طلبان در نهادهای حاکمیتی هر روز کمتر می‌شود، فکر می‌کنید اصلاح‌طلبان می‌توانند بدون حضور در قدرت در جامعه تأثیر بگذارند و حضور می‌توانند جامعه مدنی را تقویت کنند تا از آن طریق اصلاحات را پیش برند؟**

«به نظر من نگاهی به گذشته نشان می‌دهد این حرف چقدر اشتباه است که اگر بخواهیم با مردم و جامعه کار کنیم باید از قدرت خارج شویم. بهار مطبوعات چه زمانی است؟ دوره آقای خاتمی. اوج سمن‌ها چه زمانی است؟ بهار احزاب و توسعه سیاسی چه زمانی است؟ حتی در حوزه فعالیت‌های اجتماعی در دولت آقای خاتمی بهار این فعالیت‌ها را هم داشتیم. پس تصور اینکه دولت را رها کن و برو سراغ جامعه بلاموضوع و منتفی است. طبیعی است که اگر دولت و مجلس را داشته باشیم خیلی بهتر می‌توانیم کار انجام دهیم. در پرتو حمایت قدرت می‌توانیم پروژه‌های اجتماعی را پیش ببریم و وقتی این حمایت‌ها نیست می‌بینیم بدترین وضعیت برای احزاب و مطبوعات شکل می‌گیرد؛ وضعیتی که در

مجره هم بسیاری از انتخاب‌هایش در عمل و نه حتی قانونی منوط به تأیید رهبری شده است. از سوی دیگر در عمل هم می‌بینیم؛ علاوه بر وزارت خارجه و دفاع و اطلاعات که حساسیت‌هایی دارند حتی برای وزارتخانه‌هایی مثل آموزش و پرورش و آموزش عالی و ارشاد و... به‌سادگی نمی‌شود یک وزیر انتخاب کرد؛ بنابراین اینکه ما بگوییم اصلاح‌طلبان موفق بوده‌اند یا نه، خودش جای بحث دارد، باید بگوییم در کدام حوزه‌ها، با کدام اختیارات، تا چه اندازه موفق بوده یا شکست خورده‌اند.

اگر شاخص‌های عملکردی دولت‌های بعد از انقلاب را مرور کنید؛ به اذعان دو طرف شاخص‌های عملکردی دوره آقای خاتمی بسیار برجسته است. منظور من این است که در دوره‌ای که مقداری تکلیف روشن‌تر است و این ابهامات را ندارد. توجه کنید به این موضوع که طیف‌هایی مدعی قدرت هستند اما پاسخگویی ندارند. روزنامه‌های اصول‌گرا بعد از انتخابات مجلس دهم را ببینید همگی تیر زدن مردم به اصول‌گرایان رأی دادند، اما در مقام نقد عملکرد مجلس همه پیکان‌ها به سوی فراکسیون اقلیت که فراکسیون اصلاح‌طلبان است، می‌رود و در واقع گویا فقط فراکسیون امید باید پاسخگویی عملکرد مجلس باشد. بالاخره مردم به اصول‌گراها رأی داده بودند یا اصلاح‌طلب‌ها؟ فراکسیون اقلیت باید پاسخ بدهد یا سایر فراکسیون‌ها؟ این‌ها مثال‌هایی بود برای اینکه تاکید کنم اگر می‌خواهیم ارزیابی درستی از عملکردها داشته باشیم نیازمند بررسی دقیق‌تری هستیم. وقتی در عمل اجازه شکل‌گیری احزاب قدرتمند را ندادیم، پس در قوانین موضوعه ما احزاب جایگاهی ندارند. در قانون مهم‌ترین انتخابات‌های ما یعنی ریاست‌جمهوری، مجلس و شوراهای احزاب چه نقشی دارند؟ هیچ نقشی. در قانون مربوط به انتخابات نقشی به احزاب نمی‌دهند اما پس از انتخابات و در مورد مشکلات می‌خواهند از احزاب سؤال کنند، پس چه سؤالی از یک حزب می‌توانیم بپرسیم وقتی احزاب حداکثر می‌توانند از یک کاندیدا حمایت کنند؟

بنابراین اگر قرار باشد که عملکرد نهادها پاسخگو داشته باشد باید مسئولیت‌ها و اختیارات متناسب شود. اگر می‌خواهیم از احزاب و جریانات سیاسی در مورد نقش و سهمشان سؤال کنیم، باید قانوناً برایشان جایگاه تعریف کرده و امکان نفوذ برایشان فراهم کنیم.

ما در کشورمان چند حزب داریم؟ خیلی زیاد. وجود حزب زیاد مثل نداشتن حزب است؛ حزب یعنی برنامه برای مدیریت، ما واقعاً دویست برنامه برای اداره کشور داریم؟ چنین چیزی نداریم. حزب عملاً در کشور ما تبدیل شده به جمعی که گرد هم می‌آیند. برخی بزرگ‌تر، برخی کوچک‌تر؛ و

دنبال کنیم. در این نگاه، هم مردم به‌عنوان پایگاه مبارزه مطرح بودند، هم پارلمان و نهادهای قانونی یعنی دو رویکرد بهبودخواهی حکومتی و تکیه بر جنبش اجتماعی به‌صورت تلفیقی مدنظر بوده است. اگر به‌طور کلی به این دو روش به‌صورت همسان نگاه کنیم آن وقت دیگر نمی‌توانیم بگوییم به بن‌بست رسیده‌ایم. شاید یک طرف این جریان دچار بن‌بست شده باشد، اما کلیت این حرکت هنوز وجود دارد و در برهه‌های خاص تأثیر خاص خود را نشان می‌دهد، ضمن اینکه ما هیچ راه دیگری هم بلد نیستیم. نه تنها ما بلد نیستیم، بلکه از هیچ فرد دیگری راه‌حل جایگزین نمی‌شنویم و به همین دلیل من و بسیاری دیگر از دوستانم به خط‌مشی اصلاحی باور داریم و فکر می‌کنیم برای سازمان‌دهی مردم و ایجاد یک فشار اجتماعی درست باید تلاش کرد تا حکومت را ارشاد و نقد کرده و او را تحت فشار افکار عمومی قرار داد تا روش‌های اشتباه و سیاست‌های نادرست خودش را اصلاح کند.

**برخی معتقدند اصلاح‌طلبان در زمانی که در قدرت بودند در تقویت جامعه مدنی خوب عمل نکردند و بیشتر به دنبال حضور در قدرت و نهادهای حاکمیتی بودند تا حضور در جامعه و تقویت جامعه مدنی. نظر شما در این خصوص چیست؟**

«اجازه بدهید من ذیل سؤال شما به نکاتی اشاره کنم که کمتر مورد توجه قرار می‌گیرد. بر اساس قوانینی که در کشور ما جاری است تعیین تکلیف می‌شود که قدرت در کدام نهادها توزیع شده است. به هر حال درست است که ما ریاست‌جمهوری و پارلمان و دستگاه قضا و نهادهای خارج از این سه داشته و رهبری را بالاتر از همه این‌ها داریم، اما با یک رجوع ساده به قانون اساسی می‌بینید نهادی مثل پارلمان کلیه مصوباتش باید به تأیید نهادی به نام شورای نگهبان برسد و شش فقیه شورای نگهبان که نقش اصلی در این نهاد را دارند از

جانب رهبری منصوب می‌شوند و شش حقوقدان هم که ظاهراً با رأی مجلس انتخاب می‌شوند باز هم باید از بین افراد پیشنهاد شده توسط قوه قضائیه که رئیس آن منتخب رهبر است انتخاب شوند؛ بنابراین هیچ مصوبه‌ای از مجلس بدون تأیید غیرمستقیم رهبر تصویب نمی‌شود و این نشان‌دهنده قدرت بسیار کم نهاد انتخابی ماست یا حتی شورای عالی امنیت ملی مصوباتش بدون تأیید رهبری قابلیت اجرا ندارد یا شورای عالی انقلاب فرهنگی یا مجمع تشخیص مصلحت که از نهادهای بالادستی هستند و بخش مهمی از قدرت را در اختیار دارند که انتخاب و نظرات رهبری در آن‌ها بسیار تعیین‌کننده است. قوه

**بنابراین اینکه ما بگوییم اصلاح‌طلبان موفق بوده‌اند یا نه، باید بگوییم در کدام حوزه‌ها، با کدام اختیارات، تا چه اندازه موفق بوده یا شکست خورده‌اند**

زمان احمدی نژاد به وجود آمد یعنی زمانی که تمام نیروهای اصلاح طلب از قدرت کنار گذاشته شدند، حتی اعضای هیئت های علمی را از دانشگاه ها اخراج کردند و به جای آن بورسیه های سفارشی را آوردند، سمن ها را بستند، برای افراد و گروه ها پرونده سازی کردند، همه این ها در دولت احمدی نژاد اتفاق افتاد یعنی وقتی که جریان اصلاحات از دولت و مجلس حذف شده بود. باید این واقعیت را پذیرفت که در ایران هنوز مرکز قدرت، حاکمیت است. البته که من هم قبول دارم در کشورهایی که مرکز قدرت مردم و بخش خصوصی است و آن ها دولت را انتخاب می کنند، بحث تاثیرگذاری خارج از قدرت بر جامعه درست است. در کشورهایی که اقتصاد خصوصی دارند و دولت ها قدرتمند نیستند، دولت ها موتور توسعه نیستند، دولت ها رانتی نیستند، این بحث درست است؛ اما در کشوری که اگر وضع اقتصادی دولت خراب شود شرایط کل مردم به هم می ریزد، یا با تغییر ویلو جزئی در قیمت نفت یا تحریم دولت تأثیر بزرگی در جامعه نمود پیدا می کند و همه چیز بسته می شود، صحبت از اینکه ما قدرت را رها کنیم و فقط در جامعه حضور داشته باشیم به نظرم کمی نسنجیده است. باید متناسب با وضعیت کشور خودمان در این مورد صحبت کنیم و نمی توانیم از کشورهای دیگر که شرایط متفاوتی دارند الگو برداری کنیم.

**با توجه به توضیحات شما و اینکه دست اصلاح طلبان از قدرت در حال کوتاه شدن است و به تبع آن تأثیرگذاری خودشان در جامعه را هم از دست می دهند پس به نوعی وارد فضای انسداد سیاسی شدیم. درست است؟**

« باید دید چه کار می کنند. آیا برمی گردیم به دوران احمدی نژاد و خط بسته شدن فضا را پیش می گیرند یا به گونه ای دیگر عمل می کنند. شاید حاکمیت تصمیم بگیرد در واکنش به نتیجه انتخابات عقلانی رفتار کند.

ما از قبل نمی خواهیم قضاوت کنیم، شاید الان که همه قدرت در دست یک جریان است منطقی تر عمل کند و رفتار بهتری داشته باشد، حداقل امیدواریم این طور شود. مهم این است که وضع اداره کشور روند بهتری پیدا کند، اگر این اتفاق بیفتد به نام هر جریانی که باشد استقبال می کنیم. نام جریان برای من اصالت ندارد، آن چیزی که در این کشور رقم می خورد مهم است. من نمی گویم هر چه کار خوب در این مملکت است باید به دست اصلاح طلبان اتفاق بیفتد، اگر جریانات دیگر هم خوب کار کردند خوشحال

می شوم، هم امیدوارم و هم در هر زمینه ای که کاری از دستم بر بیاید تا کشور در مسیر درستی قرار گیرد به سهم خودم تلاش می کنم و تا زمانی که راهکار بهتری را پیدا نکنم از راهکارهای گذشته بهره می برم. ما به حقوق مردم باور داریم و معتقدیم که دولت ها باید برآمده از مردم باشند، مشروعیتشان از مردم و از عملکرد صحیح و درستشان است و نهایتاً هم هدف، خدمت مؤثر به جامعه و مردم است؛ بنابراین در این مسیر نقد می کنیم، پیشنهاد می دهیم، کمک می کنیم و برای بهبود امور ضمن تلاش امیدمان را از دست نمی دهیم.

**در بخش اول گفتید در دوران اصلاحات که دو راه یکی راه پارلمانتاریستی و یکی راه رجوع به مردم که امام این راه را رهبری می کردند، به طور ترکیبی و تلفیقی پیش گرفتید و به این شیوه باور دارید. خب راه امام در نهایت منجر شد به خیابان و یک جنبش وسیع اجتماعی راه افتاد که به هر صورت رژیم سابق را سرنگون کرد، حالا امروز شما نسبت اصلاح طلبی و خیابان را چطور ارزیابی می کنید؟ با توجه به اینکه تجربه آبان ماه و اعتراضات پس از سقوط هواپیما را هم در چند ماه اخیر داشتیم فکر می کنید این شیوه می تواند هم راستا با مشی اصلاح طلبی باشد یا اساساً اعتراضات خیابانی را به هر شیوه ای مردود می دانید؟**

« اگر حرکتی که به انقلاب منتهی شد دقیق رصد شود مشخص می شود که اصلاً ویژگی های یک انقلاب را نداشت، مفهوم انقلاب تعاریف دیگری دارد. به نظرم اگر تجربه ای وجود می داشت حتی در مرز پیروزی هم می توانست انتقالی بسیار مسالمت آمیزتر از آنچه اتفاق افتاد رخ دهد. در یک سو ترس و در سوی دیگر بی تجربگی وجود داشت، حکومت می ترسید

و نیروهای همراه امام هم تجربه حکومت نداشتند. اگر تجربه وجود داشت آن تغییر می توانست خیلی کم هزینه تر و آرام تر اتفاق بیفتد؛ اما امروز این تجربه پیش پای ماست به همین دلیل هم آن نیروها همه تلاششان را مبتنی بر خط مشی اصلاح طلبی می کنند. باز هم می گویم ما مدال دیگری نداریم، بنابراین باید بگویم تلاش کنیم، در جامعه بسط نظری و تشکیلاتی داشته باشیم، فرهنگ سازی کنیم تا بتوانیم حرکت اصلاحی را با حداقل هزینه برای مردم و کشور به نتیجه برسانیم. ضمناً به این نکته توجه

کنیم که یک حرکت اصلاحی هیچ وقت به انتها نمی رسد. بعضی از خط مشی ها یک نقطه نیستند، یک جهت هستند مثل عدالت. عدالت یک نقطه نیست که به آن برسیم، عدالت یک مسیر است و شما هیچ وقت به آخر آن نمی رسید. شما چه زمانی به بهترین حکمرانی می رسید؟ هیچ وقت، اما همیشه می توانید به سمت بهتر شدن و حکمرانی خوب حرکت کنید؛ همیشه جامعه فکر می کند تجربیات جدید بشر بیشتر می شود، علم پیشرفت می کند و برای مسائل و مشکلات راه حل بهتری پیدا می شود؛ بنابراین ما هیچ وقت در مسیر بهبود خواهی و اصلاح به نقطه پایان نمی رسیم. مسیری است که در آن مسیر تلاش می کنیم، همه هم مؤثر هستند. ما نمی گوئیم فقط اصلاح طلبان مؤثر هستند یا فقط روش های آن ها بهبود پیدا می کند، نه، خیلی از اصول گراها هم امروز حرف هایی می زنند که در گذشته با آن هیچ انسی نداشتند. جریانات روی هم تأثیر می گذارند و به مرور همه تغییر می کنند، همه در اصلاحات نقش دارند و هیچ کس نمی تواند وجوه مثبت وضعیت را فقط به خودش نسبت دهد.

در مورد نسبت اعتراض خیابانی و اصلاح طلبی هم باید بگویم قانون اساسی ما که برای چهار سال پیش است، صریحاً حق اعتراض خیابانی برای مردم قائل شده است. اصلاً به این صورت نباید تفکیک شود که اعتراض خیابانی از اصلاح طلبی جداست. چون حق مصرح در قانون اساسی است؛ البته اعتراض خیابانی غیر از تخریب است، غیر از آتش زدن است، غیر از بعضی کارهایی است که به نظر من حتی هدایت شده صورت می گیرد. اعتراض حق مردم است، مهم نیست که من محتوای اعتراض را قبول دارم یا نه ممکن است من محتوای اعتراض را قبول نداشته باشم، اما هر کسی حق دارد اعتراض خودش را فریاد بزند، حق دارد تحصن کند، حق دارد از طریق رسانه اعتراضش را بیان کند، بنابراین اعتراض خیابانی و غیر خیابانی ندارد. وقتی شما پذیرفتی که من حق دارم نظرم را بگویم بنابراین حق دارم در خیابان یا رسانه نظرم را مطرح کنم، البته طبیعتاً همه جا این مسیرها به نوعی قانون مند شده است.

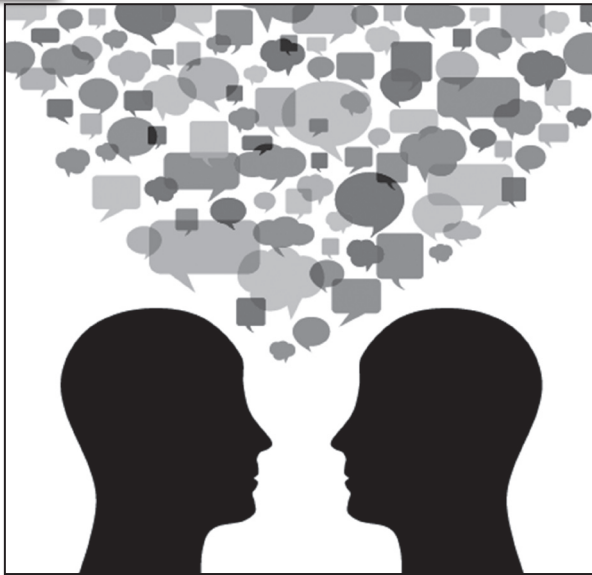
من مخالف قانون مندی نیستم اما توجه داشته باشیم هیچ قانونی نمی تواند حق اعتراض مردم را بگیرد. اگر کسی فکر می کند می تواند قانون تصویب بکند که حق اعتراض مردم را از آن ها بگیرد، در اشتباه است، اما می تواند ضابطه مندش کند؛ بنابراین اعتراضات خیابانی از نظر من هم پذیرفته است، حق است و هم بخشی از جریان اصلاحی است؛ اما کسانی که می خواهند با اعتراضات برخورد کنند گاهی خود بستر سازی می کنند و این ربطی به اعتراض مردم ندارد؛ مثلاً نگاه کنید یکسری نیروهای سازمان دهی شده به خیابان می آیند و همه بانک ها را آتش می زنند و تخریب می کنند، این دیگر ربطی به اعتراض مردم ندارد. اگر کسانی از مردم هم در این زمینه با آن جماعت همراهی کنند، کار غلطی است. من از کمترین هم

**مانمی گوییم فقط اصلاح طلبان مؤثر هستند یا فقط روش های آنها بهبود پیدا می کند، نه، خیلی از اصول گراها هم امروز حرف هایی می زنند که در گذشته با آن هیچ انسی نداشتند. جریانات روی هم تأثیر می گذارند و به مرور همه تغییر می کنند**

یزدی که الآن از مشهد وارد مجلس خبرگان شده است را ببینید، معتقدند مردم حقی ندارند که بخواهند آن را به کسی بدهند، ایشان معتقدند مردمی که اختیاری ندارند که با فراندوم به کسی یا به چیزی محول بکنند. این مباحث به نظر من باعث می شود که نادانسته و ناخواسته موجی در مقابل فراندوم ایجاد شود. مردم صاحب کشور هستند و روزی با فراندوم می گویند شاه نباشد، حکومت سلطنتی نباشد، حکومت جمهوری باشد، امروز هم می توانند یک سیاست را تأیید یا رد کنند.

بخشی از دوستان برای خارج شدن از این بن بست ها و مسائلی که سر آنها دعواست پیشنهاد فراندوم دادند. ما اگر معتقدیم مردم به ما رأی می دهند پس نگران چه چیزی هستیم؟ وقتی

نمی پذیریم به آرای مردم مراجعه کنیم معنایش این است که ما باور نداریم مردم حرف ما را تأیید می کنند. این آن چیزی است که باعث شده فراندوم مورد سؤال واقع شود. از یک سو معتقدیم مردم اختیاری ندارند، از یک سو می دانیم مردم با ما هم نظر نیستند، پس ما راه مراجعه به آرای مردم را می بندیم وگرنه مراجعه به مردم اصل قانون اساسی است و حتماً می تواند راهگشا باشد. نمی گویم همه مشکلات ما با اصل فراندوم حل می شود ولی می گویم نمی شود این را به عنوان یک مسیر، ابزار و راه نادیده گرفت؛ اما اگر بپرسید واقعاً همه مشکلات ما با فراندوم حل می شود؟ می گویم خیر زیرا معتقدم اگر بخواهیم به یک امری به عنوان راهکار تمام عیار توجه کنیم، آن راه حتماً از مسیر گفت و گو می گذرد. گفت و گو باید در جامعه ما شکل بگیرد، یک غالب گفت و گو رسانه و یک غالب آن هم فرهنگ سازی جامعه است از طریق آموزش احزاب و... همه این ها باید در شکل گیری گفت و گو فعالیت کنند. شما رادیو تلویزیون ما را نگاه کنید، هیچ وقت نمی بینید یک مسئله مورد اختلاف کشور را به گفت و گو بگذارند، حتی در جدی ترین بحث هایی که داشته ایم. اگر ما به گفت و گو پناه ببریم روز به روز مشکلاتمان کاهش پیدا می کند، چون گفت و گو باعث می شود دیدگاه ها به هم نزدیک و فضا تلطیف شود، مردم همدیگر را بفهمند، سوء تفاهم ها کنار روند و محل نزاع مشخص شود. وقتی محل نزاع در مسائل معلوم شد آن وقت می توانی سراغ فراندوم بروی. الآن خیلی جاها اصلاً دعوا در تاریکی است و به وضوح مشخص نیست نزاع سر چه چیزی صورت می گیرد، دلیلش این است که ما نپذیریم به صورت نظام مند گفت و گو در کشور جریان پیدا کند. گفت و گو به عنوان اولین و مهم ترین شروع برای حل مشکلات همیشه و همه جا نتیجه داده است؛ چه در جامعه کوچک خانواده و چه در جامعه بزرگ جهانی. ■



زدند و همفکرانشان، باید پاسخگویی وضعی که پدید آوردند باشند؛ بنابراین به اعتقاد من ما در همان عرصه ای که حرکت کردیم نتیجه گرفتیم. دوستانی که امروز مخالفت می کنند حواسشان نیست همین مخالفت نشان می دهد آن حرکت مثبت بوده و در این وضعیت مقصر هستند. معتقدم دولت آقای روحانی در این چهارچوب مثبت حرکت کرد و در سیاست خارجی و اقتصاد و برقراری روابط، شرایط را به سمت نرمال شدن سوق داد. به هر حال ما از اسرائیل که انتظاری نداریم اما از نیروهای داخلی که مدعی منافع ملی هستند انتظار این است که براساس مصالح و منافع ملی حرکت بکنند که نکردند!

**بحثی که رئیس جمهور در مقاطع مختلف مطرح کردند و اخیراً هم یکی از احزاب اصلاح طلب پیشنهاد داد، بحث فراندوم بود. حزب اتحاد ملت از رئیس جمهور درخواست کردند در خصوص نظارت استصوابی شورای نگهبان به آرای مردم رجوع کنند، به نظر شما فراندوم در شرایط فعلی عملی و راهگشاست؟**

«فراندوم یک راهکار قانونی در این مملکت است. همان قانونی که اصل ولایت فقیه را دارد، اصل فراندوم را هم دارد، فراندوم یک اصل تصریح شده در قانون اساسی است و چیز عجیب و غریبی هم نیست. مگر انتخاب جمهوری اسلامی و تصویب قانون اساسی و اصلاح قانون اساسی از چه مسیری صورت گرفت؟ مگر این ها از مسیری جز فراندوم بود؟ چطور می توانیم بگوییم آن ها خوب بود از اینجا به بعد بد است؟ مشکل این است که ما وقتی نتیجه فراندوم را می پسندیم بگوییم خوب است و وقتی نمی دانیم نتیجه فراندوم تأییدکننده ما و به نفع ماست بگوییم بد است. امروز جریان هایی در کشور مطرح هستند که برای رأی مردم هیچ ارزشی قائل نیستند. شما دیدگاه های آقای مصباح

دفاع نمی کنم منتها نفس اعتراض و فریاد کشیدن و در خیابان آمدن جزو حقوق مردم است و در قانون اساسی جمهوری اسلامی هم آمده و تأیید شده است.

**اصلاح طلبان با آمدن روحانی پروژه نرمالیزاسیون را دنبال می کردند، به نظر شما این پروژه چقدر موفق بود و گام بعدی را چه می دانید؟**

«اجازه بدهید بحث را به یک امر مشخص محدود بگیریم که بتوانیم دقیق تر صحبت کنیم، مثلاً در حوزه سیاست خارجی. ما در حوزه سیاست خارجی رویکردهای مختلفی داریم. در سیاست خارجی تصور اینکه بتوانیم چند حرف داشته باشیم ممکن نیست.

دولت در سیاست خارجی یک موضوع مهم و مؤثر یعنی بحث هسته ای را دنبال کرد، همان موقع در داخل عده ای مخالف این کار بودند و همه کار شکنی های ممکن را هم انجام دادند. بیرون از کشور هم مخالفی داشت، همان موقع اسرائیلی ها و بخش هایی از کشورهای منطقه با برجام مخالف بودند، در امریکا رقبای دولت مخالفت می کردند. نتیجتاً برجام مسیر خودش را طی کرد. برجام نمی توانست بدون تأیید رهبری و بدون موافقت افکار عمومی و مصوبه قانونی جلو برود، یعنی همه این ها را داشت؛ اما نهایتاً معتقدم کارشکنی ها و برخوردهای داخلی با جریانات بین المللی همراه شدند و برجام را از اثرگذاری حداکثری به اثرگذاری حداقلی رساندند. معتقدم همین امروز هم برجام مؤثر است، همین که پرونده هسته ای ما هنوز در شورای امنیت نیست و ذیل فصل هفتم زفته و کشور ما به عنوان یک تهدید امنیت جهانی شناخته نشده از برکت برجام است. اگر ما معتقدیم تحریم های یک سال ونیم گذشته که علیه ما اعمال شده برای ما مشکل ایجاد کرده معنایش این است که این تحریم ها با برجام حذف شده بودند؛ یعنی این برجام بود که تحریم ها را برداشت و خروج امریکا از برجام باعث بازگشت تحریم های قبل و وضع تحریم های جدید شد. کسانی که معتقدند برجام از ابتدا و در حین بررسی و بعد از تصویب همیشه بد بوده الآن با چه منطقی می گویند حالا که امریکا از برجام بیرون رفته تحریم ها وضع ما را بد کرده است؟ باید بپذیریم برجام خوب بوده که خروج امریکا و تحریم های جدید وضع کشور را بد کرده، این خیلی واضح و روشن است. بالاخره دارایی هایی از ما بلوکه شده بود که در پرتو برجام آزاد شد، بانک ها و شرکت های خارجی تحت هیچ شرایطی با ما کار نمی کردند که برجام باعث شد کارهایی دوباره آغاز شود، درست است که به اوج خودش نرسید اما شروع شد. حالا عوامل داخلی یعنی همان کسانی که سفارت عربستان را آتش

# سیاست‌های انتخاباتی؛ تداوم راه اصلاحات

## گفت‌وگو با حمیدرضا جلالی‌پور



خواهد گرفت. به این وضعیتی که توضیح دادم چالش «دموکراسی خواهان و اقتدارگرایان» می‌گویند، نه وضعیت «انسداد سیاسی». اساساً در وضعیت جامعه ارتباطی و اطلاعاتی و موبایلی ایران واژه انسداد کاربرد ندارد!

**اصلاح طلبان با ریزش جدی در بدنه اجتماعی خود مواجه شدند، فکر می‌کنید علل اصلی این ریزش چه بوده؟ و اصلاح طلبان با چه رویکردی می‌توانند بدنه اجتماعی خود را بازیابی کنند؟**

«در جامعه ارتباطی و موبایلی ایران (که در معرض چالش‌های بزرگ اقتصادی و تحریم‌ها هم هست) همه نیروهای سیاسی از اصول‌گرا، اصلاح‌طلب، تحول‌طلب و سرنگونی‌طلب ریزش داشتند. ببینید از سال ۱۳۹۶ عده‌ای می‌گویند «دیگه تمومه ماجرا» ولی بعد چه شد؟! چقدر جامعه را جلو بردند؟ یا اگر اصول‌گراها پایگاه داشتند که این قدر در انتخابات ۱۳۹۸ دست به «مهندسی ویژه» نمی‌زدند؛ لذا قصه فقط ریزش اصلاح‌طلبان نیست.

رویکرد اصلاح‌طلبان هم با بدنه جامعه روشن است. دیدید آن‌ها به مردم گفتند اولاً، به‌عنوان اعتراض به مهندسی ویژه در این انتخابات در تهران لیست نمی‌دهند؛ ثانیاً اصلاح‌طلبان انتظارات خود را (خواست‌های شش‌گانه) از مجلس یازدهم

نشر می‌دهند و به ایستادگی مدنی خود در برابر اقتدارگرایی دولت موازی ادامه می‌دهند و از هر برنامه‌ای که به بهبود سیاست خارجی، اقتصادی و تأمین اجتماعی کمک کند دفاع می‌کنند. آن خواست‌های شش‌گانه این‌ها بودند: دفاع از پاسخگو کردن هسته قدرت و نهادهای انتصابی و ایجاد تناسب بین اختیارات و مسئولیت‌ها؛ بازگشت نظامیان به جایگاه تخصصی خود؛ خروج صدا و سیما از تک‌صدایی؛ استقلال قاضی و دستگاه قضا؛ آزادی اندیشه و گفت‌وگو در مسائل عمومی، آزادی بیان، قلم، اطلاع‌رسانی و رسانه و انتخابات آزاد با حضور تمام گروه‌ها و جناح‌های مختلف سیاسی؛ از جبهه پایداری تا جبهه ملی.

خلاصه رویکرد اصلاح‌طلبان روشن است: نقد و ایستاد مدنی در برابر پیشروی اقتدارگرایی در بالا و فاصله‌گذاری انتقادی با سرنگونی‌طلبان و طرفداران بیگ‌بنگ و دلباخته کمک خارجی و گروه بی (ترامپ، نتانیاهو و بن سلمان).

**وقایع آبان‌ماه و اعتراضاتی که پس از سقوط هواپیما شکل گرفت نشان داد معترضان راه**

**خیابان را برای اعتراض پیش گرفتند، شما نسبت اصلاح‌طلبی را با خیابان چطور ارزیابی می‌کنید؟ آیا خیابان می‌تواند در امتداد جنبش اصلاح‌طلبی باشد یا همچنان بر اصلاح‌طلبی پارلمان‌تاریستی تأکید دارد؟**

«من همچنان بر «سیاست اصلاحی و انتخاباتی» تأکید می‌کنم؛ این سیاست

به نظر می‌رسد پروژه نر مالی‌زاسیون یا بهبودخواهی که اصلاح‌طلبان با آمدن روحانی دنبال می‌کردند به شکست منجر شده است. با عملکرد دولت روحانی و بار د صلاحیت‌های گسترده که از آن به مهندسی انتخابات هم تعبیر می‌شود کشور تا حدی به سمت انسداد کامل فضای سیاسی حرکت می‌کند. آیا انسداد سیاسی را قبول دارید یا نه و در ادامه مسیر حرکت اصلاح‌طلبان را به کدام سمت می‌بینید؟

«اولاً اشتباه نکنید، نر مالی‌زاسیون یا بهبودخواهی یکی نیست. یعنی کوشش برای عبور از وضع نیمه امنیتی ۱۳۸۸ تا ۱۳۹۲ به یک وضعیت عادی‌تر که تا حدودی اتفاق افتاد. غیر از انجام برجام، گسترش زیرساخت‌های ۳G و 4G که در دوره روحانی اتفاق افتاد، آزادی در فضای آنلاین و حوزه عمومی را تقویت کرد. همین سیمای اعتراض و خروج که در جشنواره ۹۸ دیده شد، نشان‌دهنده عبور جامعه از وضعیت نیمه امنیتی است؛ اما «بهبودخواهی» یعنی اصلاح‌جویان از طریق انتخابات بتوانند دولت، مجلس و شوراها را به دست بگیرند و سیاست‌های داخلی و خارجی را عوض کنند. این فرآیندی است که وارد آن نشدیدم و اصلاح‌طلبان هم قول تحقق آن را ندادند؛ لذا واژه «شکست» که به

کار بردید اولاً ارزیابی خطایی است؛ ثانیاً واژه «انسداد» دقیق نیست. اصلاح‌طلبان با دفاع از دولت روحانی و کاندیداهای لیست امید در مجلس دهم در راه پیشروی اقتدارگرایی (که زیر نام تشکیل دولت اسلامی انجام می‌شد) مانع ایجاد کردند و نگذاشتند مجلس با اکثریت تندرو شکل بگیرد. این کار قابل دفاعی بود. ضمناً پس از آن دو اتفاق افتاد که یک اتفاق یکی ترامپ نامتعالی از برجام بیرون رفت و بزرگ‌ترین تحریم تاریخ جهان را طی یک جنگ اقتصادی و روانی بر ایران تحمیل کرد؛ این تحریم که کار روحانی یا اصلاح‌طلبان نبود. اتفاق دوم هم این بود که دولت روحانی در دور دوم حضورش در دولت پاسخ درخوری به ۲۴ میلیون رأی مردم نداد و در برابر جامعه ایران با کارشکنی دولت موازی و اعتراضات دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸ روبه‌رو شد.

با انتخابات مجلس در اسفند ۹۸ دولت موازی فرصت را غنیمت شمرد و دست به «مهندسی ویژه انتخابات» زد و تکلیف کرسی‌های بسیاری را از قبل معلوم کرده؛ لذا در این انتخابات اصلاح‌طلبان در مجلس امکان اثرگذاری ندارند و فعالیت خود را در حوزه جامعه مدنی ادامه می‌دهند.

در شش سال گذشته اصلاح‌طلبان، هم با مانع‌تراشی دولت موازی در بالا روبه‌رو بودند و هم با حمله سرنگونی‌طلبان در پایین در جامعه روبه‌رو بودند. من برخلاف نظر شما معتقدم پس از تشکیل مجلس یازدهم اصلاح‌طلبان موقعیتشان در حکومت ضعیف‌تر می‌شود، ولی موقعیتشان در افکار عمومی و جامعه مدنی بهتر می‌شود و دولت موازی به‌طور مستقیم زیر فشار کوبنده انتظارات قرار

**” رویکرد اصلاح‌طلبان روشن است: نقد و ایستاد مدنی در برابر پیشروی اقتدارگرایی در بالا و فاصله‌گذاری انتقادی با سرنگونی‌طلبان و طرفداران بیگ‌بنگ و دلباخته کمک خارجی و گروه بی (ترامپ، نتانیاهو و بن سلمان)**



« روشن است که بحث فراندوم الآن یک بحث نمادی است. یکی از شروط تحقق فراندوم (مثل فراندوم بازنگری قانون اساسی که در سال ۶۸ انجام شد) این است که نیروهای پر قدرت در جامعه سیاسی قبل از انجام فراندوم روی محورهای اصلی موضوع فراندوم اجماع داشته باشند. به عنوان مثال پاره‌ای از اصول قانون اساسی با هم تعارض دارند و اصل تناسب مسئولیت و اختیار در آن‌ها رعایت نشده، ولی هنوز بین نیروهای اصلی جامعه زمینه اجماع روی این مباحث فراهم نشده. در مجموع اصلاح حقوقی یکی از لوازم اصلاح ساختاری جامعه است. شایسته است روزی از سوی حاکمیت و جامعه مدنی هیئتی از کارشناسان برجسته و مورد احترام مردم روی این موضوعات کار و گفت‌وگو کنند تا زمینه اجماع فراهم شود.

**در شرایط فعلی اولویت را در اجرای قانون اساسی می‌دانید یا تغییر آن؟ اگر شرایط برای اصلاح قانون اساسی مساعد باشد، شما کدام اصول را واجد تغییر می‌دانید؟**

« الآن «اجرای» قانون اساسی مهم است. ببینید الآن سیمای ایران که افتخار ایران است در دهه فجر امکان ندارد به صورت آزاد جشنش را در یک شبکه اصلی تلویزیون بدون سانسور ببیند. این عدم اجرای قانون اساسی است. صدا و سیما صدای مردم نیست.

اگر روزی شرایط برای اصلاح قانون اساسی فراهم شود، شایسته است اولاً منابع متعدد مشروعیت نظام سیاسی درمان شود و ثانیاً همان اصل تناسب اختیارات و مسئولیت‌ها تصحیح شود. هر فرد و نهادی که در جامعه ایران قدرت دارد و بر منابع عمومی مسلط است باید به مردم و نمایندگان آن‌ها پاسخگو باشد و فرآیند حکمرانی شفاف باشد.

**برخی از فعالان سیاسی می‌گویند در هیچ شرایطی صندوق رأی را نباید از دست داد؛ برخی هم کنشگری جمعی را در عدم رأی دادن می‌دانند، به نظر شما کدام رویکرد در شرایط فعلی صحیح است؟ آیا کنشگری جمعی در رأی ندادن را تکمیل کننده حرکت مدنی می‌دانید؟**

« اصل بر تکریم و تقویت نهاد انتخابات است و اگر انتخابات سالم و رقابتی باشد، حتماً باید مشارکت کرد. مثلاً در انتخابات ۱۳۹۸ جریان اصلی اصلاحات برای دفاع از نهاد انتخابات و به اعتراض از مهندسی ویژه انتخابات در تهران لیست نداد. به نظر من این کار درستی بود. ■

گند و حوصله‌سراب است، ولی برای ایران ریسکی نیست. دنبال کردن «سیاست خیابانی» در شرایط کنونی ایران و خاورمیانه اصلاً قابل اجرا و بهداشتی و خشونت‌پرهیزانه نیست. تجربه بهار عربی در ده سال گذشته در لیبی، مصر و سوریه پیش چشم ماست. هر حرکت جمعی و اقدام نسنجیده‌ای که کوچک‌ترین خطری برای تمامیت سرزمین ایران داشته باشد قابل دفاع نیست.

**رئیس‌جمهور در سخنرانی روز ۲۲ بهمن گفت اگر رژیم گذشته انتخابات آزاد برگزار می‌کرد، انقلاب نمی‌شد. به نظر شما شرایط امروز جامعه ایران با توجه به فضای حاکم بر انتخابات قابل قیاس با شرایط رژیم گذشته است؟**

« حرف حسن روحانی درست است. اگر در رژیم پهلوی ساز و کار انتخابات کار می‌کرد، نیاز نبود مردم انقلاب کنند. شرایط کنونی جامعه ایران هم مطالباتی و جنبشی است، ولی شرایط هنوز انقلابی نیست. مثلاً در جامعه فعلی ایران «گفتمان انقلابی» گفتمان هژمون و مسلط نیست؛ البته هرچه مهندسی‌های انتخابات بیشتر بشود، به بی‌ثباتی سیاسی جامعه کمک می‌کند.

**عده‌ای معتقدند حتی اگر رد صلاحیت‌ها تا این حد هم گسترده نبود، باز هم مردم اقبالی به اصلاح طلبان نداشتند و اساساً مردم دیگر رأی سلبی نمی‌دهند. به نظر شما گفتمان اصلاح طلبی امروز توانایی ایجاد انگیزه و شور و شوق حضور در انتخابات را (در صورت برگزاری انتخابات نیمه آزاد) دارد؟**

« اتفاقاً اگر انتخابات در اسفند ۱۳۹۸ سالم، آزاد و رقابتی برگزار می‌شد، مشکل مشارکت مردم هم حل می‌شد.

حزب اتحاد ملت چندی پیش در خصوص نظارت استصوابی شورای نگهبان از رئیس‌جمهور درخواست برگزاری فراندوم کرد، خود رئیس‌جمهور نیز در سخنرانی‌های مختلف به مسئله فراندوم اشاره کرده است. این درخواست فراندوم از سوی حزب اتحاد در این مقطع با واکنش‌های مختلفی از سوی فعالان سیاسی مواجه شد. فارغ از تمام اظهارنظرها، شما به عنوان عضو شورای مرکزی حزب اتحاد، بحث برگزاری فراندوم را در شرایط فعلی راه‌حل عملی برای برون‌رفت از وضع موجود می‌دانید یا صرفاً این حرکت را اقدامی نمادین برای نشان دادن ظرفیت‌های قانون اساسی می‌دانید؟

## کتاب بخوانید و هدیه دهید



انتشارات  
صمدیه

نشر صمدیه به مدیرمسئولی لطف‌الله میثمی افتخار دارد که در مدت بیست سال چنده کتاب سیاسی - راهبردی را به مرحله چاپ و انتشار رسانده است. در همین راستا بر آن است تا برای خوانندگان نشریه سیاسی - راهبردی چشم‌انداز ایران که علاقه‌مند به تهیه این کتاب‌ها هستند، با تخفیف ویژه ۲۰ درصدی، کتاب‌های درخواستی را ارسال کند. متقاضیان می‌توانند مبلغ محاسبه‌شده را به شماره حساب ۷۴۱۴۲۵۸۷۲، حساب پس‌انداز بانک ملت شعبه توحید، به نام لطف‌الله میثمی واریز نمایند.

# آینده اصلاحات

## آیا سیاست‌ورزی به پایان رسیده است؟



حسین نورانی‌نژاد

شاید هیچ زمانی اصلاحات و اصلاح طلبان به این حد از افول نرسیده باشند، حتی در زمان دولت دوم آقای خاتمی که سرخوردگی زیادی بین حامیان این طیف رخ داد، هم رد پای این جریان در قدرت بهتر از امروز بود و هم امید اجتماعی به آن. پس از انتخابات ۸۸ نیز همراهی اکثریت اصلاح طلبان با جنبش سبز، سرمایه اجتماعی جریان اصلاحات را به سطح کم نظیری از دوران حیات خود رساند و به همین جهت، علی‌رغم حبس و تضيیقات فراوان، به لحاظ سیاسی و

اجتماعی از تأثیر و نفوذ بالایی برخوردار شد.

اما شرایط در پسا ۹۶ به ضرر اصلاح طلبان تغییر کرده است. دولت مورد حمایت آن‌ها به دلایل مختلف موفق نبوده، رضایت عمومی از فراکسیون امید پایین است، اصلاح طلبانی که مردم را به حضور در انتخابات دعوت کرده

بودند هنوز درباره نتیجه آن دعوت با مردم سخن روشن و پاسخ‌گویی دقیقی نداشته‌اند، جایگاه تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری و سخن‌گویی نیروهای دموکرات و سرمایه‌های نمادین اصلاحات به دلیل شرایط تحمیلی بر این جریان تا حد زیادی به نیروهای نه‌چندان محبوب معروف به بوروکرات‌ها منتقل شده که نه کارآمدی بالایی داشته‌اند و نه سخنگویان خوبی برای اصلاحات‌اند، اصلاحات توان پیش بردن برنامه‌های خود و کسب دستاورد را ندارد و به رویکردهای سلبی محدود شده است، اقتدارگرایی نوین تهاجمی‌تر از اصول‌گرایان سنتی علیه اصلاح طلبان عمل می‌کند، قصد یکدست‌سازی حاکمیت به‌طور جدی از سوی قدرتمندان دنیال می‌شود، جریان برانداز که در گذشته به محافل کوچک کم‌اهمیتی محدود بود از دی‌ماه سال ۹۶ به این‌سو جان گرفته و رقیب اصلی خود را اصلاح طلبان تعریف کرده و به‌عنوان لبه دوم قیچی علیه این جریان فعالیت می‌کند. برخی جریان‌های موسوم به تحول‌خواه و بخش رادیکال جنبش سبز که هنوز تمایزات و هدف خود را دقیقاً روشن نکرده‌اند هویت‌سازی خود را با حمله بی‌هزینه و حتی گاهی با منفعت به پیکر کم‌رمق اصلاح طلبان شروع کرده‌اند. در مقابل اصلاح طلبان رسانه قوی ندارند، تعدد احزاب کار جبهه‌ای و هماهنگی را

برایشان سخت کرده، فشارهای امنیتی بر آن‌ها پابرجاست، تحریم‌ها و فشار اقتصادی طبقه حامی این جریان را بیش از سایر اقشار تضعیف کرده، و خلاصه مجموعه این عوامل، این جریان را ضعیف‌تر از همیشه کرده است.

اما آیا این شرایط سخت به معنای پایان سیاست و اصلاحات است؟

### آینده اصلاحات پارلماناریستی

تا حرف از اصلاحات می‌شود، اصلاحات از بالا و در قدرت در ذهن مخاطب شکل می‌گیرد. این امر عجیبی نیست، چون در عمل هم مسیر غالب در اصلاحات همین بوده است. هم عادت نیروهای اصلاح طلب به این مدل نزدیک‌تر است هم جامعه مدنی در ایران ضعیف‌تر از آن است که توان به دوش کشیدن بار سنگین اصلاحات در معنای دموکراسی خواهانه آن را داشته باشد و هم تجارب گذار در جهان نیز مؤید آن است که معمولاً دموکراتیزاسیون از بالا موفق‌تر از اشکال جنبشی و از پایین بوده است. به‌عنوان شاهد، از حدود ۳۳ گذار به دموکراسی در موج سوم دموکراسی، تقریباً ۲۷ مورد آن از بالا و درون قدرت بوده است. بسیاری از گذارهای جنبشی و از پایین نیز در عمل به موح‌های بازگشت یا تبدیل صورتی از اقتدارگرایی به صورتی دیگر از آن منجر شده است. اما در شرایطی که هسته سخت قدرت در ایران با استفاده از ظرفیت‌هایی که بخش غیردموکراتیک ساختار حقوقی برای تقویت و بازتولید قدرت آن‌ها فراهم آورده، مانع از حضور واقعی اصلاح طلبان در قدرت و از جمله انتخابات شده و مصداق آن را در آخرین انتخابات مجلس به عیان

دیدیم، آیا می‌توان به این راه دل بست؟

اگرچه به دلایلی که مجال دیگری برای بیان آن لازم است، سیاست‌ورزی جامعه‌محور در معنای تلفیقی از شبکه‌ای و نهادی آن را که نافی حضور در قدرت نیست و حتی آن را تشویق می‌کند (در ادامه این مدل‌ها توضیح داده می‌شوند) برای اصلاحات مفیدتر می‌دانم، اما معتقدم که بازی سیاست در قدرت نیز برای اصلاح طلبان به پایان نرسیده است. اقتدارگرایان در شرایطی اقدام به حذف مجدد اصلاح طلبان از قدرت و یکدست‌سازی حاکمیت اصول‌گرا کرده‌اند که کشور با بحران‌های بزرگ اقتصادی، بین‌المللی و اجتماعی مواجه است. حضور اصلاح طلبان در قدرت تاکنون باعث این بوده که از سیبیل شدن کامل اصول‌گرایان در مقابل نارضایتی‌ها و پرسش‌های فراوان جامعه کاسته شود. درحالی‌که ریشه بحران در سیاست خارجی و حتی اقتصادی، دیپلماسی تنش‌زای اصول‌گرایانه بوده که تحریم‌ها را برای کشور ایجاد کرده، آن‌ها با روایت ناقص خودشان از مشکلات و بدون ریشه‌یابی بحران، برجام را مقصر اصلی جا می‌زنند و تلاش نسبتاً ناکام دولت در دیپلماسی برجام (آن هم به دلیل روی کار آمدن دولت غیرعادی ترامپ که از

معاهدات و کنوانسیون‌های بسیاری به‌جز برجام هم خارج شده) را بهانه‌ای برای ایجاد هیاهو و به‌بوته فراموشی سپردن ریشه‌هایی قرار داده‌اند که خود مسئول آن‌ها هستند. برجامی که در واقع تلاشی برای جبران خرابی‌های به بار آمده از دیپلماسی تهاجمی اصول‌گرایان بوده و حتی می‌توان یکی از دلایل

”  
اقتدارگرایان در شرایطی  
اقدام به حذف مجدد  
اصلاح طلبان از قدرت و  
یکدست‌سازی حاکمیت  
اصول‌گرا کرده‌اند که  
کشور با بحران‌های بزرگ  
اقتصادی، بین‌المللی و  
اجتماعی مواجه است.  
حضور اصلاح طلبان در  
قدرت تاکنون باعث این  
بوده که از سیبیل شدن  
کامل اصول‌گرایان در مقابل  
نارضایتی‌ها و پرسش‌های  
فراوان جامعه کاسته شود



ناکامی همین برجام را رفتار نافی روح این توافق نامه از سوی تندروها دانست. این‌ها و مثال‌های فراوان دیگری از این دست، مواردی هستند که از این پس و به تدریج اقتدارگرایان نمی‌توانند تقصیرش را گردن دیگران بیندازند و در صحنه واقع‌نماتر قدرت، آن‌ها می‌مانند و مردم مطالبه‌گر و ناراضی.

در مقابل برخی این نوع خروج یا اخراج از حاکمیت اصلاح‌طلبان را با شرایط ابتدای انقلاب و حذف نهضت آزادی و ملی-مذهبی‌ها از قدرت مقایسه می‌کنند، درحالی‌که این قبیل مقایسه‌ها از اساس اشتباه است. برخورد حذفی با نهضت آزادی در شرایطی بود که اکثریت جامعه حامی سیاست‌های حاکمیت بود، در هر شکلی که انجام شود، ولی آن حمایت چشم‌پسته از هر سیاستی که اعمال شود، دیگر وجود ندارد.

رسانه‌ها محدود به دو شبکه تلویزیونی دولتی و چند روزنامه خودی نیستند. درواقع همه‌چیز با آن زمان تفاوت دارد، جز کسانی که فکر می‌کنند آن سیاست‌ها را می‌توان به همان سادگی تکرار کرد. اقتدارگرایان، با شناسختی که از میزان کفایت آن‌ها وجود دارد و عمق مشکلات موجود، در حل مسائل کشور ناتوان خواهند بود. آن‌ها اشتباه می‌کنند که ایران را با چین مقایسه می‌کنند، آن‌چنان‌که برخی‌شان به‌صراحت می‌گویند جمعیت ۸۰ میلیونی حزب کمونیست توانسته جمعیت ۱ میلیارد و ۴۰۰ میلیونی را مدیریت و همه را سیر کند، پس ما هم می‌توانیم، فقط کافی است مزاحمی در قدرت نداشته باشیم. آن‌ها متوجه نیستند که اساساً ویژگی‌ها و ظرفیت‌های نظام و کشور ایران با چین متفاوت است. همچنین، راهی که چین برای توسعه طی کرد، از جمله پرهیز از تنش‌های منطقه‌ای و جهانی و پیوستگی با اقتصاد جهانی، با شعارها و راهبردهای اصول‌گرایان ایرانی تفاوت اساسی دارد. می‌ماند این گزینه که اصول‌گرایان بخواهند مسائل را با رویکرد تعاملی و اصلاحی حل کنند، اما امضایش به نام اصلاح‌طلبان نباشد. شبیه ترامپ در آمریکا که یکی از دلایل اصلی‌اش در لغو برجام، گره خوردن آن با نام او باما بود. این هم سناریویی غیرقابل تصور به نظر می‌رسد که حتی اگر بخواهند، بعید است دانش و توان آن‌ها را داشته باشند یا عقبه گفتمانی و اجتماعی آن‌ها چنین اجازه‌ای را بدهد، کما اینکه سعید جلیلی مدت‌ها اختیار کافی برای حل مسئله را داشت ولی از پس توافق برنیامد.

مضاف بر همه این‌ها، آمریکا هم نشان داده که سطح تعاملش را با تحولات داخلی ایران تنظیم می‌کند. به‌عنوان مثال، اگر اتفاقات آبان نمی‌افتاد، بعید بود که ترور شهید سلیمانی رقم بخورد و حتی برخی اخبار و شایعات، حکایت از بهبود شرایط و احتمال برخی توافقات داشت. بر همین اساس، اصول‌گرایان هم با این دست‌فرمان، حتی اگر به دنبال توافق باشند به جایی نخواهند رسید، مگر اینکه امتیازات فراوانی را از جیب منافع ملی بپردازند که حد یقف آن معلوم نیست. یک

شانس دیگر متصور برای آن‌ها، شکست ترامپ در انتخابات بعدی ریاست جمهوری امریکا و بر سر کار آمدن یک دموکرات و بازگشت آن‌ها به برجام است که باز هم در چارچوب سیاست‌های دموکرات‌ها، با سیاست اصول‌گرایان به‌خصوص در منطقه همراهی نخواهد شد.

نتیجه اینکه، مسیر قدرت گرفتن ظاهری اقتدارگرایان، آغاز افول آن‌هاست. در این سال‌ها، سیاستی نبوده که آن‌ها جدی و مهم بدانند و پیاده نشده باشد. تنها تفاوت شرایط حاضر با گذشته این است که ویرترین قدرت به‌سرعت با واقعیات قدرت در ایران یکی می‌شود و در نتیجه، اقلیت حامی‌شان کوچک و کوچک‌تر خواهد شد. در این صورت، اگر اتفاق خاصی در کشور رخ نداده باشد، آن‌ها همانند سال ۹۲ مجبور به گشایش نسبی خواهند شد و آن زمان معلوم نیست که اصلاح‌طلبان با توجه به تجربه پسا ۹۲ و بازخورد منفی که از رویکرد قانون‌گرایی، اعتمادسازی و حداقلی‌بودن خود گرفتند، وارد بازی آن‌ها شوند. احتمالاً در آن وضعیت، اصلاح‌طلبان مانند انتخابات اخیر عمل خواهند کرد. یا خودشان و با نیروهای اصلی‌شان می‌آیند و مسئولیت می‌پذیرند یا مسئولیت چیزی که اختیارش را ندارند، نخواهند پذیرفت. البته همه این‌ها بر اساس فرضیاتی مبتنی بر رخ ندادن اتفاقات خاص و پیش‌بینی نشده و ادامه روند موجود است. «اتفاق»: متغیری است که معمولاً دیده نمی‌شود اما در هر محیط یا جامعه ثابت نیافته و دارای ضعف‌هایی چون کارآمدی، مشروعیت، مشارکت و سرمایه اجتماعی، احتمال تحقق و اثرگذاری‌اش بیشتر می‌شود. اگر اتفاق خاصی رخ دهد، همه این سناریوها می‌تواند منتفی شود.

در غیر این صورت و اگر همه این سناریوها و اتفاقات پیش‌بینی نشده رخ ندهند و اصول‌گرایان واقعاً بتوانند مشکلات را برطرف و رضایت مردم را جلب کنند، فی‌ها. تا زمانی که این توان را دارند، قدرت نوش جانسان.

**سیاست‌ورزی اصلاح‌طلبانه جامعه‌محور**  
سیاست‌ورزی جامعه‌محور از آن دسته مفاهیمی

است که اکثراً درباره آن اشتراک لفظی دارند، اما منظور خود را در این باره تدقیق نکرده‌اند. به اجمال می‌توان این راهبرد را به صورت‌های زیر تقسیم کرد:

۱. جامعه‌محوری نهادگرا: این مدل مبتنی بر ارتباط سیاستمداران با جامعه مدنی است. مطالبات و پیشنهادهای در تعامل با نهادهای مدنی شکل می‌گیرد، تبدیل به فشار از پایین شده و در چانه‌زنی از بالا دنبال می‌شود. این مدل البته نیاز مبرم به حضور در قدرت دارد.

۲. جامعه‌محوری نخه‌گرا: در این مدل تلاش می‌شود مطالبات دموکراسی‌خواهانه در تعامل با اقشار مرجع همچون هنرمندان، فرهنگیان و روشنفکران با زبان آن‌ها به جامعه منتقل شود. این مدل توافقی با سایر انواع سیاست ندارد و می‌تواند به موازات دنبال شود.

۳. جامعه‌محوری شبکه‌ای: در این مدل، به‌جای تمرکز بر ارتباط با نهادهای مدنی، گفتمان‌سازی و مطالبه‌پروری در دل شبکه‌های اجتماعی و جامعه شبکه‌ای با قدرت خلاقیت بیشتر شکل می‌گیرد و تبدیل به کنش‌های مختلف اعتراضی یا مطالباتی می‌شود. درواقع، این مدل شکل بسط‌یافته و پسامدرن مدل نهادگرا است.

۴. کنشگری اجتماعی: این مدل که اوایل نضج گرفتن مفهوم جامعه‌محوری داغ شده بود، به سیاستمداران توصیه می‌کند که به‌جای کار سیاسی محض، به فعالیت‌های اجتماعی عام‌المنفعه بپردازند تا با بازگشت این گونه به جامعه، دوباره مرجعیت خود را پیدا کنند و از جنس مردم شوند؛ درواقع یعنی تعطیلی سیاست.

۵. جامعه‌محوری توده‌گرا یا سیاست‌ورزی راستین: این مدل مبتنی بر جنبش‌های جدید که بی‌سر و بی‌سازمان، با اصالت دادن به اعتراض و نفسی‌نهادها و احزابی که آن‌ها را موجب تبعیض در سیاست می‌دانند، شکل می‌گیرد. در این مدل، هر فرد یک رهبر و یک رسانه و یک سخنگو است و از برابری آحاد جامعه در امر سیاست دفاع می‌شود. این رویکرد البته بیشتر در کشورهای دموکراتیک و توسعه‌یافته جواب می‌دهد، اما در

# سرنوشت جریان اصلاح طلب و بحران‌های درونی شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین حائل!



علیرضا خوشبخت

۱- سرنوشت جریان‌های سیاسی مختلف احتمالاً بیش از هر چیز تحت تأثیر موازنه کلان قوا در صورت‌بندی اجتماعی جوامع گوناگون است. این موازنه قوا حاصل اندرکنش ساختارهای اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی در هر جامعه‌ای است. با این حال این سخن به آن معنا نیست که جریان‌های سیاسی مختلف نمی‌توانند نقشی در تعیین آینده و سرنوشت خود داشته باشند. برعکس به نظر می‌رسد که هر جریان سیاسی حداقل از دو راه می‌تواند در سرنوشت و رقم زدن آینده خود دخیل باشد؛ نخست از طریق تأثیر سیاست‌ورزی این جریان در طول زمان بر ساختارها و صورت‌بندی کلی اجتماعی که می‌تواند موازنه قوا را متحول سازد؛ و دوم از طریق ایجاد انعطاف و خلاقیت درونی برای تطابق با تحولات گوناگونی که لاجرم پیاپی از راه می‌رسند. نوشتار حاضر که به بررسی عوامل مؤثر بر سرنوشت جریان اصلاح طلبی در ایران پرداخته است، بیشتر به مسئله دوم نظر داشته است و می‌کوشد به کوتاهی مهم‌ترین عوامل درونی مؤثر بر آینده جریان اصلاح طلب را مرور نماید.

۲- بیست‌ودو سال بعد از برآمدن جریان اصلاح طلبی در ایران از پس پیروزی غیرمنتظره محمد خاتمی در انتخابات دوم خرداد ۱۳۷۶، این جریان امروز با بحرانی بی‌سابقه مواجه شده است. مهم‌ترین وجه این بحران، فقدان دستاورد پایدار برای اصلاح‌طلبان است. گرافه نیست اگر بگوییم که اصلاح طلبی به‌عنوان یک جریان سیاسی در طول سالیان طولانی گذشته در هیچ‌یک از حوزه‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی دستاورد پایدار قابل توجهی نداشته است. تأکید بر اصلاح طلبی به‌عنوان یک جریان سیاسی در اینجا به خصوص از این نظر اهمیت دارد که دستاوردهای یک جریان سیاسی بیش و پیش از هر چیز باید در عرصه اداره امور عمومی و تغییر سیاست‌های حکومت بروز نماید. این سخن به آن معنا نیست که در این مدت‌زمان طولانی در این عرصه‌ها تحولات و یا حتی تحولات مثبت رخ نداده است. بدیهی است که هیچ‌یک از این ساحت‌های کلان اجتماعی در طول این سال‌ها از تحول بری نبوده است، اما نکته مهم آن است که این تحولات در بسیاری موارد مثبت نبوده است و تحولات مثبت رخ داده را هم نمی‌توان به دستاوردهای اصلاح‌طلبان به‌عنوان یک جریان سیاسی نسبت داد.

نکته مهم دیگر در این مورد، توجه به پایداری دستاوردهاست. اصلاح‌طلبان در طول سالیان طولانی گذشته و به خصوص در جریان دولت اصلاحات بین سال‌های ۱۳۷۶ تا ۱۳۸۴ به دستاوردهای مهمی داشته و توانستند تحولات مهمی را در ساحت‌های گوناگون حیات جامعه ایران رقم بزنند. با این حال این دستاوردها عموماً پایدار نبوده و مقاومت و ضد حمله جریان‌های محافظه‌کار در درون حکومت قریب به اتفاق آن‌ها را بر باد داده است و اصلاح‌طلبان هم توانی برای مقاومت در مقابل این هجوم‌های عمدتاً پیروز را نداشته‌اند.

این سخن به این معنا نیست که اصلاح‌طلبان را بتوان مسئول بخش بزرگ و قابل توجهی از وضعیت کنونی کشور دانست. در بخش بزرگی از این تاریخ بیست‌ودو ساله اصلاح‌طلبان یا مغضوب حکومت بوده و به کلی از عرصه حکمرانی کنار زده شده بودند و یا نقشی حاشیه‌ای در عرصه حکمرانی داشته و در بهترین حالت به‌عنوان شریکی ناگزیر و نه‌چندان مطلوب در میان جریان‌های حاکم

کشورهای درحال توسعه، صرفاً برای اعتراض به کار می‌آید و نه تغییر. چون چنین جنبش‌هایی، رهبر یا دست‌کم بازوی سیاسی مذاکره‌کننده و تعیین‌کننده حدود مطالبات و فیصله‌بخش را در تعامل و ارتباط با نهاد قدرت ندارد. مگر اینکه به‌مرور رهبری خود را بسازد که خود ورود به اشکال دیگر جنبش‌هاست.

در دوران جدید به نظر می‌رسد که طرفداران سیاست‌ورزی جامعه‌محور در هر یک از صورت‌های فوق، فعال‌تر از پیش خواهند شد. مطالبه‌محوری مجدداً در کنش‌های اصلاحی محوریت می‌یابد و با توجه به عدم نیاز قطعی به نیروهای کمتر متعهدی که تنها ویژگی آن‌ها سفید ماندن برای بستن فهرست‌ها و تنزه طلبی است، تحرک و شعاع عمل بیشتری برای علاقه‌مندان به اصلاحات شکل گرفته و سرمایه اجتماعی کاهنده آن مجدداً احیا خواهد شد. رقابتی راهبردی و گفتمانی اصلاحات، همچون براندازی و صورت‌های تعریف نشده‌ای که صرفاً عبارات زیبا و نوعی جمله‌سازی به‌جای گفتمان‌سازی راهبردی است، مورد پرسش قرار خواهند گرفت و چه‌بسا در این تعاملات، هم آن‌ها به چکش خوردن اصلاحات کمک کنند و هم نقدهای از منظر اصلاح طلبی به آن‌ها کمک کند تا از آسمان جملات زیبا و انتزاعی، به زمین واقعی سیاست منضم شوند و عمل‌گرایانه‌تر نظر دهند.

## مشی اصلاح طلبی

فراخ از بحث‌های پیش‌گفته که مبتنی بر سیاست نتیجه‌گرای مرسوم است، مشی اصلی سیاست‌ورزی اصلاح‌طلبانه به دلیل ماهیتی که دارد، نه تمام می‌شود و نه از اثر می‌افتد. سیاست اصلاح‌طلبانه، نه حذفی، که تعاملی است و در پیروزی آن، هیچ‌کس شکست نمی‌خورد و حذف نمی‌شود.

زمانی یک سیاستمدار موفق و خوب را کسی می‌دانستند که بهتر از سایرین «دیگری» بسازد و اصطلاحاً خط‌شناس و افتراق‌شناس خوبی باشد. اگر بحث برخی منفعت‌طلبی‌ها یا نپختگی‌ها را کنار بگذاریم، چه‌بسا ریشه تعدد احزاب اصلاح طلب نیز ناشی از رسوبات همین نگاه باشد؛ اما سیاست‌ورزی اخلاقی و مدرن اصلاح‌طلبانه، صورت دیگری از سیاست‌ورزی را معرفی کرده که شاید دیگرانش فانتزی بخوانند؛ اما همین سیاست تأثیر خود را بر رفتار دیگران و عملکرد قدرت خواهد گذاشت، چراکه بر پایه ارزش‌هایی چون رواداری، حق بر خط دانستن همگان، یافتن نقاط اشتراک با دیگری، گفت‌وگو و به حداکثر رساندن اعتماد و منافع و مطلوبیت مشترک است. این سیاست، چه درون قدرت و چه بیرون قدرت، هرگز نمی‌میرد. شاید حاملان این اصلاح طلبی تغییر کنند، اما اصل آن ماندنی و به سود جامعه است. ■



تلقی شده‌اند. همچنان که در دولت‌های حسن روحانی و به‌خصوص در دولت دوم و علی‌رغم نقش مهم اصلاح‌طلبان در پیروزی او کمتر سمت کلیدی و دستگاه حکومتی مؤثر و مهمی در اختیار اصلاح‌طلبان بوده و مشی کلی روحانی فاصله گرفتن از اصلاح‌طلبان بوده است. با این حال این هم قابل انکار نیست که اصلاح‌طلبان به عنوان یک جریان سیاسی که در مقطعی از حمایت گسترده‌ای در میان گروه‌های مختلف اجتماعی برخوردار بوده‌اند کمتر توانسته‌اند هسته سخت قدرت در ایران را برای تغییر سیاست‌های کلان «اقناع» کنند یا به تغییر این سیاست‌ها «وادارند».

۳- این فقدان دستاوردهای پایدار برای جریان اصلاح‌طلب به‌خصوص در دولت دوم حسن روحانی و بعد از فروپاشی برجام و تلاطم شدید اقتصادی و ناآرامی‌های اجتماعی متعاقب آن، به‌صورت یک بحران همه‌جانبه در آمده است. به‌خصوص آن که این بحران دستاورد به‌روگردانی بدنه اجتماعی حامی اصلاح‌طلبان و رشد این تشکیک در میان آن‌ها منجر شده است که آیا اساساً اصلاح‌طلبان و روش آن‌ها **توانی** برای ایجاد تغییرات دارند؟ بحران حتی از این هم فراتر رفته و در بخشی از بدنه اجتماعی اصلاح‌طلبان این پرسش مطرح است که آیا جریان اصلاح‌طلبی اساساً **خواستی** برای ایجاد تغییرات اساسی دارد یا آن که شریکی حاشیه‌ای برای وضع موجود است و به‌عنوان بخشی از این وضعیت در نهایت به استمرار آن یاری می‌رساند بدون آنکه زمینه‌ای برای تحول مهیا کند یا برنامه کلانی برای تغییر ارائه کند. این تشکیک علاوه بر بدنه اجتماعی به بدنه سیاسی اصلاح‌طلبان هم سرایت کرده است و به‌خصوص در میان نسل جوان اصلاح‌طلبان روش و مشی اصلاح‌طلبانه با تردید مواجه شده است.

۴- اما اصلاح‌طلبی برای عبور از این بحران هولناک دستاورد و تضمین تداوم خود در سپهر سیاسی ایران باید چه تغییراتی را در خود ایجاد کند؟ به‌عبارت بهتر چه عوامل درونی‌ای در جریان اصلاحات به ناکامی اصلاح‌طلبان در عرصه سیاسی دامن زده است و دست آن را در مقابله با حریف قدرتمند هر روز خالی‌تر از قبل کرده است. به گمان نگارنده این سطور دست کم سه بحران بزرگ در جریان اصلاحات و نحوه سیاست‌ورزی آن قابل مشاهده است که مدیریت و حل آن‌ها می‌تواند تأثیر بسزایی در بهبود وضعیت اصلاح‌طلبان به عنوان یک جریان سیاسی داشته باشد: این سه بحران عبارت‌اند از: ۱- بحران نظری-گفتمانی؛ ۲- بحران راهبردی (استراتژی)؛ ۳- بحران سازمانی. پیش از ترسیم شمایی از هر یک از این بحران‌ها تأکید بر این نکته ضروری است که نگارنده وفاداری به روش اصلاح‌طلبانه به عنوان جست‌وجوی تغییرات مسالمت‌آمیز، تدریجی و حتی المقدور قانونی را مفروض خود قرار داده است. منتقدان جریان اصلاحات یا ناظران و تحلیلگران سیاسی بی‌طرف می‌توانند در مطلوب بودن کلی این روش یا ترجیح آن بر سایر روش‌های تحول تشکیک نمایند و دلایلی نیز

عبور کرده و دغدغه‌های ذهنی دیگری دارند. این در حالی است که اصلاح‌طلبان نه هیچ پروژه نظری بزرگ دیگری را پیش برده‌اند و نه نسبت خود را با سایر جریان‌ها در عرصه اندیشه سیاسی و اجتماعی روشن کرده‌اند و روشن نیست که استراتژی‌ها و سیاست‌های آن‌ها نسبت از کدام آشخور فکری و نظری می‌برد؟ خالی از حقیقت نیست که بگوییم که سال‌هاست که روشنفکر مولد و صاحب یک پروژه فکری کلان از میان اصلاح‌طلبان برنخاسته است و کوشش‌های نظری اصلاح‌طلبان هم معمولاً پراکنده و بدون ارتباط معنادار با یکدیگر بوده است. این ابهام و دست خالی به نوعی فرسودگی نظری در میان اصلاح‌طلبان منجر شده است به گونه‌ای که این جریان سیاسی امکان چندانی برای دادن پاسخ‌های جدید به پرسش‌ها و دغدغه‌های جامعه ایران ندارد. فقدان نوآوری در عرصه نظری و روشن نبودن بسیاری از مفروضات و عدم ایضاح بنیان‌های فکری نقشی مهم هم در روگردانی بخش‌هایی از بدنه اجتماعی و هم در بروز آشفتگی و تردید در هنگام اتخاذ تصمیمات سیاسی دارد.

۶- علی‌رغم اهمیت بحران اصلاح‌طلبی در ساحت نظر شاید مهم‌ترین بحران این جریان را بتوان بحران راهبردی آن دانست. راهبرد یا استراتژی در این جا به همان معنای معمول به عنوان طرحی کلان به کار رفته است که چگونگی دست یافتن به اهداف را با استفاده از منابع و امکانات روشن می‌نماید. به این ترتیب بحران راهبردی اصلاح‌طلبان را می‌توان چنین صورت‌بندی کرد: روشن نیست که اصلاح‌طلبان چگونه قصد دارند منابع قدرت خود را برای ایجاد تغییرات مد نظر به کار گیرند. البته که در طی سالیان طولانی حضور جریان اصلاح‌طلب در عرصه سیاسی ایران راهبردهایی از سوی برخی از افراد و سازمان‌های سیاسی این جریان برای حصول به اهداف اصلاح‌طلبی مطرح شده است. مشهورترین آن‌ها راهبرد فشار از پایین، چانه‌زنی در بالاست که در سال‌های نخست پیروزی سید محمد خاتمی به کار گرفته شده و دستاوردهایی نیز در برداشت. با این حال این راهبرد با واکنش طرف مقابل به سرعت ناکام باقی ماند. محافظه‌کاران

اقامه کنند. با این حال موضوع این نوشتار پرداختن به این مسئله نیست و مطلوب بودن این روش و رجحان آن بر سایر روش‌ها به عنوان یک مفروض در نظر گرفته شده است.

۵- ریشه‌ها و جلوه‌های بحران اصلاح‌طلبان در عرصه نظری چیست؟ در مورد این که تبار فکری و سیاسی اصلاح‌طلبان به کدام جریانات سیاسی و فکری در تاریخ ایران می‌رسد، نه در خود این جریان و نه در میان منتقدان آن اجماعی وجود ندارد. با این حال این نکته روشن است که اصلاح‌طلبی در زمان بروز خود به عنوان یک جریان سیاسی تا حدود بسیار زیادی در ساحت نظری مدیون نسلی از روشنفکران دینی بود که در سال‌های بعد از درگذشت بنیان‌گذار جمهوری اسلامی با بازاندیشی در جایگاه و نقش نصوص دینی بر امکان طرح قرائت‌های مختلف از دین تأکید کردند. این گروه با تشکیک در اهمیت بنیادین فقه در مجموعه علوم دینی و نقش فقه در ارائه قرائت رسمی از دین، کوشیدند قرائتی سازگار با ارزش‌هایی چون آزادی و دموکراسی از دین ارائه کنند. اگر در دهه اول انقلاب نگاه ایدئولوژیک به دین در نزد روشنفکران دینی به سازگاری و حتی هم‌افزایی میان دین و ارزش‌هایی چون عدالت اجتماعی تأکید داشت؛ در نسل جدید روشنفکری دینی ارزش‌هایی چون آزادی‌های سیاسی و اجتماعی و دموکراسی جایگزین عدالت شده بود. نظرات این روشنفکران به سرعت در میان سیاستمداران جناح چپ جمهوری اسلامی پذیرفته شد و مبنای فعالیت‌های سیاسی آن‌ها قرار گرفت. در سال‌هایی میانی دهه هفتاد ارائه قرائتی از دین که با بسیاری از مظاهر زندگی مدرن و ارزش‌هایی چون فردیت و آزادی و دموکراسی سازگار باشد برای بسیاری از مردم واجد جذابیت‌های بسیار بود و این جذابیت احتمالاً نقش مؤثری در محبوبیت و موفقیت‌های خیره‌کننده اصلاح‌طلبان در نیمه دوم دهه هفتاد داشت. با این حال دو دهه بعد از آن روزها شرایط کاملاً متحول شده است. اصلاح‌طلبان در آشتی دادن بخش‌هایی مؤثری از حاکمیت با آزادی‌های فردی و اجتماعی و سیاسی کامیاب نبودند و بخش مهمی از بدنه اجتماعی آن‌ها هم به نظر اساساً از مقوله نسبت دین با این آزادی‌ها

با سرعت و قاطعیت از سویی با برخورد با جریان‌های دانشجویی و مطبوعات که وظیفه هدایت و کانالیزه کردن فشار اجتماعی را در این راهبرد بر عهده داشتند، پرداختند و از سوی دیگر با ایجاد فاصله هر چه بیشتر بین اصلاح‌طلبان و رقیب محافظه‌کار و نهادهای قدرتمند در سپهر سیاست؛ اصلاح‌طلبان به تدریج و جاهت چانه‌زنی با طرف مقابل را از دست داده و مبدل به شریکی نامطلوب و اجباری شدند که بلوک قدرت میل به منزوی کردن مداوم و کاستن از قدرت آن‌ها داشت و امکانی برای چانه‌زنی باقی نمی‌گذاشت. دیگر راهبردهای مطرح شده از سوی جریان اصلاح‌طلب مانند جامعه محوری یا آرامش فعال هم هیچ‌گاه از سطح کلام فراتر نرفته و ابعاد آن توسط مطرح‌کنندگان، روشن نشد. به نظر تنها راهبرد واقعی به کار گرفته شده توسط جریان اصلاحات در همه این سال‌ها، حضور در نهادهای انتخابی و دستگاه‌های اداری بوده که آن هم محدودیت‌های وحشتناک خود را به خصوص در سال‌های اخیر نشان داده است. به نحوی که حضور اصلاح‌طلبان در این نهادها نه تنها به نتیجه ملموسی منتهی نشده است که مقاومت هسته سخت قدرت را به شدت افزایش داده و سرمایه اجتماعی اصلاح‌طلبان را هم بر باد داده است.

واقعیت این است که در میان اصلاح‌طلبان نه تنها پاسخ روشنی به چگونگی دست یافتن به اهداف این جریان وجود ندارد که حتی در مورد منابع یا اهداف اصلاح‌طلبی هم اجماع روشنی وجود ندارد. مثلاً گروهی از اصلاح‌طلبان بهبود روش‌های اداره حکومت یا کارآمدسازی دستگاه‌های حکومتی را هدف اصلاحات می‌دانند و گروهی دیگر دستیابی به اهدافی چون اجرای بی‌تنازل قانون اساسی یا حصول دموکراسی را هدف این جریان می‌دانند. یا گروهی از اصلاح‌طلبان هرگونه حضور در خیابان از سوی گروه‌های اجتماعی را امری مخل و مزاحم روند اصلاحات می‌دانند و گروه دیگری با نظری مساعدتر به اعتراضات برخی گروه‌های اجتماعی می‌نگرند.

کوتاه سخن؛ این سرگشتگی و بحران راهبردی به نظر مهم‌ترین بحران اصلاح‌طلبان است و در صورت عدم گشایش‌های در این مورد سرنوشت جریان اصلاح‌طلب با هاله‌ای از ابهام مواجه خواهد بود.

۷- علاوه بر حوزه نظری و حوزه راهبرد، اصلاح‌طلبان در حوزه سازمان‌دهی درونی هم با مشکلاتی بحرانی مواجه هستند. جریان اصلاح‌طلبی در ایران از پیوند میان سه گروه حاصل شده است. گروه اول روحانیون چپ‌گرا و هوادار بنیان‌گذار جمهوری اسلامی ایران در دهه ۶۰ هستند. این گروه

که مرکز تجمع و مهم‌ترین تشکل سیاسی آن‌ها مجمع روحانیون مبارز بوده است، در دهه ۶۰ بر امور جناح چپ مسلط بودند، اما با دگردیسی چپ‌گرایان به اصلاح‌طلبی نقش آن‌ها به تدریج کمتر شد. هرچند هنوز برخی از منتقدترین چهره‌های اصلاح‌طلبان را باید در میان این روحانیون چپ‌گرا سراغ کرد. گروه دوم مدیران دستگاه‌های دولتی هستند که معمولاً در زمان دولت مهندس موسوی وارد ساختار اداری کشور شده و به تناسب تحصیلات، نفوذ و پشتوانه سیاسی و کارنامه کاری خود هر یک جایی را در سلسله مراتب بوروکراتیک اشغال کردند. این گروه نه‌فقط در دولت مهندس موسوی، که در دولت‌های هاشمی رفسنجانی و سید محمد خاتمی هم حضور داشتند. این البته بدان معنا نیست که در خود این گروه اختلافاتی وجود ندارد، برعکس بخشی از آن‌ها در حزب کارگزاران سازندگی متمرکز و برخی دیگر با تقیدهای حزبی کمرنگ‌تر همواره در میان اصلاح‌طلبان حضور داشته و اثرگذار بوده‌اند. سومین گروه تشکیل‌دهنده اصلاح‌طلبان را سیاستمداران این جناح تشکیل می‌دهند که عموماً نگاهی آرمانی‌تر به عرصه سیاست داشته و در پی پیشبرد پروژه‌های سیاسی هستند، جبهه مشارکت و بعدها حزب اتحاد و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و حتی دفتر تحکیم وحدت (در بخشی از دوران حیات خود) محل تجمع این گروه بوده است. این البته بدان معنی نیست که این حلقه‌ها کاملاً از یکدیگر جدا هستند، بلکه با لطفی مواجه هستیم که گاه افراد مشترک بسیار مهمی دارند. مهم‌ترین فرد

از این نوع سید محمد خاتمی است که در هر سه گروه از جمله سرآمدان است. در میان سیاستمداران و مدیران دولتی هم شخصیت‌های مهمی وجود دارند و فراتر از این پیوندهای شخصی، پیوندهای غیرشخصی وارگانیک هم بین این دو گروه قابل مشاهده است.

گروه سوم یعنی سیاستمداران در سال‌های پایانی دهه ۷۰ و ابتدای دهه ۸۰ بر جریان اصلاحات مسلط بودند، با این حال به موازات افول کوشش‌های دولت خاتمی برای پیشبرد پروژه توسعه سیاسی و زمینگیر شدن این پروژه، نقش آن‌ها رو به افول رفت. بازگشت اصلاح‌طلبان به صحنه سیاسی کشور بعد از انتخابات سال ۹۲ اما با تسلط یافتن گروه دوم همراه بود که برای حضور در قدرت و سمت‌های مدیریتی با حساسیت کمتری مواجه بودند و به این ترتیب تقریباً بر جریان اصلاحات تسلط یافتند. با این حال عملکرد ضعیف و غیرقابل دفاع محمدرضا عارف در مدیریت فراکسیون امید و محافظه‌کاری ذاتی بوروکرات‌ها و از همه مهم‌تر متلاشی شدن برجام و شکست پروژه اعتدال، حالا روابط بین

”  
با ایجاد فاصله هر چه بیشتر بین اصلاح‌طلبان و رقیب محافظه‌کار و نهادهای قدرتمند در سپهر سیاست؛ اصلاح‌طلبان به تدریج و جاهت چانه‌زنی با طرف مقابل را از دست داده و مبدل به شریکی نامطلوب و اجباری شدند

این دو گروه بحرانی شده است. سیاستمداران، بوروکرات‌ها را به کندی و محافظه‌کاری و فراموشی وعده‌ها و بر باد دادن سرمایه اجتماعی متهم می‌کنند و بوروکرات‌ها، تدریوی سیاستمداران را عامل سلب اعتماد حاکمیت و به در بن‌بست ماندن اقدامات بهبودگرایانه خود می‌دانند. این بحران در قالب شورای عالی سیاست‌گذاری اصلاح‌طلبان تجمیم و تشدید شده است. ریاست این شورا با محمدرضا عارف یعنی مهم‌ترین نماد جریان بوروکرات است و اختلافات شدیدی بین او و حامیانش با حزب کارگزاران سازندگی (به عنوان بخش دیگری از جریان بوروکرات) و حزب اتحاد ملت و تشکل‌های نزدیک به آن (به عنوان مرکز تجمع سیاستمداران) وجود دارد و در هر بزن‌گاه رخ می‌نماید. در جریان انتخابات اخیر هم کار به آن جا رسید که توافق شد برند شورای عالی سیاست‌گذاری به عنوان نماد وحدت و ائتلاف اصلاح‌طلبان در انتخابات مورد استفاده قرار نگیرد. عدم وزن‌دهی احزاب و رأی برابر احزاب بزرگ و کوچک، حضور اشخاص حقیقی و ... از جمله دیگر مشکلات این سامانه سیاسی است.

از دیگر شکاف‌های مهمی اصلاح‌طلبان در عرصه سازمانی شکاف نسلی است و در غیاب مطلق مکانیزمی برای رشد نیروهای جوان در این جریان، نزدیکی به سیاستمداران منتقد در بسیاری موارد جای فعالیت حزبی و تشکیلاتی را گرفته و جوانان می‌کوشند از طریق نزدیکی به این سیاستمداران در سلسله مراتب سیاسی و اداری رشد کنند. امری که خشم گروه دیگر را که فعالیت حزبی و سیاسی مشغولند به شدت بر می‌انگیزد؛ چه آن که دسته دوم معمولاً با موانع امنیتی متعدد برای رشد در نظام اداری مواجه هستند. این وضعیت احتمالاً بذر شکافی شدید در آینده است که ممکن انسجام اصلاح‌طلبان را بیش از پیش بر هم زند. تنها نقطه روشن مهم در این میان، رهبری مورد اجماع سید محمد خاتمی است که در بزرگ‌نمای‌های حساس این جریان را به وحدت رسانده و از انشقاق رهاکننده است که آن هم متأسفانه ابدی نخواهد بود.

۸- آنچه گفته شد قطعاً تنها مشکلات و بحران‌های جریان اصلاح‌طلب نیست؛ با این حال قطعاً در زمره مهم‌ترین مشکلات این جریان سیاسی است. سرنوشت اصلاح‌طلبی در ایران علاوه بر موازنه کلی قوای اجتماعی-سیاسی و تحولات ساختاری، به شیوه مدیریت بحران‌های پیش گفته نیز بازمی‌گردد. روشن نیست که آیا جریان اصلاح‌طلب توان مدیریت این بحران‌ها و گشودن مسیرهای جدید برای خود را خواهد داشت یا نه. آیا به موازات بالا گرفتن مداوم بحران‌هایی که حیات و هستی جامعه ایران را دربر گرفته و احتمالاً چند دهه بر این کشور سایه خواهند انداخت، لاجرم کیفیت نیروها و جریان‌های سیاسی هم افت خواهد کرد؟ یا آنکه اصلاح‌طلبان با تکیه بر پتانسیل‌ها خود می‌توانند از این برهه به سلامت بگذرند و بار دیگر به صحنه برگردند. پاسخ هرچه باشد به نظر برای تداوم کنشگری چاره‌ای جز امیدواری نیست. ■

# تحلیلی از شورش‌های خشونت‌آمیز

## چرا کنش‌های اعتراضی حاصل از نارضایتی‌های اقتصادی-اجتماعی و سیاست‌های حکومتی به خشونت منجر می‌شوند؟



علیرضایی زبان

تظاهرات غیرسالمت‌آمیز و خشونت‌های انتشاری برای انتقال انتقادات از وضع موجود اجتناب‌ناپذیر است؛ زیرا جامعه با سرخوردگی و ناامیدی از توجه حکومت به انتقادات و نارضایتی‌ها و مشاهده بی‌تفاوتی یا ناتوانی آن در جهت حل مسائلی که جامعه با آن مواجه است، تنها راه انتقال پیام و بیان نارضایتی از وضع موجود را کاربست روش‌های غیرنهادی تلقی می‌کند.»

یکی از مهم‌ترین سازوکارهای تبدیل نارضایتی‌ها به شورش‌ها را می‌توان فقدان یا ضعف روابط اجتماعی پایدار بین جامعه و حکومت دانست. انجمن‌های مدنی و تشکل‌های اجتماعی-سیاسی [اتحادیه‌های کارگری، انجمن‌ها و احزاب سیاسی و نهادهایی که در زمینه آموزش مشارکت مسئولانه اجتماعی، بسط تعهد مدنی فعالیت می‌کنند] در جامعه امروز مهم‌ترین سازوکار نهادی گفت‌وگو، چانه‌زنی و انتقال پیام و درخواست‌ها و مطالبات حقوقی، اجتماعی و سیاسی جامعه به حکومت و همچنین

یکی از مهم‌ترین سازوکارهای نظارت عمومی بر ساختارها و رویه‌های حکومتی است. این نهادهای میانجی علی‌رغم اینکه فرصت گفت‌وگو و چانه‌زنی بین حکومت و جامعه را فراهم می‌کنند، امکان انتقال توقعات و انتقادات به صورت مستدل و آرام بین حکومت و جامعه را نیز موجب می‌شوند و بدین ترتیب ورود سریع، هیجانی و غیرنهادی نیروهای اجتماعی گوناگون با مطالبات و خواست‌های تعدیل‌نشده به عرصه سیاست را ناممکن

می‌سازند. علاوه بر این، این نهادهای واسطه‌ای امکان شناسایی دقیق تحولات اجتماعی‌ای که جامعه تجربه کرده را فراهم و آن را به حکومت منتقل می‌کند و موجب می‌شود که حکومت‌ها با فهم و درک عمیق از این تحولات جهت اجتناب از زوال سیاسی به بازسازی یا نوسازی نهادها و رویه‌های حکومتی متناسب با این تحولات بپردازند. بدیهی است، حکومتی که نتواند خود را با تغییرات محیطی درونی و بیرونی «همگام» کند و ساختارهای ملازم با این تغییرات را تأسیس یا ساختارهای موجود را اصلاح کند، بنا بر الزامات این تغییرات به کنش با محیط درونی و بیرونی بپردازد و با آن «همساز» نشود، به شکل اجتناب‌ناپذیری دچار زوال و تضعیف ظرفیت نهادی و توان اجرایی، افزایش نارضایتی، کاهش مشروعیت و به دنبال آن در معرض چالش‌های نامتعارف و غیرنهادینه‌ای از قبیل جنبش‌های اعتراضی، شورش‌های خشونت‌آمیز و اعتصابات گسترده قرار خواهد گرفت.

برگزاری انتخابات با شرط آزادانه بودن مشارکت و عادلانه بودن رقابت

در اندیشه‌های سیاسی کلاسیک گرفته تا تئوری‌های مدرن سیاسی و جامعه‌شناختی، چرایی و چگونگی ظهور و بروز جنگ‌های داخلی و شورش‌های خشونت‌آمیز، یکی از پرسش‌های جدی اندیشمندان سیاسی و اجتماعی بوده است و بر عواملی نظیر فقر و محرومیت نسبی اقتصادی-اجتماعی، بی‌عدالتی و توزیع نابرابر منابع، تبعیض اقتصادی و سیاسی، فقدان یا ضعف حاکمیت قانون، سابقه تاریخی خشونت سیاسی در جامعه، وجود فساد فراگیر و نهادینه‌شده در ساختارهای قدرت، نوع حکومت [دموکراسی، استبدادی یا آنوکراسی]، ناکارآمدی دولت در تأمین کالاهای عمومی

از جمله خدمات بهداشتی و درمانی، آموزشی، تأمین امنیت، تأکید کرده‌اند، اما صرف‌نظر از اینکه چه عواملی نقش عمده‌ای در ظهور و بروز شورش‌های خشونت‌آمیز دارند، نوشتار حاضر در پی پاسخ به این پرسش است که چرا در برخی جوامع نارضایتی‌های اقتصادی-اجتماعی یا مخالفت با سیاست‌های حکومتی به شورش‌های خشونت‌آمیز منجر می‌شود؟

نوشتار حاضر، ضعف رابطه گفتگویی پایدار بین جامعه و حکومت به واسطه فقدان یا ضعف سازوکارهای نهادی انتقال پیام، انتقادات، بیان نارضایتی و مطالبات و همچنین ناکامی و ناامیدی جامعه از توسل به این سازوکارهای نهادی به دنبال بی‌توجهی یا کم‌توجهی حکومت به خواست‌ها و مطالبات مشترک را شرط اصلی تبدیل کنش‌های اعتراضی به شورش‌های خشونت‌آمیز انتشاری می‌داند. در واقع، «در شرایطی که بدیل نهادی برای جامعه جهت بیان و انتقال انتقادات، نارضایتی‌های انباشته‌شده و خواست‌های مشترک به حکومت و هیچ نوع رابطه گفتگویی پایداری بر اساس اصل مجاب‌سازی بین جامعه و حکومت وجود ندارد، توسل جامعه به روش‌ها و رویه‌های غیر نهادی از جمله شورش‌ها،

”  
یکی از مهم‌ترین سازوکارهای تبدیل نارضایتی‌ها به شورش‌ها را می‌توان فقدان یا ضعف روابط اجتماعی پایدار بین جامعه و حکومت دانست



و همچنین انتخابی بودن تمامی نهادهای تصمیم گیرنده و قانون گذار و برآمدن نخبگان سیاسی جدید [از طریق انتخابات] و قرار گرفتن آنها در این نهادها از دیگر سازوکارهای نهادی یا مکانیسم هادی (هدایت کننده) انتقال پیام و بیان نارضایتی های جامعه از وضع موجود به حکومت است. هرچند که نخبگان برآمده از انتخابات باید از دو ویژگی عمده برخوردار باشند: نخست داشتن درکی عمیق از امر سیاسی - اجتماعی و منطق اقتصادی، سیاسی و ژئوپولیتیکی جهانی و شناخت دقیق از مشکلات یا مسائل یا بحران هایی که جامعه با آنها مواجه است؛ و دیگری نمایندگی حداکثری از منافع و خواست های طبقات و گروه های اجتماعی و تأمین منافع و مصالح ملی نه منافع گروهی.

پرواضح است هرچه ساخت قدرت سیاسی متلصب باشد و شرایط لازم برای جذب و ورود نخبگان سیاسی جدید [واجد ویژگی های پیش گفته] به نهادهای حکومتی فراهم نباشد، انتقال پیام و بیان نارضایتی ها از مسائل و بحران های موجود به حکومت مختل و ناممکن و توان فکری لازم جهت فهم و حل و فصل مسائل و بحران ها وجود نخواهد داشت.

**«رسانه ها» نیز یکی دیگر از مکانیسم های هدایت کننده پیام، نارضایتی و مطالبات جامعه به حکومت است. رسانه های تنوع یافته جمعی از طریق توصیف و توضیح کامل مشکلات و مسائل جاری و آتی جامعه و انعکاس دقیق نگرش ها و نارضایتی ها از وضع موجود، می توانند نقش مهمی در انتقال پیام و بیان این نارضایتی ها به حکومت داشته باشد.** هرچند که پیش شرط چنین

کارکردی از سوی رسانه های جمعی، «مستقل» و «آزاد بودن» آنهاست. رسانه تنها در صورت استقلال عمل در بازنمایی واقعیت و آزادی در توصیف مشکلات و مسائل جاری و آتی و انعکاس نگرش ها، خواست ها و مطالبات جامعه، می تواند مکانیسم هدایت کننده مؤثری جهت انتقال پیام ها و نارضایتی ها به حکومت باشد. بدیهی است که فقدان یا ضعف این دو شرط، حکومت و نهادهای قاعده ساز و تصمیم گیر را از دستیابی به تصویر جامع و دقیق تری از آنچه در ذهنیت جمعی جامعه می گذرد، محروم می کند. نامطلوب تر آنکه، حکومت با تهدید رسانه ها و تحدید فضای رسانه ای به تصویرسازی رسانه های انحصاری از جامعه و تلاش آن ها برای تحریف مطالبات و بازنمایی دلخواهانه از نارضایتی های کنشگران اجتماعی اتکا کند.

همپرسی و رجوع مستقیم به جامعه از دیگر مکانیسم های انتقال پیام و بیان نارضایتی ها از وضع موجود است. در غیاب سازوکارهای

پیشین، رجوع بی واسطه به آرای کنشگران جامعه می تواند در انتقال پیام و بیان نارضایتی و خواست ها و مطالبات آن ها به حکومت نقش مهمی ایفا کند. هرچند که باید آزادانه و بدون دخالت های نهادی حکومتی باشد.

در غیاب سازوکارهای نامبرده جامعه چگونه می تواند نارضایتی ها از وضع موجود، سیاست های حکومتی یا مطالبات خود را به حکومت منتقل کند؟ در واقع، هنگامی که جامعه احساس کند، نارضایتی ها و خواست های آن ها از سوی حکومت مورد کم توجهی یا غفلت قرار گرفته و به هیچ سازوکار نهادی برای انتقال این نارضایتی ها به حکومت دسترسی ندارد [با قطع امید از سازوکارهای نهادی پیشین] توسل جامعه به سازوکارهای غیرنهادی اجتناب ناپذیر خواهد بود؛ به عبارت دیگر، رویدادهای خشونت آمیز و غیرنهادینه را باید تلاش جامعه یا حداقل بخشی از آن در جهت سرخوردگی و ناکامی در انتقال انتقادات و نارضایتی ها به حکومت از وضع موجود در نتیجه ضعف سازوکارهای انتقال پیام و همچنین ضعف فرصت های ساختاری [مشارکت آزادانه و رقابت عادلانه در ساخت قدرت و...] ابراز نارضایتی به شکل مسالمت آمیز تلقی کرد.

### واکنش حکومت ها به اعتراضات

واکنش حکومت ها در مواجهه با بروز روش های غیرنهادی ابراز نارضایتی ها و بیان مطالبات عمدتاً به دو گونه است: **نخست:** تلاش برای ایجاد روابط گفتگومانی با جامعه از طریق ایجاد کانال های ارتباطی انتقال پیام و انتقال توقعات و انتقادات، بازاندیشی و نقد خویش و در پی آن اصلاح گام به گام رویه های موجود حکومتی، فراهم کردن فرصت های سیاسی و مدنی که به بازگشت پذیری اعتماد به حکومت، افزایش همدلی و همکاری بین آن ها، افزایش مشروعیت حکومتی و کاهش نارضایتی ها و روش های غیرنهادی و غیر مدنی ابراز آن ها خواهد انجامید؛ **دو:** واکنش دیگر حکومت در مواجهه با بروز روش های غیرنهادی و خشونت های انتشاری

ابراز نارضایتی و درخواست مطالبات، اعمال نظم اجتماعی و سیاسی از بالا با پشتوانه قدرت و کاربرد ابزار زور است. حکومت به جای پذیرش بردباری در برابر انتقادات و تأسیس یا نوسازی کانال های ارتباطی بین خود و جامعه و تلاش برای بازسازی سرمایه اجتماعی تضعیف شده و همچنین شناسایی دقیق شرایط ظهور نارضایتی ها و تجلی آن در اشکال خشونت آمیز به نقد جامعه و بخش هایی از آن که به روش های خشونت آمیز برای انتقال نارضایتی و انتقادات متوسل شده اند، برجسب زنی به آن، احاله آن به مداخله عوامل بیرونی، کاربرد ابزار زور و در نهایت به بسیج سیاسی علیه بخش معترض جامعه [نه تنها موجب وفاق اجتماعی و انسجام ملی نمی شود بلکه به تعمیق بیشتر شکاف های اجتماعی می انجامد] می پردازد. این در حالی است که کم توجهی به انتقادات و بی اعتنایی به نارضایتی ها و خواست های مشترک انباشته شده جامعه و تلاش نکردن برای ایجاد یک رابطه گفتگومانی پایدار با آن بر اساس اصل مجاب سازی و ناامیدی از تأثیرگذاری بر حکومت از طریق سازوکارهای نهادی و همچنین عدم دریافت پاسخی مؤثر از سوی حکومت، نه تنها موجب «پنهان و پوشیده شدن» نارضایتی، بلکه موجب «تشدید نارضایتی» نیز می شود بلکه ممکن است در صورت داشتن فرصت و تلقی جمعی کاهش هزینه های احتمالی کنش های اعتراضی علیه حکومت در فواصل زمانی پیش بینی ناپذیر در قالب کنش های اعتراضی خشونت آمیز بروز یابند و به کاهش تدریجی اعتماد، تعمیق شکاف بین جامعه و حکومت و کاهش مشروعیت آن بینجامد. ■

### پی نوشت:

۱. دانشجوی دکترای جامعه شناسی
۲. آنورکاسی یک نوع حکومت بی ثبات و ناکارآمد است که در آن دولت عملاً فاقد قدرت است و قدرت واقعی بین گروه هایی که پیوسته برای رسیدن به قدرت مبارزه می کنند، پخش شده است. در این نوع حکومت، اقتدار مرکزی بسیار ضعیف است.



# راه توسعه؛ توانمندسازی اجتماع محور جوامع محلی

## تبعات سیل سیستان درگفت و گو با سید محمود حسینی



جاده‌ها، پل‌ها و آب‌نماها اشاره کرد. جاده‌های زیاد بین روستایی، بین شهری و حتی بین استانی تخریب شده‌اند. مثلاً جاده کنارک - جاسک، بین استانی است و پر از گودی و بلندی است، سیلاب بسیاری از این جاده‌ها را برده است.

### مناطق که سیل آمده مسطح هستند؟

«بعضی مناطق مثل قصرقند کوهستانی هستند. چابهار کوه‌های مارنی دارد و خاک آن آهکی و رس است. کنارک، نیک‌شهر و سرباز هم کوهستانی هستند. سواحل دریا مسطح و به اصطلاح فلات است. رودخانه‌های زیادی هستند که بعضی مثل کاجو عریض و پرآب است. یکی از مناطقی که بسیار آسیب‌دیده منطقه دشتیاری است. خودم اول سیل یک روز به آنجا رفتم و توانستم منطقه را بازدید کنم. در منطقه زرباد که بسیار حاصلخیز است نزدیک ۴ هزار هکتار باغ موز آسیب دیده است. درخت موز سه ساله است و هر سال پاجوش می‌زند. در منطقه عورکی که مرکز تولید هندوانه و موز و سایر صیفی‌جات است دره‌های عمیقی از سیل به وجود آمده و زمین بریده شده است. یک مسئله قابل توجه این است که سیل در شب اتفاق نیفتاده و مردم در روز که بیدار بودند خودشان را نجات داده‌اند.

### مردم چطور توانسته‌اند خودشان را نجات بدهند؟

«بعضی به مناطق مرتفع رفتند و به هر حال از خانه خارج شدند؛ البته خانه‌ها یا از سیل آسیب دیده‌اند یا به خاطر استحکام کم از شدت باران خراب شده‌اند. به هر حال مردم با هم همکاری کرده‌اند و خودشان آسیب ندیده‌اند. یکی از مشکلات روستاها در آن مناطق علاوه بر نبودن جاده مناسب و مستحکم، نبودن دایک‌های حفاظتی است که آن‌ها را از سیل در امان نگه دارد. کما اینکه سیل گنو در سال ۸۶ اتفاق افتاد و روستاهای زیادی آسیب دیدند.

**یعنی دور روستا دایک درست شود تا سیل وارد روستا نشود. با توجه به اینکه این مناطق دشت مسطح است با الهام از تجربه دریاچه خلیج فارس در منطقه ۲۲ تهران که رود کن به آنجا می‌ریزد و ماهی هم پرورش می‌دهند، امکان دارد در این دشت مسطح هم استخرهای بزرگ و کم‌هزینه درست کنند؟**

«بومی‌ها و جوامع محلی این کار را از قدیم کرده‌اند. در آنجا بارندگی فصلی و شدید دارند؛ بنابراین گودال‌هایی که به زبان محلی هوتک می‌گویند، در کنار روستاها حفر کرده و باران را به هوتک هدایت می‌کنند. از این آب برای شرب خودشان و دیگر نیازهایشان استفاده می‌کنند. این هوتک‌ها به خاطر نوع خاک نفوذناپذیر هستند.

**دولت باید این هوتک‌ها را سیستماتیک کند؛ وقتی هم گودبرداری می‌شود از خاک آن برای دایک استفاده کنند.**

«دولت می‌تواند این کار را با مشارکت مردم روستاها برنامه‌ریزی کند و بندهایی بر خروجی آن‌ها طراحی شود که آب خارج نشود. با توجه به جنس خاک پدیده دیگری در آن مناطق اتفاق می‌افتد به نام گرگروک؛ این‌ها شکاف‌هایی هستند که به خاطر خاصیت فرسایشی خاک ایجاد شده‌اند و با پیشروی آن‌ها مزارع و خانه‌ها

متأسفانه شاهد باران‌های سیل‌آسا در استان محروم سیستان و بلوچستان و شرق هرمزگان (منطقه مکران) هستیم. شما در زمانی استاندار سیستان و بلوچستان بوده‌اید و به مسائل و مصائب آن استان آشنا هستید. از طرف دیگر ساماندهی نظام جمهوری اسلامی در آن منطقه را به خوبی می‌دانید، حضور نیروهای مسلح و کاروان‌های ترانزیت مواد مخدر را هم کاملاً می‌شناسید. می‌دانیم بعد از اتمام مأموریت در آن استان، ارتباط خود را با فرهیختگان آنجا حفظ کرده‌اید و گاهی در بلوچستان حضور داشته‌اید. با توجه به این تجربیات، ماهیت این باران‌های سیل‌آسا را چه می‌دانید؟ مردم، دولت و نیروهای نظامی با این فاجعه چه برخوردی کردند؟

«سیل سواحل دریای عمان (منطقه مکران) در دی‌ماه ۹۸ از نظر شدت، اتفاق کم‌سابقه‌ای بود. این سیل در اثر بارندگی شدید تا میزان ۲۲۶ میلیمتر در ۴۸ ساعت به وقوع پیوست. از بشارگرد و جاسک در هرمزگان تا کنارک، چابهار، نیک‌شهر، قصرقند، فوج و همچنین بخشی از شهرستان ایرانشهر و سرباز را دربرگرفت. همه رودخانه‌های منطقه از کم‌عرض تا عریض طغیان کردند و سدهایی که در منطقه بودند سرریز شدند و شدت آن از سیل گلستان، لرستان و خوزستان در بهار امسال چند برابر بیشتر بود. خوشبختانه از نظر تلفات انسانی بسیار کم بود و یک نفر اعلام شد. علت این بود که هواشناسی این بار اطلاع‌رسانی کرده بود و شبکه‌های ارتباطی مردم را مطلع کرده بودند. درس‌های سیل بهار امسال بی‌تأثیر نبوده و برخی تجارب آنجا به کار گرفته شد. همین اطلاع‌رسانی نشان‌دهنده درس گرفتن از حوادث بهار بود. البته مردم به وزارت نیرو و شرکت آب منطقه‌ای استان انتقادی می‌کنند که با وجود اطلاع از بارندگی شدید و احتمال سرریز شدن سدها، از حجم آب سدها کم نکردند.

### در این صورت آب تخلیه‌شده به دریا می‌ریخت؟

«بیشتر آب به روستاهای مسیر می‌رفت و بخشی هم به دریا می‌ریخت. شاید اگر این اتفاق افتاده بود، میزان تخریب کمتر بود. البته آن منطقه سدهای زیادی ندارد. کلاً سه سد بزرگ در بلوچستان و سه سد بزرگ هم در شرق هرمزگان هستند. متأسفانه سد کبیر ناتمام است و ۸۰ درصد آن ساخته شده و تاج سد ناقص است، اما کمک کرد که سیلاب پشت آن جمع شود و از تخریب بیشتر مناطق اطراف جلوگیری شود. همه این سدها آب شیرین دارند و در اثر سیل آب شیرین زیادی به دریا رفت. تقریباً بیش از ده شهرستان در سواحل دریای عمان گرفتار سیل شدند و خسارات زیادی به آن‌ها وارد شد. باید گفت این فصل زمان برداشت موز، هندوانه و سایر میوه‌های گرمسیری در این مناطق بود و این محصولات در اثر سیل از بین رفتند. همچنین تعداد زیادی دام سبک و سنگین از بین رفتند. البته گاو و شتر کمی تلف شدند و و بیشتر دام سبک و بزها بودند که از بین رفتند. در بعضی روستاها ممکن است فرد چند بز داشته باشد و یک کپر برای زندگی و شاید یک‌تکه زمین برای زراعت که در اثر سیل همه این‌ها را از دست داده‌اند. باید به این مسئله توجه اساسی شود که اگر فوراً برخی امکانات فراهم نشود، ممکن است این افراد به حاشیه شهرها مهاجرت کنند. از دیگر خسارت‌ها باید به خراب شدن



مشاغل خانگی برای منطقه سیل زده را پذیرفت. شهرداری اصفهان اعلام کرد بین اصفهان و منطقه سیل زده در استان سیستان و بلوچستان خواهرخواندگی منعقد می‌کند و در ایام تعطیلات برای دانش‌آموزان آنجا اردوهای را در اصفهان برگزار می‌کند و برایشان آموزش‌های لازم را پیش‌بینی می‌کند. همچنین مجمع خیرین، آقای حسین رضایی را رابط بین خیریه‌های اصفهان و تشکیلات هاسب‌لتا به مدیریت دکتر واعظ مهدوی، معرفی کرد. اتاق بازرگانی اصفهان در هفته گذشته جلسه‌ای تشکیل داد و تصمیم گرفت یک مرکز درمانی یا آموزشی در یکی از مناطق سیل‌زده احداث کند. این‌ها مجموعه کارهایی بودند که خیرین اصفهان تصمیم‌گیری کردند. انتظار می‌رود وزارت کشور و استانداری سیستان و بلوچستان از این فرصت استفاده کند و زمینه‌های تسهیل همکاری بین این دو استان را فراهم کنند. این فعالیت‌ها که حتماً در استان‌های دیگر هم اتفاق می‌افتد به‌جز جنبه‌های انسان‌دوستانه اثر وحدت ملی، وطن‌دوستی و انسجام ملی بالایی دارد که در بلندمدت به نفع همه ملت است.

پیشنهاد این است که ستاد مدیریت بحران کشور در این بحران، طی تقسیم‌کاری هر بخش آسیب‌دیده را به یک استان و خیرین واگذار و هر روستای آسیب‌دیده را به یک خیریه یا سمن اختصاص دهد.

### استانداری سیستان و بلوچستان پذیرای این کمک‌ها بودند؟

«بله. من با استاندار صحبت کرده بودم و گفتند مثلاً در مکان‌یابی مرکز درمانی همکاری می‌کنند و یا در مورد خرید بزها با توجه به اینکه بز سندی با اقلیم سیستان و بلوچستان خوانا هستند قرار شد خودشان کمک کنند تا این بزها از پاکستان وارد شوند.»

### از میان دولت، نهادهای مردمی، مردم عادی و نیروهای مسلح کمک‌های کدامیک بارزتر بود؟ امام جمعه شیعه و سنی آنجا چه نقشی داشتند؟

«مولوی عبدالحمید در همان روزهای سیل از منطقه بازدید کرد و کمک‌هایی که جمع کرده بود توزیع کرد. در نماز جمعه هم از کمک‌های مردمی تشکر کرد و مخصوصاً از اصفهان هم نام برد. نماینده ولی‌فقیه هم از منطقه بازدید و کمک‌هایی کرد. وزیر نیرو قول داد سد کهیر را که نیمه‌کاره رها شده تکمیل کند که این خیلی کار مهمی است. امروز دیدم مدیرعامل آب منطقه‌ای استان را تغییر دادند. شاید نقطه‌ضعفشان را پذیرفته‌اند که در مواقع ضروری چابک نیستند. فرض کنید هواشناسی ۲۰۰ میلی‌متر باران را پیش‌بینی نکرده بود، اما باران شدید را پیش‌بینی کرده بودند و انتظار بود که تصمیم‌گیری کنند. یک نکته را بعضی از بزرگ‌ترهای آنجا به من می‌گفتند که مقامات به منطقه سیل‌زده می‌آیند و هزینه برای این سفرها می‌شود و هلیکوپتر نیاز است و اگر این هزینه را کمک به مردم سیل‌زده بکنند برای مردم خوش‌تر است. نیروهای مسلح به‌صورت نسبی حضور داشتند. خودم دیدم نیروهای دریایی و هوایی در تخلیه آب بسیار کمک کردند. همان‌طور که گفتیم این سیل مانند گلستان و لرستان بود، اما بسیج نیرو به آن اندازه نبود. حادثه تقریباً مهار شده، اما انتظار این است که کمک متوقف نشود. چند سال زمان نیاز است تا خسارات جبران شود. وزارت راه، جهاد و کشاورزی و نیرو بیش از همه باید در منطقه حضور پیدا کنند و حمایت کنند. نمود کمک‌های مردمی هم قابل توجه بود.»

و جاده‌ها را از بین می‌برند. طراحی ذخیره آب و مقابله با حفره‌های گروگروک باید در دستور کار دولت در این استان باشد. بودجه این کار که از جنس سرمایه‌گذاری است، زیاد نیست. یکی از جامعه‌شناسان چند سال پیش به آنجا رفت و مطالعات اجتماعی زیادی کرد و پیشنهاد داد کنار هوتک‌ها را بندهایی با لاستیک بزنند که آب حفظ بشود، اما اجرا نشد.

### ممکن است به بحث مدیریت بحران بپردازیم؟

«تجربه ما نشان می‌دهد نیروی عظیم نوع‌دوستی، وطن‌خواهی و اخوت اسلامی در میان مردم و جامعه ایران نهفته است که در مواقع حادثه و بحران خودش را نشان می‌دهد. کما اینکه در سیل و زلزله‌ها به‌خوبی نمود و بروز آن را دیده‌ایم. در زلزله بوئین‌زهر یک قهرمان ملی به نام تختی پول جمع کرده و همه مردم در این کمک‌رسانی شرکت کرده‌اند. زلزله بم حادثه تلخی بود که تمام ایران بلند شد و واکنش نشان داد. در حادثه زلزله بم در پنجم دی‌ماه سال ۸۲ استاندار اصفهان بودم و وقتی ستاد بحران تشکیل دادیم و درخواست کمک کردیم مردم اصفهان در هلال‌احمر جمع شدند و حضور آن‌ها به حدی بود که تحویل گرفتن کمک‌ها کار سختی شد. دو روز بعد که من به بم رفتم دیدم سیل کمک‌ها از نقاط مختلف کشور در راه است و کمک اصفهان هم خیلی زود به آنجا رسیده بود. کمک‌های مردم در زلزله کرمانشاه و سیل بهار امسال هم جوشش مردم عجیب بود. این حس به‌وفور در مردم وجود دارد، خودش را در شرایط بحران به‌خوبی نشان می‌دهد.»

### مهندس خرم در زمان زلزله شمال استان‌های معین را برای بار اول به کار انداخت.

«در سیل اخیر سیستان و بلوچستان، اطلاع‌رسانی بعد از سیل در ابتدا به‌کندی بود. متأسفانه مسئولان کشور تحت شوک وقایعی بودند که در آن زمان اتفاق افتادند، مانند شهادت سردار سلیمانی، حادثه کرمان و همین‌طور شوک ناشی از سقوط هواپیمای اوکراینی. این سیل تحت‌الشعاع این حوادث قرار گرفت و دولت در آغاز هنوز به جمع‌بندی نرسیده بود؛ اما بعداً با تأخیر وارد شد. من روز پنجشنبه ۲۶ دی‌ماه طی سرمقاله‌ای در روزنامه شرق، این مسئله را باز کردم. مردمی که در این منطقه آسیب دیده‌اند روحیه قانع دارند و نه زبان اعتراض دارند و نه زبان تشکر. رسانه برای اطلاع‌رسانی در مورد نیازهایشان در روزهای اولیه نبود، اما نهادهای غیردولتی فعالانه برای کمک آمدند. وزارت کشور دو استان را به‌عنوان معین معرفی کرد؛ یزد و کرمان. در صورتی که می‌توانستند اصفهان، فارس و تهران را هم معرفی کنند تا کمک‌رسانی بیشتر شود. چند روز بعد از سیل، استانداری اصفهان و ستاد بحران آنجا فعال شدند و شهردار اصفهان به منطقه سیل‌زده سفر کرد. آتش‌نشانی و آب و فاضلاب اصفهان تیم‌هایی با کف‌کش و لجن‌کش به کنارک فرستادند و آب‌هایی را که به خانه‌ها نفوذ کرده بود تخلیه کردند. فاضلاب شهر با سیلاب مخلوط شده بود و این‌ها برای تخلیه کمک کردند. نیروی دریایی و هوایی که مقر آن‌ها در کنارک است آمده بودند و به سیل‌زده‌ها کمک زیادی کردند و بخشی از آب گرفتگی را برطرف کردند. خیرین اصفهان امکانات زیادی از جمله خوراکی و نیازهای اولیه را تهیه کردند و به منطقه سیل‌زده فرستادند. هلال‌احمر، سپاه و بسیج اصفهان هم کمک‌ها و نیروهای پزشکی خودشان را به آنجا فرستادند. روز شنبه، ۵ بهمن، جلسه‌ای در بیمارستان حاجتیه برگزار شد و مجمع خیرین و مؤسسات خیریه اصفهان جمع شدند و تصمیماتی گرفتند که در حال اجراست. مثلاً تصمیم گرفتند روی یک منطقه بسیار آسیب‌دیده متمرکز شوند که منطقه نیکشهر و به‌ویژه بخش بنت را انتخاب کردند؛ البته قرار شد بخش‌های لاشار و دشتباری را هم مدنظر قرار بدهند تا به نیازهای آن‌ها رسیدگی کنند. تصمیم دیگری که گرفتند این بود که کار درازمدت بکنند و انجمن اخوت و دوستی اصفهان و سیستان و بلوچستان را خیرین و نیروهای اجتماعی تشکیل بدهند و خدمت‌های در زمینه‌های آموزش و جبران خسارات انجام بدهند. از تصمیمات دیگر تأمین هزینه خرید یک‌هزار رأس بز مولد برای جبران خسارات روستاییانی که دام‌هایشان تلف شده بود. مدیریت این کار را خیریه حضرت ابالفصل به عهده گرفت. خیریه سعادت‌ی طرح تهیه علف‌ه دام از ضایعات نخل در منطقه و غنی‌سازی آن برای خوراک دام را در برنامه دارد و ابتکار خوبی است. مدیر سیتی سنتر اصفهان قبول کرد ۵۰ دانش‌آموز سیل‌زده از دبستان تا پایان تحصیلات دانشگاهی را بورسیه کند تا به‌نوعی مدیران آینده منطقه تأمین شود. جهاد دانشگاهی اصفهان، آموزش

# هویت ملی و مسئله زبان اقوام ایرانی

## به بهانه اسفند ۲۱ فوریه ۲ اسفند روز جهانی زبان مادری



سعید مدنی

حفظ، بقا، اعتلا و توسعه همه‌جانبه ایران در تمامیت ویژگی‌های قومی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی‌اش از بزرگ‌ترین دغدغه‌های نیروهای ملی و مذهبی در فکر و عمل بوده است. هویت ملی به معنای احساس تعلق و وفاداری به عناصر و نمادهای مشترک در اجتماع ملی است. هویت ملی فرآیند پاسخگویی آگاهانه یک ملت به پرسش‌های پیرامون خود است و بر این اساس می‌توان از ابعاد مختلف اجتماعی، تاریخی، جغرافیایی، سیاسی، دینی، فرهنگی و زبانی - ادبی هویت ملی - سخن گفت. به قول دکتر شریعتی هویت ملی ایرانیان مثل هویت دیگر ملت‌ها یک «شخصیت» جمعی است که در طول تاریخ تکوین یافته، رشد پیدا کرده و اکنون در رفتار و اندیشه و آفرینش و زندگی و خلق و خوی وی چنان آشکار است که آن را از دیگر وجودهای جمعی در جامعه بزرگ بشری مشخص و ممتاز می‌سازد و بدان شناخته می‌شود. شریعتی در نامه به احسان تأکید می‌کند: «ملیت مجموعه صفات و خصوصیات است که با من زاده می‌شود و با من می‌پرورد و مرا با گروهی، جبراً خویشاوند می‌سازد و با دیگر گروه‌ها بیگانه. گفته شده هویت به دیروز، امروز و آینده مربوط است. بر این اساس هویت ملی در طول تاریخ یک ملت نو به نو می‌شود، بخشی از آن از به‌تدریج محو و فراموش می‌شود و بخشی دیگر پدید می‌آید.»

تعاریف متعددی از مفهوم هویت ملی ارائه شده است. برخی بر ابعاد فرهنگی و روان‌شناختی تأکید کرده و بعضی ابعاد جغرافیایی، تاریخ، زبان و آن را عامل پیوند و تعلق فرد به گروه یا جامعه‌ای می‌دانند که عضو آن است. در یک جمع‌بندی کلی می‌توان هویت ملی را بر پایه اصول و بنیادهای مشترک دیرپای مردم یک سرزمین که بر گرد آن وحدت پیدا می‌کنند تعریف کرد که بنیان و اساس همبستگی ملی و توسعه اقتصادی و سیاسی در جوامع امروز هستند. برآیند اساس تقلیل هویت ملی به یک مؤلفه مثل سرزمین، زبان و دین خلاصت.

### چرا تقویت هویت ملی ضرورت دارد؟

یکی از مهم‌ترین آثار تقویت هویت ملی، وحدت ملی است. وحدت ملی به معنای هماهنگی و همبستگی میان اجزای تشکیل‌دهنده یک نظام سیاسی و اجتماعی، یکی از مؤلفه‌های منافع و امنیت ملی است. تقویت وحدت و همبستگی ملی زمینه کاهش تهدیدات داخلی و خارجی را فراهم می‌آورد و راه ملت‌ها را برای توسعه و پیشرفت فراهم می‌سازد. از این رو یکی از مهم‌ترین علل توسعه‌نیافتگی در بسیاری از کشورهای توسعه‌یافته یا درحال توسعه را وجود اختلافات وسیع و عمیق قومی، مذهبی و فرهنگی و سوءمدیریت بحران‌های تهدیدکننده همبستگی ملی دانسته‌اند. بررسی ترکیب جمعیتی کشورهای مختلف نشان می‌دهد اغلب آن‌ها چند قومیتی هستند از این رو اغلب با چگونگی حفظ وحدت و یکپارچگی ملی مواجه‌اند؛ یکی از اساسی‌ترین عناصر و پیش شرط‌های ضروری دستیابی به وحدت و همبستگی ملی، هویت ملی است. هویت ملی نوعی احساس تعلق و تعهد اعضای یک جامعه به رموز و نمادهای فرهنگی شامل هنجارها، ارزش‌ها، زبان، دین، ادبیات و تاریخ مشترک است که موجب تمایز آن جامعه از دیگر جوامع و تقویت انسجام ملی می‌شود.

جامعه ایران با لایه‌های فرهنگی مختلف و متشکل از خرده‌فرهنگ‌های قومی، مذهبی و دینی گوناگون در مقاطعی با تضعیف وحدت ملی مواجه بوده است. تا آنجا که بخش‌هایی از حوزه سرزمینی خود را به همین دلیل از دست داده است. در شرایط کنونی نیز به دلایل مختلفی همچون بحران‌ها در فضای جهانی، تشدید رقابت‌های قومی، افزایش تهدیدهای خارجی، تغییر در ارزش‌ها و نگرش‌های جامعه حفظ و تقویت وحدت و همبستگی ملی از اهمیت بسیار برخوردار است.

### هویت ایرانی و هویت تاریخی

گروهی از صاحب‌نظران معتقدند هویت ملی در ایران پدیده‌ای متأخر و متأثر از دنیای غرب است که در نهضت مشروطه نمود عینی پیدا کرد. بر این اساس ظهور دولت-ملت‌ها در اروپای قرون هجدهم و نوزدهم میلادی مبنایی برای شکل‌گیری دولت‌های مطلقه شد و این دولت‌های مطلقه تازه تأسیس اروپایی با تفکیک

### الآن وضعیت در آن مناطق چگونه است؟

در حال حاضر ارتباط زمینی بعضی روستاها قطع است. این منطقه از مرکز فاصله دارد و کمک‌های مردمی از فاصله دور می‌رسد. اطلاعات نشان می‌دهد هنوز در منطقه سیستان سیل نیامده، اما سد کجکی در افغانستان سرریز شده و سیل در راه است. از رودخانه هیرمند آب زیادی وارد دو رودخانه پریان و سیستان شده است. پیشگیری‌هایی انجام شده و دو رودخانه لایروبی شده‌اند و البته شدت آب به قدری نیست که به تخریب برسد. دریاچه هامون هم هنوز پر نشده است. این دریاچه ظرفیت زیادی دارد و پر شدن آن مفید است. نگران هستیم آب‌های دیگری از رودخانه هیرمند و از رودخانه فراه در استان فراه وارد هامون صابوری نشود و بعد وارد هامون سیستان شود و تخریب کند. لایروبی رودخانه‌ها در دست اقدام است و با پیشگیری‌ها بعید است سیل اتفاق بیفتد.

### آیا ایجاد هوتک در مناطق دیگر ایران امکان‌پذیر است؟

سیستان و بلوچستان و مناطق اطراف آنجا باران شدید و فصلی دارد که می‌تواند هوتک را پر کند، اما این کار در اصفهان که کل باران در سال ۱۲۰ میلی‌متر و مثلاً میزان یک ساعت باران دو یا سه میلی‌متر است این امر خیلی مناسب نیست، اما مردم در جلگه زاینده‌رود استخرهایی درست می‌کنند و کف آن را با لاستیک ویژه عایق می‌کنند و آب را این‌طور نگهداری می‌کنند.

### در جزیره لاوان که مرجانی است بارندگی‌ها سیل‌آساست و به‌جای آب‌شیرین کن می‌توان از این استخرها ایجاد کرد.

در درازمدت در سال بیش از یک میلیارد مترمکعب آب ناشی از بارندگی به دریای عمان سرازیر می‌شود. حال چون ماهی‌های دریا نیز آب شیرین نیاز دارند نباید همه این آب‌ها را جمع‌آوری کرد، اما می‌توان بخشی را با سد و یا همین فناوری بومی هوتک جمع‌آوری کرد تا حیات منطقه تأمین شود. هرکاری مردم در آن مشارکت کنند و مردم توانمند شوند دوام دارد. در پایان یادآور می‌شوم راه توسعه منطقه از درون سرزمین و با توانمندسازی اجتماع‌محور جوامع محلی می‌گذرد. صرف تأمین سرمایه مالی، انسانی و احداث پروژه‌ها از بیرون نه‌تنها امر توسعه را گره‌گشایی نمی‌کند، بلکه مشکلات اجتماعی فراوانی همراه خود می‌آورد. این اصل شامل کمک‌های خیرین و سمن‌ها هم می‌شود؛ یعنی این‌ها هم باید خود مردم را در بازسازی مناطق آسیب دیده دخیل کنند. ■

### پی‌نوشت:

۱. سد پیشین در نزدیک چابهار، سد زبردان در منطقه قصرقند، سد کهیر در شهرستان کنارک. سد میناب در شهرستان میناب، سد در دست احداث گابریک در جاسک و سد جگین در پشاکرد...  
۲. مخفف همدان آینده‌نگر سیستان و بلوچستان



از سایر دولت-ملت‌ها و در مسیر تحکیم وحدت و انسجام درونی خود از ناسیونالیسم و هویت ملی بهره‌برداری کردند و راه را برای ساختار یکپارچه دولت‌های ملی و دستگاه‌های اداری و نظامی فراهم ساختند. بر این اساس هویت ملی محصول تلاش آگاهانه یک طبقه سیاسی برای ایجاد ابزاری است که ابقای قدرت و اعمال حاکمیت را تسهیل می‌کند. این گروه صاحب‌نظران معتقدند هویت ملی ایران پس از دوران مشروطه پدید آمده است. گروه دیگر صاحب‌نظران معتقدند اگرچه مفهوم هویت ملی در غرب پس از پیدایش دولت‌ملت‌های اروپایی پدید آمد، اما این موضوع در خصوص کشورهایی همچون ایران، چین، هند که از قدمت تاریخی گسترده‌ای برخوردارند، صحت ندارد. درواقع مفهوم هویت ملی ضرورتاً با رواج پیدایش دولت‌های مطلقه اروپایی شکل نگرفت، بلکه نشانه‌هایی از وجود مفهوم ملت و هویت ملی را می‌توان در امپراتوری‌های گذشته نیز سراغ گرفت. تمدن‌های مورد اشاره از ابتدا بر یک آگاهی ذهنی از خود و دیگران قوام یافته و موجودیت خویش را بر اساس این خودآگاهی ذهنی شکل داده‌اند و از همین رو است که یونانیان غیر یونانیان را بربر و ایرانیان نیز غیر ایرانیان را آنیران می‌نامیدند. از این دیدگاه هویت ایرانی قرن‌ها پیش از پیدایش مفهوم هویت ملی در مغرب زمین، وجود داشته و به ادوار پیشین تاریخ ایران تعلق داشته است.

### هویت ایرانی: وحدت در عین کثرت

مهم‌ترین نمادها یا مؤلفه‌های هویت ملی، عبارت‌اند از سرزمین، دین و آیین، آداب و مناسک، تاریخ، زبان و ادبیات و مردم و دولت. در درون یک اجتماع ملی، میزان تعلق و وفاداری اعضای به هریک از عناصر و نمادهای مذکور، هویت آن‌ها را شکل می‌دهد. به‌اختصار برخی از مهم‌ترین مؤلفه‌های هویت ملی توضیح داده می‌شود:

سرزمین: حراست و نگهداری از سرزمین مشترک همواره به‌عنوان یک عامل اساسی در همبستگی مردمان درون یک سرزمین نقش ایفا کرده است. آیا عدم موفقیت ملت‌ها در حفظ حوزه سرزمینی و از دست دادن بخشی از آن موجب تضعیف هویت ملی می‌شود؟ پاسخ منفی است. برعکس از دست رفتن بخش‌هایی از سرزمین ملی همواره موجب افزایش حساسیت نسبت به سرزمین شده است. بعد جغرافیایی هویت ملی بر قلمرو یک سرزمین مشخص نظر دارد.

دولت: نظام سیاسی و دستگاه حکومت نقش عمده‌ای در ایجاد و حفظ همبستگی ملی در سطوح مختلف دارد. همبستگی ملی درواقع خود محصول ساختار قدرت سیاسی است. آیا دموکراتیک یا غیردموکراتیک بودن، عادلانه یا ناعادلانه بودن نظام‌ها تأثیری بر تقویت یا تضعیف هویت ملی دارد؟ نظام‌هایی که از مقبولیت و مشروعیت بیشتری برخوردار بوده‌اند در تقویت هویت ملی سهم و نقش بسزایی داشته‌اند. به‌ویژه در میان ملت‌های برخوردار از تنوع قومی و فرهنگی

ادبیات علمی فلسفی و سیاسی، آثار منظوم ادبی و داستانی، ادبیات عامه، زبان رایج و موسیقی ملی است.

آداب و رسوم: آیین‌های مشترک، نظیر اعیاد و جشن‌ها و احترام به این آداب و رسوم نقش بسزایی در شکل‌گیری هویت ملی مردم درون یک سرزمین دارد. برای مثال در ایران آیین نوروزی یکی از فراگیرترین رسوم محسوب می‌شود که تقریباً همه گروه‌های قومی و دینی و مذهبی آن را گرامی می‌دارند. بعد فرهنگی هویت ملی نیز شامل آیین‌ها و سنت‌های عام، معماری بناها و مکان‌ها، جشن‌ها و اعیاد فرهنگ عامه، لباس و طرز پوشش، رسوم، عرف و هنرهای ملی است.

تبار مشترک: سابقه و تجربه تاریخی مشترک یکی از عوامل اساسی ایجاد همبستگی ملی در درون یک جامعه است. همچنان که پیش از این نیز گفته شد تاریخ مشترک یکی از مهم‌ترین سازندگان هویت ملی است. ابعاد تاریخی هویت ملی بر مواردی نظیر دانش تاریخی، تعلق خاطر تاریخی و اهتمام تاریخی اشاره دارد.

دیدگاه‌ها درباره میزان اهمیت هریک از مؤلفه‌ها و عناصر وحدت و همبستگی ملی متفاوت است و البته متناسب با سیر تکوین هویت ملی جوامع نیز ممکن است یک یا چند مؤلفه در مقایسه با مابقی نقش و اهمیت بیشتری را کمتر داشته باشد. بر این اساس نمی‌توان هویت ملی به‌ویژه هویت ایرانی را تنها با یک بعد مثلاً زبان، دین یا سرزمین توضیح داد و البته این به معنای انکار تضعیف یک یا چند مؤلفه در یک دوره تاریخی یا تقویت ابعاد یا مؤلفه‌ها در ادوار دیگر نیست.

### الگوهای برخورد با تنوع و کثرت در هویت ملی

به‌طورکلی دو الگوی کلان برای حفظ و تقویت هویت ملی وجود دارد:

همانندسازی یا یکسان‌سازی: در این الگو تلاش می‌شود برای تحکیم همبستگی ملی، ویژگی‌ها و عادات و رسوم فرهنگی گروه‌های دینی و مذهبی، قومی، زبانی اقلیت در فرهنگ حاکم اکثریت حل یا نادیده گرفته و انکار شود. در سیاست‌های همانندسازی، دولت برای استحاله ارزش‌ها و وجوه ممیزه گروه‌های قومی مختلف در جریان اصلی ارزش‌ها و خصایصی که در انحصار یک گروه قومی است، تلاش می‌کند. بر این اساس اقلیت‌های قومی و زبانی نیز در برابر مشابه‌سازی و ادغام در جریان اصلی فرهنگ از خود مقاومت نشان می‌دهند؛ به همین دلیل جامعه دائماً دستخوش ناآرامی‌های سیاسی و اجتماعی است. اتخاذ سیاست همانندسازی با اجبار و یا اکراه آتش‌نوازه را افزایش و هویت ملی را مورد تهدید قرار می‌دهد. در چنین شرایطی ممکن است حتی بخش از مؤلفه‌ها که درباره آن‌ها توافق یا حتی اجماع وجود دارد مثل تمامیت ارضی متزلزل شود. الگوی همانندسازی اغلب به اقدامات غیرانسانی مثل جداسازی، نسل‌کشی، اخراج، کوچ اجباری

میزان تساهل در روابط بین گروه‌های مختلف و قومیت‌ها و به رسمیت شناختن اقلیت‌ها نقش مهم و بسزایی در تقویت هویت ملی داشته است. بعد سیاسی هویت ملی ناظر بر دانش سیاسی، مشارکت و نظارت، علاقه به ملت، تمایل به انجام فعالیت سیاسی، اعتماد و اطمینان به نظام سیاسی و ... است.

دین و مذهب: دین و مذهب به‌مثابه یکی از بنیادی‌ترین عناصر فرهنگی در اکثر جوامع تضمین‌کننده قوام هویت ملی است. وجود دین مشترک در درون یک سرزمین مشترک همواره به‌عنوان یکی از مبانی شکل‌گیری همبستگی ملی در جوامع مطرح بوده و نقشی اساسی را در پیدایش وفاق و انسجام اجتماعی ایفا کرده است. در مقابل، تنوع مذهبی نیز می‌تواند نقش تهدیدکننده و تضعیف‌کننده در هویت ملی سرزمین‌هایی با تمایلات دینی و مذهبی متفاوت داشته باشد. میزان این تهدید با میزان تساهل دینی و مذهبی در درون جوامع به‌ویژه مذهب یا دین اکثریت مرتبط است. بعد دینی هویت ملی معطوف به پابندی به جوهر دین و ارزش‌های بنیادین دینی، دل‌بستگی جمعی و عمومی به شعائر و مشارکت عملی به ظواهر و آیین‌های مذهبی است.

زبان مشترک: اغلب کسانی که در مورد فرهنگ و ملیت و همبستگی و انسجام اجتماعی اندیشیده‌اند، زبان را جز و یکی از عناصر مهم و تشکیل‌دهنده وفاق و همبستگی ملی برشمرده‌اند. وجود زبان رسمی مشترک همواره به‌عنوان عامل ارتباطی بین مردمان درون یک سرزمین مورد توجه بوده است؛ هرچند ممکن است در کنار یک زبان مشترک، زبان‌ها و گویش‌های غیررسمی مختلفی نیز وجود داشته باشد. در تجربه کشورها برای حل نسبت بین زبان رسمی و زبان‌ها و گویش‌های دیگر الگوهای متفاوت و متنوعی از هم‌نشینی و وفاق طراحی شده است تا آنجا که بدون نفی زبان‌های مادری اقوام مختلف درون سرزمین واحد تلاش شده زبان مشترک به‌عنوان یکی از الزامات توسعه نیز موردنظر قرار گیرد. بعد زبانی و ادبی هویت ملی نیز ناظر بر

و درهم آمیزی از طریق مهندسی اجتماعی منجر شود. علاوه بر این نظریه پردازی‌هایی که به هر نحو ممکن اصل وجود اقوام یا جنبش‌های قومی را نفی کرده یا بر طبل اعمال خشونت علیه اقلیت‌ها می‌کوبد نیز عموماً به تقویت سیاست همانندسازی کمک می‌کند.

همگرایی: در این الگو حکومت، حقوق همه اقلیت‌های قومی و حفظ و پرورش ممیزه‌های هویتی آنان نظیر زبان، سنت‌ها و مناسک را به رسمیت می‌شناسد و از تحمیل قوانین و مقررات مغایر با علایق فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی گروه‌های اقلیت اجتناب می‌شود. به این منظور ترتیبات حقوقی و نهادی که ضمن حفظ و تقویت هویت ملی، حقوق اقلیت و اکثریت را تضمین می‌کند، در نظر گرفته می‌شود؛ بنابراین همزیستی مبتنی بر صیانت و حفظ حقوق اقلیت و نه استحاله فرهنگی در فرهنگ اکثریت مورد نظر قرار می‌گیرد.

وجه تمایز این دو الگو در موضوع حل و فصل درازمدت و صلح‌آمیز اختلافات و مدارا با تنوعات فرهنگی است. الگوی همانندسازی، وحدت ملی را در کوتاه‌مدت حفظ می‌کند، اما در بلندمدت باعث تشدید منازعات، تضعیف همبستگی ملی و زمینه‌سازی برای تجزیه ملی می‌شود؛ اما الگوی همگرایی، همبستگی و وحدت ملی را در بلندمدت تحکیم می‌بخشد. مطابق اصل ۱۹ قانون اساسی مردم ایران از هر قوم و قبیله که باشند از حقوق مساوی برخوردارند و رنگ، نژاد، زبان و مانند این‌ها سبب امتیاز نخواهد بود. بر این اساس می‌توان نتیجه گرفت که مطابق قوانین جاری سیاست رسمی در نظام باید همگرایی باشد و اگر اقدامی خلاف آن انجام شود با نص قانون اساسی مغایرت دارد.

### هویت قومی و هویت ایرانی

اغلب به‌اشتباه نژاد (Race) معادل قومیت (Ethnic) در نظر گرفته می‌شود، درحالی که نژاد مفهومی اجتماعی به معنای قشری از مردم است که از خصوصیات بیولوژیکی موروثی خاصی برخوردارند، اما قومیت موضوعی فرهنگی است. قومیت میراث مشترکی است که معمولاً شامل نسب، زبان و دین مشترک است. خطای بزرگی است اگر قومیت‌گرایی معادل نژادپرستی در نظر گرفته شود. نژادپرستی بر برتری خصوصیات ذاتی گروهی از انسان‌ها نسبت به دیگران اشاره دارد، از این رو قومیت‌گرایی به معنای احساس تعلق به هویت مشخصی است. این تعلق لزوماً متضمن هیچ گونه برتری ذاتی نسبت به دیگر قومیت‌ها و نژادها نیست. هویت قومی یکی از انواع هویت جمعی است که به ویژگی‌های فرهنگی اطلاق می‌شود که یک قوم را از اقوام دیگر متمایز می‌کند و بین اعضای یک قوم یک احساس تعلق به همدیگر ایجاد کرده و آن‌ها را منسجم می‌کند. از سوی دیگر هویت ملی به معنای احساس وفاداری به عناصر و نمادهای مشترک در اجتماع ملی و در میان مرزهای تعریف‌شده سیاسی است. این

تعریف، میزان تعلق و وفاداری افراد درون یک اجتماع ملی به هریک از عناصر و نمادهای ملی؛ سرزمین، دین و آیین، آداب و مناسک، تاریخ، زبان و ادبیات و مردم و دولت، شدت احساس هویت ملی افراد آن اجتماع ملی را مشخص می‌سازد. هویت ملی باید چنان فراگیر باشد که تعارضی بین هویت اولیه (فردی، قومی، مذهبی و دینی) و هویت فراگیر (ملی) ایجاد نکند. هویت قومی نیز بخشی از هویت اجتماعی افراد است که در ارتباط با هویت‌های محله‌ای، منطقه‌ای، نژادی، فرهنگی و جز آن قرار می‌گیرد. باین حال هویت قومی عنصر بازاری در میان هویت‌هاست؛ چنان‌که هریک از انسان‌ها ممکن است خود را به قوم و تباری وابسته بدانند. هویت قومی از ترکیب متنوع مؤلفه‌های

قومیت به وجود می‌آید و حتی در بسیاری از موارد تنها یک مؤلفه متفاوت باعث ایجاد نوعی هویت قومی می‌شود؛ بنابراین در بین اقوام مختلف مؤلفه‌های قومیت متفاوت بوده و در هر گروه قومی، هر یک از مؤلفه‌ها دارای درجات اهمیت متفاوتی هستند. هویت قومی، لزوماً در تعارض با هویت ملی نیست، اگرچه این دو بر هم اثرگذارند به گونه‌ای که تقویت یکی موجب قوام و دوام دیگری و ضعف و رخوت در یکی موجبات تضعیف دیگری را فراهم می‌کند.

در کشوری همچون ایران که به لحاظ قومی متکثر است اگر دولت، اقوام را به شهروندان درجه یک و درجه دو تقسیم کند و تابع سیستم اقتدارگرایانه مرکزی بداند عملاً موجبات افتراق اقوام و تقویت رویکردهای مرکزگرای خواهد شد. شکل‌گیری هویت ایرانی حاصل یک فرآیند تصنعی نبوده، بلکه حاصل یک کشاکش تاریخی چندین هزارساله است. هویت ملی فراگیر ایرانی با تکیه بر بنیادهای فرهنگی و سیاسی در طول تاریخ با مشارکت تمامی اقوام، ادیان و مذاهب حاضر در جامعه ایرانی شکل گرفته است. از این رو این هویت ملی دربرگیرنده عناصر و اجزای مختلفی است. هویت قومی و تشدید و برجستگی آن، یکی از مسائل اجتماعی مهم کشورهای چندقومیتی است. اهمیت این مسئله، به‌ویژه در کشورهای توسعه‌نیافته بیشتر است. در این کشورها که هنوز جامعه مدنی با مکانیسم‌های آن نهادینه نشده است، تشدید هویت قومی می‌تواند اثرات مخربی در سرنوشت آن‌ها بگذارد؛ و البته تنها راه پیشگیری از شکاف‌های قومیتی به رسمیت شناختن آن‌ها در چارچوب هویت ملی است.

**مسئله زبان مادری و تداوم هویت ملی**  
رابطه قومیت‌ها و زبان ملی اغلب ضد و نقیض است. اقوام به دنبال تقویت زبان قومی خود

هستند زیرا به این ترتیب هویت قومی خود را تقویت می‌کنند و از این رو هر تلاشی به‌منظور به رسمیت شناختن یک زبان ملی را عموماً به‌منزله سرکوب قومی خودشان محسوب کرده و در برابر آن مقاومت می‌کنند. از سوی دیگر برای فهم سخن حکومت و پوشش هویتی فراگیر ملی و بسیار گسترده‌تر از هویت یک یا دو قوم ملت‌ها نیازمند زبان ملی هستند. این تناقض موجب شده در کشورهای دارای زبان‌های مختلف نیز دولت‌ها درگیر دو قطب زبان ملی و قومی شوند. بر این اساس نظام‌های سیاسی برای دوام قدرت و جلوگیری از شورش اقلیت‌ها ناچارند خط‌مشی ظرفیتی را دنبال کنند و به سیاست زبانی مشخصی رو آورند که در آن تعادل این دو سوی منازعه ایجاد شود. مطابق

اصل ۱۵ قانون اساسی زبان و خط رسمی و مشترک مردم ایران فارسی است. اسناد و مکاتبات و متون رسمی و کتب درسی باید با این زبان و خط باشد، ولی استفاده از زبان‌های محلی و قومی در مطبوعات و رسانه‌های گروهی و تدریس ادبیات آن‌ها در مدارس، در کنار زبان فارسی آزاد است. در این چارچوب سیاست‌هایی که امکان هم‌نشینی زبان ملی و زبان‌های قومی را فراهم کند نقش بسیاری در تحکیم هویت ملی دارد.

هویت ملی ایرانی ریشه در تاریخ کهن این سرزمین دارد. هویت ملی ایرانی هویتی متکثر است که منعکس‌کننده بافت اجتماعی و فرهنگی موزاییکی در این سرزمین است. تکثر و تنوع فرهنگی از بطن پیدایش آن تاکنون جزئی از هویت و فرهنگ ایرانی بوده و در طول تاریخ به‌واسطه آمیخته‌های گوناگون در این سرزمین بر این کثرت افزوده شده است. دولت نقشی اساسی در سیاست‌گذاری‌های معطوف به هویت ملی و به‌تبع آن میزان وحدت و انسجام ملی دارد. نوع نگرش و بینش حاکمان و صورت‌بندی و اجرای سیاست‌های هویتی در وحدت و همبستگی ملی نقش مؤثری ایفا می‌کند. شواهد تاریخی نیز نشان می‌دهد در بطن جامعه بین لایه‌های هویتی و خرده‌فرهنگ‌های اجتماعی جامعه ایرانی نوعی همسازی وجود دارد و اقوام و خرده‌فرهنگ‌های جامعه به‌طور معمول با یکدیگر احساس تعارض نمی‌کنند اما هرگاه حکومت‌های ایرانی از توجه به همسازی لایه‌های مختلف هویتی جامعه و احترام به خرده‌فرهنگ‌های قومی، زبانی، دینی و مذهبی جامعه ایرانی عدول کرده و در طراحی سیاست‌ها و اجرای برنامه‌ها بخشی از آن را نادیده گرفته‌اند یا نفی کرده‌اند، به وحدت ملی ایران خدشه وارد شده است. ■

**در کشوری همچون ایران که به لحاظ قومی متکثر است اگر دولت، اقوام را به شهروندان درجه یک و درجه دو تقسیم کند و تابع سیستم اقتدارگرایانه موجبات افتراق اقوام و تقویت رویکردهای مرکزگرای خواهد شد.**

# چشم‌ها و گوش‌ها

## احتمال درگیری امریکا با ایران

سید حسین موسویان در گفت‌وگو با آرمان ملی در تاریخ ۹۸/۱۱/۲۰، احتمال درگیر شدن امریکا با ایران به شکل نظامی را به چهار عامل مربوط می‌داند: نخست محور شرارت اسرائیلی تئوتانیاهو، دوم شرایط داخلی امریکا، سوم سیاست مقاومتی ایران و چهارم استراتژی حمایتی بلوک شرق. دکتر موسویان معتقد است تئوتانیاهو تا آنجا که ممکن است سعی دارد به اهداف خود از طریق امریکا قیل از پایان دور اول ریاست‌جمهوری ترامپ برسد. چرا که معلوم نیست دور دوم رأی بیاورد یا نه. البته اگر شرایط اقتصادی امریکا به همین روال باشد که شهروندان امریکا راضی هستند احتمال رأی‌آوری او بیشتر است. ولی اسرائیل در حرکت خود شتاب دارد و این درحالی است که امارات و عربستان را هم در اختیار دارد. اما در امریکا نمی‌تواند مردم مخالف جنگ هستند، ولی اختیاری در قدرت اجرایی ندارند. احتمال دارد چهار پنج ماه قبل از انتخابات نوامبر ۲۰۲۰ به استناد واقعه‌ای که یک یا چند نفر امریکایی کشته شود بلافاصله ترامپ را وارد جنگ با ایران کند. عامل سوم، درجه مقاومت ایران است که می‌تواند شرایط را تغییر دهد البته ترامپ آرزوی این است که از فشارهای تحریم حداکثری به شورش‌های مردم منجر شود و ایران ونزولایی گردد. عامل چهارم، بستگی دارد که چین و روسیه در برابر امریکا تا چه حد از مقاومت ایران حمایت کنند یا برای نمونه صدور یک میلیون بشکه نفت و روابط مالی بانکی را تضمین کند.

چشم‌انداز ایران با توجه به تأثیر متقابل عوامل فوق، بر همبستگی و آشتی ملی و روابط دموکراتیک در داخل تأکید دارد تا عامل مقاومت استحکام بیشتری پیدا کند. دیگر این که هوشیار باشیم تا زمینه‌های یک جنگ نظامی را فراهم نکنیم.

## خود کرده و تدبیر نیست

هم‌زمان با حاکم شدن طالبان در افغانستان خانم بی‌نظیر بوتو، نخست‌وزیر پاکستان، گفت: همه تقصیرها با ما نیست. جریان پیدایش طالبان ترکیبی بود از چهار عنصر: طرح انگلیس، سازمان‌دهی و تسلیحات امریکا، پول عربستان و حوزه‌های علمیه پاکستان. این کشورها بایستی ریشه‌یابی کرده و منشأ نابسامانی پاکستان را به عهده بگیرند و جبران کنند نه اینکه طلبکار قضیه باشند.

## اصلاح طلب، اصولگرا، پایان ماجرا

در پی انتخابات فرزندم گونه با آرا چشمگیر مردم در انتخابات ریاست‌جمهوری یازدهم، راست افراطی در قالب مؤسسات مالی و اعتباری بدون مجوز بعد از ضربه‌ای که خورد و ناشی از اتحاد اصول‌گرایان منطقی با اصلاح‌طلبان بود، قاعده بازی قانونی را به هم زد، تاب نیاورد و صبرش لبریز شد و منشأ اعتراضات دی‌ماه ۹۶ در مشهد شد که به دنبال آن هشتاد شهر اعتراضات قانونی خود را بروز دادند. هم‌زمان با این اعتراضات پنج‌روزه، در سردر دانشگاه تهران شعاری توسط چپ‌ها داده شده که «اصلاح‌طلب، اصولگرا، پایان ماجرا». این شعار در هیچ کجای ایران تکرار نشد، اما ماهواره و رادیوهای خارجی چون بی‌بی‌سی، صدای امریکا، من و تو، ایران اینترنشنال و رادیو فردا همچنین گروه‌های سلطنت‌طلب و مجاهدین و بخشی از اپوزیسیون خارج این شعار را به صورت «صنعت تبلیغاتی» دامن زدند و تا حد زیادی در داخل ایران نیز گسترش دادند به طوری که مبنای تحلیل‌های راهبردی خیلی‌ها شد و در نهایت درگذر زمان و طی دو سال شورای محترم نگهبان قانون اساسی نیز در رد صلاحیت‌ها همین شعار را اجرا کرد و نتیجه‌اش انتخابات سرد ۹۸ شد.

## نیاز به تغییر قانون

مدت‌هاست در این فکریم که این کشور آلآن چه جذابیتی دارد که محافظه‌کاران برای در اختیار گرفتن مجلس اش این‌طور تلاش می‌کنند.  
- درآمد نفت که ندارد.  
- دلار که ندارد.  
- نارضایتی عمومی که دارد.

## برای رهبری آینده

محمدتقی فاضل میبیدی: درسایت رجانیوز از قول آقای مصباح یزدی آمده که: «مجلس جایگاه مشورتی برای رهبری دارد و اعتقاد دینی ما این است که نظر رهبری فوق هر نظری است.» به نظر ما این مدعا برخلاف قانون اساسی و برخلاف اسلام است... و معلوم است هر چیزی که برخلاف قانون اساسی باشد مملکت را به راه ثواب نمی‌برد.

## نگاهی به فاجعه لیبی

ترامپ، تئوتانیاهو و برخی کشورهای منطقه و رسانه‌های غربی می‌گویند ایران عامل بی‌ثباتی در منطقه است آیا در مورد لیبی هیچ اندیشمندی، اندیشه‌ورزی کرده که عوامل بی‌ثباتی موجود در آنجا چیست؟ آیا امریکا، فرانسه، انگلیس، ترکیه و عربستان که در سرنگونی قذافی نقش داشتند و به اصطلاح خودشان دیکتاتوری را نابود کردند در آن سرزمین آزادی، رفاه و امنیت برقرار کردند؟ شورای ملی مقاومت چه نقشی دارد؟ آیا بخشی از اپوزیسیون‌های خارج از کشور که از این شورا و تهاجم به لیبی حمایت کردند، سزاوار نیست از خود انتقاد کنند؟

## دموکراسی سال‌ها تمرین می‌خواهد

تا زمانی که متون نخوانیم، به توافق و اجماع نرسیم، با هم تصمیم نگیریم، برای افراد توانا جا باز نکنیم و به اندیشه‌های گوناگون احترام نگذاریم، همچنان در سعی و خطاها، بقا خواهیم داشت.

دکتر محمود سریع‌القلم (جماران، ۹۸/۱۲/۴)

## چرا نباید نبرد ایران و امریکا را به جنگ سرد تشبیه کرد؟

### ال پیلار - ترجمه: هادی عابدی

... قدرت و منافع در منطقه خاورمیانه صرفاً به دو دسته هلال شیعی رهبری ایران و اتحادی از رژیم اسرائیل و چند کشور عربی تقسیم نمی‌شود. ترسیم چنین تصویری از خاورمیانه جزئی از عادت امریکایی‌ها به تقسیم‌بندی جهان در دو دسته آدم‌های خوب و آدم‌های بد است و بخش دیگری از آن خواسته کسانی است که دوست دارند همه مشکلات و بدی‌های منطقه را به ایران نسبت دهند

## معامله قرن یعنی برادری!؟

مناشه امیر سخنگوی رادیو اسرائیل در میزگردی به تاریخ ۱۲ بهمن ۹۸ در بی‌بی‌سی، به دنبال مطرح شدن معامله قرن و انتقادات زیادی که در میزگرد آن شد در پایان گفت ما با فلسطینی‌ها برادر هستیم، پسرعمو هستیم. با توجه به محتوای معامله قرن، باید پرسید چه نوع برادری؟ قایل هم برادری بود که هابیل را کشت و بعداً دچار خسران شد و در نهایت پشیمان شد. آیا از آن برادرانی هستید که حتی به انبیای بنی اسرائیل رحم نکرده و آن‌ها را کشتند؟ معنای برادری را هم فهمیدیم.

## مقایسه سطح زندگی اروپا و ایران

حجت‌الاسلام عباسی (رئیس جامعه المصطفی): بنده در گذشته و در حال حاضر مسئول بخش اروپای جامعه المصطفی بوده و هستم و حاضریم سوگند می‌خورم که ۷۰ تا ۸۰ درصد مردم اروپا سطح زندگی پایین‌تری از مردم ایران دارند؛ رسانه، دنیا را به نحو دیگر ترسیم کرده است و نمی‌دانیم در آن کشورها چه خبر است.

- فشار تحریم‌های سنگین هم دارد.  
- مشکل بیکاری و تعطیلی کارخانه‌ها و حقوق‌های عقب‌افتاده هم دارد.  
- به‌طور معمول زمانی که مملکت پر پول است مشتاق زیاد دارد. حکمت این تلاشی که حاضرند آبرو هم پایش بگذارند برآیم مشخص نیست.  
شاید موضوع فوق باشد. ولی به نظر می‌رسد نیاز به تغییر قانون اساسی داشته باشد.

# حشم انداز اندیشه



در شماره‌های گذشته تلخیص گفت‌وگوهای «کتاب گذر از دفاعیه‌گرایی؛ به سوی پدیدارشناسی متن» منتشر شده که در این شماره نیز گزیده‌ای از مصاحبه با عبدالعلی بازرگان برای مطالعه انتخاب شده است. مقاله «در باره ترجمه ناپذیری کلام دینی» نوشته دیتریش شته و ترجمه محمد رحیمی در ادامه انتشار مقالاتی از یورگن هابرماس و نقدهایی بر آرای وی است که فلسفه دین نوین هابرماس را نقد می‌کند. با حضور داعش و گسترش آن خبرنگاران بسیاری از سراسر دنیا به منطقه آمدند تا رمز و راز این گروه و خلافت خودخوانده آن‌ها را به رشته تحریر در بیاورند. گریم وود نیز در کتاب «راه بیگانه» به تفصیل درباره داعش پرداخته که حمیدرضا عریضی این کتاب را معرفی نموده است. همان‌طور که وود در این کتاب ایدئولوژی را مبنای شکل‌گیری داعش می‌داند، منتقدین کتاب انگیزه‌های ضداجتماعی را برای عضوگیری این گروه جذاب می‌دانند. در این شماره بخش آخر از مقالات دنباله‌دار فرافکنی و توجیه نوشته احمد کتابی از نظر خوانندگان خواهد گذشت. احمد کتابی در این بخش دلیل تراشی را مورد توجه قرار داده و استنباط می‌کند مکانیسم دلیل‌تراشی، ناخودآگاهی و خودفریبی نسبت به شرایط است.

خدا، امری ایمانی نه اثباتی

عبدالعلی بازرگان



فرافکنی و توجیه

احمد کتابی



# خدا، امری ایمانی نه اثباتی

کتاب گذار از دفاعیه گرای؛ به‌سوی پدیدارشناسی متن در سال ۱۳۹۷ به کوشش فرامرز معتمدی دزفولی در انتشارات نقد فرهنگ منتشر شده است. گفتنی است قرار بود نام این کتاب الله و دنیای مدرن باشد که بعداً به نام فعلی تغییر یافت. این کتاب مجموعه مصاحبه‌های دزفولی با اندیشمندیانی مانند عبدالعلی بازرگان، حبیب‌الله پیمان، تقی رحمانی، مقصود فراستخواه، محمد مجتهد شبستری، لطف‌الله میثمی، حسن یوسفی اشکوری، سارا شریعتی و احسان شریعتی است. در زیر گزیده‌ای از مصاحبه معتمد دزفولی با مهندس عبدالعلی بازرگان با عنوان «خدا، امری ایمانی نه اثباتی» را خواهیم آورد.

آنچه در گفت‌وگو با مهندس عبدالعلی بازرگان تقدیم به خوانندگان می‌شود درباره اثبات‌ناپذیری خدا و ایمانی بودن آن است که با استناد به متن قرآن و استدلال‌های بیرون‌متنی این امر را نشان داده‌اند. ایشان از کفر و ایمان تعاریفی ارائه داده‌اند که با فرهنگ جاری که کفر را بی‌خدایی و بی‌دینی می‌نامد متفاوت است، چراکه در فرهنگ قرآن شیطان و فراعنه نیز خدای خالق را قبول دارند و مهم این است که تا چه حد این امر در انسان‌ها نهادینه شده است. گفتنی است زنده‌یاد مهندس مهدی بازرگان نیز در کتاب راه طی شده نوشته‌اند که اصولاً انبیا برای اثبات خدا نیامده‌اند. لازم به ذکر است که در شماره‌های ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹ چشم‌انداز ایران گزیده‌هایی از گفت‌وگو با سارا شریعتی، تقی رحمانی و احسان شریعتی آمده و بهتر آن است که در هر چهار مورد به اصل کتاب مراجعه شود.

کافر قوانین و مقررات هستی را ندیده گرفته و به دلیل خودبزرگ‌بینی از تسلیم در برابر آن و اطاعت و انقیاد نسبت به حق، شانه خالی می‌کند و سرانجام به خاطر حفظ منافع خود آن را می‌پوشاند و انکار می‌نماید.

همچنین قرآن با سه واژه سه وجه مقابل ایمان را به نمایش گذاشته است که عبارت‌اند از ۱. کفر؛ ۲. فسوق؛ ۳. عصیان. در آیه ۷ حجرات می‌گوید: «خداوند ایمان را محبوب شما و زینت دل‌هایتان قرار داده و کفر و فسوق و عصیان را مکروه دلتان ساخته است، مؤمنان رشد یافتگان‌اند.»

«معنای فسق خروج از پوسته محافظ یا مرز و محدوده مقررات است. فاسق کسی است که حریم و حدود و حرام و حلال‌ها را ندیده می‌گیرد و موجب فساد می‌شود. واژه مقابل «عصیان» که وجه سوم بی‌ایمانی است، «اطاعت» است که به معنای فرمان‌بری با طوع و رغبت به‌جای نافرمانی و تعدی و طغیان است. به این ترتیب تفاوت عمیق «ایمانی» را که قرآن در ارتباط انسان با خدا طلب می‌کند با اعتقاد و اثبات وجود او درک می‌کنیم... اصطلاح «واجب‌الوجود»، «ممتنع‌الوجود» و «ممکن‌الوجود» و امثالهم که قرن‌ها متفکران ما را مشغول داشته، تماماً تعریف‌ها و توجیهاتی است که فیلسوفان مسلمان در رویارویی با اندیشه‌های حکمای یونان در قرون اولیه اسلام ابداع کرده‌اند.»

«من نمی‌گویم «پای استدلالیان چوبین بود»، که استدلال هم البته در ارتباط با خدا در قرآن آمده است، اما کمتر در کنج خانه و خانقاه، و بیشتر - همچون شیوه ابراهیم - در دل طبیعت و با نگاه به ستاره و ماه و خورشید - یعنی «آیات» و «علامات» - مطرح شده است.»

«آیات به معنای علامت‌هایی هستند که در جاده‌های میان شهری قرار می‌دهند تا راننده را برای رسیدن به مقصد راهنمایی کند؛ هم فاصله‌ها را نشان دهد و هم هشدارهایی در تدریج‌ها، سبقت‌های بیجا، سرازیری‌های خطرناک، پرتگاه‌ها و بیخ ناگهانی بدهند.» و آیات به دودسته تشریعی و تکوینی تقسیم می‌شوند. از سوی دیگر آیات به آفاقی و انفسی تقسیم می‌شود: «به‌زودی نشانه‌هایمان را در آفاق و انفس به آن‌ها نشان می‌دهم تا برایشان آشکار گردد که آن حق است...» (سوره فصلت، آیه ۵۳)

خبرنگاری از برتراند راسل، فیلسوف مشهور انگلیسی که ناباورش نسبت به خدا و حقایق ایمانی معروف بود، می‌پرسد: اگر قیامتی در کار بود و پس از مرگ متوجه شدید جهان آفریدگاری داشته و تکالیفی از انسان طلب می‌کرده، چه پاسخی به او می‌دهید. راسل می‌گوید در این صورت به او خواهیم گفت تو که وجود داشتی پس چرا نشانه‌هایت را به‌طور واضح برای ما آشکار نکردی؟! در پاسخ چنین سؤالاتی

«ارتباط انسان با خدا قبل از آنکه امری «اثباتی» باشد، ارتباطی «ایمانی» است. این‌گونه اثبات وجود خدا هرچند کار فلاسفه و اهل کلام را راحت می‌کند، اما ایمانی از آن زاید نمی‌شود و درد دنیا و آخرت کسی را درمان نمی‌کند.»

مهندس عبدالعلی بازرگان با استناد به قرآن و معارف دینی می‌گوید: «نه خداوند در کتابش از ما خواسته او را «اثبات» کنیم، حتی برای یک‌بار، و نه دین‌داری امری ذهنی و تجریدی است.»

واژه «باور» نیز که معادل ایمان گرفته می‌شود، نارسا برای مفهوم درست رابطه انسان با خداست و «باور داشتن خدا» هرگز عمق معنایی ایمان را نشان نمی‌دهد. به تعبیر مرحوم طالقانی، «ایمان» از ریشه «امن» ناشی شده است و در باب افعال (ایمان) معنای گرویدن و به «امنیت» رساندن خود و دیگران است. همچنان که اسلام (در باب افعال) از سلم به معنای صلح و آشتی می‌آید و مفهوم به «سلامت» رسیدن دارد. مهندس بازرگان اشاره به پزشک‌دانی می‌کند که به مضرات سیگار و مشروب باور دارند، ولی آگاهی خود را به مرحله عمل در نمی‌آورند. آنگاه اضافه می‌کند: «اثبات وجود خدا» و «اعتقاد» به آفریدگار جهان هم چیزی در همان مقوله است!»

«ایمان» طیفی است از احساس تا عمل برای درک خطر و پناه بردن به مأمن مطمئن. به تعبیر قرآن ایمان «محبوب نفس آدمی» و «زینت دل» اوست که آفریدگار انسان در سرشت وی نهاده است: «... وَ لَکِنَّ اللّٰهَ حَبَّبَ إِلَیْکُمُ الْإِیْمَانَ وَ زَيَّنَّ فِیْ قُلُوبِکُمْ...» (سوره حجرات، آیه ۷) همچنان که عشق مادری یا عشق جنسی و سایر تمایلات غریزی در جان ما ریشه دارد، «ایمان» نیز امری فطری است که جاذبه معشوق در دل عاشق پرتو افکننده است، هرچند بیشتر مردم این نور را ندیده می‌گیرند و آن را می‌پوشانند.»

بازرگان تعریف کفر به خداوند را ندیده گرفتن خداوند، به حساب نیاوردن خداوند در معادلات، پوشاندن حق، انکار واقعیت و استکبار و خودبزرگ‌بینی می‌داند که بی‌خدایی از آن نتیجه نمی‌شود و می‌گوید: واژه مقابل «ایمان» در قرآن «کفر» است. کفر معنای پوشاندن دارد. به ابر می‌گویند کافر، چون خورشید جهان تاب را می‌پوشاند و کفاره گناه، عملی است که آثار آن را بپوشاند. کفر به خدا، حق، قرآن و... یعنی ندیده گرفتن آن، انگار چنین حقایقی وجود ندارند، یعنی به حساب نیاوردن و اعتنا نکردن به آن. کسی که ایمان می‌آورد می‌پذیرد که جهان حساب‌و‌کتاب و صاحبی دارد و نظم و مقررات و مشیتهی در عالم، برقرار است که باید با آن هماهنگ و به آن «تسلیم» شد تا به «امنیت و سلامت» رسید. همچنان که در همه جوامع انسانی با نظامات حقوقی و قوانین اساسی اش چنین شرطی حاکم است.



قرآن پاسخ داده است: «وَ كَأَيُّ مِّنْ آيَاتِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ يَمُرُّنَ عَلَيْهَا وَ هُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ؛ چه بسیار نشانه‌هایی در آسمان‌ها و زمین که از کنار آن (با بی توجهی) می‌گذرند و از آن روی می‌گردانند» (سوره یوسف، آیه ۱۰۵).

«همه ذرات جهان در آسمان‌ها و زمین (آیه) محسوب می‌شوند، مشروط بر آنکه با چشم بصیرت به آن‌ها نگاه کنیم. به تعبیر علی در دعای کمیل، همه اشیاء عالم همچون نورافکن‌های نیرومندی (وجه خدا) را در پرتو «ضیاء» خود نورانی و روشن کرده‌اند. «وَ يُوِّرُّ وَجْهَكَ الَّذِي أَضَاءَ لَهُ كُلُّ شَيْءٍ» از این نظر هر اثری از او «آیه» محسوب می‌شود.»

«واژه «مؤمن» در مواردی در برابر «مجرم» به کار رفته است. جرم از ریشه «جَزَمَ» به معنای نوعی بریدگی و جداشدن است. نهالی که ارتباط خود را با عناصر طبیعت همچون آب و خاک و باد و خورشید قطع کند، خشک می‌شود و خسران می‌بیند. نهال آدمی نیز موقعی بارور و برومند می‌شود که هر چه بیشتر ریشه‌های امنیتی و ایمانی خود را در زمینه حقایق هستی مستحکم‌تر سازد.»

### وحی برای امروز

«وحی در قرآن آ هم به کلام خداوند که به گونه‌ای خاص و اسرارآمیز بر پیامبر القا شده گفته می‌شود، و هم به گفت‌وگوهای محرمانه یا با ایما و اشاره مردم با یکدیگر، به صورت دوطرفه یا جمعی با یکدیگر. عموماً تصور می‌کنند «وحی» فقط به شکل سلسله‌مراتبی یعنی عمودی و از بالا به پایین یعنی از ناحیه خدا به انسان صورت می‌گیرد؛ درحالی که در قرآن وحی به شکل افقی و عرضی هم آمده است؛ برای مثل، حضرت زکریا که از هیجان بشارت فرزنددار شدن و به‌عنوان نشانه‌ای از لطف خدا موقتاً برای سه روز زبانش بند آمد، و قادر به تکلم نبود. با ایما و اشاره و با حرکت دادن سر و دست هنگام خروج از محراب به مردم فهماند که شایسته است صبح و شام تسبیح گویند (همواره کار مثبت کنند). قرآن این گونه سخن گفتن اشاره‌وار را «وحی» نامیده است: «فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا» (سوره مریم، آیه ۱۱)

همچنین در آیه ۱۲۱: «... وَ آتَى السَّيِّطِينَ لِيُوحُونَ إِلَيْهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ...؛ شیطان‌صفت‌ها به دوستانشان وحی می‌کنند تا با شما مجادله کنند»

«جالب اینکه از اشعار دوران جاهلیت قبل از اسلام می‌توان دریافت که اعراب بی سواد و بی‌اطلاع از حروف و کلمات، نامه‌ها و نوشته‌ها را «وحی» می‌نامیدند.»

«در قرآن خداوندی که ناظر بر گذشته و حال و آینده، خالق زبان و پدیدآورنده انسان و جهان است، همه چیز را در ارتباط تنگاتنگ با یکدیگر و هم‌زمان می‌بیند، به همین دلیل است که در سوره‌های قرآن به کرات موضوعات پنجگان ذیل را در کنار هم می‌خوانیم:

۱. گذشته (تاریخ اقوام و تمدن‌ها جهت عبرت‌گیری)
۲. حال (وضعیت معاصرین پیامبر و مسائل زمان نزول قرآن)
۳. آینده (درهم‌ریختگی نظم طبیعی جهان فعلی و تعیین سرنوشت انسان)
۴. شریعت (هدایت انسان به اصول ثابت و ارزش‌های اخلاقی)
۵. طبیعت (نشانه‌ها- آیات- خدا در جهان هستی).

«کسی که با فرهنگ قرآن آشنایی کافی نداشته باشد، وقتی آن را ورق می‌زند، به دلیل عادت و انسی که با کتاب‌های معمولی دارد، احساس می‌کند با کتاب درهم‌برهم و آشفته‌ای درگیر شده است. گویی مطالبش درهم‌آمیخته شده است، اما به‌زودی با نظم آن خو می‌گیرد و به‌جای تجزیه و تحلیل موضوعات و جزءنگری به عالم، ترکیب اجزا، کثرت در وحدت، و وحدت در کثرت را می‌بیند، اما خالق زمان و مکان همه این پنج مقوله را با یکدیگر می‌بیند و به ما می‌آموزد چگونه از اسارت زندان زمان و مکان آزاد شویم و در کتابش همه این‌ها را در ترکیب با یکدیگر تلاوت کنیم. آیا انسان هرگز می‌تواند گذشته، حال، آینده، شریعت و طبیعت را در ترکیب با یکدیگر ببیند و حکمی واحد بر همه آن‌ها صادر کند؟! چنین است که تحذی قرآن ابطال‌ناپذیر و ابدی هست؛ چراکه نه از سنخ سخنان بشری است و نه محدود به جزءنگری‌های ذاتی انسان.»

### نقش محیط در نزول وحی

همچنین «هنگامی که پیامبر به جریان این الهام، آگاهی و اشعار یافته می‌خواهد آن را خود به زبان بیاورد، بازم این هشدار را می‌شنود که: «به (تلاوت) قرآن قبل از آنکه



(جریان) وحی بگذرد شتاب مکن و بگو پروردگارا علم مرا بیفزای» (سوره طه، آیه ۱۱۴)

### رمز وراز وحی

«اگر وحی را رمز و رازی میان خدا و رسول شناخته‌ایم، چه اصراری است برای قانع کردن غریبانی که قطعاً با ابزار علمی موجود این پدیده را درک نمی‌کنند، آن را تحریف کنیم. چرا از دو طرف کلام یعنی خدا و رسول (کتاب و سنت) نمی‌پرسیم ماجرا از چه قرار بوده است؟»

### قرآن و علم

«در کتاب بسیار ارزشمند قرآن، عهدین و علم نوشته دکتر موریس بوکای، جراح فرانسوی، که با دیدن علمی و بی‌طرفانه قرآن و کتاب مقدس (تورات و انجیل) را توأمان بر علوم زمانه در زمینه‌های متنوع عرضه کرده و سرانجام چنین نتیجه‌گیری کرده است که مطالب کتاب مقدس، تعارضات فراوان و آشکاری با علم دارد؛ اما قرآن، هر چند همه مطالبش قابل توضیح علمی نیستند، اما در هیچ موردی تناقض با مسلمات علمی ندارد.»

«تفسیر علمی قرآن اگر به معنای انطباق دادن اشارات علمی این کتاب به دانش‌های در معرض ابطال یا اکمال باشد، قطعاً بی‌اعتبار و زوال‌پذیر می‌باشد؛ اما اگر علم را چراغی بدانیم که با آن می‌توان به سراغ تاریکی‌ها و پرده‌های مقابل غیب رفت و پاره‌ای از آن‌ها را به توفیق الهی کنار زد، در این صورت استفاده از دستاوردهای علمی برای شناخت بهتر آیات تکوینی قرآن در آفاق و انفس، توصیه مؤکد نازل‌کننده آن در دهه‌ها آیه و مطمئن‌ترین شیوه قرآن‌پژوهی است.»

اما استفاده مرحوم پدر از ریاضیات (هم‌چنین ملاحظات آماری) در کتاب سیر تحول آماری در کتاب تحول قرآن دخالت در «زبان دینی» محسوب نمی‌شود. تحقیقات ایشان در کتاب مذکور ناظر به قالب و شکل ظاهری قرآن، نه محتوا و مضمون آن می‌باشد. ایشان طول متوسط، دامنه، ارتفاع غالب و متوسط و شاخصه‌های هندسی سوره‌ها را برای یافتن ترتیب نزول آیات و کشف مسیر تحول آن ارزیابی و اندازه‌گیری کرده و به نتایج شگفت‌آوری رسیده بودند.

به نظر بنده زبان ریاضیات در روزگار ما که اعداد و ارقام حرف اول را می‌زند و ماشین‌های الکترونیک ضریب دقت را میلیون‌ها برابر بالا برده‌اند، زبان اول است. زبان‌های ذوقی عرفانی و ادبیات به‌راحتی به بهانه اینکه سلیقه‌ای و برداشتی شخصی است، انکار می‌شود؛ اما علوم دقیقه را جز با علم برتر نمی‌توان مقابله کرد و ریاضیات دقیق‌ترین آن‌هاست.

تحقیقات گسترده عددی و آماری در قرآن که از حدود چهار سال قبل هم‌زمان با عمومی شدن کاربرد کامپیوتر آغاز گردید، امروزه به‌سرعت در کشورهای مسلمان و به‌خصوص کشورهای غربی در حال گسترش است و هر روز به نتایج حیرت‌آوری می‌رسند.

عصای موسوی مؤمنین متفکر عصر ما در برابر ساحران زمانه، نفس مسیحی‌حایی زنده‌کننده مردگان متحرک و بصیرت‌بخش کوران مدعی هدایت خلق و بالاخره مؤثرترین شیوه ابلاغ بصیرت‌های قرآنی در روزگار انفجار اطلاعات، هماهنگی با ساز و کار و سرشاخه‌های علوم و فناوری زمانه است.

«وَ بَرِي الَّذِي أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْوَحْيَ وَ يَهْدِي إِلَى صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ؛ و کسانی که بهره‌ای از دانش برده‌اند می‌بینند آنچه از پروردگارت بر تو نازل شده همان حقیقت است و (مردم را) به راه عزت و ستودگی رهنمون می‌گردد.» (سوره سبأ، آیه ۶) ■

### پی‌نوشت:

۱. چشم‌انداز: کشیش کاپلستون در گفت‌وگو با برتراند راسل می‌پرسد بر اساس آتروپی که یک تجربه جهان‌شمول است و شما آن را قبول دارید باید جهان رو به افول و محدودیت باشد. راسل در پاسخ می‌گوید من جهان رو به افول را دوست ندارم. او اعتراف می‌کند که در بن جانش به جاودانگی باور دارد و نتیجه می‌گیرد که چیز محدود را دوست ندارد. (رجوع شود به استدلال سوره حضرت ابراهیم: وَ رَبِّي قَلَمًا أَقْلَ قَالَ لَا أَحِبُّ الْأَقْلِينَ... (انعام، آیه ۷۶)
۲. چشم‌انداز: منتقدین پیامبران، هم خدای رحمان را قبول داشتند و هم وحی را ولی سؤالشان از انبیا این بود که از کجا معلوم وحی که به شما می‌شود از جانب خداوند رحمان است. (سوره یاسین آیه ۱۵) در قرآن هم به زبور عسل وحی می‌شود و هم به مادر موسی وحی شده است.
۳. برای درک دقیق و علمی‌تر مسئله وحی می‌توانید به کتاب سابق الذکر (خدا و انسان در قرآن) نوشته زبان‌شناس دکتر ایزوتسو توشیهیکو (فصل ۷ صفحات ۱۹۲ تا ۲۵۴) مراجعه نمایید.

# درباره ترجمه (نا) پذیري کلام دینی

## نکته‌هایی انتقادی پیرامون فلسفه دین نوین هابرماس

دین‌پیش‌شسته<sup>۱</sup>

برگردان: محمد رحیمی

### ناخرسندی از کجا برمی‌خیزد؟

یک ناظر با نگاهی کلی به مجادلات پیرامون تلاش هابرماس برای بازتعیین نسبت ایمان و دانش (Wissen)، و از این راه تعیین نسبت عقل سکولار و دین<sup>۲</sup>، در کل شاهد همراهی تأییدآمیز [همگانی] با رویکرد هابرماس خواهد بود.<sup>۳</sup> تاکنون گهگاه خوانش هابرماس از کانت<sup>۴</sup> یا تعیین انضمامی آن چیزی که [گوهر] دین (ها) را می‌سازد و از این رو «شایسته ترجمه» است<sup>۵</sup>، مورد نقد قرار گرفته است. با این همه، با تز کانونی هابرماس که بر مبنای آن فلسفه به‌عنوان مترجم درون‌مایه‌های (اخلاقی یا جهان‌بینی) دینی کارکردی پراهمیت می‌یابد، همراهی می‌شود؛ اما - به‌استثنای مجادلاتی که هانس آلبرت در وهله نخست با [کاردینال] راتسینگر انجام داده بود<sup>۶</sup> - این تز هابرماس که جامعه (پسا) سکولار ما برای واگذاری چنین کارکردی [به فلسفه]، نیازمند یاری اخلاقی یا رسوم و سنت اخلاقی (sittlich) به‌وسیله اعمال (Praktiken) دینی است، کمتر به‌گونه‌ای روشن تفسیر شده و یا حتی مورد نقد قرار گرفته است. او این تز را از این راه مستدل می‌کند که از یک اخلاق سکولار «آگاهی بدانچه نیست، به آنچه تحمل‌ناپذیر است»<sup>۷</sup> برمی‌خیزد، [اما] این اخلاق در بنیان چیزی فراتر از یک اخلاق عقلانیت‌ابزاری (Zweckrationalität) به نمایش نمی‌گذارد، و هم‌زمان تنها اخلاقی است که عقل پسامتافیزیکی می‌تواند بنیان نهد.

مفسران یزدان‌شناس و منتقدان هابرماس با این تشخیص (Diagnose) او، و همچنین با رأی او مبنی بر داوری درمان‌بخش بودن دین در برابر همبستگی‌زدایی خزنده جامعه ما موافق‌اند.<sup>۸</sup> البته برخی این مطالبه فلسفه را که هابرماس پیش نهاده است و بر مبنای آن فلسفه تا حدی در جایگاه داور دین برنشانده می‌شود تا درباره درون‌مایه‌هایی که ترجمه می‌شوند و بهتر بگویم مجاز به ترجمه [از متن‌های دینی] هستند داوری کند، نقد می‌کنند.<sup>۹</sup> آنان همگی خواهان استقلال (Autonomie) دین هستند، [چیزی] که از یکسو داوری توسط فلسفه را ناممکن می‌کند<sup>۱۰</sup>، و از سوی دیگر دلیلی است بر آنکه دین - در این صورت البته ترجمه نشده و در شکل ناب آن - جایگزینی برای - اگر نگوییم تنها جایگزین - اخلاق عقلانیت‌ابزاری است. بدین ترتیب گرچه با تشخیص هابرماس موافقت شده است، اما با مدل همکاری او که مبتنی بر ترجمه درون‌مایه‌های دینی با وساطت فلسفه است، خیر؛ من جمله به این دلیل که دین بدین طریق باید دست از ادعای مطلقیت خود بشوید و آزمون سنجشگرانه خویش را به‌وسیله نهادی بیگانه با خود، یعنی عقل بپذیرد. هابرماس خود با عدم تفاهمی ساده به این نقد واکنش نشان می‌دهد: «من این ناخرسندی را نمی‌فهمم. یک مرز روشن و سوءتفاهم‌ناپذیر میان ایمان و دانش در خدمت درک متقابل آن دو نیز هست.»<sup>۱۱</sup> این گزاره از دو جنبه برنامه‌پردازانه (programmatisch) است: از یکسو مبین این نظر هابرماس است که می‌توان ایمان و دانش، و به‌موازات آن دین و فلسفه و علم (Wissenschaft) را به روشنی از یکدیگر تمیز داد (چرا که این‌گونه می‌نماید که عبارت «مرز سوءتفاهم‌ناپذیر و روشن» به این امر اشاره می‌کند)،

و از سوی دیگر نشانگر این فرض هابرماس است که ادیان، و پیش از همه مسیحیت تصویری از خود دارند که با این امر در تطابق است. درست همین فرض - به‌طور کلی فلسفه دین هابرماس آنچنان که در آثار نامبرده ترسیم شده است - نیازمند یک نقد فلسفی بنیادین است. در اینجا نقد تئولوژیک پروژه ترجمه هابرماس به‌عنوان ابزاری کمکی به کار گرفته می‌شود، چرا که از این راه آشکار می‌شود که هابرماس در دریافت ادعای اعتبار کلام دینی دچار سوءتفاهم شده است. در واقع او محتوای پیشنهادی (propositional) آن را با همسان‌سازی کلام دینی با داوری‌های زیباشناختی و لذت‌گرایانه پنهان می‌کند (۱). اما اگر این مدعای پیشنهادی [دین] به رسمیت شناخته شود، می‌توان نقدی بر ناشناسانگاری صورت‌بندی کرد که موضع بی‌اعتنایی مداراگرایانه او نسبت به ادعای اعتبار کلام دینی را تنها بدین وسیله توجیه‌پذیر می‌کند که برای دین منبع معرفتی یگانه و متفاوت با احساس و عقل، [یعنی] «دیگری عقل» قائل شود (۲). من در ادامه پیشنهاد دیگری برای مفهوم دین ارائه خواهم کرد که تقدم پراکسیس دینی را صورت‌بندی می‌کند و اجازه برعکس کردن توصیف مفروض هابرماس درباره نسبت تجربه دینی و کلام دینی را می‌دهد، این کار از یکسو از استحکام فلسفی بیشتری برخوردار است، و از سوی دیگر فهم بهتر پراکسیس و کلام دینی را ممکن می‌کند (۳). پس از آن هر دو مدل را به‌وسیله «مثال فناوری ژنتیک»<sup>۱۲</sup> که هابرماس خود برگزیده است، در «حالت ترجمه» به آزمون خواهیم گذاشت و نشان خواهیم داد که چرا [تجز] ترجمه هابرماس نه آنچه را که ادعا می‌کند برمی‌آورد و نه تناقض بین کلام دینی و سکولار را از میان برمی‌دارد (۴).

هدف من این است که در برابر موضع تأییدآمیز برخی فیلسوفان در برابر دین که گهگاه ساده‌اندیشانه می‌نماید، بر دیربایی آن، و نیز این ضرورت تأکید کنم که باید نمایندگان ادیان را نه تنها آنگاه که مدعیات خود را بیان می‌کنند جدی گرفت، بلکه با آنان نیز همچون با دیگر شهروندان به گونه‌ای سنجشگرانه و انتقادی برخورد کرد (۵).

### ۱. مزامیر و شعرها: ادعای اعتبار کلام دینی

«هسته این تجربه (دینی) به همان‌گونه از دست سکولارساز تحلیل فلسفی می‌گریزد که تجربه زیباشناختی در برابر دستیابی عقلانی‌سازی می‌ایستد. فلسفه با مفهوم‌های زیبایی، زشتی و شکوهمندی کاری بیش از تحدید [معرفتی] محتاطانه آن انگیزش فارغ از زبان و حسی که به بازی نیروی داوری بازنمایشانه شتاب می‌بخشد، انجام نمی‌دهد. سرچشمه [جهان] حسگانی از دست نیروی فهم می‌گریزد. «ذات برینی» (Transzendenz) که از بیرون به درون جهان راه می‌گشاید نیز همین گونه است.»<sup>۱۳</sup>

بر مبنای چنین تشخیصی البته می‌توان طرحی معقول از یک [پروژه] ترجمه فلسفی یا همیارانه (kooperativen) صورت‌بندی کرد. بر این مبنا کلام دینی دیگر کلام یک یا چند چیز خود ویژه (خدا یا خدایان) نیست، بلکه در واقع در وهله نخست تجربه معین و درون ذات (subjektive) جهان. چنان‌که تجربه‌ای است که از نظر زبانی با نوع معینی از کلام درباره پدیده‌ها و

رویدادهای منطبق بر آن [تجربه] سخن می گوید. در اینجا، درست در مقایسه [تجربه دینی] با تجربه زیبایی شناسانه، برخی نکات پیرامون تصویر هابرماس از دین روشن می شود. بر این مبنای، این گزاره که خدایی این جهان را آفریده است، باید همانند این گزاره فهمیده شود که سونات مهتاب بهون زیباست یا چشم انداز کوه های آلپ شکوهمند است. همین را می توان درباره گزاره های لذت جویانه (hedonisch) نیز گفت. این گزاره که هوا پس از رعد و برق تابستانی مطبوع است نیز، بر یک «انگیزش فارغ از زبان و حسی: مبتنی، و به همانسان درون ذات است. باری اکنون مسئله ترجمه در بیشتر این موارد چندان پراهمیت نیست، چراکه عادت کرده ایم با داوری های زیبایی شناسانه ای که با داوری ما متفاوت اند، تا حدود معینی مدارا کنیم. تنها هنگامی که موضوع فراتر از این می رود، ترجمه ضرورت می یابد، و این، با این وظیفه مرتبط است که پیش از آغاز هر مناقشه ای درباره سلیقه روشن کنیم که «منظور تو از اینکه می گویی X زیبا (زشت، شکوهمند یا مطبوع) است، دقیقاً چیست؟» در مورد دین - این گونه به نظر می رسد که این ترکانونی هابرماس باشد - این پرسش به این شکل طرح می شود که «منظور تو از اینکه می گویی که جهان آفریده خداست، دقیقاً چیست؟» بر این اساس وظیفه فلسفه این خواهد بود که تا حدودی نقش میانجی را میان مشارکت کنندگان در گفتمان که این گزاره را بدیهی و یا غیرقابل

فهم می یابند، بازی کند، در حالی که به هر رو در نگاه نخست نظرگاه هر کدام به رسمیت شناخته می شود.<sup>۱۴</sup> پس ایستادگی یزدان شناسان [در برابر پروژه ترجمه] که بیشتر از آن یاد کردیم، از چه روست؟ یک دلیل بنیادی می تواند برابر نهادن کلام دینی و داوری های زیبایی شناختی باشد که در واقع درون مایه جوهری اولی را از آن می رباید. چراکه کلام دینی در تمایز با داوری های زیباشناختی تنها به تشریح جهان محسوس به شیوه ای معین و متفاوت با علوم طبیعی نمی پردازد. کلام دینی همواره یک ویژگی مشخص و نیز از نظر عقلی سخت یاب این

جهان را بیشتر بدین طریق مفروض می گیرد که سپهر تجربه پذیر درون ماندگار (جهان ما) را در برابر یک سپهر برون ماندگار (جهان خدایان) قرار می دهد و میانجیگری میان این دو را، آنچنان که به عنوان نمونه در وحی اتفاق می افتد، تشریح و تبیین می کند.<sup>۱۵</sup> اما در توصیف هابرماس، داستانها و اسطوره های دینی همان کاری را در

جهان انجام می دهند که داستان قصر کافکا یا شعرهای شکسپیر: آنها جهان را از چشم اندازی مشخص توصیف و به روشنی شیوه رفتار سوژه در نسبت با این جهان بیان می کنند. از این رو، تنها به تشریح آنچه احساس می کنند، نمی پردازند، بلکه هم زمان معنای آنچه را سوژه به چشم دیده است، برای ساخت بنیان سوژه ثبت می کنند: البته آنها این کار را به زبان خاصی انجام می دهند، [یعنی] به این نحو که از تصاویر، استعاره ها یا حتی رمزها بهره می گیرند، اما داستانها و شعرهای آنان به هر رو این امکان را می گشاید که بتوان جهان را در پرتو نور دیگری، منجمله [از چشم اندازی] انتقادی نگریست. سپس فیلسوف مترجم [از نظر هابرماس] این وظیفه را به عهده می گیرد که این توان انتقادی را از زبان ویژه تصویر پردازانه به زبانی همه فهم برگرداند.

با این همه، گرچه زبان دینی نیز سرشار از تصویرها، داستانها، اسطوره ها و استعاره هاست، اما فقط به سادگی از نظرگاه سوژه درباره برداشت او از جهان و نگاه او به جهان سخن نمی گوید، بلکه بر مبنای مدعای خود از آن فراتر می رود. از آنجا که جهان را چونان آفریده خدا تشریح می کند، مدعی هستی یک شخص برین (خدا) می شود که در نسبتی مشخص با سپهر درون ماندگار زندگی ما قرار دارد (او آفریننده آن است). به سخن دیگر، زبان دینی بر خلاف زبان زیباشناختی سرشتی پیشنهادی دارد. هنگامی که او از خدای آفریننده سخن می گوید، از چیزی که مدعی وجود آن

است سخن می گوید و نه بسادگی از یک دیدگاه نسبت به جهان.<sup>۱۶</sup> ایستادگی یزدان شناسان از اینجا است: اگر از هابرماس پیروی شود، مدعای ذاتی کلام یزدان شناسان درباره تشریح درست اینچنین بودن جهان نفسی می شود، و در نتیجه، مزایم دیگر نه کلامی خطاب به خدا، بلکه غزل خواهد بود. به طور کلی معنای مشارکت در اعمال دینی فقط به شکلی مشروط از توصیف هابرماس قابل استنتاج است، چرا که بر مبنای توصیف او، مسئله در آنجا یافتن یک زبان «مناسب» برای توصیف تجربه (فردی!) خویش از جهان است. اما، پس چرا مدام در انجام آن پراکسیس مشارکت شود، خاصه آنکه از فرد بیشتر از تقبل عاداتهای زبانی مربوطه طلب می شود؟ ادیان از افراد می خواهند که در برابر رسوم و قوانین آنها تسلیم شوند، و این امر تنها از این روست که نه تنها این توصیف را چونان یک چشم انداز ذهنی (subjektiv) بدون جایگزین به جهان می دانند،

بلکه به این دلیل نیز که آنها در واقع مدعی هستند که بدین وسیله جهان را به گونه ای درست توصیف می کنند. مخالفت یزدان شناسان که برای هابرماس قابل درک نیست، از اینجا برمی خیزد. در وهله نخست دلیلی وجود ندارد که ادعای یزدان شناسان درباره این موضوع را همانند دیگر ادعاهای مشابه درباره ویژگی های جهان، جدی نگیریم: به ویژه از آن رو که کلام دینی نه فقط هستی یک سپهر استعلایی را مفروض می گیرد، بلکه در توصیف ارائه شده از چگونگی ویژگی های این سپهر، هم زمان نیز مدعی (امکان) میانجیگری میان درون ماندگار و بیرون ماندگار (Immanenz / Transzendenz) (در وحی و آیین (Cultus)) می شود.

## ۲. نقد ناشناس انگاری. مسئله احساس فراجهانی (sensus numinalis)

با این همه، هابرماس می تواند پاسخ دهد که در خوانش او هدف به هیچ وجه برابرنهاندن [کلام دینی و توصیف زیباشناختی] نیست. بلکه کلام دینی فقط همچون همانند قیاس پذیر (analog) سخن زیباشناختی یا لذت باورانه توصیف می شود. تفاوتی که مانع برابرنهاندن این دو می شود در ویژگی هر کدام از این تجربه هاست، در حالی که کلام زیبایی شناسانه به حسگان (و از این رو تجربه جهان) مرتبط است، کلام دینی به «ذات برینی ارجاع می دهد که [از بیرون] به درون جهان راه می گشاید.»<sup>۱۷</sup>

بنابراین کلام دینی بر تجربه ای خود ویژه مبتنی است که البته توسط «اندیشه پسماتافیزیکی» هابرماس نمی تواند (و نبایست) از آن خود گردد و داوری شود. پس مخالفت یزدان شناسان با اشاره بدین امر رد می شود که قیاس کلام زیباشناختی و دینی از یکسو از نظرگاه اندیشه متافیزیکی مشروع است (چرا که به هر حال کلام دینی از نقطه نظر چشم انداز در نهایت به جهان مطوف است) و از سوی دیگر فرض [شرط] لازم برای یک ترجمه احتمالی را برآورده می سازد. پس گونه های کلام دینی فقط چونان گزاره هایی درباره جهان که به نحوی برابر توسط همه ما تجربه پذیر و تجربه شده است، می توانند حتی برای کسانی هم که دیندار نیستند، بعنوان گزاره هایی معنادار و یا حتی معنابخش توجیه پذیر شوند.

حتی آنگاه که به این مسئله بی اعتنایی کنیم که چنین روایتی هنوز از نگاه دین راضی کننده نیست، چرا که [از یکسو] «جایگاه ویژه» دو پهلوی کلام دینی برقرار می ماند و [اما] از سوی دیگر درونمایه های پیشنهادی (propositional) با یک حرکت زیرکانه استدلالی از گستره پراکسیس [ارائه] دادن و خواستن حجتها بیرون رانده می شود، حتی با ناپدیده گرفتن این موضوع، طرحی که اینجا معرفی شد نمی تواند قانع کننده باشد. این امر به ویژه از یک چشم انداز غیری دینی یا درست تر بگویم فلسفی معتبر است. یعنی اگر بخواهیم قیاس کلام دینی و داوری های زیباشناختی را حفظ کنیم

”  
کلام دینی همواره یک ویژگی مشخص و نیز از نظر عقلی سخت یاب این جهان را بیشتر بدین طریق مفروض می گیرد که درون ماندگار (جهان ما) را در برابر یک سپهر برون ماندگار (جهان خدایان) قرار می دهد و میانجیگری میان این دو را، آنچنان که به عنوان نمونه در وحی اتفاق می افتد، تشریح و تبیین می کند.<sup>۱۵</sup> اما در توصیف هابرماس، داستانها و اسطوره های دینی همان کاری را در



### ۳. طرح کلی دین: ارجحیت پراکسیس

اگر کلام دینی را حقیقت پنداریم، [این کلام] نخست مدعی هستی یک سپهر برین متفاوت با جهان ما و/یا یک یا چند ذات برین است که دوم، دارای ویژگی‌های خاصی هستند و سوم، در رابطه‌ای معین با جهان ما قرار دارند. این رابطه آنگونه که برخی روایت‌های ناشناسانگاران و لادری می‌پندارند، جدایی ریشه‌ای نیست، چراکه در این صورت جهان برین برای مایی که در این جهان می‌زییم، بی‌اهمیت می‌بود. کلام دینی بیشتر مدعی میانجیگری متقابل برون جهان (Transzendenz und Immanenz) است: اگر وحی نفوذ برون جهان [و ذات برین] به درون جهان است، آیین نیایش نقب‌زدن از درون جهان به برون جهان است.

چنین می‌نماید که هابرماس از شلایرماخر و دیگران تصویری از دین را اخذ می‌کند که در پی می‌آید: ما تجربه‌های مشخصی همچون احساس وابستگی و همانند آن را انجام می‌دهیم و سپس زبانی را جست‌وجو می‌کنیم که آن را تا حد امکان متناسب بیان و متمایز کند.<sup>۱۴</sup> اما من هنگامی که به نام بزرگ کانت اشاره می‌کردم، تردید داشتم که طرح تجربه پیش‌ازبانی که برای این کار مبنا قرار گرفته است، از دیدگاه فلسفی قابل پذیرش باشد. اما [به هر حال] تجربه‌های دینی نیازمند یک توضیح‌اند، چرا که وجود عینی آن‌ها انکارپذیر نیست و از نظر من یک توضیح گنگ و خشک طبیعت‌گرایانه (که این تجربیات را ناشی از نقص مغزی، ناهنجاری تکاملی و همانند آن‌ها می‌داند) رضایت‌بخش نیست.

یک پیشنهاد این است که نسبت تجربه دینی و کلام دینی را «برعکس» کنیم. در این صورت تصویر زیر را خواهیم داشت: یک انسان دیندار در نگاه نخست کسی است که در یک پراکسیس دینی مشخص و از نظر تاریخی ممکن شرکت می‌کند. ویژگی برجسته این پراکسیس این است که از یکسو نسبت دو سپهر، یعنی برون‌جهان و درون‌جهان را تشریح می‌کند و از سوی دیگر، ابزاری فراهم می‌کند تا میانجیگری میان این دو انجام شود. این میانجیگری به‌وسیله اعمال و آیین‌های مشخصی انجام می‌شود که فقط در خدمت قصد میانجیگری هستند و از سوی دیگر این مقصود را تنها تحت شرایط مشخصی می‌توانند برآورند (آدمی باید عضو مؤمن جماعتی که به‌وسیله پراکسیس ساخته می‌شود باشد، آیین باید به‌وسیله عضو خاصی از این پراکسیس هدایت یا پاسداری شود، و دیگر شرایطی همچون اینها) در هر حال هدف پراکسیس مربوطه (الف) آگاهی از شرایط میانجیگری و نسبت دقیق درون‌جهان و برون‌جهان و تصریح آن، و (ب) گفت‌وگو درباره [هدف و شیوه برگزاری] آیینهای ضروری منطبق با آن است تا بدین‌وسیله (پ) میانجیگری انجام پذیرد. از این رو زبان دینی از نظر معناشناختی و منطق اعتبار آن با پراکسیس مرتبط است،

دریابیم که درست چه چیزی بر ما اثر می‌کند و دارای چه ویژگی‌هایی است. اگر بخواهیم این ناتوانی را به نحوی قطعی از دسترسی عقل حفظ کنیم، هر امکان این دستیابی به موضوع مربوطه را نفی و تنها به سادگی هستی آن موضوع را ادعا کرده‌ایم.<sup>۱۵</sup> اما با این کار همزمان این را نیز که بتوان چیزی درباره آن گفت، نفی کرده‌ایم، [بنابر این] هر توصیف و نامگذاری از «بی‌نهایت» تا «خدا»، «وَتان»، یا «هیولا-اسپاگتی پرنده» پنداری نیک [اما] به کلی دلخواهی و بی‌معناست.

از این‌رو دیگر به درستی روشن نیست که مشارکت‌کنندگان غیردیندار در گفت‌وگو (Diskurs) چرا نایست مشارکت‌کنندگان دیندار را به «به کلی غیر عقلانی بودن» متهم نکنند، چرا که آن‌ها از خود آنچنان تصویری می‌پردازند که در پی می‌آید: آن‌ها از یک یا چند چیز سخن می‌گویند که هستی آنها را نمی‌توانند اثبات کنند، اما خود به هستی آنها اعتقاد دارند، چرا که آن‌ها را «در احساس تجربه کرده‌اند»، و می‌خواهند که ادعای مرتبط با آن مبنی بر هستی آن چیزها (خدایان) به همانسان به رسمیت شناخته و پذیرفته شود که این ادعا که [بعنوان نمونه] این میز سبز است، صدراعظم آلمان یک زن است، و همانند اینها. اگر در این مثال‌ها «خدایان» را با «پیل صورتی رنگ پرنده» جایگزین کنیم، به‌خوبی می‌توان با اندکی ژرف‌نگری تشخیص داد که این‌تر که در اینجا نه با موردی از غیرعقلانیت (Irrationalität) و نه با ایمن‌سازی نظری (Theorieimmunisierung) از ابطال رویرو هستیم، چندان موجه نیست.

از سوی دیگر این [نیز] صادق است که مدعای کلام دینی درست چنین چیزی نیست، چراکه به هر حال لفظ مربوطه بایست متناسب با چیز[ی] که بر آن اطلاق می‌شود، [باشد] (بیندیشید به مجادلات پیرامون صفات خدا)، [در اینجا] فقط دستیابی از بیرون و برنخاسته از پراکسیس دینی رد می‌شود، آنچنان که ادعا می‌شود دستیابی به ذات برین منحصر به فرد است، اما ناممکن نیست.<sup>۱۶</sup>

و همزمان [این امر را] به رسمیت شناسیم که کلام دینی به موضوعات ویژه‌ای ارجاع می‌دهد که به همان اندازه موضوعات داوری‌های زیباشناختی در دسترس تجربه حسگانی نیستند، پس باید یک منبع شناخت دیگری نیز در کنار حسگان و عقل مفروض گرفته شود: «دیگری» عقل: «آن عقلی که در ژرف‌ترین لایه بازمی‌اندیشد، خاستگاه خود را در یک دیگری کشف می‌کند و باید قدرت سرنوشت‌ساز آن [دیگری] را به رسمیت بشناسد، اگر که نایست جهت‌گیری خود را در بن بست مرکب خود اقتداربخشی گم کند».<sup>۱۸</sup>

بی‌تردید یکی از سنت‌های تأثیرگذار در تدقیق این رویکرد مدافعه‌گرایانه و حجت‌آوری دینی (Apologetik) به شلایرماخر بازمی‌گردد که هابرماس نیز (به‌گونه‌ای مثبت) به او ارجاع می‌دهد.<sup>۱۹</sup> بنابر شلایرماخر این «دیگری» نه توسط عقل و نه توسط حسگان دست‌یافتنی نیست، بلکه تنها در «احساس»، و آن هم در «احساس وابستگی کامل» تجربه پذیر می‌شود.<sup>۲۰</sup> سپس این تجربه احساسی ذات برینی که [به این جهان] راه گشوده است، به دایره کلام دینی درباره والاترین ذات، خداوند آفریدگار و همانند آنها درمی‌آید. در این توصیف استفاده از مفهوم تجربه مشکل‌زا است. چرا که تجربه همیشه «تجربه [از] x» است، یعنی مفهوم تجربه همیشه یک سوگیری هدفمند سوژه به‌سوی یک ابژه را، که از همین رو باید «متعین» باشد (همچون «میز»، «چیز» و همانند آن‌ها) مفروض می‌گیرد؛ بنابراین دیگر به درستی روشن نیست دقیقاً چه چیزی باید یک «تحریک بی‌بیان حسگانی» (تا آنجا که بیان زبانی به ضرورت نامناسب پنداشته می‌شود)، یعنی آن «هسته ناشفاف تجربه دینی» را، واجد ویژگی‌های «تجربه» کند. بیشتر این گونه می‌نماید که در اینجا موضوع، تحریک‌های صرف هستند و این دقیقاً همان چیزی است که با «احساس وابستگی مطلق» مراد نمی‌شود، چرا که این تحریک بیشتر چونان نتیجه تأثیرگذاری یک ابژه بر ما تعریف شده است؛ و با این کار، این امر نیز تصدیق می‌شود که موضوع در اینجا دیگر نه یک «تحریک فارغ از زبان حسگانی» بلکه بخش مشخصی از جهان ماست که در دسترس داوری‌های (زبانی) ماست. مهم در اینجا این بصیرت کانت است که تجربه‌هماره بوسیله عقل و از این رو زبان وضع می‌شود<sup>۲۱</sup> و ما فراسوی زبان تجربه‌ای نمی‌کنیم، بلکه - حداکثر فقط - به‌سادگی محرک‌ها را دریافت می‌کنیم. تنها موضوعات تجربه در دسترس داوری و عقل ما هستند و فقط در برابر آن‌ها می‌توانیم [اندیشیده] رفتار کنیم (در برابر محرک‌ها تنها واکنش انجام می‌دهیم). البته می‌توان [به این ایراد] پاسخ داد: ما فقط و درست همان چیزی را «احساس» می‌کنیم که اثر امر قدسی بر ما موجب می‌شود، و این [را نیز] که ما چگونه واکنشی انجام می‌دهیم، اما از طریق عقل نمی‌توانیم از آن

زیرا این زبان ابزاری است که در و با آن درباره شرایط، قواعد و هنجارهای پراکسیس گفت‌وگو می‌شود. از این راه همزمان خود آن [زبان] نیز قدسی می‌شود، چرا که عنصری جدایی‌ناپذیر از پراکسیس دینی است. و در شکل نهایی، خود در این مقام از سوی خداوند وضع و اعطا شده است؛ یعنی در شکل مشخص خود نتیجه دخالت و نفوذ «ذات برین رخنه‌گر» [در این جهان] است ( «تو نباید از نام خداوند به ناحق استفاده کنی»، و همانند آن).

این تصویر دین از دو نظر معقول و موجه است: نخست اینکه بدین گونه می‌توان تجربه‌های دینی اصیل را توضیح داد، چرا که در این پراکسیس به فرد نه تنها مفاهیم و طرح‌های امر تجربه‌پذیر منتقل می‌شود، بلکه همچنین الگوهای رفتاری که درست همین تجربه‌ها را (بایست) پدید آورند، معرفی و به گونه‌ای مشترک اجرا می‌گردند. در اینجا نیازی به تأملات ژرف روان‌شناختی نیست تا معرفت حاصل شود که به وسیله پراکسیس دینی واقعیتهایی ساخته می‌شود که تجربه دینی در درون آن نه تنها ممکن، بلکه [حتی] ضروری می‌شود. یک فرد شاید خارج از این [پهنه پراکسیس دینی] احساسات یا «حالات»

نامشخص خاصی داشته باشد، اما خدا را تازه آنگاه تجربه خواهد کرد که بدانند معنای تجربه کردن خدا چیست.<sup>۲۵</sup> بعنوان نمونه من تازه پس از آشنایی با پراکسیس مسیحی و آشنا شدن با روایت‌های کانونی آن، در رنگین کمان نماد خدا را که او به عنوان نشان پیمان نوح پدید آورده است، باز می‌شناسم (عهد عتیق، سفر پیدایش، باب نهم، ۱۷ - ۱۱).

دوم اما، - و این در رابطه با پروژه سیاسی هابرماس مهم است - این روایت از دین توضیح می‌دهد که چرا شهروندان دیندار از پذیرش کوشش‌هایی که دیگران برای ترجمه و بازتفسیر کلام دینی آن‌ها انجام می‌دهند، تن می‌زنند. درست همین امر که زبان دینی عنصری جدایی‌ناپذیر از پراکسیس دینی است، به معنای این است که آن را فقط به بهای تغییر کل پراکسیس می‌توان تغییر داد. اما یک تغییر در کل پراکسیس تنها آنگاه مشروع (یا مقتضی) است که نسبت برون جهان یا ذات برین و درون جهان تغییر یافته باشد، و این خود باز تنها در درون پراکسیس دینی می‌تواند به گونه‌ای معنادار طرح و «بازشناخته» شود. بنابراین آن کس که نه اصلاح‌گر و نه پیامبر است، نه حق و نه (بر مبنای منطق دینی) امکانات آن را دارد که زبان دینی را تغییر دهد یا از نو تفسیر کند، بلکه چنین اقدامی از منظر دینی تقدس‌زدایی و هتک حرمت مقدسات است.

#### ۴. نمونه فناوری ژنتیک

به هر حال هابرماس باید نشان دهد که مدل او می‌تواند در «حالت ترجمه» وعده‌ای که داده است، [یعنی] آزاد کردن «منابع معنابخش» را برآورد. او خود برای این امر «مثال فناوری ژنتیک» را ارائه می‌کند. او در اینجا این ادعای انجیل را که خدا انسان را بر صورت خویش آفرید (سفر پیدایش، باب یکم، ۲۷)، این گونه ترجمه می‌کند: در این [داستان] دریافت انسان چونان ذاتی آزاد بیان می‌شود، چرا که خدا انسان را «بر صورت خویش» می‌آفریند تا آزاد باشد. بنا بر هابرماس این روایت در هسته خود حاوی این معرفت است که انسان می‌تواند تا بدانجا چونان ذاتی آزاد به رسمیت شناخته شود که توسط هموعان خود (به عنوان نمونه به وسیله دستکاری‌های ژنتیک) در اینسان‌بودگی (Sosein) خودمتعین (آفریده) نشود، بلکه این اینسان‌بودگی را به «دیگری» مدیون باشد. پس ترجمه هابرماس تأکید بر آزادی انسان را به عنوان هسته [اصلی سفر] آفرینش آشکار می‌کند. اما آیا این هسته داستان انجیل است؟ [این داستان] در وهله نخست از وابستگی انسان به خدا نام می‌برد، بر مخلوق بودن انسان همچون بنیان

مکلف بودن در برابر خدا، در برابر آفریدگارش، و نه در برابر هموعان خود تأکید می‌کند. چون خدا مرا آفریده است، باید در برابر او پاسخگو باشم، همچنان که قایل (سفر پیدایش، باب چهارم، ۱۶-۹) باید در برابر خدا، و نه در برابر انسانها پاسخگو باشد.<sup>۲۶</sup> بنابراین ترجمه هابرماس بر خودمختاری‌ای که از قرار در مؤلفه یا لحظه (Moment) "بر

چهره خدابودگی" نهاده شده است تأکید، و به وابستگی برجسته شده در این لحظه بی‌اعتنایی می‌کند. بی‌تردید با این کار نه تنها یک عنصر اصلی داستان روایت‌شده از دست می‌رود، امری که کمابیش تحمل‌پذیر می‌بود، بلکه این ترجمه دیگر نمی‌تواند به ادعای خود مبنی بر بازپردازی معنای اصلی به یک زبان دیگر، و بدین وسیله بیان همان چیزی که در متن اصلی آمده بود، عمل کند، چرا که از منظر درون دینی وضعیت (Verfasstheit) ویژه «هستی» انسان هدیه خداوندی است، یعنی اینکه [این هستی ویژه مبتنی بر] آزادی برای آفرینش خویش نیست، بلکه [مبتنی بر] تکلیف به اجرای خواست خداوند در جهان است. درست همین داستان آفرینش بیان رابطه مفروض ذات برین و این جهان است، چرا که خدای برین آفریننده جهان درون ماندگار است که ما بخشی از آن هستیم. بدین ترتیب اما ما آنگونه که هابرماس به ظاهر اشاره می‌کند، «آزاد نیستیم». در آنجایی که در اندیشه استقلال

آزادی همچون امکانی اندیشیده می‌شود که فرد خویشتن خویش را به عنوان شخص بسازد و هویت خود را بیافریند<sup>۲۷</sup>، مدل دینی استدلال می‌کند که شخصیت و هویت فرد همواره تحت به رسمیت شناختن جبروت و هستی خداوندی، و در نتیجه فقط به وسیله مشارکت در پراکسیس دینی منطبق با آن می‌تواند بنیان شوند. بدین ترتیب اما هدف، [یعنی] شخصیت از نظر محتوایی نیز همواره از پیش متعین شده است، و فقط تکلیفی به این شکل داده نشده است: «تو بایست آن شخصی شوی که می‌خواهی باشی»<sup>۲۸</sup>.

از دیدگاه دین مستدل ساختن یک جامعه گفتمانی بر مبنای به رسمیت شناختن متقابل [افراد و گروه‌های] «همتراز» متمتع است، چون هابرماس این پرسش را که «چگونه باید زیست؟» به یک گفتمان باز محول و وابسته می‌سازد، در حالی که در مدل انجیلی پاسخ پیشتر [در کتاب مقدس] داده شده است. از این رو مخالفت هابرماس با فناوری ژنتیک می‌تواند از سوی شهروندان دیندار مثبت ارزیابی شود، اما با این برهان او که این [فناوری] گفتمان باز و فارغ از سلطه نیازمند سوزهای خود مختار را به خطر می‌اندازد، کمتر موافقت خواهد شد. اما [نکته] تعیین کننده این است که با این تفسیر از نسبت آفریدگار و آفریده درست آن عنصر معنابخش بیرون رانده می‌شود که بنا بر هابرماس بایستی اکتساب شود: چرا که «منع معنا» درست در آن است که هستی فردی بخشی از طرح خدایی بزرگی است که هستی طرح پرداز را بناگزیب ضروری می‌سازد. چون خدا وجود دارد و هم قادر مطلق و هم مهربان است، می‌توانم اطمینان حاصل کنم که [بعنوان نمونه] مرگ کودکم در تصادف، «معنایی فراتر» دارد.

[طرح] ترجمه هابرماس به شهروند سکولار فقط اشارتی می‌دهد که او می‌تواند «پرتاب‌شدگی» اش (Geworfenheit) را در یک روایت دینی نیز که بگونه‌ای تصویری بیان شده است، باز یابد، اما این معنابخش نیست، و [ساخت] هویت فردی نیز همچنان وظیفه فرد باقی می‌ماند. بنابراین [طرح] ترجمه به یک دو راهی می‌انجامد: یا (آگاهانه) بخشی از درونمایه‌های کلام دینی را کنار می‌نهد، یا خطر می‌کند و بدون بازاندیشی، درونمایه‌های غیر عقلانی دین را می‌پذیرد. راه نخست ترجمه نخواهد بود و در صورت «ترجمه همکارانه» نیز نتیجه‌ای نخواهد داشت که برای همه مشارکت‌کنندگان پذیرفتنی باشد، و راه آخری بدان معناست که برای معنابخشی به هنگام ضرورت تا حدودی در روشنگری (Aufklärung) تجدیدنظر شود.

#### ۵. دین و دیالکتیک سپهر عمومی

اکنون این پرسش باقی مانده است: با دین چه باید کرد؟ از دیدگاه فلسفی ارزش کلام دینی در وهله نخست [همچون اندیشه غیردینی] معتبر است، و بدین ترتیب باید جدی گرفته شود، امری که البته به این معناست که ادعاها و احتجاج‌ها [ی آن درست]

همچون موارد [همانند] دیگر بررسی خواهد شد. پس آن‌ها [در این حالت] بخشی هم‌تراز در پراکسیس [آرائه] دادن و خواستن برهان‌ها، و در این جایگاه در معرض همان معیارهای انتقادی و التزامات هستند [که دیگر اندیشه‌ها نیز]. این اما بدان معناست که راهبردهای مدافعه‌گراانه‌ای (apologetische Strategien) همچون راهبردهای شلایرماخر باید [به اسم] نام برده شوند، بتوانند و باید مورد انتقاد قرار گیرند. هنگامی که کسی مدعی است که باید هستی خدا را که او [گزاره‌ای] درست می‌داند به‌عنوان واقعیت به رسمیت شناخت، گرچه او نمی‌تواند برهانی موجه به‌جز این واقعیت که او بدان باور دارد ارائه کند، پس ما مجاز هستیم (و باید) او را در برابر تمثیل قوری چای راسل قرار دهیم.<sup>۱۹</sup> هنگامی که او ادعا می‌کند که خدا خویش را آشکار می‌کند، ما می‌بایست پیرسیم این دقیقاً به چه معناست و ما چه زمانی می‌توانیم این رخداد را یک بار تماشا کنیم (چه، او خود را در این جهان آشکار می‌کند). اتخاذ موضع پسامتافیزیک - ناشناسانگارانه نه تنها به‌معنای دعوت شهروندان دیندار به گفتمان خواهد بود، بلکه هم‌زمان واگذاری احتیاطی و کالت نامحدود به آن‌هاست، امری که بازگشتی آشکار به پس‌استانداردهایی است که تاکنون بدان‌ها دست یافته‌ایم، و در ضمن همچنان که بارها تأکید کردیم، به مدعای ذاتی کلام دینی بی‌اعتناست. در هر صورت بدین گونه گفتمانی میان افراد برابر وجود نخواهد داشت. ■

#### پی‌نوشت:

۱. دتیریش شسته همکار علمی در رشته فلسفه در دانشگاه‌های لایپزیک و ماربورگ و نویسنده کتاب سلب قدرت از خدا بوسیله لویاتان است. این مقاله او در مجله پژوهش‌های فلسفی انتشار یافته است: Dietrich Schotte: Zur (un) Übersetzbarkeit religiöser Rede, In: Zeitschrift für philosophische Forschung, Band 64 (2010), 3.  
۲. از: S. 378,392 Zeitschrift für philosophische Forschung, Band 64 (2010), 3,\*  
من در اینجا در وهله نخست به (۲۰۰۱) Habermas که در ادامه با عنوان [اختصاری] GW از آن نقل خواهد شد، (۲۰۰۵) Habermas که از آن با عنوان [اختصاری] NR از آن نقل خواهد شد، و نیز مقاله هابرماس به نام «آگاهی بدانچه نیست»: در Reder (۲۰۰۸)، ۲۶ - ۳۷ که در ادامه با عنوان [اختصاری] BEW از آن نقل خواهد گردید، استناد می‌کنم. به نظر من این گونه می‌آید که این متن‌ها حاوی هسته [اصلی] استدلال هابرماس هستند.  
۳. نگاه کنید به بیشتر مقالات BEW (۲۰۰۷) Length-aler که در ادامه با عنوان [اختصاری] SYM از آن نقل خواهد شد. همچنین نگاه کنید به (۲۰۰۷) Schröder (برای ارزیابی هابرماس نگاه کنید همانجا صفحه ۱۱۱: «نظریه پیوند کانت - هگل هابرماس موفق است. این نظریه به نحوی منطقی نشان دهد که چگونه می‌توان درونمایه‌های شناخت‌شناسانه احتمالی «جهانبینی» های دینی را شناسایی و از نظر اجتماعی تشریح کرد»). همچنین بنگرید به (۲۰۰۴) Trautsch.  
۴. بعنوان نمونه رودلف لانگ تالر (Rudolf Langthaler) «درباره تفسیر و سنجش فلسفه دین کانت نزد بورگن هابرماس» SYM (۳۲ - ۹۳) و هرتا ناگل دوکال (Herta Nagl-Docekal): «ترجمه‌ای نجات بخش؟ بورگن هابرماس فلسفه دین کانت را تفسیر می‌کند» SYM (۹۳)

(۱۲۰ -). هر دو به این مقاله هابرماس استناد می‌کنند: «مرز میان ایمان و دانش. درباره تاریخ تأثیرگذاری و اهمیت کنونی فلسفه دین کانت»، NR (۲۱۶ - ۲۵۸).  
۵. ویلهلم لوتزفلس (Wilhelm Lütfels): «ایمان به عقل عملی و ناسازه (Paradox) جهان‌نگاره‌های فرهنگی»، SYM (۱۲۰ - ۱۵۵)، هانس یولیوس شنايدر (Hans Julius Schneider): «جداسازی عناصر ارزشمند؟ درباره پیش‌فرضهای فلسفه زبانی دریافت دین بورگن هابرماس» SYM (۱۵۶ - ۱۸۶) و همچنین «گزینه ناشناخته: رویکردهای فکری پراگماتیستی. ملاحظاتی درباره طرح هابرماسی مفهوم‌های پساکانتی دین (هگل، شلایرماخر، کی پر کگارد)» SYM (۱۸۶ - ۲۱۶).  
۶. آلبرت (۲۰۰۸) درباره هابرماس همانجا (۹۲ - ۱۰۵).  
۷. BEW (۳۱).  
۸. این تر در قابل انتقاد است، اما با این وجود موضوع این متن نیست.  
۹. در این رابطه مقالات کلاوس مولر (Klaus Müller) و والتر رابن برگر (Walter Rabenberger)، مگنوس شتریت (Magnus Striet)، یوهان رایکشرتورفر (Johan Reikerstorfer) و راینهولد استرابور (Reinhold Es-tauber) SYM (۲۱۶ - ۳۲۲).  
۱۰. این برهان را می‌توان به روشنی در این گفته میشائیل رددر (Michael Reder) یافت که برای ایمان - به نظر او، نزد هابرماس نیز - «یک عقلانیت خاص خود پذیرفته می‌شود». امری که از قرار منطقی است، BEW (۶۲). پاسخ هابرماس به رددر در این مورد رضایت بخش نیست BEW (۹۹ ff.).  
۱۱. SYM (407).  
۱۲. GW (29 ff.).  
۱۳. مقایسه کنید با NR (۲۵۱ f.) و NR (۱۵۰) جایی که هابرماس درباره «هسته ناشاف تا تجربه دینی» می‌گوید: «این هسته برای اندیشه گفتمانی به همان نحو رازآلودی بیگانه می‌ماند می‌ماند که هسته نگرش زیباشناختی که توسط بازاندیشی فلسفی فقط نشانه‌گذاری و تحدید، اما ناشاف باقی می‌ماند».  
۱۴. به‌عنوان نمونه BEW (۳۴): «بلکه حکومت لیبرال باید بیشتر از شهروندان سکولار خود انتظار داشته باشد که آنها در نقش خود بعنوان شهروند کشور اظهارات دینی را بسادگی غیرعقلانی نیندازند.» نگاه کنید به NR (۱۱۸). آنچه که هابرماس از آن سخن می‌گوید که «شهروندان سکولار شده [...] مجاز نیستند که توان حقیقت-جهان‌نگاره‌های دینی [...] را از اساس منکر شوند. دورتر مقایسه کنید با NR (۲۷۱). دوگانگی مرتبط با آن، [یعنی] به رسمیت شناختن کلام دینی به عنوان بیان تجربه‌ای موثق [از یکسو] و نسبی و محدود سازی دامنه اعتبار آن با ارجاع به مرزهای شناخت انسانی بعنوان «باور» [از سوی دیگر]. هسته ناشناسانگاری هابرماس را می‌سازد، مقایسه کنید با NR (۱۴۷).  
۱۵. اینجا (و نیز آنچه در پی می‌آید، پیش از همه (۳)) مقایسه کنید با ریزبروت (Riesebröt) (۲۰۰۷)، ویژه صفحه ۱۰۸ که بعد، طبق نظر او «دین مجموعه‌ای از اعمال دینی است که بر فرض هستی نیروهای فرانسایی بطور معمول نابدینی شخصی یا غیرشخصی مبتنی است. [...] اعمال دینی به‌طور معمول آن‌هایی هستند که به‌وسیله ابزارهای فرهنگی به اثر رسیده با این نیروها تماس برقرار کنند و یا به آنان دسترسی یابند» (همانجا، صفحه ۱۱۳).  
۱۶. این امر آنچنان که می‌دانیم دست‌کم از زمان ویتگنشتاین از سوی برخی فیلسوفان متمایل به دین مورد مناقشه قرار گرفته است، همچنان که از سوی شنايدر (Schneider) (۲۰۰۸) نیز. این درست است که یک وجه جوهری دین آن است که دیدگاه ویژه‌ای در مورد جهانی که در آن مسکن گرفته‌ایم اتخاذ، و آن را منتقل کند («طبیعت» [ابدینگونه] می‌شود [آفریده خدا])، اما این دیدگاه (از نظرگاه دین) الف) دلخواهی نیست، بلکه «درست»، و انتقال آن نیز (ب) با پراکسیس مربوط به آن در پیوند است. هر دیدگاه دینی درست در این [خود] که بدون ندهاها به سختی تصورکردنی است، بیان «عینی» خود را می‌یابد.

17. NR (252)  
۱۸. NR (۲۴۵) کمابیش با واژگانی یکسان در NR (۱۱۳).  
۱۹. مقایسه کنید با NR (۲۴۱ ff.).  
۲۰. برای ارزیابی هابرماس از شلایرماخر نگاه کنید به NR (۲۴۲): «این تحلیل استعلایی احساس ایمان ورزی برای تجربه دینی زیربنایی کلی و مستقل از عقل نظری و عملی (!) فراهم می‌آورد که شلایرماخر بر مبنای آن گزینهای پرپیامد در برابر طرح دین عقلانی روشنگری می‌پرورد. تجربه دینی که در «خودآگاهی بی‌واسطه» ریشه دارد، می‌تواند مدعی همخاستگاه بودن با عقلی باشد که از همان ریشه‌ها نشأت می‌گیرد».  
۲۱. این من می‌اندیشم باید بتواند تمامی تصورات مرا همراهی کند، چرا که در غیر این صورت چیزی در درون من تصور می‌شود که به هیچ روی نمی‌تواند اندیشیده شود، و این به معنای آن است که تصور ناممکن و یا دستکم برای من هیچ (!) است» Kant: KrV, B ۱۳۱ f., (۱۶۵). براندم از آن خوانش کانت پیروی می‌کند Bandom (۲۰۰۱)، ۲۰۷ ff..  
۲۲. البته این نیز هم جسورانه است، چون از این احساس که «آنجا چیزی هست» این حق نتیجه گرفته می‌شود که [می‌توان] هستی این «چیز» را ادعا کرد، به جای آنکه تأمل شود که آیا این احساس می‌تواند علتهای دلایل‌های دیگری، بعنوان نمونه مسمومیت غذایی داشته باشد.  
۲۳. ویژگی و منحصرنبرد بودن پیش از همه مفهوم وحی را بیسان می‌کند، چرا که این خود نموند امر برین در درون ماندگار [این جهان] تنها به خواست شخص برین وابسته است. خدا تصمیم می‌گیرد کجا، بر چه کسی و چگونه خود را آشکار کند. او نمی‌تواند بدین کار مجبور شود (گرچه این را می‌توان چنان کوششی فهمید که درست همین امر را مد نظر دارد).  
۲۴. این فرض همچنین می‌تواند اعتماد به پروژه «ترجمه همیارانه» را توضیح دهد، چون اینگونه که بنگریم، زبان مربوطه یک گونه ممکن برای این کار احساس است، یعنی به این زبان از پیش همچون یک گزینیه در میان چند گزینیه [ممکن] نگرسته می‌شود. از این منظر یک ترجمه همیارانه برای شهروندان دیندار نیز جالب خواهد بود، چرا که آنان چه بسا در فرآیند ترجمه بتوانند زبان خود را به‌گونه‌ای مفید تغییر دهند.  
۲۵. پس در تطابق با این امر، به یقین ممکن است که وقایع تجربه دهه پیشین را بگونه‌ای واپس‌نگرانه (retrospe-ktiv) بازتفسیر کرد، اما در اینجا نیز باید اظهار تردید کرد، اگر کسی بگوید که خدا پیشتر نیز با او سخن گفته بود، اما او هیچ‌گاه خدا را نفهمیده بوده است.  
۲۶. عکس این اما صادق نیست، عدم تقارن شدید نیز یک هسته تشکیل‌دهنده تصویر یهودی-مسیحی خداست. مقایسه کنید با ایسوب ۳۸، ۱-۲۶، ۱۴-۲۹. این تصویر خدای کمتر «مهربان» نیز برخاسته از نظر کسانی در حاشیه نیست، بلکه مؤکداً من جمله از سوی آگوستین، لوتر و کی‌پر کگارد نمایندگی می‌شد.  
۲۷. بنا بر هابرماس درست همین عنصر توسط دست‌کاری ژنتیک به نابودی تهدید می‌شود.  
۲۸. از این منظر می‌توانی توان موضع کلیسا در مورد سقط جنین، کمک به مرگ خودخواسته [به دلیل بیماری‌های درمان‌ناپذیر] یا خودکشی را نیز توضیح داد. «خدا داده است و خدا گرفته است» درست به این معناست که انسان نیز در رابطه با خویشتن نباید [از خود] چیزی را «بگیرد».  
۲۹. در اینجا نویسنده به تمثیلی اشاره دارد که برتراند راسل در نوشتاری با عنوان «آیا خدایی وجود دارد؟» طرح کرده بود. بر مبنای قیاس راسل وظیفه در نوشتار خود یک قوری چای را مفروض می‌گیرد که بین کره زمین و مریخ برگرد خورشید می‌چرخد. این قوری اما آنچنان کوچک است که بوسیله تلسکوپ نیز نمی‌توان آن را مشاهده کرد. حال اگر او بدون حجت و برهان دیگری مدعی شود که چنین قوری وجود دارد، نمی‌تواند انتظار داشته باشد که کسی ادعای او را باور کند، چراکه امکان اثبات خلاف آن وجود ندارد. راسل این تمثیل را در مورد باور به خداوند به کار می‌بندد و اعتقاد به وجود آن قوری مفروض را با باور به خدا قیاس می‌کند. م.

# «راه بیگانگان»: رابطه دین و خشونت



حمیدرضا عریضی

**خلاصه:** در سال ۲۰۱۷ گریم وود<sup>۱</sup> در کتابی که به نام راه بیگانه نوشت، به تفصیل پدیده داعش را بررسی کرد (یادداشت ۱). از نظر او داعش توانسته بود با استفاده از مفاهیمی مذهبی که آن را به شکل خاصی تفسیر کرده بود خشونت را توجیه کند. این مفاهیم مذهبی از نظر وود زیربنای خشونت داعش را می‌سازند. این کتاب به‌طور گسترده خوانده شد و مورد نقدهای جدی قرار گرفت. در این میان، نقد استفان هارتوگ که بر جنبه‌های روان‌شناختی اعضای داعش پرداخته است و نقد محمد فادل که جنبه‌های سیاسی شکل‌گیری داعش را از بعدی تاریخی مدنظر قرار می‌دهد مهم بوده‌اند و در مجله Critical Review چاپ شده‌اند.

مقاله چاپ‌شده در مجله نیوزویک «If Iran Falls, ISIS May Rise again»<sup>۲</sup> بار دیگر توجه را به سمت ظهور مجدد داعش جلب نمود (یادداشت ۲). تام کانر در این مقاله به زمامداران امریکا هشدار داده شده است که تلاش برای شکست جمهوری اسلامی ایران به برآمدن مجدد داعش منجر خواهد شد. وود (۲۰۱۷) در راه بیگانه توجه همگانی را به این ظهور جلب کرده بود. او این ظهور را به یک بازی تشبیه کرده که در آن ایزه بازی ممکن است در جایی از بین برود، اما در نقطه دیگری به‌طور غیرمنتظره مجدداً سر برآورد. وود دلیل وجود داعش را خشونت ذاتی در ایدئولوژی آن‌ها دانسته و به‌نوعی دین را به خشونت ربط داده است، چون این کتاب با وجود زمان اندکی که از نگارش آن می‌گذرد بسیار مورد توجه قرار گرفته است؛ در این مقاله به‌طور مختصر این کتاب را معرفی و به برخی از نقدهای مهم بر آن می‌پردازیم. این نقدها عمدتاً در مجله مهم Critical Review چاپ شده است.

گریم وود (متولد ۲۱ آگوست ۱۹۷۹ تقریباً هم‌زمان با وقوع انقلاب اسلامی ایران) روزنامه‌نگار موفقی است که برای مجله نیویورک قلم می‌زند. وی برای نگارش کتاب مهم راه بیگانه موفق به دریافت جایزه مهم گاورنر جنرال<sup>۳</sup> شد.

گریم وود در کتاب راه بیگانه بر اساس مصاحبه‌ها و ارتباطات بسیار با تعداد زیادی از چهره‌های مهم جنبش داعش و طرفداران آن اظهار می‌دارد که ایده‌های اسلامی که در کتاب‌های بنیادین اسلام و به‌خصوص قرآن ریشه دارد و در جهت‌دهی و انگیزه دادن به بسیاری از پیروان جنبش‌های اسلامی نقش اساسی دارند؛ البته وود معتقد است که مذهب را نمی‌توان تنها عامل تأثیرگذار در اعضای داعش معرفی کرد و بعضی نشانه‌ها و خصوصیات شخصیتی نیز در میان افرادی که جذب این جنبش‌ها می‌شوند، تأثیرگذار است. با این حال او سعی دارد زمینه بحث را نه شخصیت که ایدئولوژی اسلام قرار دهد، به‌خصوص جنبه‌های آخرالزمانی آن که خلیفه، نقش ناجی جهان را ایفا می‌کند. داعش در ابتدا، دولت اسلامی عراق نام داشت و بنابراین خلیفه موعود خلیفه‌ای است که در عراق به‌صورتی نیابتی و استعاره‌ای از بازگشت خلیفه بغداد است. خلافتی که توسط دومین خلیفه عباسی ایجاد شد، اما با ایجاد زمینه در سوریه به داعش یا دولت اسلامی عراق و شام تبدیل شد که جولانی رهبر دیگر گروه افراطی مذهبی آن را پذیرفت. رؤیای داعش خلافتی است که هم استعاره از خلیفه بغداد (عباسی) و هم خلیفه شام (اموی) است؛ خلافتی که قبلاً توسط آتاتورک شکل نوین به آن داده شد.

گریم وود در کتاب راه بیگانه با بررسی داعش به‌عنوان یک نمونه، از دیدگاه جامعه‌شناسی به این سؤال پاسخ می‌دهد که آیا بین مفاهیم اساسی اسلام و خشونت رابطه وجود دارد؟ (یادداشت ۳) و بر این اساس تصویری از گروه داعش و طرفداران آن‌ها که ایده‌های آخرالزمانی دارند به نمایش می‌گذارد. اگرچه که داعش امروزه کنترل مناطق وسیعی از سوریه را دیگر در دست ندارد، اما هراس از ادامه خشونت طرفداران و حامیان این گروه به‌خصوص کسانی که در شبکه‌های سایبری جهانی از آنان حمایت می‌کنند، همچنان وجود دارد. عنوان کتاب راه Stranger است. صفت Stranger هم به معنی بیگانه و هم به معنی تازه کار است و معنی دیگر آن هم غیرعادی است و در مورد افراد داعشی هر سه صفت مصداق دارد. انتخاب واژه Stranger توسط وود با دو ادعای داعش که خود را پیام‌آور آشنای وحی می‌دانند و خود را نه تازه کار که بازگشت‌کنندگان به ریشه‌های اصیل می‌دانند در تضاد است.

وود معتقد است که پدیده داعش یک ایدئولوژی است که سازمان یا محدوده‌ای ندارد و صرف وجود ایدئولوژیکی آن باعث بقای فیزیکی آن شده است. همچنین داعش سازمانی است که حتی اگر تا آخرین نفر عضو آن کشته شود، همچنان باعث برانگیختن سؤالات بسیاری در ذهن اندیشمندان و رهبران بالقوه دیگر خواهد شد و اگر این سازمان به‌طور جدی نقد نشود، خطر آن از میان نخواهد رفت و از جای دیگر سر برون خواهد آورد. وود از بازی Whac-A-Mole مثال می‌آورد. این بازی در سال ۱۹۷۵ توسط کازوو از TOGO اختراع شد که مورد استقبال عموم قرار گرفت و حتی برای آن جشنواره‌هایی هم در ژاپن برگزار شد. در این بازی

اگر بازیکنی را در جایی شکست دهید، از جای دیگری سر برمی آورد. وود این بازی را به از بین بردن داعش تشبیه کرده است که با شکست دادن داعش در صحرای افریقا به طور مثال؛ داعش می تواند از جنوب آسیا سر بیرون آورد. اینکه طرفداران داعش در سومالی، کنیا، اندونزی، تایلند، افغانستان و به خصوص کشورهای اروپایی غربی حضور دارند و هرگز محو نمی شوند (هرچند ضعیف می شوند) مؤید این تشبیه است.

در ادامه اذعان می کند که نوشته او بر اساس مصاحبه ها و اطلاعات به دست آمده از منابع داعشی گردآوری شده که به سه موضوع منتج شده است:

۱. ایدئولوژی یک موتور محرکه قوی برای فعالیت های فردی پیروان داعش است.

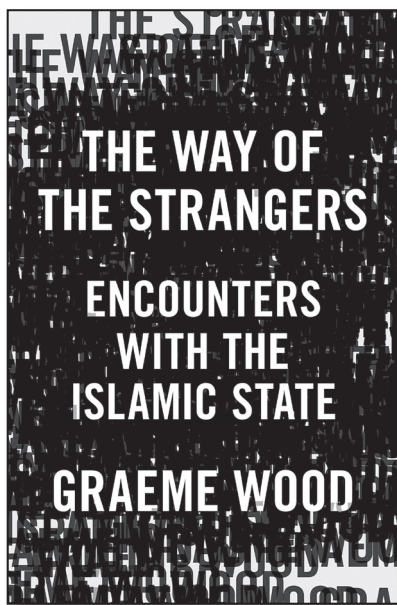
۲. ایدئولوژی آن ها یک نوع خاص از یکپارچگی سلفی است و از ایدئولوژی القاعده مجزا است، گرچه با آن ها تشابهاتی هم دارد.

۳. در تحلیل داعش به صورت نظام دار نقش ایدئولوژی دست کم گرفته شده و ریشه های آن درک نشده است.

از نظر وود دانشمندان علوم اجتماعی همواره نسبت به گروه های فعال تروریستی بی تفاوت بوده اند و با وجود مقاله های کم در این حوزه، نقش مذهب در همان مقاله های اندک هم کمتر مورد توجه قرار گرفته است. چنین کم توجهی حتی در سازمان FBI برای در نظر نگرفتن جنبه های مذهبی جنبش هایی که از بطن آن ها تروریسم سر بیرون می آورد وجود دارد که اگر غیر از این بود، شاید کشتار و خودکشی در فرقه داوودیه اتفاق نمی افتاد. با این نگاه کتاب وود جزو کتاب هایی رده بندی می شود که سعی دارد رمز

خشونت در فرقه های مذهبی را به نوع خاص آن مذهب ربط دهد. وود در کتاب خود سعی دارد ایدئولوژی داعشی ها را در یکال مسلمان را تجزیه و تحلیل کند که نگاه منسجم به جهان داشته و او ریشه اش را تفسیر از کتاب مقدس اسلامی می داند. از نظر وود ایدئولوژی آن ها بسیار متفاوت از مسلمانان میانه روست. او آن ها را با خوارج زمان حضرت علی بن ابیطالب (ع) مقایسه می کند

که برای هر دو گروه شیعه و سنی منفور هستند، آن ها علیه حاکمیت دست به شورش زدند و دیگر مسلمانان را کافر و مشرک خطاب کردند و عقوبت سختی را برای مسلمانان دیگر در نظر می گرفتند. جای تعجب نیست که مسلمانان دنیا اکنون آن ها را نپذیرند و حتی ضد اسلام



بدانند و طارق رمضان، محقق بزرگ اسلام، داعش را بیشتر گروهی سیاسی بدانند تا مذهبی، این موضوع در مذاهب بزرگ بودایی، مسیحی و یهودی نیز وجود دارد؛ یعنی رهبران میانه رو این ادیان نیز جنبش های خشونت آمیز در دین خودشان را محکوم می کنند.

وود را به عنوان متخصص برجسته ISIS (داعش) در غرب عراق می شناسند. مقالات او بسیار تأثیرگذار بوده است. یکی از مقالات او که بسیار خواننده شده است با عنوان فرعی «آیا روم نشان افتخار نهایی داعش است؟» علیه درک آخرالزمانی ترامپ نوشته شده بود که در قالب این جمله او بیان شده بود که «پاپ فرانسیس از انتخاب او به ریاست جمهوری خشنود است، چون اگر او نبود داعش و ایتکان را مورد هجوم قرار می داد» و پاپ فرانسیس بدون اشاره به نام ترامپ نوشته بود که او ترجیح می دهد به جای دیوار کشیدن، پلی به سوی غیرمسیحیان کشیده شود که آشکارا به انتقاد از اراده ترامپ در کشیدن دیوار در مرز مکزیک می پرداخت.

یکی از اولین مرورهای کتاب را «دکستر فیلکنین»<sup>۴</sup> در نیویورک تایمز (۲۰۱۷) نوشته است که وود را بر این مبنا

مورد انتقاد می دهد که تمرکز را بیش از حد بر روی جهان بینی اسلامی رادیکال داعش یانی دارد که خارجی بوده یا تغییر دین داده اند و هیچ کدام از مبارزان داعشی ساکن عراق و سوریه نبوده اند. این انتقاد از شیوه نمونه گیری وود است. نمونه های او سوگیرانه بوده و تورش

گزینش<sup>۵</sup> در آن وجود دارد. این تورش و سوگیری این واقعیت را نادیده می گیرد که زمینه عضوگیری آن ها از سرکوب در دولت نوری مالکی به خصوص در فلولجه آغاز شد.

وود اطلاعات خود را از منابع مختلف (توییت های طرفداران داعش، نشریات و وبسایت هایشان) جمع آوری کرده است. این تورش نمونه گیری مثلاً از اینجاست که بخشی از نمونه های اروپایی غربی که برای کم کردن فاصله خود از میدان نبرد از فضای مجازی استفاده می کنند در نتیجه گیری وود بیشتر اثر را دارد. سؤال دیگری که مطرح می شود این است: آیا این موارد خشونت تنها در اسلام دیده می شود؟ (پورگنسمیر، ۲۰۱۷)<sup>۶</sup> نمونه های خشونت بار زیادی در ادیان مختلف اعم از مسیحیت، بودا و هندو در کنار اسلام دیده می شود و در تمامی آن ها مشابتهایی به دور از اینکه برخاسته از چه سنت و مذهبی هستند، یافت می شود و همه آن ها مواضع خود را بر اساس ترکیبی از اقتدار کتاب مقدس و سابقه تاریخی خود بیان می کنند. نمونه این خشونت ها را در راستگرهای افراطی اسرائیل (نگاه کنید به اسپرنزاک<sup>۷</sup> ۱۹۹۱) یا در میان بوداییان ژاپن در گروه «اوم شینریکو»<sup>۸</sup> که در راه آهن ژاپن، گاز سمی را منتشر کردند می توان دید. در آنجا کسی این رفتارها را به آیین یهود یا بودا نسبت نداد.<sup>۹</sup>

بررسی دنیای افراط گرایان اسلامی بدون مقایسه برابر که در واقع نقش گروه کنترل در تحقیقات جامعه شناسی را دارد و با نادیده گرفتن بافت اجتماعی سیاسی، این فرضیه را به وجود می آورد که این اتفاقات تنها در دین اسلام روی می دهد. عنوان فرعی کتاب وود نه روبرو شدن با عقاید داعشی، بلکه روبرو شدن با عقاید حکومت اسلامی است و به این می پردازد که حامیان حکومت اسلامی چه انگیزه هایی دارند و پیوستن به داعش چه جذابیت هایی برای آن ها دارد. نمونه های به کار گرفته توسط وود، عده ای از حامیان ایدئولوژی جهادی و نه مبارزان ساکن در عراق و سوریه هستند. برای پاسخ به این سؤال باید داعشیان را عمیقاً و از درون بفهمیم. احتمالی که در این مورد مطرح می شود؛ جذابیت ایدئولوژی دینی آنان است که تنها یک بخش این جذابیت را شامل می شود.

عقاید و ایده ها به عنوان متغیر مستقل، رفتارهای اجتماعی را تبیین می کنند (یادداشت ۴)، اما لازم است که آن ها را در بافت اجتماعی در واقع مارکس بر نقش بافت اقتصادی اجتماعی در شکل دهی به ایده ها تأکید کرده است (یادداشت ۵)؛ در اینجا دو گروه نظریه در مورد رابطه دین و خشونت وجود دارد، گروه اول مانند ریچارد داکینز<sup>۱۰</sup> (۲۰۰۶) مدعی هستند، طبیعت مذهب، گرایش به خشونت دارد و از سمت دیگر هواداران دین مانند کارن آرمسترانگ<sup>۱۱</sup> (۲۰۱۴) را می بینیم که معتقد است زمانی که ایده های

از نظر وود ایدئولوژی آن ها بسیار متفاوت از مسلمانان میانه روست. او آن ها را با خوارج زمان حضرت علی بن ابیطالب (ع) مقایسه می کند که برای هر دو گروه شیعه و سنی منفور هستند





گریم وود

مذهبی باعث خشونت می‌شوند در حقیقت از زبان دین برای توجیه و تشدید درگیری‌های اجتماعی برای کسب قدرت استفاده می‌شود. نکته مهم اینجاست که وود فرضیه خود را بر اساس اطلاعات به‌دست‌آمده از افرادی مطرح کرده که با آن‌ها مصاحبه کرده است. این افراد در جبهه جنگ داعش حضور نداشته و صرفاً از آن‌ها طرفداری می‌کردند، آیا می‌توان این روش را منطبق با پدیدارشناسی یا مردم‌شناسی درست دانست؟ چون نمونه او ممکن است به دلایل دیگری (مثلاً فقر و تبعیض) و نه جهان‌بینی خود طرفدار خشونت عاملی شده باشد.

وود در مقاله دیگر خود که بعداً نیورپابلیک در ۲۰۱۴ چاپ کرده است سه نوع مردان مبارز داعش را معرفی می‌کند که شامل ضداجتماعی‌ها، معتقدان واقعی و مصلحت‌گرایان سنی مذهب هستند. آنچه او در کتاب خود نقل کرده، تنها بررسی گروه دوم است، اما چه چیزی این سه نوع مبارز را به هم پیوند می‌دهد؟ احتمالاً خشونت درصحنه‌های واقعی جنگ، بیشتر توسط گروه اول انجام گرفته است. در بخش جالبی از کتاب وود تفکر آخرالزمانی داعش (مک کانت<sup>۱۲</sup>، ۲۰۱۵) را بررسی می‌کند، پیش‌بینی یک مواجهه کیهانی میان حق و باطل که آمدن منجی و شروع یک دوره جدید را نوید می‌دهد. نویسنده کتاب به نقل از «نورمن کوهان» جامعه‌شناس که جنبش‌های اروپایی وسطایی را بررسی کرده می‌گوید آن‌هایی که به این جنبش‌های جهادی می‌پیوندند؛ دنیا را مکانی خطرناک و ناامیدکننده می‌دانند و در تلاش برای سامان

دادن به آن هستند و توماس هگامر<sup>۱۳</sup> (۲۰۱۷) که در مورد گروه داعش تحقیق و تفحص کرده معتقد است که جذابیت این جنبش در ایده‌ها و اعتقادات مذهبی نیست، بلکه در جهان‌بینی کلی‌ای است که با اشاره به مذهب سعی می‌کند، آن را توصیه کنند. آنچه در مورد داعش بیشتر دیده می‌شود افرادی هستند که در قطب افراطی (کرانه‌ای) خشونت را به حد اعلیٰ به نمایش می‌گذارند. مسلماً رهبران داعش از به نمایش گذاشتن خود در جنبه عمومی خشنود هستند و تمایل به ایجاد ترس، پیروان آن‌ها را افزایش می‌دهد.

یکی از منتقدان مهم کتاب وود، استفن هرتاگ است (یادداشت ۶) به نظر او دیدگاه‌های داعش ربطی به ایدئولوژی اسلام نداشته و رهبران داعش از هم‌نشینی مفاهیمی که برای افراد ضداجتماعی

زیرکی این مسائل را بیرون کشیده و به شیوه‌های افراطی تعبیر کرده و باز بر اساس همان نوشته‌ها، مکاتب اسلامی دیگر را بدعت‌گذار و جزو خوارج نامیده است. اینکه گروهی خود را اصیل و دیگران را خوارج (در مصاحبه با تودنهوفر) قلمداد نمایند، نوعی اهمیت قائل شدن برای گروه خودی و طبقه‌بندی اجتماعی است. یکی از افراد داعش در مورد مسیحیان و یهودیان به او می‌گوید:

«یهودیان و مسیحیان و بنا به گفته برخی علما، همین‌طور آتش‌پرستان این‌ها را دارند که در دولت اسلامی جزیه پرداخت کنند، مالیات سرانه یا پناهندگی. اگر آن را پرداخت کنند، بدیهی است که از حمایت ما برخوردار می‌شوند و می‌توانند بر دین خودشان بمانند. مجازند همه چیزهایی که در دینشان هست انجام دهند. البته مجاز نیستند که دیگران را دعوت به آن دین کنند، اما مسلم است که تحت حمایت ما هستند و می‌توانند در آرامش زندگی کنند.»

این خود حسی از اهمیت داشتن و برتر بودن نسبت به افراد دیگر می‌دهد که حتی می‌توانند برخی را موردحمایت قرار داده و برخی دیگر را به مرگ محکوم کنند یعنی سرنوشت دیگران را رقم بزنند. نمونه آن برخورد با شیعیان است. راهی که این بیگانگان در کتاب وود در مقابل شیعیان قرار می‌دهند پرداخت جزیه نیست، فقط مرگ است. تنها راه رستگاری آنان از مرگ توبه است مشروط به اینکه قبل از اسیر شدن بتوانند اثبات کنند که توبه کرده‌اند.

فرد داعشی می‌گوید: «آن‌ها یک راه دارند. ابوبکر بغدادی این راه را به تمام کسانی که در ورطه ارتداد و کفر افتاده‌اند، پیشنهاد کرده است. اگر تا زمانی که ما بر او غالب نشدیم توبه به اظهار پشیمانی کند، توبه‌اش را می‌پذیریم. فرقی هم نمی‌کند که چه تعداد از ما را کشته باشد. حتی اگر صدها نفر از ما را هم کشته

جذاب است، برای عضوگیری استفاده کرده‌اند. درواقع وود معتقدان واقعی داعش را از کسانی که ضداجتماعی بوده و به این گروه پیوسته‌اند جدا کرده است، اما استفن هرتاگ تصور می‌کند که ویژگی افراد ضداجتماعی و اعضای داعش آن‌چنان درهم تنیده شده است که بهتر است داعشی‌ها را ضداجتماعی بدانیم. هرتاگ به روان‌شناسی افراد داعشی به‌طور ویژه توجه کرده است و در صدر این ویژگی‌ها بر میل به دیده شدن تأکید می‌کند. افرادی که نادیده گرفته شده و به آن‌ها توجهی نشده و احساس بی‌معنی بودن در زندگی داشته‌اند ناگهان با یک جهان‌بینی مواجه می‌شوند که به آن‌ها احساس

معنی‌دار بودن می‌دهد؛ اینکه آن‌ها اهمیت دارند. داعش از این خلأ نهایت استفاده را کرده است. نظریه در طلب اهمیت داشتن<sup>۱۴</sup> (SQT) کروگلاسنسکی<sup>۱۵</sup> و فیشمن<sup>۲۰۰۶</sup> مهم‌ترین بعد افراد داعشی را در اهمیتی می‌داند که بعد از پیوستن به این گروه افراد داعشی برای خود پیدا می‌کنند. نظریه طبقه‌بندی اجتماعی تاجفل در روان‌شناسی اجتماعی بین دو گروه تفکیک قائل می‌شود، ما و دیگران<sup>۱۶</sup> و تعلق به گروه خودی، حتی اگر این تعلق بر مبنای ارزش‌های نادرست باشد برای افراد گروه خودی نوعی جذابیت پدید می‌آورد.

نوشته‌های تاریخی و بنیادین اسلامی مانند کتب ادیان مسیحیت و یهودیت برای پیروان امروزی این مکاتب مسائل مبهمی دارد و داعش با

**وود در مقاله دیگر خود که بعداً نیورپابلیک در ۲۰۱۴ چاپ کرده است سه نوع مردان مبارز داعش را معرفی می‌کند که شامل ضداجتماعی‌ها، معتقدان واقعی و مصلحت‌گرایان سنی مذهب هستند. آنچه او در کتاب خود نقل کرده، تنها بررسی گروه دوم است**

باشد، توبه‌اش را می‌پذیریم و به‌عنوان مسلمان او را برادر خود می‌دانیم، اما اگر این کار را نکند او را خواهیم کشت.»

برای شیعیان امکان پرداخت مالیات پناهندگی و غیره وجود ندارد یا اسلام یا شمشیر. کسی که این حس از اهمیت داشتن را برجسته ساخت ابوالاعلی مودودی بود که با نقدی بر همه تاریخ اسلام آن را مملو از جهل و ضلالت می‌دانست و بنابراین در پیروان خود این حس را پدید آورد که انگار آن‌ها نخستین مسلمانان واقعی هستند. متأسفانه دیدگاه‌های مودودی هرگز در جامعه ایران نقد نشده و ریشه‌های خشونت‌آمیز آنکه آماج خود را اینک شیعیان می‌داند به دلیل سمت‌وسو به جهت غرب برعکس موردستایش قرار گرفت، اما نکته جالب اینک سید قطب که مرید مودودی بود با این نوع از نگرش‌ها همدلی داشت. مودودی دو نوع دشمن را تفکیک کرد که دشمن قریب و بعید بود. داعش بعداً از این مفهوم استفاده کرد، اما در چرخشی مفهومی آن را بازتعریف کرد. دشمن بعید که در کشورهای غربی زندگی می‌کرد و دشمن قریب که با بازتعریف زرقاوی از جمله شیعیان بودند. تودنهوفر در مصاحبه با یک فرد داعشی با نوعی انزجار می‌گوید این چیزی که شما می‌گویید بسیار خشونت‌آمیز است و پاسخ می‌شود که این گفته من نیست، این نظر اسلام درباره این افراد است، حکم ارتداد است، هر کس که مرتد باشد کشته می‌شود و دایره گروه خودی آن‌چنان تنگ می‌شود که شیعیان را در آن جایی نیست. با مراجعه به گذشته دیده می‌شود که توصیه‌های آیت‌الله بروجردی (شیعه) و شیخ محمود شلتوت (سنی) چه پادزهرهای مهمی علیه این تنگ کردن دایره مسلمانی بود و حتی توصیه آتاتورک به رضاشاه در مورد ازدواج یک پادشاه شیعی با شاهزاده‌ای سنی (فوزیه) را هم می‌توان فضاسازی برای پیوند این دو گروه دانست. درگذشته تاریخ شیعه و سنی به هم بسیار نزدیک بودند. حسن انصاری تصور می‌کند که بیشتر از آنکه صفویه در ایران شیعه را رواج داد، قبل از آن شیعه که در عهد گورکانیان رواج یافته بود صفویه را بر سرکار آورد. مولوی شاعر بزرگ سنی زیباترین اشعار را در مدح امامان شیعه سروده است. (از علی آموز اخلاص عمل و کجایید ای شهیدان خدائی).

رهبران داعش برای پذیرش این خشونت، وحشی‌گری و تجاوز عمومی خود ریشه و اساسی مطابق با متن کتاب مقدس یافته‌اند که شامل استفاده گسترده از بردگان جنسی نیز می‌شود.

در کتاب راه بیگانه وود به یکی از انگیزه‌های مهم افراد داعش در جنگ اشاره می‌کند: داشتن برده. این مالکیت هم برای انجام دادن کار در مورد مردان است. کاری که بدون مزد انجام می‌گیرد و از نظر افراد داعش ریشه در سنت سلف دارد. یورگن تودنهوفر که از نزدیک

در موصل ده روز با افراد داعش بوده است از زبان یکی از آن‌ها می‌گوید:

«قوانین خاصی وجود دارد. وظایفی هست که برده باید آن‌ها را انجام بدهد. مسلماً مزدی دریافت نمی‌کند، خب یک نفر مالک این شخص است و باید برایش وسیله معاش، جای خواب، غذا، پوشاک و غیره فراهم کند، اما مهم‌ترین جاذبه مربوط به زنان است که به کنیزی گرفته می‌شوند. وود اشاره می‌کند که پیامبر اکرم سه کنیز به نام‌های ماریه قبطیه (مسیحی)، ریحانه و صفیه (هر دو یهودی) داشت. از نظر افراد داعش کنیز هیچ حقوقی نداشته و مقاربت با کنیزان تجاوز به شمار نمی‌آید، حتی اگر خلاف میل آنان باشد» تودنهوفر که در کتاب ده روز با داعش مصاحبه‌های خود با افراد داعش را نقل می‌کند

نیز در مورد مشابهی از آن‌ها سؤال می‌کند که آیا وادار کردن زنان به مقاربت، تجاوز به شمار نمی‌آید و پاسخ می‌شوند «این مسئله نسبی است. وادار کردن چه مفهومی دارد؛ وقتی شخص متعلق به کسی باشد، وادار کردن به چه معناست؟» و وقتی برای اطمینان مجدداً سؤال می‌پرسد که: پس طبق نظر شما تجاوز به یک برده، تجاوز محسوب نمی‌شود. پاسخ می‌شود که «مفهومی به نام تجاوز به برده وجود ندارد. وقتی فرد برده نباشد مقاربت عملی منافی عفت است که در صورت تأهل مجازات آن سنگسار است. اگر متأهل نباشد، صد ضربه شلاق مجازات آن است اما در مورد برده خود، اختیاردار اوست و هرگونه که بخواهد می‌تواند با او رفتار کند.»

هرتاگ معتقد است که وود می‌بایست این جنبه از داعش را نیز پررنگ می‌کرد که برخلاف دیگر افراطیان اسلامی مانند وهابیان عربستان که از نظر دیدگاه به داعش بسیار نزدیک هستند؛ داعش در تطبیق دادن خود با دنیای مدرن و اختیار کردن دیپلماسی و سازش ضعیف عمل کرده است. گروه داعش یکی از احادیث پیامبر را نقل قول می‌کند: پیروان من به چندین فرقه تقسیم می‌شوند و در آخر همه آن‌ها جز یکی به جهنم وارد می‌شود. به نظر داعش دلیل کم بودن تعداد پیروانش همین پیش‌بینی پیامبر است. این تأکید بر اهمیت اقلیت بر اکثریت که مخالف روح دموکراسی غربی است را داعش با ارجاع به

آیاتی از قبیل «قلیل من عبادی الشکور و اکثرهم لایعقلون» توجیه می‌کنند.

از نظر یورگنسیمر (۲۰۱۸)، بیش از ایدئولوژی، شخصیت پیروان داعش مهم است. او در بازبینی انتقادی وود به بررسی انگیزه‌های پیوستن به داعش و انتخاب‌های مصاحبه‌شوندگان نشان می‌دهد که مثلاً آیین پاکشایی که با ناهماهنگی شناختی تبیین می‌شود در جذب آن‌ها به داعش مؤثر است. آیین پاکشایی در فرقه‌های افراطی به‌طور مفصل توسط روان‌شناسان اجتماعی موردبحث قرار گرفته است. در این فرقه‌ها هزینه عضویت زیاد است و همین آن‌ها را جذاب می‌کند، چون توجیه بیرونی وجود ندارد باور عمیقی در پیروان سنت به سازمان ایجاد می‌شود که همان توجیه درونی است.

هرتاگ در کتاب مشترکش با دیگو گامبتا با نام

مهندسی جهاد به شخصیت اعضای داعش پرداخته است. در این کتاب هرتاگ به سه ویژگی شخصیتی اشاره شده است (یادداشت ۷) که علاقه فردی برای گرایش به گروه‌های اسلام تندرو را افزایش می‌دهد: اول، نیاز به مطرح شدن، ویژگی که میل به دیده شدن را می‌رساند. دوم، ویژگی شخصیتی میل افراطی به بیزارگی از دیگران و اخلاقیات سنتی مرتبط است و سوم، میل شدید به مرزبندی داخل گروه و بیرون گروه. گاهی هم مرز خاصی را نمی‌توان بین این سه ویژگی شخصیتی ترسیم کرد. مثال مادر جهادگر ابوقتاده که در کتاب یورگن تودنهوفر با نام خانم E معرفی شده است (یادداشت ۸)، پسر او اصلاً مسیحی و به نام کریستیانست اما با نوعی تبعیض معکوس نسبت به همکلاسی خود به اسلام می‌گروید و نام ابوقتاده را انتخاب می‌کند (میل به دیده شدن)، درحالی که او نخست یک پروتستان آلمانی بوده است. بعداً او از پروتستان‌ها و من جمله پدر و مادرش تبری می‌جوید (بیزارگی از دیگر و مرز بعدی). همان‌طور که قبلاً گفته شد نظریه در طلب اهمیت داشتن و معنی (SQT) با ویژگی اول شخصیتی که هرتاگ برای افراد داعشی قائل است رابطه دارد، اما این ویژگی در افراد داعشی اکثراً با جست‌وجوی هیجان<sup>۱۷</sup> پیوند می‌خورد (شومپه و بلانگر<sup>۱۸</sup>، ۲۰۱۸)، افرادی که در درون یا کمبود هیجان روبه‌رو هستند که

”  
**در کتاب هرتاگ به سه ویژگی شخصیتی اشاره شده است (یادداشت ۷) که علاقه فردی برای گرایش به گروه‌های اسلام تندرو را افزایش می‌دهد: اول، نیاز به مطرح شدن، ویژگی که میل به دیده شدن را می‌رساند. دوم، ویژگی شخصیتی میل افراطی به بیزارگی از دیگران و اخلاقیات سنتی مرتبط است و سوم، میل شدید به مرزبندی داخل گروه و بیرون**

گروه

اکثراً از دیده نشدن و مطرح نشدن و بااهمیت نبودن ناشی می‌شود، در جست‌وجوی هیجان بخشیدن به زندگی خود هستند. مانس اشپیرر<sup>۱۹</sup> در کتاب معروف جباریت در زبان فارسی که اتفاقاً دو ترجمه از آن توسط کریم قصیم (۱۳۶۳) و علی صاحبی (۱۳۸۴) وجود دارد به این ویژگی شخصیتی در افرادی که با خشونت زیاد رنج بر قربانیان خویش جاری می‌سازند اشاره می‌کند که به دلیل ترس سعی می‌کنند مانند فرد پرخاشگر رفتار کنند این رفتار به دلیل همانندسازی با پرخاشگر است که نخستین بار فروید در عقده ادیب آن را شناسایی کرد. افراد عضو گروه داعش احتمالاً افرادی هستند که از خشونت انجام‌شده توسط رهبران گروه بسیار بیمناک‌اند. یک راه غلبه بر این ترس آن است که مانند آن‌ها رفتار کنند؛ یعنی نقش مفعولی خود را به نقش فاعلی تبدیل کند. اشپیرر این ترس را ترس تهاجمی نامیده است (یادداشت ۹).

تحلیل هرتاگ از نشانه‌های شخصیتی بسیار ارزشمند است، اگرچه این تحلیل تنها می‌تواند نشان دهد ایدئولوژی داعش چگونه شکل گرفته است، ولی خشونت آن را توجیه نمی‌کند. در مورد دیدگاه هرتاگ باید افزوده شود که سه خصیصه شخصیتی که در فوق مطرح شده است نه تنها در داعش که در تمام افرادی که به دنبال یک ایدئولوژی این چنینی می‌گردند دیده می‌شود و گرویدن به داعش بستگی به این دارد، که کدام

ایدئولوژی در آن زمان در دسترس این افراد بوده است. داعش را می‌توان ترکیبی از نهیلیسم و خودبزرگ‌بینی (هیرید دو ویژگی) دانست. پیدایش این نوع از نهیلیسم را نیچه پیشگویی کرد.

نیچه در کتاب چنین گفت زرتشت، از نوعی نهیلیسم سخن می‌گوید که به دلیل از بین رفتن ارزش‌های الهی است؛ اما نوع دیگری از نهیلیسم نیز وجود دارد که در آن افراد با ارزش‌های الهی هادی و راهبر بی‌خبران از ارزش‌های الهی هستند. نمونه آن اعضای داعش با تلقی خاص خود از اسلام هستند یکی از آنان در گفت‌وگو با یورگن تودنوفر، انتخابات در جوامع غربی را مترادف با کفر می‌داند. این دقیقاً موضعی است که اولین بار ابوالاعلی مودودی اختیار کرد. متأسفانه بدون توجه به این ویژگی‌ها افرادی او را احیاگر اسلام می‌دانستند و او را ارج می‌نهادند. بعد از آثار نیچه در مورد نهیلیسم، تمدن غرب سعی کرد با تکیه بر خود، جامعه را سامان کند.

## نوع دیگری از نهیلیسم نیز وجود دارد که در آن افراد با ارزش‌های الهی هادی و راهبر بی‌خبران از ارزش‌های الهی هستند. نمونه آن اعضای داعش با تلقی خاص خود از اسلام هستند

احتمالاً نقدهای زیادی بر دیدگاه‌های او می‌توان وارد کرد. نکته جالب یکی از افراد داعشی است که آزادی‌ای که به تصور خود از آن برخوردار است برتر از آزادی در تمدن غرب می‌شمارد. او به تودنوفر می‌گوید:

«غرب معنای واقعی آزادی را نمی‌داند. برای همین بین ما و آن‌ها سوء تفاهم زیادی وجود دارد. آزادی در غرب به این معناست که هر کس هر کاری که می‌خواهد می‌تواند انجام دهد بدون آنکه به حرف کسی گوش کند. برای ما آزادی به معنای رهایی از خواسته‌های دنیوی است. برای همین است که ما می‌توانیم زندگی ساده‌ای داشته باشیم، چون فارغ از میل به مادیات هستیم. این جملات تقریباً عیناً بازگویی جملات ابوالاعلی مودودی است. فردی که آزادی و لیبرالیسم را مترادف با جهل می‌داند و شدیداً مخالف نظام‌های مشروط در جوامع مسلمان بود.»

هنگامی که تودنوفر با رجوع به متن کتاب قرآن به نگرشی همدلانه، تبعیت افراد داعش از کتاب قرآن را با این جملات مورد تردید قرار می‌دهند:

**آیا این اعمال هیچ نسبتی با قرآن دارد که سوره‌هایش به‌طور معمول با این کلمات شروع می‌شود: «به نام خداوند بخشنده و مهربان»، پس بخشندگی داعش کجاست؟ داعش با این همه بی‌رحمی چگونه می‌تواند ادعا**

**کند که به کتاب خدا عمل می‌کند؟** پاسخی می‌شنود که در نگرش بدبینانه توماس هابز دیده می‌شود، اما این بار یک مسلمان داعشی این جملات را بیان می‌کند: «کسی که مقتدر است می‌تواند بخشنده باشد. کسی که ضعیف است باید گریز کند» آیا فردی که چنین تلقی از اسلام دارد به راستی مسلمان است؟ در ادامه فرد داعشی در گفت‌وگو با تودنوفر رویکردی نسبتاً ملایم با مسیحی و یهودی و پیروان کتاب الهی را در پیش می‌گیرد در صورتی که برعکس با مرتد خواندن شیعیان، دیدگاهی سخت افراطی نسبت به آنان نشان می‌دهد. اندیشمند بعدی محمد فادل از نگاه تاریخ کتاب راه یگانه وود را نقد می‌کند. از نظر محمد فادل (۲۰۱۹)، آرمان‌هایی که منجر به داعش شده‌اند، ایده‌آل‌هایی هستند که کشورهای عربی پس از استعمار از زمان فروپاشی امپراتوری عثمانی تبلیغ کرده‌اند. برخلاف آرمان‌های دیرپای قانون اسلامی،

کشورهای عربی پس از استعمار تلاش کرده‌اند تا استبداد خود را از طریق تعهد رسمی به نوعی از هنجارهای اسلامی قانونی کنند. از آنجا که اسلام یک گفتمان سیاسی آماده برای مقاومت در برابر استبداد فراهم می‌کند، جای تعجب نیست که جنبش‌های «اسلامی» پان‌عربی در برابر استبداد مقاومت کرده و دغدغه اصلی خود را به وجود آورده‌اند.

اما داعش سیاست ضد استبداد جنبش‌های سیاسی مدرن پان‌عربی و «اسلامی» را رد می‌کند و در عوض مفهوم مذهبی استبدادی و آخرالزمانی از سیاست را ارائه می‌دهد که به دور از جریان اصلی اهل سنت و به دور از استبدادهای سیاسی کشورهای عربی است. از این نظر، هم‌افزایی عمیقی بین داعش و تمایلات دولت عربی مدرن وجود دارد که هر دو خود را به‌عنوان تنها گزینه جایگزین برای استبداد نشان می‌دهند. بنابراین، تنها راه‌حل بلندمدت برای داعش اصلاح استبداد کشورهای عربی پس از استعمار غرب است.

در اینجا با این سؤال روبه‌رو می‌شویم که آیا ایدئولوژی سیاسی داعش، می‌تواند تأثیر ماندگاری بر سایر جنبش‌های سیاسی با محوریت اسلامی داشته باشد؟ مانند القاعده یا شاید یک جنبش سیاسی جدید است که هنوز به دنیا نیامده است.

وود در خاتمه کتاب خود این امکان را مطرح می‌کند و تا آنجا که استدلال کرده داعش می‌تواند از هرج‌ومرج و جنایت در هرکجا که پیدا شود بهره‌بردار، برای خود و هم‌قطاران خود پایه و اساس بسازد. وود در مورد وخیم‌تر شدن اوضاع بیان می‌کند که گسترش سلفی‌گرایی در سراسر جهان تضمین می‌کند که یک حوزه آماده - حتی اگر اکثر اوقات غیرفعال باشد - نوعی ارتش بالقوه خفته برای داعش است که می‌تواند در شرایط مناسب فعال شود. وود تصور می‌کند که بذر پرورش این حوزه در اسلام یا حداقل نوع خاصی جهان‌بینی از آن وجود دارد. وود همچنین تصور می‌کند که ایدئولوژی آن‌ها به قوت آنان در عزمشان کمک کرده و به‌طور قطعی اقداماتشان را شکل داده است و از آنجا که پیدایش داعش در جهان‌بینی اسلام ریشه دارد امکان ظهور جنبش‌های دیگر نظیر آن را در آینده باید منتظر بود.

محمد فادل عناصر تشکیل‌دهنده هویت دولت - ملت در کشورهای عربی را زبان، مذهب و تاریخ می‌داند که به دلیل شکست ملت‌سازی در این کشورها بعد از جنگ جهانی اول مفاهیم پان‌عربیسم و پان‌ترکیسم شکل گرفت؛ البته کشورهای عربی به‌جز مراکش که جانشین امپراتوری عثمانی به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم شده‌اند تاریخ پس از جنگ جهانی اول این ملت‌ها را مشخص کرده است. همان‌طور که جیکوب لاندو، در کتاب مهم خود پان‌ترکیسم



نشان داده است که پان‌ترکیسم با گرفتن عنوان خلیفه از آخرین سلطان عثمانی صورت گرفت. عنوان خلیفه رؤیای پان‌اسلامیسم بود. اتفاقاً زمانی که عنوان خلیفه از آخرین سلطان عثمانی گرفته شد برخی از نخبه‌های شیعی در هند به آن اعتراض کردند. لقب «خلیفه» را سلطان سلیم (۱۵۲۰-۱۵۱۲) بعد از تسخیر مصر و آوردن آخرین خلیفه مملوکین به استامبول به خود الحاق کرد. پان‌اسلامیسم هدفی بود که سلاطین عثمانی دنبال می‌کردند و با پایان جنگ جهانی اول با شکست در پروژه ملت‌سازی در کشورهای عربی این مفهوم فرو مرد. به‌جز ترکیه که به کمک پان‌ترکیسم - که آن‌هم ابتدا در شوروی شکل گرفت - تا حدی پروژه ملت‌سازی را دنبال کرد کشورهای عربی در آن ناموفق بودند و شاید به همین دلیل و از این نقطه شکاف، داعش ظهور یافت. محمد فادل؛ آن را میراث شکست سه‌گانه سیاسی حاصل از تعارض‌های حل‌نشده بین ناسیونالیسم محلی، ملت‌سازی و پسااستعماری به‌عنوان منبع اولیه برای هویت سیاسی شهروندان و رشد هویت‌های فراملی عرب و مسلمان می‌داند و به اعتقاد فادل به کمک این قوانین استبدادی یک مخزن برای استخدام نیروهای داعش و سایر پروژه‌های سیاسی پان‌اسلامی به‌طور بالقوه وجود دارد.

دیدگاه بسیاری از نویسندگان غربی در مورد داعش کاملاً به زمان حاضر و تحولات کنونی ربط دارد و آن را برخلاف فادل پدیده‌ای تاریخی نمی‌دانند. مثلاً تودنهورفر (۲۰۱۵) که کتاب او ده روز با داعش با ترجمه عبداللهمی و معین‌الدینی منتشر شده است، داعش را زاده ابومصعب زرقاوی و پس از جنگ عراق (۲۰۰۳) می‌داند و به‌خصوص «ویدئوی» سربریدن نیکولاس برگ امریکایی را سرآغازی برای شهرت داعش می‌داند؛ یعنی در همان زمانی که القاعده زرقاوی را پذیرفت و شعبه القاعده در عراق AQI متولد شد.

سؤال مهم این است که کار داعش را یک فرد منحرف ضد اجتماعی انجام می‌دهد که دلیل او یک امر روان‌شناختی است یا مذهب، چنین خشونت‌ها را مجاز می‌شمارد که داعش مدعی آن است. در واقع به نظر در همه ادیان خشونت‌هایی از این قبیل را می‌توان یافت. نمونه‌اش فعالیت جنبش رادیکال ضد عرب گروه Hill top را می‌توان ذکر کرد.

رویکرد این نویسندگان غربی به عهد عتیق به برداشتی از فلسطین می‌انجامد که برای مسلمانان و مسیحیان هیچ جایگاهی قائل نیستند و به تعصب و پیش‌داوری و تبعیض علیه آنان در سرزمین فلسطین دامن می‌زند. اسپرین زاگ (۱۹۹۰) مثالی از یک رهبر سیاسی مذهبی به نام رابیع میرخان می‌زند که از دیدگاه او در عهد عتیق ظهور مجدد مسیح پیش‌بینی شده است که بهشت زمینی اسرائیل را در حکومت

انتقادهای زیادی روبرو شد. تام کانر خود در BBC به برخی از این انتقادهای پاسخ داد.  
 ۲- عنوان این مقاله: Donald (۲۰۱۶) Graeme wood trump and The Apocalypse Is Rome lealy ISIS , feb ۲۲, The Atlantic  
 ۴- به عبارت دیگر، اگر x را عقاید و y را رفتارهای اجتماعی در نظر بگیریم x y  
 ۵- به عبارت دیگر Z X Y که x و y به همان مفهوم، اما Z بافت اقتصادی، اجتماعی است.  
 ۶- هرتاگ در واقع در دو اثر به اتفاق گامبتا در ۲۰۱۶ و در ۲۰۱۹ دیدگاه‌های خود را بیان کرده است.  
 ۷- هرتاگ این سه ویژگی را سه‌گانه روان‌شناختی -Psy- chological triad نامیده است.  
 ۸- در ترجمه فارسی این کتاب در صفحات ۱۴۵-۱۴۲ معرفی شده است.  
 ۹- فریوید چهار نوع همانندسازی تعریف می‌کرد که یکی از آن‌ها همانندسازی با پرخاشگر است.

### پی‌نوشت:

- ۱- Graeme Wood
- ۲- اگر حکومت ایران سقوط کند داعش مجدداً سر برمی‌آورد.
- ۳- Governor General
- ۴- Dexter Filkins
- ۵- Selection bias
- ۶- JurgensMeyer
- ۷- Sprinzak
- ۸- Aum Shinrikyo
- ۹- چشم‌انداز ایران: استیو بنان از پاپ فرانسیس خواست که علیه او اراط‌گرایی اسلامی تبلیغ کند. او در جواب گفت ما در مذهب اسلام، مسیحیت و یهود افراطیونی داریم، ولی افراطی مذهبی معنی نمی‌دهد که بنان از پاپ ناراحت شد.
- ۱۰- Dawkins Richard
- ۱۱- Armstrong Karen
- ۱۲- McCants
- ۱۳- Hegghammer Thomas
- ۱۴- Significance Quest theory
- ۱۵- Kruglanski & Fishman
- ۱۶- Self & others
- ۱۷- Sensation Seeking
- ۱۸- Schumpe & Belanger
- ۱۹- Manes Sperber
- ۲۰- Catastrophic Messinianism

منابع مقاله نزد مجله موجود است

آخرالزمانی خویش می‌سازد و مسیح فقط هنگامی می‌آید که جهان از ظلم پر شده باشد این ایده که ظهور منجی با اوج ظلم در جهان هم‌زمان است را اسپرین زاگ مسیحی کردن فاجعه<sup>۲۰</sup> می‌نامد. از جمله اشاره به شرایطی شده که دوره آخرالزمان معبد یهودی که در سال ۷۰ پیش از میلاد تخریب شد به کوهی که در آن استقرار داشت و در اورشلیم واقع است باز خواهد گشت. نکته قابل توجه این است که این مکان دقیقاً جایی است که قب‌الصخره واقع شده است که برای مسلمانان سومین مکان مقدس شمرده می‌شود.

یکی از شرایط موردنظر برای ظهور مسیح آن است که کرانه غربی فلسطین کاملاً در اختیار یهودیان قرار بگیرد به همین دلیل این پیروان افراطی برای دست یافتن به شرایطی که اسپرین زاگ (۱۹۹۰) فاجعه‌بار خوانده است، دست به هر نوع خشونت می‌زند.

اسپرین زاگ تصور می‌کند رویکرد افراطی داعش تا حد زیادی از خوانش یهودی رابین میرخان گرفته‌برداری شده است و توازی‌های بسیار جالبی بین آن‌ها دیده می‌شود و بر همین اساس وود تصویری کند که داعش از اساطیر مورد نظر خود در ادیان دیگر استفاده کرده و تلاش کرده که متناظر آن‌ها را در دین اسلام بیاورد، اگر چنین باشد؛ نباید خشونت در داعش را به دین اسلام ارتباط داد. بدون تردید این یکی از امتیازات مهم کتاب وود است که داعش را نه بازگشت به سلف که پدیده‌ای کاملاً مدرن می‌داند که رگه‌های التقاطی آن با دو دین مسیحیت و یهود هم وجود دارد. ■

### یادداشت‌ها:

- ۱- عنوان فرعی کتاب چنین است: Encounters with The Islamic State
- ۲- مشخصات این مقاله: Tom O'Connor (۲۰۰۲) if Iran falls ISIS May Rise Again, Newsweek, Dec ۲۷ توضیح این نکته ضروری است که این مقاله با

# فرافکنی و توجیه؛ دو بیماری اجتماعی بزرگ جامعه ما

## نقد فرافکنی در آثار سخنوران فارسی

### بخش پایانی

#### ۲-۳- مصداق‌ها و نمونه‌هایی از دلیل تراشی

دلیل تراشی سازوکار دفاعی بسیار شایعی است که تقریباً همه انسان‌ها - از خرد تا کلان و از پایین‌ترین مراتب اجتماعی گرفته تا بالاترین آن‌ها - کم و بیش، همواره بدان متوسل می‌شوند. به همین دلیل، برای آن می‌توان نمونه‌ها و مثال‌های فراوانی ذکر کرد. به گفته مان:

«دلیل تراشی چنان در زندگی روزانه ما شایع است که نمی‌توان آن را عملی استثنایی یا نابهنجار و بیمارانه خواند. این تمایل در همه ما هست که پیوسته آنچه را می‌خواهیم، یا نمی‌خواهیم، بکنیم به نوعی بهانه و دلیل [ظاهراً] پذیرفتنی مستند کنیم.»

مان، سپس به ارائه مثال‌ها و مصداق‌هایی از دلیل تراشی می‌پردازد:

«دانشجویی که می‌داند باید درس روز بعد را آماده کند، ولی میل شدیدی به گردش دارد پیش خود استدلال می‌کند که مطالعه زیاد برای چشم‌هایش زیان‌بخش است و با این مستمسک، خود را مجاب می‌نماید و کتاب را کنار می‌گذارد. ماجرای روباهی که چون دستش به انگور نمی‌رسد خود را مجاب می‌کند که انگور ترش است، نیز، از مصداق‌های بارز و معروف دلیل تراشی است.»

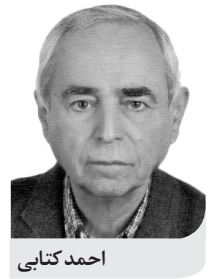
از گفته‌های نقل شده، ممکن است این سوء تفاهم پیش آید که دلیل تراشی امری کاملاً طبیعی و از ابزارهای دفاعی روان آدمی است و بنابراین، نباید به نفی و نقد آن پرداخت. واقع امر این است که دلیل تراشی اگر در حد معتدل و معقول صورت گیرد، مقتضای طبیعت روانی انسان و ابزاری برای رفع کشاکش‌های درونی وی است و در نتیجه، قابل پذیرش است، ولی مشکل اینجاست که این مکانیسم، در بسیاری از موارد، به شکل کاملاً افراطی درمی‌آید و حالت یک عارضه و بیماری اجتماعی را پیدا می‌کند، چنان‌که متأسفانه در جامعه ما بدین صورت درآمده است. در تأیید و توضیح این مدعا، بی‌مناسبت نیست به دو نمونه از این دلیل تراشی‌های غیرطبیعی و افراطی در ارتباط با جامعه ایران، اشاره کنیم که جنبه ناخودآگاه ندارد و دست کم، در مرز بین ناخودآگاهی و خودآگاهی واقع است:

نخستین نمونه توسل بعضی افراد به حیل‌های ظاهراً شرعی برای توجیه مقاصد نامشروع و سودجویانه خود است که بارزترین مصداق آن در عملکرد برخی از نزول‌خواران متظاهر به مذهب مشاهده می‌شود. این افراد، با توجه به اضطراب قرض‌گیرنده، او را وادار می‌کنند مبالغه‌های هنگفتی نزول را در برابر قطعه نباتی که بدو می‌دهند، مطابق عقد صلح، که از عقود شرعی موردقبول فقه است، مصالحه کند و به این ترتیب بر عمل کاملاً غیرشرعی خود، کلاه شرعی می‌گذارند.

نمونه بارز دیگر این گونه دلیل تراشی را می‌توان در عملکرد بعضی گروه‌های سیاسی که در سال‌های قبل از انقلاب، درگیر مبارزات مسلحانه بودند، جست‌وجو کرد. این گروه‌ها چون به دلیل زندگی در خانه‌های تیمی و هزینه‌های خرید اسلحه و غیره به شدت، از نظر مالی در مضیقه بودند، گاه گاهی به سرقت مسلحانه از بانک‌ها می‌پرداختند و در این رهگذر، در بعضی موارد ناگزیر، به جرح و حتی قتل کارمندان بانک یا مشتریان آن‌هم دست می‌یازیدند. در این میان گروه‌هایی که صبغه اسلامی داشتند و یا مدعی پابندی به مبانی

#### ۲-۲- عارضه اجتماعی توجیه (دلیل تراشی)

در مقالات گذشته، از ویژگی‌های بیماری اجتماعی بسیار شایع فرافکنی و پیامدهای آن، به اجمال، سخن رفت و از انعکاس وسیع آن در آثار سخنوران متقدم و متأخر فارسی و نیز در فرهنگ عامه (فولکلور) ایران، به اختصار، یاد شد. در این مقاله بر آنیم به بررسی بیماری اجتماعی رایج دیگری بپردازیم که از گرفتاری‌ها و ابتلائات بزرگ جامعه ما در قشرهای گوناگون است.



احمد کتابی

#### ۱-۲- اصطلاح‌شناسی دلیل تراشی (توجیه)

خویشتر را کوری می‌کردی و مات

تا نیندیشی ز خوابِ واقعات

چند بگریزی نک آمد پیش تو

کوری ادراک مکراندیش تو

(مثنوی، مصحح نیکلسون، ابیات ۲۵۰۲ - ۲۵۰۱)

دلیل تراشی (توجیه)، معادل فارسی اصطلاح انگلیسی و فرانسوی Rationalization است که در روان‌شناسی از جمله مکانیسم‌های دفاعی (Defense Mechanisms) روان انسان شمرده می‌شود.

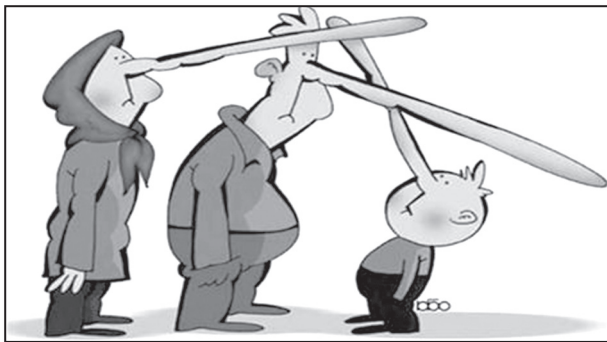
#### ۲-۲- توضیح اجمالی مفهوم دلیل تراشی

در فرهنگ‌ها و متون روان‌شناسی و روان‌پزشکی تعاریف زیادی از این اصطلاح ارائه شده است که به نقل دو مورد آن‌ها اکتفا می‌شود:

**تعریف ۱** - «دلیل تراشی مکانیسم دفاعی ناخودآگاهی است که به وسیله آن، رفتار [ها]، انگیزه‌ها و احساسات غیرمنطقی و ناپذیرفتنی توجیه و تبرئه گردیده و یا به کمک وسایل موجه‌نما، به‌طور ناخودآگاهانه، قابل تحمل و قبول می‌شوند.» (بهرامی و معنوی، فرهنگ لغات و اصطلاحات چهارزبانه روان‌پزشکی، دانشگاه تهران)

**تعریف ۲** - «برای حفظ حرمت نفس خود و معذورکردن خود در چشم خویشتر، بی‌آنکه بدانیم چنین می‌کنیم، گاه به تفکرات نادرستی می‌پردازیم که آن را می‌توان، به اصطلاح «دلیل تراشی» خواند. کاری که می‌کنیم این است که در حقیقت، خود را فریب می‌دهیم تا نقص یا گناه [یا قصور] خود را بپوشانیم. می‌کوشیم تا برای آنچه می‌اندیشیم یا می‌گوییم [یا می‌کنیم]، دلیلی [مشروع یا منطقی یا قابل قبول] بیابیم.» (مان، اصول روان‌شناسی)

چنان‌که از تعریف‌های یادشده به‌روشنی استنباط می‌شود، در مکانیسم دلیل تراشی نیز نظیر فرافکنی، ناخودآگاهی و خودفریبی از لوازم و شرایط اصلی است. در واقع، دلیل تراشی را نباید با ظاهرسازی، یا دروغ‌گویی و امثال آن مشتبه کرد. تظاهرکردن و دروغ‌گفتن کنش‌هایی خودآگاهانه است که خود شخص به تصنعی بودن آن‌ها وقوف و اذعان دارد. البته نمی‌توان انکار کرد که در بعضی موارد، دلیل تراشی در حالتی بینابین - مرز بین خودآگاهی و ناخودآگاهی - صورت می‌گیرد.



اسلامی بودند، این سرقت‌ها را با این مستمسک که بانک‌ها، مؤسسات عظیم رباخواری هستند و بنابراین، مصادره اموال آن‌ها از نظر شرعی بلامانع است توجیه می‌کردند.

و اما، گروه‌های چپ‌گرا به توجیه دیگری متوسل می‌شدند: بانک‌ها را مظهر نظام سرمایه‌داری و نماد استثمار و غارت دسترنج توده‌های مردم تلقی می‌نمودند و یا این استدلال، خود را در تصاحب موجودی بانک‌ها محق و مجاز می‌شمردند. بعضی از افراد این گروه‌ها، در اروپا و امریکا، حتی سرقت از فروشگاه‌ها را هم، با همین استدلال موجه و مجاز می‌دانستند. پس از این توضیحات کلی، اینک به ارائه شواهد متعددی که در فرهنگ و ادب فارسی در نفی و نقد دلیل تراشی ذکر شده است، می‌پردازیم:

## ۴-۲. انعکاس دلیل تراشی در اشعار سخنوران فارسی

گنده پیری گفت کش<sup>۳</sup> خوزی<sup>۴</sup> بریخت:

خود مرا نانِ تهی<sup>۴</sup> بود آرزو  
«ناصرخسرو»

که گفت: پیرزن از میوه می‌کند پرهیز؟

دروغ گفت که: دستش نمی‌رسد به درخت  
«سعدی»

بلند از میوه گو کوتاه گن دست

که کوتاه خود ندارد دست بر شاخ

چه سود از دزدی آن‌که توبه کردن

که نتوانی کمند انداخت بر کاخ  
«همان»

در جوانی پاک‌بودن شیوه پیغمبری است

ورنه هر گیری<sup>۵</sup> به پیری می‌شود پرهیزکار  
«همان»

سرِ گاوِ عصار از آن در که<sup>۶</sup> است

که از کنجدش ریسمان کوتاه است  
«همان»

اگر بر چشم خود روپوش پوشم

ولی بر چشم اهل دل عیانم  
«همان»

ز خود پنهان شدی سر در کشیدی

بیستی چشم تا خود را نبینی  
«همان»

نقش‌های زشت خوابت می‌نمود

می‌رمیدی زان و آن نقش تو بود  
«همان»

## ۵-۲. دلیل تراشی در امثال و حکم فارسی

□ گربه دستش به گوشت نرسید، گفت: پیفت! بوی گند می‌دهد

(دهخدا، امثال و حکم)

□ کلاه کچل را آب برد، گفت: برای سرم گشاد بود.

(امینی، فرهنگ عوام، ص ۶۲۸)

□ قاطر را گفتند، پدرت کیست؟ گفت خاله‌ام مادیان است.<sup>۷</sup>

(همان، ص ۵۸۷)

این مثل در مورد کسانی گفته می‌شود که چون حَسَب و نسب قابل اعتنا و یا معرفی ندارند، خود را به خویشاوندان دور ولی نامدار منتسب می‌کنند.

□ به او گفتم: «چرا از باغ من دزدی می‌کنی»

گفت: برو برای زنت کفش بخر! (برگردان مثل سمنانی به فارسی، به نقل از فرهنگ سمنانی روانشاد دکتر منوچهر ستوده)

□ خرچنگ را گفتند: چرا کج و مُعوج راه می‌روی؟ گفت: جوانی است و هزار پیچ‌وخم! (برگردان مثل گیلکی به فارسی، به نقل از فرهنگ گیلکی شادروان محمود پاینده)

□ سی روجه (= روز) را کردیم سه روجه، اون هم گردن خروجه (= خروسه)

(امثال و حکم دهخدا)

یعنی: سی روز ماه رمضان را سه روز کردیم، در آن سه روز هم، به این بهانه که خروس، در سحر، ما را بیدار نکرد، روزه نگرفتیم. (این مثل، علاوه بر دلیل تراشی، حاکی از مکانیسم فرافکنی هم هست).

□ آدم تبل را فرمان بده، دو هزار نصیحت پدرا نه بشنو!

(امینی، فرهنگ عوام، ص ۳۳)

## ۶-۲. دلیل تراشی در داستان‌های فرهنگ عامه (فولکلور)

### ان‌شاءالله گربه است!

«پیش‌نماز صبحگاهان، دیرگاه، با شتاب، به جانب مسجد روان بود که نمازگزاران به انتظار بودند و فرصت اندک، سگی از منجلاب بیرون پرید. پوست بتکانید و شیخ را سراپا آلوده کرد. شیخ که فرصت غسل و تجدید وضو نداشت، چشم بر هم نهاده رو بگردانید که: «ان‌شاءالله گربه است» علی‌اکبر دهخدا، داستان مزبور را با فصاحت تمام و طنزی بس شیرین به نظم کشیده است. (نقل از کتاب کوچه شاملو و نیز امثال و حکم دهخدا، ذیل «ان‌شاءالله گربه است» و نیز دیوان دهخدا ذیل همان عنوان).

### ای صاحب بزغاله!

«مردی بزغاله‌ای یافت. به او گفتند: «واجب است در معاشر ندا در دهی تا صاحب آن آگاه شود و گم‌گشته خویش بستاند.» مرد در شوارع فریاد می‌زد. ای صاحب و آهسته می‌گفت بزغاله. بدین منظور که هم به واجب شرعی عمل کرده باشد و هم صاحب بزغاله نشنود و آن را از او نستاند.» (همان)

### من هم، یک پایم را از خط بیرون گذاشتم!

مردی با زن خویش در حین سفر دچار راهزنان شد. دزدان پیرامون مرد خطی گرد بر کشیده بدو گفتند: «اگر پای از این خط فراتر نهدی کشته شوی» و پس از رسوایی<sup>۸</sup> با زن و غارت اموال آن‌ها رفتند. همسر آن مرد بر بی‌حمیتی<sup>۹</sup> شوئی خویش ملامت می‌کرد و مرد می‌گفت که: تو ندانی که...» (همان)

### یک دستم تفنگ، یک دستم شمشیر، پس با دندان‌هام جنگ کنم!؟

«مردی از اهل کاشان را سرزنش همی کردند که با سلاحی کامل چگونه مغلوب دشمن شدی؟ گفت...» (همان)

### اقرار به ریاکاری

«عبدالاعلی سلمی» ریاکار بود. روزی به مردی گفت: مردم گمان برند که من ریا پیش‌ام. به خدای سوگند که دیروز روزه داشتم و امروز نیز کسی را از آن آگاه نکردم! (گونه‌ای توجیه یا خودفریبی که در مرز خودآگاهی و ناخودآگاهی صورت گرفته است.) (همان) ■

### یادداشت‌ها:

- ۱- مخفف «اینک»
- ۲- مخفف «که‌اش»
- ۳- کوفته کباب
- ۴- نان خالی
- ۵- در ادبیات فارسی، به‌ویژه در آثار متقدمان، «گبر» به مطلق کافر اطلاق می‌شود.
- ۶- مخفف «گاه»
- ۷- قاطر پستانداری است که اصالت نوعی ندارد و... از جفت‌گیری الاغ با مادیان حاصل می‌شود. (فرهنگ فارسی، دکتر معین)
- ۸- تعرض، تجاوز
- ۹- بی‌غیرتی

# چشم انداز اقتصاد و توسعه



در بخش اقتصاد و توسعه این شماره در گفت‌وگویی با احسان هوشمند چالش‌های توسعه در استان خوزستان را بررسی کرده‌ایم. همچنین بهمن احمدی امویی در یادداشتی نحوه تخصیص بودجه را نقد کرده است. در ادامه محمد آقایی به تحلیل بازار نفت و شرایط ایران در شرایط تحریم پرداخته است. وی معتقد است: «نیاز عمده سیستم ترامپ این بود که تولید نفت خام ایران و ونزولا را برای جا باز کردن عرضه نفت شیل خود به پایین بکشد که ابزارش برای این کار تروریسم اقتصادی تحمیلی و تحریمی بود و این کاری بود که آغاز کرد؛ بنابراین این‌جور نبود که امریکایی‌ها و اروپایی‌ها دامن می‌زنند که تحریم‌ها به دلیل نفوذ منطقه‌ای ایران یا بحث‌های برنامه اتمی ایران و یا برنامه‌های موشکی است. همه این‌ها حرف‌های بی‌منطق و سفسطه و مغلطه و شعار و اشعار بی‌محتواست. اصل قضیه‌ای که در ارتباط با تحریم‌ها وجود داشت و امریکا در عنفوان سال ۲۰۱۸ وارد آن شد و تحریم‌های به‌شدت ظالمانه و سخت را برای کشور ما وضع کرد که در تاریخ دنیا سابقه نداشته، نیاز تولید و توسعه نفت شیل بود.»

در پایان گزارشی از جلسه نقد کتاب گزارش پنجاه سال برنامه‌ریزی نوشته مرحوم هدی صابر تقدیم خوانندگان گرامی می‌شود.

خوزستان، محرومیت و توسعه ناموزون

احسان هوشمند



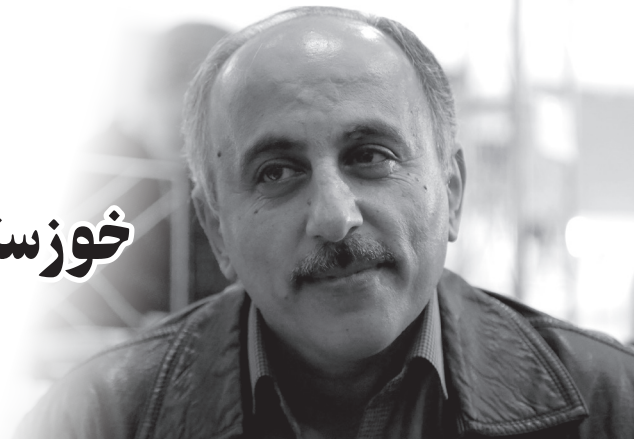
تحولات صنعت و بازار نفت و بازیگران جهانی

محمد آقایی



# خوزستان، محرومیت و توسعه ناموزون

## گفت‌وگو با احسان هوشمند



در شماره‌های پیشین نشریه چشم‌انداز ایران در گفت‌وگوهای متعدد به مشکلات استان‌ها و مناطق مختلف کشور و نیز اقوام ایرانی پرداخته‌ایم. در حال حاضر، استان خوزستان با وجود منابع طبیعی سرشار، دچار محرومیت شدیدی است که نمود آن در برخی چالش‌ها در منطقه قابل مشاهده است. در سال‌های اخیر اعتراضاتی در منطقه شکل گرفته که نمونه آن حوادث آبان‌ماه و اتفاقات خونین ماهشهر است. برای بررسی وضعیت کنونی خوزستان با احسان هوشمند، پژوهشگر اقوام به گفت‌وگو نشستیم.

اقلیتی که فقط در کنار آب در خوزستان زندگی می‌کنند و گروهی نیز فارس‌زبان در استان مستقر هستند. اکثریت قابل توجه استان مسلمان هستند، اقلیت کوچک مندایی که در آنجا زندگی می‌کنند که روزبه‌روز از تعدادشان کم می‌شود. مندایی‌ها همان صابین یا طرفداران یحیی نبی هستند. این گروه تمام مناسکشان با آب انجام می‌شود و فقط در جاهایی که آب باشد زندگی می‌کنند و در خوزستان هم در کنار رودخانه‌هایی از جمله کارون سکونت دارند.

استان خوزستان دارای چند شاخص مهم است: بیش از نیمی از انرژی کشور در خوزستان تولید می‌شود؛ یعنی حدود ۸۰ درصد از انرژی کشور در حفاصل مسجدسلیمان تا آبادان استخراج و تولید می‌شود. شاخص دیگر این استان صنعت پتروشیمی است که الان ۲۱ پتروشیمی کشور در ماهشهر فعال است که ظرفیت توسعه قابل توجهی برای کشور ایجاد کرده است. به دلیل جاری بودن پنج رودخانه مهم کشور مانند کارون، کرخه، دز، جراحی (و مارون) و زهره در این استان حائز اهمیت است که این شاخصه دیگر راهبردی این استان است، افزون بر اینکه خوزستان به‌ویژه بخش مرکزی، غربی و جنوبی آن دشت بسیار وسیعی است. این رودخانه‌ها که از کوهستان بختیاری، لرستان، ایلام و حتی کرمانشاهان به آنجا جاری هستند، قابلیت کشت محصولات کشاورزی را در این استان افزایش داده و در حال حاضر نیمی از غذای کشور به‌واسطه محصولات کشاورزی و باغات موجود در خوزستان از این استان تأمین شود و همین ظرفیت باعث به وجود آمدن چند مجموعه کشت و صنعت مهم در این استان شده که کوچک‌ترین آن کشت و صنعت هفت‌تپه است که این روزها با مسائل و مشکلات زیادی دست‌وپنجه نرم می‌کند و هرروز اخبار مختلفی از آنجا به گوش می‌رسد. در کنار این‌ها تولید فولاد، تأسیسات نورد، تولید برق و سدهای متعدد استان خوزستان را واجد اهمیت اقتصادی در کشور کرده است.

همه این صنایع و منابعی که ذکر کردیم یک کارکرد بزرگ در این استان داشته که کمتر آسیب‌شناسی شده و آن هم کوچ‌گروه زیادی از مردم استان از محل سکونتشان بوده است؛ یعنی این تأسیسات توسعه‌ای باعث تخلیه روستاها و کوچ روستاییان به حاشیه شهرها و گسترش حاشیه‌نشینی در این استان بوده که البته یک عامل هم به کمک این موضوع آمد و آن هم جنگ بود. خوزستان سه دوره مهاجرت عمده داشته است: اولین دوره پیش از انقلاب بود که با آغاز طرح‌های توسعه‌ای و اصلاحات ارضی اتفاق افتاد؛ دوم مهاجرت ناشی از جنگ است؛ و مرحله سوم مهاجرت، دوره‌های سازندگی و پس از آن

### با تشکر از حضور شما در این گفت‌وگو با توجه به تحقیقاتی که اخیراً در منطقه داشته‌اید وضعیت کنونی استان خوزستان را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

«در باره خوزستان ابتدا گزارشی از ظرفیت‌ها و چالش‌های خوزستان و توسعه ناموزون در این استان می‌دهم، بعد وارد بحث چالش‌های این استان می‌شوم و نهایتاً به بحث‌های سیاسی می‌پردازم.

استان خوزستان یکی از مهم‌ترین و راهبردی‌ترین استان‌های کشور برای امروز و آینده ایران است. در تاریخ معاصر خیلی از ما خوزستان را با نفت می‌شناسیم، اکتشاف اولین چاه‌های نفت و تأسیسات متعدد نفتی در استان خوزستان بوده و از این نظر واجد اهمیت راهبردی برای ما ایرانیان است.

استان خوزستان هزار و ۶۳۳ کیلومتر مربع معادل ۳/۹ درصد از مساحت کشور را در برمی‌گیرد. خوزستان شامل ۲۷ شهرستان، ۶۷ بخش، ۱۴۴ دهستان و ۶ هزار و ۴۰۰ روستا (حدود ۴ هزار روستا دارای سکنه و حدود ۲ هزار و ۴۰۰ روستا خالی از سکنه) است. اگر دقیق‌تر بگوییم ۶/۵ درصد از روستاهای کشور در خوزستان قرار دارند و جمعیت این استان در سال ۱۳۹۵ معادل ۴ میلیون و ۵۰۹ هزار و ۷۱۰ هزار نفر است.

همچنین از بعد دیگر باید به این استان پرداخت. خوزستان محل سکونت گروه‌های زبانی متعددی است؛ اکثریتی بختیاری دارد و بخشی قابل توجه و نزدیک به بختیاری‌ها نیز هم‌وطنان عرب‌زبان هستند. در کنار آن‌ها جمعیت کوچکی از لرها (لر کوچک) در اطراف اندیمشک، گروهی شوشی و شوشتری و دزفولی، بهمئی، حتی اقلیتی آذری و کرد و در نهایت گروه اقلیت مندایی‌ها به‌عنوان





است که مردم به دنبال زندگی بهتر عازم جاهای دیگر شدند. در نتیجه جمعیت قابل توجهی از مردم خوزستان امروزه در مسکن غیررسمی زندگی می کنند.

خوزستان با وجود همه این تأسیسات صنعتی متعدد و متنوع و ظرفیت هایی که گفته شد یکی از بالاترین نرخ های بیکاری را دارد و این موضوع نارضایتی اجتماعی قابل توجهی را به دنبال داشته، این در حالی است که شاغلان استان خوزستان در بخش صنعت و معدن در رتبه ششم کشور قرار دارند. در بعضی از سال ها جمعیتی بالغ بر ۱۵ درصد بیکار در این استان وجود داشته است، این در حالی که بخش زیادی از نیروی کار در این استان در بخش دولتی مشغول به کار هستند؛ مثلاً در سال ۹۳ نزدیک به ۶/۵ درصد از کل کارکنان دولت در خوزستان بودند که این نشان می دهد خوزستان رتبه چهارم از نظر تعداد کارکنان دولت در کل کشور را داراست و در کل استان هم رتبه کارکنان دولت نسبت به کل شاغلین ۱۶/۴ است. در حالی که این آمار در کل کشور ۱۱ درصد است. پس سهم کارکنان دولت هم در کسب و کار بسیار بالاست. به سخن دیگر سهم بخش خصوصی در ایجاد فرصت های شغلی و اشتغال زایی و تحول اقتصادی در استان خوزستان بسیار اندک است؛ یعنی بخش خصوصی ضعیف و نحیفی در استان خوزستان فعالیت دارد. این نکته را هم باید اضافه کنم که از نظر میزان و نوع کشت هم عملکرد این استان بسیار پایین است، یعنی با وجود مقدار زیاد منابع آبی و زمین حاصل خیز میزان تولید گندم در این استان نسبت به هکتار، رتبه ۱۹ در کشور است، در حالی که این استان رتبه اول میزان تولید گندم و رتبه دوم سطح زیر کشت را در کشور دارد که نشان دهنده کشت غیراصولی و غیرمکانیزه در این استان است؛ یعنی تولیدات کشاورزی استان چندان دانش پایه نیست و بر مبنای صحیح و علمی و کارشناسی صورت نمی گیرد.

### دلیل بهره‌وری کم در کشاورزی این استان چیست؟

نبود تخصص و فناوری مدرن کشاورزی یکی از مهم ترین دلایل این مسئله است. نکته دوم آسیب هایی است که در اثر بهره برداری بی رویه به زمین های کشاورزی به این استان وارد شده، در عین حال استفاده قابل توجه از کود شیمیایی که معادل ۱۴ درصد از کل کود شیمیایی مصرف شده در کشور در این استان به کار برده شده که اثرات بسیار مخرب زیست محیطی دارد. به جز نفت ۲/۷ درصد سایر معادن کشور هم در خوزستان قرار دارد، در حالی که سهم شاغلان معدن در خوزستان ۱/۷ شاغلان این بخش در کل کشور است؛ یعنی این موضوع باید با دقت بررسی شود که علی رغم سهم ۲/۷ درصدی معادن کشور چرا سهم اشتغال در معادن و فناوری های مربوطه چندان زیاد نیست.

و برخوردی با کارهای غیرکارشناسی صورت نگرفته؛ پس بودجه قابل توجهی برای فاضلاب خوزستان خرج شده است، در حالی که امروزه یکی از مهم ترین مشکلات خوزستان موضوع سیستم فاضلاب های این استان به ویژه در شهرهای بزرگ مانند اهواز و آبادان است. مشکلات فاضلاب شهرستان کارون و کوت عبدالله هم در ماه های اخیر بازتاب رسانه ای زیادی داشت.

### آیا وضعیت جغرافیایی منطقه در این مسئله تأثیر دارد؟

این شرایط از جمله وجود رودخانه های مختلف و مسطح بودن و دشت بودن زمین ها مهم است. تجاری هم در دنیا وجود دارد مثل هلند که سراسر دشت است، ولی چرا ما برای خوزستان نمی توانیم از این تجارب علمی و فنی به نحو مطلوبی استفاده کنیم.

از نظر راه ها هم خوزستان دارای اهمیت است و مثلاً جاده بین المللی ماهشهر در خط راه شمال به جنوب کشور قرار دارد و به اصطلاح کل خوزستان از جنوب به شمال را طی می کند، یعنی شاخص های راه ها جنبه های مثبت مهمی دارد، اما به نسبت راه ها به تعداد خودروها و بار منتقل شده هم وضعیت نامطلوبی را نمایان می کند؛ از نظر راه های روستایی، استان خوزستان وضعیت مطلوبی ندارد و از نظر حمل و نقل عمومی شهر اهواز وضعیت مثبتی ندارد. از نظر نرخ باسوادی خوزستان در رتبه پانزدهم کشور است؛ یعنی ۸۳/۵ جمعیت خوزستان باسواد هستند که بالاترین آن در ماهشهر است. از نظر تعداد مدارس نسبت به تعداد دانش آموزان وضعیت مطلوبی ندارد و در رتبه بیستم کشور است. در بهداشت و درمان اگرچه از نظر بیمارستان های فعال حائز رتبه پنجم در کشور است، اما به لحاظ تخت ثابت یعنی با شاخص ۱۰ هزار نفر ۱۶ تخت، در رتبه هجدهم کشور است. از نظر خانه های

از نظر شرکت ها و کارگاه های صنعتی با بیش از ده نفر نیروی کار، سهم خوزستان با ۳۶۲ کارگاه در کشور رتبه چهارم را دارد که ۲۳۱ کارگاه دارای ۱۰ تا ۴۹ نفر کارگر هستند که رتبه ۱۷ کشوری را دارد. پس سهم خوزستان از نظر کارگاه های صنعتی کشور ۶/۶ درصد است و در رتبه سوم است که از میانگین کشور بالاتر است، ضمن اینکه از نظر ارزش افزوده این کارگاه ها هم یعنی با کارکنان ۵۰ نفر و بیشتر هم با سهم ۱۸ درصدی در کشور در رتبه اول کشور است.

با وجود این ها بازهم آمار بیکاری بالاست و این به دلیل نحیف بودن بخش خصوصی در این استان راهبردی است، در واقع خوزستان یکی از دولتی ترین استان های کشور است.

این نکته را هم اضافه کنم که استان خوزستان حدود ۱۳۰۰ کیلومتر مرز آبی و خاکی دارد که افزون بر کارکردهای مثبت فراوان اقتصادی، مسائل و مشکلات زیادی از نظر قاچاق و مسائل امنیتی دارد. یکی از عجایب شاخص های توسعه در استان خوزستان این است که این استان با وجود منابع آبی فراوان مشکل آب آشامیدنی دارد، به طوری که ۱۰۷۰ روستا یعنی حدوداً ۲۶ درصد روستاهای استان فاقد تأسیسات آب آشامیدنی است یعنی با تانکر برایشان آب می برند.

مشکل بعدی خوزستان مسئله فاضلاب است که با توجه به بودجه قابل توجهی که برای شبکه فاضلاب در این استان هزینه می شود و شبکه فاضلاب خوزستان ۵۵۴۳ کیلومتر است یعنی سهم آن در کل کشور ۱۰/۳ درصد بوده و در جایگاه سوم است و این استان با ۵۸۲ هزار انشعاب فاضلاب شهری سهم ۹/۵ درصدی دارد و از حیث تعداد انشعاب فاضلاب در جایگاه چهارم قرار دارد، اما باز هم می بینیم با یک باران شدید فاضلاب پس می زند و به داخل شهر و خانه های مردم وارد می شود. مهندسی دقیق، کارشناسی شده و نظارت شده ای صورت نگرفته و احیاناً مؤاخذه

بهداشت به‌ازای هر هزار نفر جمعیت روستایی در رتبه ۲۹ کشور است و البته مسجدسلیمان در بدترین وضعیت قرار دارد. از نظر پزشکان عمومی در جایگاه ششم و از نظر پزشکان متخصص در جایگاه پنجم کشور است. به لحاظ تعداد جمعیت به‌ازای هر پزشک در رتبه هفدهم است و به‌ازای هر پزشک متخصص رتبه ۱۷ و پزشک عمومی رتبه ۲۳ قرار دارد. از نظر فرهنگ، ورزش و عمران شهری با توجه به اینکه خوزستان ۷۶ شهر دارد مشکلاتی هم دارد، همین‌طور که به لحاظ عمران روستایی هم مشکلات اجتماعی زیادی دارد. پس نکته مهم اینکه خوزستان به‌شدت با توسعه ناموزون و ناپایدار دست به‌گریبان است؛ یعنی از سویی بخش بزرگی از تأسیسات نفتی، گازی، پالایشگاهی، پتروشیمی، آب، برق، فولاد و سایر صنایع کشور در استان خوزستان مستقر است، ده‌ها هزار کارگر و کارکنان صنعتی در این واحدها مشغول هستند، اما در مناطقی مثل مسجدسلیمان، ایذه، رامشیر، آغاچاری و باغ‌ملک یا حاشیه شهرهای اهواز و ماهشهر و هویزه هم به‌شدت با چالش‌های توسعه‌نیافتگی دست به‌گریبان است. فراموش نکنیم صدها هزار نفر از مردم خوزستان به دلیل همین ناموزونی ساختار توسعه‌ای به حاشیه‌نشینی فضایی یعنی اسکان در سکونتگاه‌های غیررسمی در مناطق حاشیه‌ای روی آورده‌اند. حدود ۹۰۰ هزار نفر در استان خوزستان در حاشیه زندگی می‌کنند و اهواز بعد از مشهد دومین شهر حاشیه‌نشین کشور است. می‌دانیم که خوزستان هشت بندر دارد؛ چهار بندر امام خمینی، خرمشهر، آبادان و ماهشهر کارکرد بین‌المللی دارند، حمل‌ونقل هوایی دارند یعنی شش فرودگاه، ظرفیت جابه‌جایی ۵ میلیون نفر در سال را دارد و فرودگاه اهواز از نظر میزان جابه‌جایی مسافر، چهارمین فرودگاه کشور است. خوزستان با ۲۳ میلیارد تن کالای حمل‌شده رتبه اول در میان استان‌های کشور دارد و البته نسبت بزرگراه و آزادراه به کل راه‌های استان ۱۷ درصد است، دو پایانه مرزی دارد، چند منطقه آزاد و ویژه اقتصادی دارد، ده واحد صنعتی فولاد، ۹ واحد کشت و صنعت، سه کارخانه سیمان و سیصد واحد سازنده قطعات

صنعتی و تجهیزات بزرگ در این استان هدایت می‌کنند که ۸۱ شهرک و ناحیه صنعتی مصوب دارد که ۵۱ تا از آن‌ها فعال هستند.

خوزستان از نظر جاذبه‌های گردشگری هم از استان‌های شاخص و عمده کشور است اما از نظر آموزش و پرورش، آموزش عالی، بهداشت و درمان با مشکلاتی روبه‌روست. به چند شاخصه این

توسعه ناموزون وارد می‌شوم. یکی از استان‌های کشور که بالاترین و بیشترین درصد تخریب محیط‌زیست را داشته استان خوزستان است که نتیجه آن ریزگردها و آلاینده‌های زیست‌محیطی و شرایط اقلیمی است. مثلاً در سال‌های ۹۵ و ۹۶ حدود ۲۳۰ روز در سال هوای بعضی از شهرهای استان ناسالم بوده است که ۳۴ روز آن با پدیده ریزگرد حاد مواجه بوده است یا در سال ۹۶ حدوداً ۶۹ روز دما بالای ۴۹ درجه بوده است. همان سال هم با بحران برق مواجه بودیم. حدود ۷۵۰۰ نفر هم بیمار تنفسی فقط در اهواز داشتیم. این آمارها و شاخص‌ها به ما می‌گویند استان خوزستان بیش از هر زمان دیگری نیازمند توجه و تدبیر و برنامه‌ریزی برای رفع چالش‌های بزرگ است. مردم خوزستان در این سال‌ها با درد و رنج‌ها و آلام بسیاری دست به‌گریبان هستند. رنج و آلامی که دخالت ما در طبیعت و اقلیم و زیست‌بوم مردمان ارجمند این بخش از ایران عزیز است. پس بر مسئولان کشور واجب است بیش از گذشته برای رفع آلام این مردم بکوشند و رسانه‌ها بیش از پیش درباره مصائب و مشکلات خوزستان اطلاع‌رسانی کنند.

قبل از انقلاب، استان خوزستان یکی از مهاجرپذیرترین استان‌های کشور بود. الآن خوزستان از مهاجرفرست‌ترین استان‌های کشور است و مقایسه کنیم که هنوز جمعیت آبادان بعد از گذشت حدود سی سال از جنگ به جمعیت قبل از جنگ بازنگشته است. درحالی که قبل از انقلاب خیلی‌ها آرزو داشتند به آبادان بروند و تفریح کنند. آنجا چندین کنسولگری خارجی، تأسیسات عمران شهری، پارک‌ها و مراکز تفریحی فراوانی بود که امروزه آبادان

یعنی شهر خاطره‌های بسیاری از ایرانیان با مشکلات متعددی روبه‌روست. خرمشهر هم حال و روز بهتری از آبادان ندارد. نتیجه این شده که خوزستان به استانی مبدل شده که با حاشیه‌ها دست به‌گریبان است. ما در شهر اهواز حواشی داریم با نام کوی مندلی، کوی کریشان، کوی گل‌بهار، کوی ملاشیه، کوی علوی، کوی گلدشت، کوی سادات، کوی سلیم‌آباد، شهرک مهاجرین و بسیاری نقاط دیگر. این مناطق در حاشیه شهر اهواز مناطقی هستند که

نه شهر هستند و نه روستا و در سال‌های گذشته نه از خدمات شهری قابل توجهی برخوردار بوده‌اند نه از خدمات روستایی. مقایسه شاخص‌های آموزشی در این مناطق از نظر مدرسه، مهدکودک، امکانات درمانی، درمانگاه، داروخانه، بیمارستان، مطب پزشک، پارک و وسایل ورزشی و وسایل بازی، کلاتری، فروشگاه‌های بزرگ، بانک، سالن

ورزشی، کتابخانه، مسجد، پمپ‌بنزین، ایستگاه تاکسی، اتوبوس، سرویس بهداشتی، سطل زباله و خدمات شهری و رفاه و عمران شهری نشان می‌دهد وضعیت این حواشی بسیار نگران‌کننده است.

جمعیت خوزستان به‌ویژه بخش‌های جنوبی و غربی استان جمعیتی است که پیش از این در میان طوایف زندگی می‌کردند و در میان جمعیت‌های عرب، طایفه و عشیره دارای اهمیت بسزایی است. جمعیتی که قبلاً در روستا بوده و مناسبات اجتماعی داشته، کنترل اجتماعی طایفگی و عشیره‌ای وجود داشته و الآن از آن کنده شده و به حواشی می‌رود که کمترین امکانات را هم دارد. مثلاً کسی که می‌خواهد از ملاشیه به اهواز برود متوسط معطلی او در ایستگاه اتوبوس ۴۵ دقیقه است چون خدمات شهری بسیار ضعیف است. ما در منطقه‌ای که این شاخص ناموزون توسعه شکل گرفته و فرد از آن سیستم سنتی عشیره‌ای مهاجرت کرده، هیچ برنامه فرهنگی و اجتماعی برای جذب او نداشتیم. حاکمیت هیچ برنامه‌ای برای اداره آنجا به لحاظ فرهنگی و اجتماعی نداشته پس نتیجه چه می‌شود؟

از سال ۶۸ یعنی بعد از جنگ تحت تأثیر یک سلسله عوامل داخلی و خارجی به تدریج در بخش‌هایی از خوزستان گرایش به جریان‌های سیاسی یا حتی تغییر مذهب به‌سوی جریان‌های تکفیری و وهابی آغاز می‌شود. همین مردم خوزستان مدعی هستند قبل از صفویه این مردم شیعه بودند. حتی برخی طوایف مثل حلاف در شهر حمیدیه می‌گویند ما هم پیمان حسین بن علی از روز عاشورا هستیم. چه می‌شود که جامعه‌ای که از گذشته به شاخص مذهب به‌عنوان یک ویژگی اعتقادی و به‌عنوان یک عنصر متمایزکننده طایفه‌ای و عشیره‌ای نگاه می‌کرده گروهی هرچند محدود از آن‌ها تغییر مذهب می‌دهند؟ مگر غیر از این است که قانون اساسی کشور و دولت جمهوری اسلامی می‌گویند که مذهب رسمی در کشور شیعه است و تمام امکانات کشور هم در راستای تعمیق ارزش‌های شیعی در کشور بوده است. درحالی که نظام سیاسی هم یک نظام شیعی است و تبلیغات رسمی هم تبلیغات شیعی است چطور می‌شود در این جامعه ولو با تعداد پایین تغییر مذهب می‌دهند؟

### دلیل گرایش به تغییر مذهب چیست؟

یکی از زمینه‌های تغییر مذهب توسعه ناموزون است. جامعه خوزستان خودش را با چهارمحال و بختیاری و همسایگانش مقایسه نمی‌کند، خودش را با کویت، بحرین، قطر و امارات مقایسه می‌کند. گروهی می‌گویند ما جمعیت قابل توجهی با امکاناتی مثل نفت هستیم، اما در سطح زندگی مان مثل کویتی‌ها و قطری‌ها نیستیم؛ یعنی یک جامعه برخوردار نیستیم. آورده توسعه صنایع نفت و سایر صنایع استان در سفره مردم خیلی مشهود نیست.

”  
استان خوزستان یکی از مهاجرپذیرترین استان‌های کشور بود. الآن خوزستان از مهاجرفرست‌ترین استان‌های کشور است و مقایسه کنیم که هنوز جمعیت آبادان بعد از گذشت حدود سی سال از جنگ به جمعیت قبل از جنگ بازنگشته است



این تحلیلی است که در عوام شکل گرفته است. وقتی می‌گوییم توسعه ناموزون یعنی بخش‌هایی از جامعه از خدمات توسعه کشور محروم‌اند. ما در شهر ماهشهر که اتفاقات آبان‌ماه رخ داد در نزدیکی چمران منطقه‌ای داریم به نام گاما یا همان شهرک ولیعصر. دو سال قبل من از آنجا بازدید کردم. یک جمعیت فقیر مهاجر که نه هنوز شهر بود و نه روستا، هیچ تأسیسات دولتی در آنجا نبود. جامعه‌ای که یک برنامه فرهنگی و آموزشی نداشته باشد، مدرسه و سایر خدمات موردنیاز شهروندان به او ارائه نمی‌شود و از آن طرف در معرض رسانه‌های متنوع خارجی است (۵۵ شبکه ماهواره‌ای در خوزستان به زبان عربی با تمرکز بر مسائل خوزستان دریافت می‌شوند که بخش عمده برنامه‌های آن‌ها بحث تغییر مذهب را در دستور کار دارد) در همین مناطق محروم ممکن است تلویزیون ایران خیلی خوب آنتن دهد، اما مردم از شبکه‌های ماهواره‌ای استفاده می‌کنند.

نکته دیگر اینکه در اتفاقات آبان‌ماه اتفاقات شهرک چمران و یا طالقانی شبیه به هم است. جمعیتی که در یک منطقه محدود زندگی می‌کند و با کمترین امکانات خدمات، حتی آن جامعه در معرض رسانه‌های خارجی است، پس یک موج نارضایتی ایجاد می‌شود. بازتاب این نارضایتی دو دسته می‌شود: یکی تقویت جریانی است که از قبل سابقه دارد؛ یعنی عرب‌گرایی افراطی، جریان قوی که از محی‌الدین الناصر متأثر بودند که در دهه ۴۰ در رژیم سابق اعدام شد. یکی از این بازتاب‌های توسعه ناموزون خود را در عروبت یا عربیت نشان می‌دهد، یعنی یک جریان تجزیه‌طلبی که نمونه آن در سال‌های ۵۷ و ۵۸ ماجرای شیخ شیبیر خاقانی است (مقصود جریان خلق عرب است). این جریان در بعد از انقلاب هم نمونه‌هایی داشت که آخرین آن همین جریان الاهوازیه است. یکی دیگر از پیامدهای آن تغییر مذهب به روایت وهابیت است که یکی از شاخه‌های آن در جریان‌های تکفیری و داعش است که توانستند در خوزستان به تدریج پارگیری کنند. این‌ها فعلاً هم با جریان‌های قوم‌گرایی عربی رابطه خوبی ندارند و همه این‌ها را مشرک می‌دانند و گرایششان بیشتر به آیین جدید است.

این جامعه یعنی استان خوزستان چه مشخصه‌ای دارد؟ یکی ناتوانی نظام دیوانی کشور در اداره آنجاست که یکی از مهم‌ترین شاخص‌های ضعف نظام بوروکراتیک یا ضعف دولت و حاکمیت در آنجا، مسئله مدیران آنجاست. ما در استان خوزستان و مجموعه مدیران سیاسی، مدیران فرهنگی، مدیران اجتماعی و مدیران سیاسی و توسعه‌ای و انتظامی و امنیتی و اقتصادی داریم که قاعداً پیش از قبول مسئولیت نیازمند آموزش‌های ویژه هستند؛ نه تنها در خوزستان بلکه در کل کشور مدیران نیازمند آموزش هستند که متأسفانه از این توانایی بی‌بهره‌اند؛ یعنی نظام دیوانی احساس نیاز نمی‌کند مدیران کشور پیش از گرفتن

استان خوزستان بیش از دیگر استان‌های کشور نیازمند استفاده از برنامه‌های برآمده از آمایش‌های سرزمین برای فائق آمدن بر مسائل پیش‌رو است. این موضوع فعلاً محلی از اعراب در نظام تدبیر کشور ندارد!

نکته حائز اهمیت دیگر در مسئله تغییر مذهب بحث مشارکت اجتماعی است. مدیر ناتوان نمی‌تواند از ظرفیت‌های اجتماعی جامعه‌اش استفاده کند، نمی‌تواند ظرفیت‌سازی کند، نمی‌تواند از ظرفیت عشایر و طوایف و سرمایه اجتماعی آنجا به نفع برنامه‌های خود و در راستای منافع ملی استفاده کند. این مسئله افزون بر مشکلات عدیده اقتصادی و فقر موجب شکل‌گیری یک احساس بسیار مهم می‌شود؛ احساس تبعیض یعنی مردم می‌گویند چرا وقتی این همه کارخانه وجود دارد بچه‌های ما بیکار هستند. همان‌طور که گفتم به لحاظ سهم بخش دولتی در اقتصاد خوزستان یکی از دولتی‌ترین اقتصادهای کشور است.

**نقل می‌شد که معترضان ماهشهر می‌گفتند ما تحصیلکرده و متخصص هستیم و ما را به نگهبانی استخدام می‌کنند، در حالی که تحصیلکرده‌های تهرانی همه پست‌ها را گرفته‌اند.**

«این روایت البته دقیق نیست. همین‌الآن رئیس مهم‌ترین کشت و صنعت استان خوزستان آقای ناصری است که اتفاقاً عرب هستند، اما چون روزبه‌روز بر شمار نیروهای تحصیلکرده اضافه شده بدون اینکه برای آینده‌شان برنامه‌ای تدارک دیده باشند و به تدریج احساس تبعیض شکل می‌گیرد که حتی ممکن است از خود تبعیض خطرناک‌تر باشد. بخش دولتی هم توان به‌کارگیری این نیروهای تحصیلکرده را ندارد. به تدریج این احساس شکل می‌گیرد چون فرد در خانه‌اش فرزند تحصیلکرده دارد، ولی می‌بیند همسایه‌اش بی‌سواد است اما چون در سال‌های

مسئولیت آموزش ببینند. دقت کنید من در بررسی که داشتم از مجموع ۲۷ فرماندار استان خوزستان اکثریت فارغ‌التحصیل دانشگاه آزاد هستند اینکه دانشگاه آزاد به‌خودی‌خود جایگاه علمی پایین‌تری نسبت به دانشگاه دولتی داشته باشد؛ خیر. اما تأسیس دانشگاه‌های ریز و درشت آزاد اسلامی در شهرهای مختلف کشور بدون وجود زیرساخت‌های لازم و بدون داشتن هیئت‌علمی مناسب مدرک‌گرایی را رواج داده است. یکی از فرماندارها هم فارغ‌التحصیل دانشگاه پیام نور است. آیا این مدیران فارغ‌التحصیل این مراکز آموزش عالی تأثیری جدی در بازبینی و در مدیریت توسعه و چالش‌های آنجا دارد یا خیر؟ یکی دیگر از مسائل و مشکلات مدیریت کشور و از جمله خوزستان افراط در بومی‌گزینی مدیریت است؛ یعنی به‌جای اینکه تلاش شود شایسته، مدیر شود تلاش می‌شود مدیران محلی شود و به‌نوعی به کارمندان یا کارگزاران نمایندگان مجلس مبدل شوند که خود این هم ضعف است. شاید قبلاً هم گفته باشم وقتی در خوزستان سیل آمد و این استان با بزرگ‌ترین بحران بعد از سال‌های جنگ روبه‌رو شد فرماندار شهرستان سوسنگرد که تازه منصوب شده بود در وسط سیل با نماینده مجلس شهرستان بحثش می‌شود، هر دو اهل سوسنگردند. فرماندار استعفا می‌دهد و محل خدمتش را ترک می‌کند. مانند فرماندهی که در وقت عملیات نظامی نیروهای تحت امرش را رها کند. نه تنها برخوردی با ایشان صورت نگرفت، بلکه الآن شهردار خرمشهر است. در حادثه سیل، سوسنگرد فرمانده ندارد و نیروهای مختلف امدادی مستقر هستند و به دلیل فقدان مدیریت، ناهماهنگی سبب هدررفت انرژی‌ها می‌شود. پس مسئله مدیریت هم یکی از مسائل مهم است. موضوع دیگر که کشوری است موضوع نبود برنامه‌های جامع ناشی از آمایش سرزمین برای توسعه استان و مدیریت چالش‌های پیش‌رو است.

قبل استخدام شده، مدام در ذهن خودش قیاس می‌کند و این احساس بی‌توجهی به فرزندان این فرد موجب ناراضی می‌شود. از کسانی که در ۳۱ شهریور ۹۷ تفنگ به دست گرفتند و رژه نیروهای مسلح را مورد هجوم قرار دادند، دو برادر و یک پسرعمو بودند که همه اهالی منطقه کوی مندلی بودند و در همان‌جا تغییر مذهب دادند. مادر آنها تعریف می‌کرده که یکی از فرزندان الکترونیک و دیگری مکانیک در دانشگاه‌های دولتی شوشتر و آبادان خوانده بودند. وقتی بچه‌ها دانشگاه می‌رفتند از شدت فقر انگشت شصتشان از کفش بیرون می‌زده، چون توان خرید کفش را نداشتند و همواره این حس فقر و تبعیض در وجودشان زبانه می‌کشید. پس در این بستر است که زمینه برای جریان‌های افراطی مهیا می‌شود.

خوزستان استان راهبردی این کشور است. ما برای اداره استان خوزستان نیازمند برنامه مدون متناسب با شرایط استان خوزستان هستیم که کارشناسی هم شده باشد و افق‌های پیش‌رو را در پنج سال و پانزده سال و بیست آینده ترسیم کند اما این مهم فعلاً در دستور کار قرار ندارد؛ یعنی راهبردی برای اداره استان خوزستان وجود ندارد؛ اگر دقیق‌تر بیان کنم نظام حکمرانی در استان خوزستان امروزه متناسب با شرایط خوزستان نیست؛ یعنی خوزستان نیازمند ارتقا و اصلاح نظام حکمرانی است و

بایستی متناسب با این ارتقاء نظام حکمرانی برنامه‌ای هم داشته باشیم. پس یک شاخص ارتقا نظام حکمرانی و شاخص دیگر تدوین برنامه است. این دو شاخص یکی از مسائل اساسی برای اداره خوزستان منطبق با منافع ملی است و البته برنامه هم باید با مقدماتی مهم مهیا شود. به عبارت دیگر بخش‌هایی از خوزستان از آورده‌های توسعه استفاده می‌کنند و بخش‌هایی هم استفاده نمی‌کنند. بخش‌هایی که استفاده نمی‌کنند حاشیه‌نشین حاشیه‌های شهرها هستند یا

حواشی هستند که در روستا قرار گرفته و یکی از مکان‌هایی هستند که تبدیل به جامعه هدف برای عربستان و برخی جوامع دیگر شدند که بحث تغییر مذهب را در آنجا مدیریت می‌کنند.

در حوادث اخیر در آبان ماه ما جدا از اینکه کم و کیف حوادث در این استان چه بود باید دو نکته را مورد توجه قرار دهیم؛ جاهایی که سیل مهیب با خسارات فراوان آمد کمتر این اعتراض را داشتند چرا؟ وقتی که مردم شهر دشت آزادگان یا سوسنگرد یا هویزه یا حمیدیه یا بستان و امثالهم حضور هزاران نفر غیرخوزستانی و غیرعرب را دیدند این حس مثبت و امیدواری ایجاد شده، این حس که دیگر هم‌وطنان ما را می‌بینند و نظام تدبیر

ما را فراموش نکرده، موجب شد که در ماجراهای اعتراضی آبان‌ماه کمترین مشارکت در اعتراض‌ها در این شهرها وجود داشته باشد. نکته دوم در اینجا، قبل از سیل است؛ می‌دانید که سنت عشایری، چه لری چه قشقایی چه عربی، یک نسبتی با داشتن تفنگ دارد. تفنگ یک ارزش عشایری است. در سال‌های گذشته حاکمیت در خوزستان یک مقدار بی‌مبالاتی کرده است و به‌عنوان استفاده از ظرفیت عشایر در تأمین امنیت کشور مجوز اسلحه داده است. برآوردها می‌گویند به همان میزانی که مجوز داده شده است اسلحه غیرمجاز در خوزستان وجود دارد. مقاومت مسلحانه یا درگیری مسلحانه در ماهشهر طبیعی است چون بعضی از مردم در این شهرها دارای اسلحه نیمه‌سنگین هستند مثل تیربار. مسلح بودن یک گروهی از مردم همواره می‌تواند به امنیت کشور کمک کند، اما از آن مهم‌تر می‌تواند همواره یک بستر ناامنی هم باشد، می‌تواند درگیری‌های طایفه‌ای یا خشونت‌های اجتماعی به‌عنوان یک ابزار استفاده شود. بخش عمده‌ای از مردم حاشیه‌نشین هستند، اسلحه دارند و فقر هم هست و رسانه‌های خارجی هم بر آن‌ها تأثیر دارد، درحالی‌که رسانه‌های خود ما ناتوان هستند و نتوانستیم مشارکت جامعه محلی را هم کسب کنیم. خوزستان با این پیچیدگی و جمعیت حدود ۵ میلیون نفر همسایه استان ایلام است با جمعیتی کمتر از

یک‌میلیون نفر، آیا این دوستان باید شبیه به هم اداره شوند؟ طبیعتاً خیلی منطقی نیست.

نکته بعدی که باید اضافه کنم این است که در استان خوزستان بخش عمده‌ای از تأسیسات صنعتی نفتی و اقتصادی توسط تهران اداره می‌شوند نه توسط استاندار و این به ناهماهنگی نظام بوروکراتیک هم دامن زده است؛ یعنی شرکت‌های نفت و کشت و صنعت و امثالهم باید توسط استاندارها مدیریت

شوند، به عبارتی هزینه زیست‌محیطی و اقتصادی آن تأسیسات روی دوش مردم استان می‌آید، اما آورده آن در جای دیگری می‌رود. در نتیجه باید سیستم حکمرانی در خوزستان تغییرات جدی داشته باشد. پس ما نیازمند تجدید ساختار در استان خوزستان هستیم. نکته مهم این است که تک‌تک مناطق کشور واجد پیچیدگی‌های خاص خود هستند و با الگوی مشابه و یکنواخت نمی‌شود به سراغ استان‌های مختلف کشور رفت. استان خوزستان با پیچیدگی‌هایش موجب برخی رقابت‌های محلی هم شده است؛ به‌طور نمونه آنچه سال قبل بر سر دزفول و اندیمشک آمد. حتماً خاطراتان هست شب عید ۹۸ یعنی روز

۲۹ اسفند ۹۷ بر سر نصب تابلوی شهر دزفول و اندیمشک که کجا دزفول تمام و کجا اندیمشک شروع شود درگیری بین اهالی دو شهر اتفاق افتاد. این درگیری در ماه‌های قبل هم رخ داده بود، یعنی بهمن و خرداد ۹۷ و سابقه آن لااقل به چند دهه قبل برمی‌گردد. در زمان مهندس موسوی که اندیمشک از دزفول جدا شد بر سر تعیین حدود تقسیمات کشوری بین دو شهرستان اختلاف به وجود آمد و نتوانستند آن را حل کنند نتیجه چه شد؟ در اسفند ۹۷ سه نفر کشته و ده‌ها نفر زخمی شدند و این مدیریت مسائل مبتلا به استان‌های کشور نیازمند مدیریتی است که متأسفانه مدیران ما برای مواجهه با این نوع مسائل آموزش ندیده‌اند، پس سیستم حکمرانی استان خوزستان باید تغییر کند و برنامه جامعی برای مسائل مختلف اقتصادی اجتماعی فرهنگی و سیاسی خوزستان نوشته شود. آن برنامه افق‌های پیش روی منطقه و بلندمدت را ترسیم کند و برای آن برنامه هم بودجه کافی در نظر گرفته شود و از ظرفیت جامعه محلی یعنی تک‌تک مناطق خوزستان استفاده شود و استفاده جناحی و ابزاری نخبگان سیاسی کشور از مسائل خوزستان مدیریت شود. همین‌الآن تعدادی از خوزستانی‌ها در ساختار کلان کشور حائز اهمیت و نقش‌آفرین هستند؛ آقای شمخانی دبیر شورای عالی امنیت ملی، آقای محسن رضایی دبیر مجمع تشخیص مصلحت، آقای مخبر دزفولی رئیس ستاد اجرایی فرمان امام و همین‌طور آقای فروزنده همگی فرزند خوزستان هستند. البته همین‌ها هم با توجه به جایگاهی که دارند رقابت‌هایی با هم دارند؛ یکی از بحث‌های قومی می‌گوید و دیگری از فدرالیسم اقتصادی. باید این نوع رویکردها مدیریت شود. خوزستان بیش از هر زمان دیگری نیازمند توجه جدی نظام تدبیر، جامعه مدنی و رسانه‌های کشور است تا بیش از گذشته مورد توجه افکار عمومی قرار گیرد. مردمان شریف ساکن در استان خوزستان در سال‌های اخیر با مصائبی مانند سیل، زلزله، ریزگردها، سرازیر شدن فاضلاب به منازل مسکونی‌شان دست به گریبان بوده‌اند افزون بر آنکه مسائل ساختاری بزرگ‌تری نیز موجب فقر و محرومیت جدی در بخش‌های زیادی از استان از شرق و شمال استان تا غرب و جنوب استان بااهمیت شده است. بر همه ایرانیان به‌ویژه اهل قلم و اهالی فرهنگ و علم فرض است که بیش‌ازپیش با مسائل خوزستان آشنا شوند و همگی برای آینده روشن‌تر این استان بکوشیم. استان خوزستان بخش جدایی‌ناپذیر از پیکر فرهنگ و تمدن ایرانی است. توسعه ناموزون حال و روز این استان را با مسائل ریز و درشتی روبه‌رو کرده است برای مدیریت این مسائل و مشکلات و چالش‌ها، ضمن برنامه‌ریزی کارشناسی شده و منطبق با واقعیات این سامان و البته با یاری گرفتن از ظرفیت‌های نیروی انسانی شایسته در استان خوزستان و دیگر هم‌وطنان امید است مردم خوزستان افق‌های شایسته‌تری در انتظارشان باشد. ■

**”**  
**نظام حکمرانی در**  
**استان خوزستان امروزه**  
**متناسب با شرایط**  
**خوزستان نیست؛ یعنی**  
**خوزستان نیازمند ارتقا**  
**و اصلاح نظام حکمرانی**  
**است و بایستی متناسب**  
**با این ارتقاء نظام**  
**حکمرانی برنامه‌ای هم**  
**داشته باشیم**  
**”**

# بودجه ۹۹ در غیاب ذی نفع واقعی



بهمن احمدی امویی

دارد. بودجه‌ای که سهامداران عمده‌ای دارد و بزرگ‌ترین سهامدار آن که مردم هستند در روند تولید آن نقشی ندارد. سازمان‌ها، نهادهای فرهنگی هنری و حکومتی و وزارتخانه‌ها و شرکت‌های دولتی مهم‌ترین و بزرگ‌ترین سهامدار نیز هستند که در چگونگی توزیع منابع در بودجه با یکدیگر رقابت و حتی تضاد منافع دارند.

از زمانی که تعدادی از کارشناسان سازمان برنامه شروع به نوشتن متن اولیه بودجه سالانه می‌کنند، این سازمان‌ها و وزارتخانه‌ها راپزنی و لابی کردن با آن‌ها را آغاز می‌کنند. تا وقتی که این بودجه تهیه و به کمیسیون اقتصادی دولت می‌شود و تا زمانی که وارد صحن علنی مجلس می‌شود و آخرین گمانه‌زنی‌ها درباره آن به شورای نگهبان ارسال می‌شود، این راپزنی‌ها و لابی‌ها با شدت و توان بیشتری ادامه پیدا می‌کند. منابع محدود و بسیار کمیاب است و هر وزیر و رئیس سازمان و نهادی که روابط گسترده‌تر و با نفوذتری دارد، امکان دسترسی بیشتری به این منابع دارد. در این روند کمترین سراغی از بزرگ‌ترین و مهم‌ترین سهامدار بودجه که مردم است دیده می‌شود. در واقع اصلاً وجود ندارد.

این مشکل اساسی بودجه‌نویسی در تمام تاریخ ایران مدرن بوده و همچنان هم ادامه دارد و بودجه سال ۱۳۹۹ نیز از آن مستثنی نیست. با نوع ساختار اقتصادی سیاسی جمهوری اسلامی، بودجه سال ۹۹ دست کم و تا پیش از اینکه کمیسیون تلفیق آن را بازنگری و در برخی موارد تجدید نظر کند، دست کم دو مرتبه دیگر مورد بازبینی و چکش کاری قرار گرفته است. یک بار در کمیسیون اقتصادی دولت و بار دوم در هیئت دولت. تا همین جا هم این آن برنامه‌ای نیست که کارشناسان سازمان برنامه آن را نوشته باشند و مهر تأیید صدرصدی به آن بزنند. از این بابت چند مرحله دیگر نیز در پیش دارد. شاید به همین دلیل است که هیچ کس مسئولیت نهایی بودجه و اعداد و ارقام و جهت‌گیری‌های آن را نمی‌پذیرد. همه در شکل‌گیری آن نقش دارند و همه هم به یکسان زیر بار آن نمی‌روند. آن‌هایی که رقم منابع کمتری را به خود اختصاص داده‌اند همواره به دولت حمله می‌کنند و بودجه سالانه را نقد می‌کنند و آن‌هایی هم که حس می‌کنند به اندازه کافی و با توجه به محدودیت منابع، به خود اختصاص داده‌اند خوشحال به پشت میزهای خود بر می‌گردند؛ اما در نهایت کسی مسئولیت

شهرداری تهران ماه گذشته پروژه زیرگذر استاد معین در خیابان آزادی را افتتاح کرد، اما این پروژه باعث نگرانی و دردرس مردم محل شد و نسبت به آن اعتراض کردند. پروژه‌ای که بدون توجه به نیاز مردم و درگیر کردن آن‌ها در مسائل و مشکلات آن‌ها با صرف هزینه‌های زیاد گره‌ای از مشکلات مردم باز نکرد و بر حجم ترافیک و رفت‌وآمد نیز افزوده است. ساختار بودجه‌نویسی در ایران که عمدتاً یک پروژه کلان مالی، اداری و حسابداری

است، شباهت کامل با این مثال دارد که هر روزه در سراسر ایران اتفاق می‌افتد. مشکل این است که برنامه‌ریزی و بودجه‌نویسی در ایران به بیان وضعیت‌ها بر اساس آمال و آرزوهای گروه سیاسی حاکم توسط یک سیستم بوروکراتیک که دانش فنی برنامه‌نویسی را تا حدودی می‌داند تقلیل پیدا داده است. وقتی برنامه‌ها را می‌خوانیم، با یک بیانیه روبرو می‌شویم که وضعیت آینده را می‌گوید، بدون آنکه بگوید با طی چه فرآیندی این بیانیه استنتاج شده و راه دسترسی به آن چیست؟ خیالات و آرزوهای سیاسی است که گروه حاکم برای کسب نظر هواداران در قالب بیانیه می‌دهد. هدف پدیده‌ای اندیشیده شده و تحقق‌پذیر است. حال آنچه تحت عنوان اهداف در برنامه‌ها می‌آید تخیلات و آرزوهای هیجانی است که تنها ارزش کسب حمایت هواداران را دارد. وقتی شما می‌خواهید یک برنامه ارائه کنید، این برنامه قاعدتاً باید محصول یک گفت‌وگوی اجتماعی باشد و تمام ذی‌نفعان این برنامه باید در آن حضور و نقش داشته باشند و اهداف نقطه سازش و اجماعی میان آنان باشد. این ذی‌نفعان شامل: ذی‌نفعان اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و نهادهای مدنی و حکومت هستند. اگر قرار باشد یک برنامه فقط توسط بخش کوچکی از حکومت به نام سازمان برنامه تدوین شود که ما می‌دانیم نحوه جلب هماهنگی سایر ارکان دولت در سازمان برنامه بسیار ضعیف است و پایش می‌لنگد و بعد هم به مجلس تحویل داده می‌شود که در آنجا هم فقط در یک کمیسیون بررسی می‌شود، در عمل شما هیچ نوع مشارکت نهادی را در آن نمی‌بینید؛ یعنی فرآیند گفت‌وگوشنود حرفه‌ای طی نمی‌شود. این فرآیند نه قبل از تدوین لایحه طی می‌شود و نه بعد از آن. (عباس آخوندی، گفت‌وگو با ماهنامه آینده‌نگر، بهمن‌ماه ۱۳۹۸)

اگر بخواهیم نحوه بودجه‌نویسی و برنامه‌ریزی در ایران را از این زاویه که بیشتر یک پروژه است تا فرآیند و بررسی کنیم، به نتایج تأمل‌برانگیزی می‌رسیم. ساختاری که بر اساس پروژه باشد شکل‌گیری آن مبتنی بر چانه‌زنی و لابی‌گری است که افراد و گروه‌هایی با ذی‌نفعان متفاوت و متضادی دارد که در تعیین سرنوشت این پروژه نقش اساسی و تعیین‌کننده‌ای دارند.

بودجه یک سند مالی و صورت‌وضعیت مالی نهادی به نام دولت است و به‌موازات آن تعیین‌کننده سطح تمدن و ساختار اقتصادی سیاسی نیز هست. در ایران بخش بسیار کوچکی از نهاد دولت در نوشتن و تهیه اولیه بودجه نقش



# تحولات صنعت و بازار نفت و بازیگران جهانی

در این شب رحمت آرزو دارم روح شهید یوسفی با ارواح طیبه شهدا، انبیا و اولیا محشور شود. از اینکه خانواده معظم شهید یوسفی و مهندس میثمی و بزرگواران حاضر این فرصت را در اختیار من قرار دادند قدردانی می‌کنم و اجازه می‌خواهم در محضر اساتید بزرگوار به‌عنوان یک شاگرد و دانشجو مطلبی را مطرح کنم.<sup>۱</sup>

موضوعی که با اجازه شما هدف بحث قرار می‌دهم موضوع تحریم‌های امریکایی علیه کشور ما به‌ویژه تحریم نفتی امریکا و آثار و دلیل اصلی و دورنمای آن و نحوه مقابله اساسی با تحریم‌های نفتی و در جهت منافع ملی است.

در مقوله بازار نفت خام، مقاله‌ای را در شماره ۱۱۹ مجله چشم‌انداز ایران مطرح کردم که می‌تواند فتح بایی در این موضوع باشد. آنچه امشب در دنباله مباحث آن مقاله به آن متمرکز می‌شوم موضوع تحریم است. این موضوع را می‌بایستی به ترتیب در ارتباط با مقولات عرضه و تقاضای جهانی نفت خام، توسعه کمی و کیفی و فناوریانه عرضه و مسائل دیپلماسی انرژی کشورهای محور عرضه و تقاضا و ژئوپلیتیک منطقه‌ای دید. تقاضای نفت خام در عرصه بین‌المللی هم‌اکنون که در سال ۲۰۲۰ میلادی هستیم چیزی حدود ۱۰۱ میلیون بشکه در روز است. در همین سه سال اخیر، از ۲۰۱۸ تاکنون، با افزایشی حدود بالغ بر ۲ میلیون بشکه تقاضا در سطح جهانی مواجه هستیم؛ اما تقاضا برای اوپک در سال ۲۰۲۰ پیش‌بینی متوسط چیزی حدود ۲۹/۵ میلیون بشکه در روز است. این به این معنی است که در عرض همین سه سال با وجود افزایش ۲ میلیونی تقاضای جهانی، حدود ۲ میلیون بشکه کاهش برای تقاضای اوپک داشتیم؛ یعنی کشورهای غیر اوپک ۴ میلیون بشکه بیشتر از سه سال پیش عرضه کرده‌اند. ببینیم این تقاضا را کدام کشورها تأمین می‌کنند و عرضه‌کنندگان چه کسانی هستند؟

بزرگ‌ترین تولیدکننده نفت اوپک عربستان و بعد از آن کشور عراق است. عربستان حدود ۱۰ میلیون بشکه در روز به‌طور متوسط تولید نفت دارد و تقریباً بیشتر از این هم ظرفیت افزایش تولید ندارد و حداکثر تولید عربستان با همه فشارهایی که در سال‌های آخر دوران اوباما به این کشور برای تولید بیشتر برای مقابله با ایران و روسیه وارد می‌شد چیزی حدود ۱۰/۵ میلیون بشکه بود. عراق میزان متوسط تولیدش چیزی حدود ۴/۵ میلیون بشکه در روز بیشتر نیست؛ بنابراین آن عدد حول و حوش ۲۹/۵ میلیون بشکه تولیدی که در حال حاضر در اوپک صورت می‌گیرد عملاً چیزی حدود ۱۰ میلیون بشکه از آن مربوط به عربستان است و چیزی حدود ۴/۵ میلیون مربوط به عراق است؛ و مابقی کشورها مثل کویت و امارات هریک عددی زیر ۳ میلیون بشکه در روز تولید دارند.

در صدر کشورهای عرضه‌کننده‌های عمده غیر اوپک کشور امریکا است در نوامبر سال ۲۰۱۹ از مجموع ۴۶/۶ تولید نفت خام شیل (shale) یا غیرشیل یا به تعبیری متعارف یا نامتعارف جهان غیر از میعانات گازی، حدود ۱۲/۷ میلیون بشکه آن متعلق به امریکاست، کشور روسیه عدد ۱۰/۷ میلیون بشکه



محمد آقایی

نهایی آن را بر عهده نمی‌گیرد، حتی خود دولت هم در عمل زیر بار آن نمی‌رود.

بودجه سال ۱۳۹۹ بیان‌کننده وضعیت ایران در این سال است که در دقت و وضوح آن پرسش‌های زیادی مطرح است. یکی از نخستین پرسش‌ها این است که به نظر می‌رسد همین روند طی شده در خلأ صورت گرفته و کمترین نشانه‌هایی از واقعیت‌های بیرونی جامعه را در خود انعکاس داده است. با توجه به وضع گسترده تحریم‌ها و رشد منفی اقتصاد در دو سال گذشته، این انتظار می‌رفت دولت یک بودجه ریاضتی را ارائه دهد؛ اما نشانه‌ای از ریاضت در آن دیده نمی‌شود. اصلاً کسی این مسئولیت را نمی‌پذیرد که در صفحه تلویزیون ظاهر شود و اعلام وضعیت قرمز کند و از مردم بخواهد با بودجه ریاضتی بسازند تا از این گردنه عبور کنند. از نظر آن‌ها همه چیز طبیعی است و معمول چون سال گذشته و سال‌های پیش از آن. مثال عینی آن هم بودجه سازمان‌ها و نهادهایی است که در سال‌های اخیر در مورد وجود آن‌ها و همچنین شفافیت‌های مربوط به آن‌ها، گمانه‌زنی‌های فراوانی انجام گرفت. اما سرانجام بدون کمترین تغییری و حتی گاه با افزایش رقم بودجه اختصاص یافته، در ردیف‌های بودجه سال ۱۳۹۹ نیز بازتاب داده شده است. به‌راحتی می‌شد با توجه به شرایط سختی که اقتصاد ایران در آن قرار دارد به نام بودجه ریاضتی این سازمان‌ها و نهادها را از ردیف‌های بودجه حذف کرد. این خود نشان می‌دهد که نویسندگان و آن‌هایی که این تغییرات و ارقام را در نتیجه لابی و چانه‌زنی‌های فراوان در بودجه گذاشته‌اند، توجهی به حجم انبوه مطالبات و کمبود شدید منابع ندارند و یا این که اهمیتی برای آن قائل نبودند. شاید خودشان نیز می‌دانند که این ارقام تنها یکسری عدد است که در کنار هم ردیف شده و نویسنده نقشی در آفرینش آن ارقام در ساختار حقیقی اقتصاد ایران ندارد. دیگران خود می‌دانند و برآورده کردن این اعداد و توزیع و اختصاص دادن به این سازمان‌های پرفزود.

هیچ‌کدام از این گروه‌های ذی‌نفع و ذی‌نفوذ حاضر به عقب‌نشینی نسبت به منابع مورد نظر خود در این شرایط سخت اقتصاد ایران نشدند و همچنان در رؤیای وفور منابع به سر می‌برند و آن را با همین رؤیا بین خود تقسیم کرده‌اند. آن هم در غیاب بزرگ‌ترین سهامدار این پروژه که مردم هستند.

بسیاری از کارشناسان و فعالان اقتصادی از همین حالا می‌گویند اگر بودجه سال آینده همین باشد که در لایحه دولت دیده شده، سال آینده وضعیت بسیار نگران‌کننده‌ای را در اقتصاد کشور شاهد خواهیم بود.

بودجه‌ای که بدون توجه به واقعیت‌های اساسی اجتماعی، سیاسی و اقتصادی کشور نوشته شده و بیش‌آمال و آرزوهای افراد و گروه‌های ذی‌نفع در آن را بیان می‌کنند. امیالی که تحقق آن‌ها در بهترین شرایط ممکن میدان واقعی اقتصاد سیاسی ایران قابل دست یافتن نیست و به نظر می‌رسد تنها برای دلخوشی به روی کاغذ آمده است. ■

عرضه می‌کند. حالا ببینیم این عدد ۴ میلیون افزایش تولید در این سه سال از کجا آمده است. در سال ۲۰۱۷ تولید نفت شیل آمریکا ۴/۶ میلیون بشکه در روز بود. در سال ۲۰۱۵ و ۲۰۱۶ رشد این تولید تقریباً متوقف شده بود، یعنی تقریباً تولید به همین میزان ۴/۶ میلیون بشکه بوده (عمدتاً دوران اوباما) و در ژانویه ۲۰۱۸ این عدد به ۵/۸ میلیون بشکه رسید، در ژانویه ۲۰۱۹ رسید به ۷/۲ و نوامبر ۲۰۱۹ رسید به ۸/۱ یعنی به تعبیری دو سوم تولید نفت آمریکا مربوط به نفت‌های شیل هست و یک سوم این میزان مربوط به افزایش تولید سه سال اخیر است که این افزایش تولید آمریکا تقریباً به صورت بی نظیر در بین تولیدکنندگان نفت در دنیاست.

نفت خام متعارف منظور همین نفتی است که در کشور ما تولید می‌شود و منظور از نفت غیرمتعارف همان نفت شیل است که با استفاده از شکست مولکولی و تزریق آب در لایه‌های زمینی حاوی هیدروکربور تولید می‌شود. این چیزی است که در دنیا معروف است به تحول در تولید نفت و گاز شیل که البته چون بیشتر بحث روی نفت خام است در مورد گاز دیگر صحبت نکردم. در بحث گاز هم کشور آمریکا یک تحول بزرگ داشت که باعث شد کشور آمریکا در بحث تولید گاز تا حدود زیادی خودکفا شود و هم‌اکنون به میزان کمی به کانادا و از وجه خیلی کمتری به مکزیک وابسته است و به هیچ وجه وابستگی به خارج از قاره آمریکا ندارد. به تعبیری آن افزایش ۴ میلیون بشکه‌ای که در تولید آمریکا اتفاق افتاد ۳/۵ میلیون بشکه مربوط به نفت خام شیل است. در دنیا لایه‌های نفت شیل به طور گسترده داریم ولی تحول توسعه و تولید در این‌ها بسیار جدید است، مخصوصاً در ده سال اخیر و تنها تولیدکننده این نفت در حاضر آمریکاست و دیگر کشورها فعلاً تولید نفت شیل را ندارند. توجه داشته باشید که این نفت

خام شیل به دلیل فناوری که دارد هزینه تولید آن اصلاً قابل مقایسه با نفت خام معمولی نیست. هزینه تولید نفت خام شیل در دوره اوباما به طور متوسط حدود ۵۰ دلار در هر بشکه بود و بسیاری از میدان‌های تولید نفت شیل اصلاً قابلیت تولید و صرفه اقتصادی نداشتند، اما فناوری این قضیه به کمکشان آمد و این فناوری خیلی به افزایش تولید و کاهش هزینه تمام‌شده تولید کمک کرد که این برای آن‌ها خیلی مهم بود و در حال حاضر این هزینه تمام‌شده به ۲۴ تا ۳۵ دلار در میدان‌های مختلف رسیده است. قیمت نفت خام باید طوری باشد که از نظر رژیم آمریکا

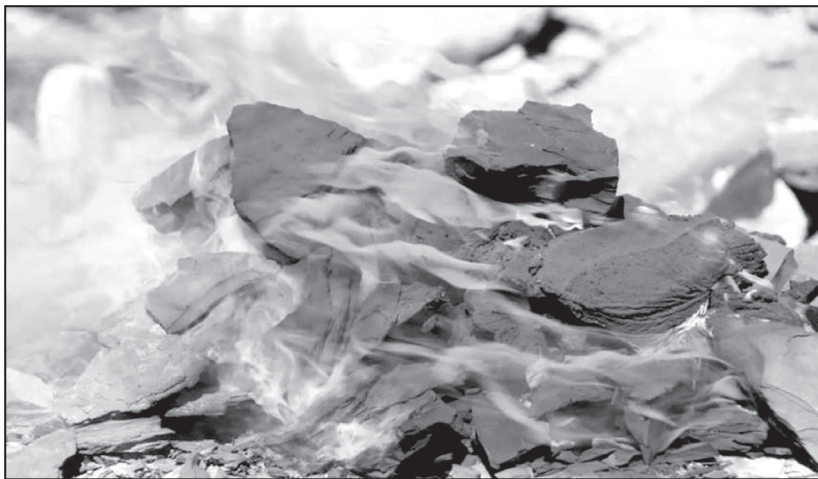
منافع شرکت‌های نفتی آمریکایی را تأمین بکند و سوددهی این تولید تضمین شود، بنابراین باید قیمت نفت خام چیزی حدود ۶۰ تا ۷۰ دلار باشد و پایین‌تر از آن نباید چون دیگر قابلیت اقتصادی ندارد. در دو سال آخر دوران اوباما که افزایش تولید نفت شیل متوقف شده بود علت آن بود که سطح فناوری در آن زمان به صورتی نبود که بتواند قیمت تمام‌شده را به زیر ۵۰ دلار برساند که افزایش تولید به صرفه باشد. در صورتی که سیاست آمریکا در زمان اوباما این بود که تا سال ۲۰۱۸ تقاضای آمریکا را برای نفت خام خارج از آمریکای شمالی به صفر برساند و تولید نفت شیل را افزایش دهد، ولی اینکه اوباما توانست به آن سطح برسد بحث همان سطح فناوری و قیمت تمام‌شده بود. انگیزه افزایش تولید نفت شیل در سه سال اخیر در آمریکا دلایلی دارد که یکی از دلایل بسیار مهم که باید به آن توجه کرد سیاست‌های آمریکا در بُعد انرژی است که در این رابطه بلافاصله از بعد سیاست‌های انرژی آمریکا به دیپلماسی آمریکا و سیاست‌های دیپلماسی عمومی آمریکا می‌رسیم. در دوران اوباما عمدتاً بر انرژی‌های تجدیدپذیر و سازگار با محیط‌زیست متمرکز شده بودند و این‌ها باعث شده بود بحث رشد تولید نفت شیل نیز به دلیل آلاینده‌گی تولید این نوع نفت متوقف شود و به آن حدی که اوباما در ابتدا می‌خواست نرسد؛ اما در سال ۲۰۱۸ که ترامپ سرکار آمد چند کار ویژه انجام داد؛ یک کار ویژه‌ای که انجام داد این بود که گفت اصلاً کاری به محیط‌زیست ندارم و تولیدات ناسازگار با محیط‌زیست بیشتر با سیاست‌های وی همخوانی داشت، بر این اساس تولیدات زغال‌سنگ را دوباره آغاز کرد، در صورتی که در دوران اوباما تولیدات زغال‌سنگ کاملاً محدود شده بود؛ بنابراین تولیدات نفت شیل را هم افزایش داد و خودش از افزایش تولیدات نفت شیل حمایت کامل می‌کرد که آثار محیط‌زیستی سنگینی دارند. اگر یادتان باشد، در زمان اوباما معاهده‌ای در پاریس در خصوص کاهش گازهای گلخانه‌ای امضا شده بود که ترامپ از آن معاهده خارج شد و این از اولین کارهای نادرستی بود که انجام داد و برخلاف گذشته توسعه انرژی‌های تجدیدپذیر را سرکوب کرد و تولید زغال‌سنگ و نفت شیل را افزایش داد، به شرکت‌های تولید نفت شیل میدان داد و به آن‌ها از بعد مالیات‌ها و تعرفه‌ها و غیره کمک کرد و جهش در تولید این‌ها ایجاد کرد که البته به جز بحث خودکفایی انرژی بحث اشتغال در این زمینه را هم مدنظر داشت به طوری که

**” در دوران اوباما که افزایش تولید نفت شیل متوقف شده بود علت آن بود که سطح فناوری در آن زمان به صورتی نبود که بتواند قیمت تمام‌شده را به زیر ۵۰ دلار برساند که افزایش تولید به صرفه باشد**

## افزایش ۳/۵ میلیون بشکه‌ای در تولید نفت شیل و افزایش تولید گاز شیل باعث ایجاد بالغ بر یک میلیون شغل در آمریکا شد.

البته یک کار دیگر هم موازی با این امر در مورد افزایش شغل انجام داد و آن هم توسعه سنگین صنایع نظامی بود که در بحث قراردادهای تسلیحاتی با عربستان<sup>۲</sup> و امارات عربی او در خلیج فارس و نیز با کره جنوبی فروش آن اتفاق افتاد که صنعت تسلیحاتی آمریکا را نجات داد و کاری بی نظیر در تاریخ فروش صنایع نظامی به کشورهای امارات خود بود. در هر صورت حاصل این افزایش تولید و فناوری در تولید نفت شیل کاهش هزینه تمام‌شده در این صنعت شد.

یک مطلب دیگر برای آمریکا در مورد قیمت نفت خام خیلی مهم است و آن هم سطح قیمت نفت خام است که باید همیشه در سطحی قرار بگیرد که تولید نفت خام شیل برای آمریکا به صرفه باشد و قیمت بنزین را به شکلی نامتعارف بالا نبرد. در واقع در راستای همان شعار آمریکا اول (America first) که ترامپ مطرح می‌کرد و همان سیاست هژمون و برتری اقتصادی آمریکا که دنبال می‌کرد باید عرضه جهانی طوری تنظیم می‌شد تا قیمت نفت افزایش یابد و تولید نفت شیل برای آمریکا به صرفه باشد، چون اگر آن ۴ میلیون بشکه نفت را کشورهای عضو اوپک تولید می‌کردند اصلاً تقاضایی برای نفت شیل آمریکا نبود و قیمت به سطحی که آمریکا می‌خواست نمی‌رسید. قیمت نفت هم به این صورت است که روی ۵۰۰ هزار بشکه افت یا افزایش تقاضا یک مرتبه یک جهش قیمتی خیلی تندی را دارد و تأثیرگذاری کمی‌ها روی قیمت بسیار تعیین کننده است. حاصل این مطلب این بود که آمریکا بر اساس هژمونی و قدرت طلبی خودش باید در این بازار جا باز می‌کرد. یکی از آن عرصه‌هایی که به آمریکا باید برای اینجا باز کردن میدان مانور می‌داد عرصه اوپک بود؛ و در پیشانی قضیه، نیاز عمده سیستم ترامپ این بود که تولید نفت خام ایران و ونزوئلا را برای جا باز کردن عرضه نفت شیل خود به پایین بکشد که ابرارش برای این کار تروریسم اقتصادی تحمیلی و تحریمی بود و این کاری بود که آغاز کرد؛ بنابراین این جور نبود که آمریکایی‌ها و اروپایی‌ها دامن می‌زنند که تحریم‌ها به دلیل نفوذ منطقه‌ای ایران یا بحث‌های برنامه اتمی ایران و یا برنامه‌های موشکی است. همه این‌ها حرف‌های بی‌منطق و سفسطه و مغلطه و شعار و اشعار بی‌محتواست. اصل قضیه‌ای که در ارتباط با تحریم‌ها وجود داشت که آمریکا در عنوان سال ۲۰۱۸ وارد آن شد و تحریم‌های به شدت ظالمانه و سخت را برای کشور ما وضع کرد که در تاریخ دنیا سابقه نداشته، نیاز تولید و توسعه نفت شیل بود و به این دلیل، این تحریم‌ها را بر کشور ما و



نفت شیل را می‌توان به دو صورت استخراج کرد (۱ حفاری سطحی؛ ۲ حفاری درجا

وزن‌تلا تحمیل کرد، وزن‌تلا که دیگر بحث برنامه اتمی نداشت. این نیاز اصلی امریکا بود و عملاً در این قضیه یک پله گام برداشت.

در نیازهای مربوط به تأثیرات منطقه‌ای ایران که مطرح می‌کنند نگاه کنید که خود امریکا در ۱۲۹ کشور نیروی نظامی و پایگاه نظامی دارد، تقریباً در تمام کشورهای همسایه ما نیز چنین است. غیر از این پایگاه‌های نظامی ثابت، بسیاری از پایگاه‌های نظامی سیار و ناو و ناوگان‌های کاملاً مجهز در اقصی نقاط جهان و منطقه و در خلیج فارس دارد؛ یعنی اگر بخواهیم بزرگ‌ترین و تأثیرگذارترین قدرت منطقه‌ای و جهانی در بعد تأثیرگذاری‌های ضد امنیتی را طبق تعریف خود آن‌ها مطرح کنیم امریکا در صدر است؛ بنابراین توجه کنید که این بحث‌های نفوذ منطقه‌ای ایران و این مسائل که مطرح می‌شود، مستمسک‌های مغلظه است. نوعاً بسیاری در دنیا اذعان دارند که بزرگ‌ترین بحران ما در منطقه مسئله اشغالگری است، چه اشغالگری که خود امریکا انجام می‌دهد چه اشغالگری که صهیونیست‌ها انجام می‌دهند. همین بحث معامله قرن پرده‌های چندمین این مسائل بود. ابتدا خروج از پیمان پاریس بعد خروج از برجام و بعد خروج از

معاهده و مصوبه شورای امنیت در خصوص برجام و مشابه آن‌ها از بسیاری از معاهده‌های دیگر هم خارج شد و آن زمان که جولان را جزو اسرائیل محسوب کرد این هم یکی دیگر از نمونه‌های اشغالگری و عدول از مصوبات شورای امنیت سازمان ملل بود و این معامله قرن هم که دیگر محرکه آخر بود که کل مصوبات ذی‌ربط شورای امنیت را زیر سؤال می‌برد و حتی صدای اتحادیه اروپا، اتحادیه عرب و روسیه و چین و خیلی‌های دیگر در این رابطه درآمد.

اگر امریکا تأثیر ظالمانه خودش را با هژمونی خود می‌گذارد روی تحریم‌های علیه ما و از آن طرف فشار پشت فشار روی عربستان و امارات که تولید را کاهش دهد دنبال این هدف است، به طوری که خودش تولید خود را کاهش ندهد و دائماً افزایش دهد و از آن طرف تولید اوپک با فشار هژمونی خود پایین بیاید تا تولید نفت شیل امریکا اضافه

شود و قیمت در سطح مطلوب امریکا باشد و بماند و سهم بازار امریکا در بازار افزایش یابد. اگر

**روی او در خلیج فارس هست دو تا محور است: یکی محور چین و دیگری محور ایران.** به همین دلیل است که چین بزرگ‌ترین تهدیدها برای خودش را سیاست‌های مخرب امریکا در منطقه خلیج فارس می‌داند. چرا؟ برای اینکه وقتی اینجاست ناامنی کشیده شود بزرگ‌ترین اثرش هم از نظر کمی روی واردات از چین خواهد بود و از نظر تأمین انرژی با افزایش قیمت مواجه خواهد شد.

یک توافق نانوشته بین امریکا و روسیه و عربستان هست که قیمت را بین ۶۰ تا ۷۰ دلار نگه دارند، چون این قیمت اولاً اقتصاد شیل را تأمین می‌کند، آن هژمون و رشد تولید را برقرار می‌کند و قیمت را آنقدر پایین نمی‌آورد که کمر عربستان و روسیه را بشکند و از طرفی قیمت را خیلی هم بالا نمی‌برد که کمر امریکا را با توجه به افزایش قیمت بنزین ناشی از افزایش قیمت نفت خام در امریکا بشکند، بنزین در امریکا یک بحث اقتصادی و روانی در بین مردم است و این عدد ۶۰ تا ۷۰ دلار عدد بسیار مهمی است.

**ذکر چند نکته ضروری است: امریکا تا سال ۲۰۴۰ حداقل در مورد حمل و نقل تولید نفت و فرآورده‌های آن حرف اول و آخر را می‌زند و جایگزین تعیین کننده نخواهد داشت.** نکته دیگر این است که این تحریم‌ها نیاز مبرم اقتصاد امریکاست، بنابراین تا جایی که امکان دارد سعی می‌کنند آن را نگه دارد و در درجه دوم با فشار بر عربستان و امارات و حتی تا حدی عراق سعی می‌کنند این سهم در تولید نفت شیل را افزایش دهد. با این شرایط به نظر می‌رسد تحریم‌ها ادامه دارد و فشارها بر اوپک که تولید نفت را کاهش دهد هم ادامه خواهد داشت؛ بنابراین عنایت داشته باشید به دلیل نیاز امریکا و این سیستم هژمون‌پروری امریکا در منطقه و جهان تا کنون سابقه نداشته و به این صورت حتی در دوران ریگان و بوش پدر و پسر به این

دقت کنیم، می‌بینیم که اعداد خیلی گویاست، حتی یک رقیب مثل روسیه که رقیب اقتصادی هم نیست و رقیب نظامی است مجبور می‌شود با عربستان برای کاهش سطح تولید همدستان شود. یک زمانی در گذشته‌های دور اوپک بازیگر اصلی در بحث تعیین قیمت و تولید نفت در جهان بود، الان بازیگر اصلی امریکاست. این افزایش

تولید نفت شیل باعث شده امریکا با اعمال هژمونی خود به خودکفایی نزدیک شود. تولید نفت امریکا در سال ۲۰۲۰ از عدد ۱۹.۵ میلیون بشکه در روز تجاوز خواهد کرد و میزان مصرفش چیزی حدود حداکثر ۲۱ میلیون بشکه در روز است؛ البته مجموع مصرف نفت خام و فرآورده‌هایش این میزان است؛ بنابراین یکی از اهداف بسیار مهمش این بود که یک زمینه برای برقراری عمق استراتژیک و هژمون اقتصادی در منطقه برای خودش برقرار کند.

۸۵ درصد از نفتی که از تنگه هرمز می‌گذرد متعلق به چهار کشور است: چین، کره جنوبی، هند و ژاپن؛ بنابراین اصل قضیه را نباید فراموش کنیم که او به دنبال این است که قدرت و هژمونی خودش را از این طریق در منطقه و جهان تثبیت کند تا در جهان از حیث آب‌های بین‌المللی و در منطقه از بعد کل آب‌های خلیج فارس و کشورهای هم‌خطش این هژمونی را ایجاد بکند و قدرت ژئوپولیتیک اول منطقه‌ای خودش باشد و چیزی که در این باره جلو

**” به دلیل نیاز امریکا و این سیستم هژمون‌پروری امریکا در منطقه و جهان که تا کنون سابقه نداشته و به این صورت حتی در دوران ریگان و بوش پدر و پسر به این وضع وحشتناک عریان نبوده، ما یک راه داریم و آن هم این است که با قدرت حکمرانی خوب کشور را اداره کنیم که آن هم متأسفانه با این شرایط و حوادث که می‌بینیم محقق نشده و اکثر این حوادثی که اتفاق می‌افتد متأسفانه امریکا به نفع خود از آن‌ها بهره‌برداری ظالمانه می‌کند**



# پارادوکس‌های توسعه در ایران

## نقد و بررسی کتاب «پنجاه سال برنامه‌ریزی در ایران» نوشته هدی صابر



دانشکده علوم اجتماعی تهران در ۲۹ دی‌ماه، میزبان جلسه نقد و بررسی کتاب «پنجاه سال برنامه‌ریزی در ایران» نوشته شادروان هدی صابر بود. در این جلسه محمدجواد زاهدی جامعه‌شناس و فرشاد مؤمنی، اقتصاددان، به نقد و بررسی این کتاب پرداختند. مشروح سخنان دو منتقد برنامه را می‌خوانید.

### محمدجواد زاهدی؛ سیر تهیه کتاب پنجاه سال برنامه‌ریزی در ایران

در دی‌ماه سال ۱۳۷۷ ویژه‌نامه‌ای با عنوان نیم‌قرن برنامه در مجله ایران فردا منتشر شد که خیلی زود مورد اقبال عمومی قرار گرفت، چراکه آن را به‌عنوان سند اساسی برنامه‌های توسعه در ایران تلقی کردند. مرحوم صابر سردبیر این ویژه‌نامه بود.

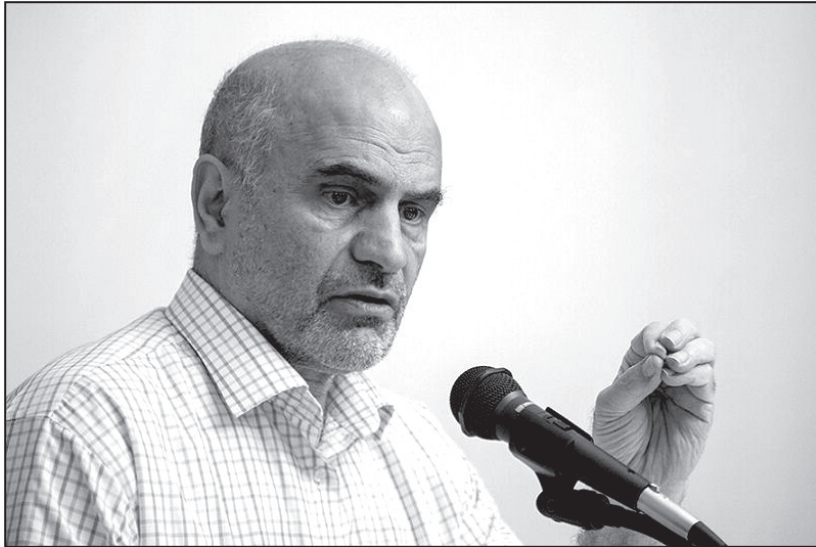
قسمت اول کتاب مرور تاریخی بر تجربه توسعه ایران و شامل اطلاعاتی درباره تجربه برنامه‌ریزی و فرآیند توسعه از منظر دست‌اندرکاران و مسئولان است که داده‌های خوبی را در اختیار افراد قرار می‌دهد. در این میان، آرای متخصصانی همچون فروز توفیق، علی‌اکبر معین‌فر، محمدتقی بانکی، صادقی تهرانی و عزت‌الله سبحانی آورده شده و بخش دوم ویژه‌نامه شامل برنامه‌ها و دیدگاه‌ها بود که در آن دیدگاه مطلعان، دست‌اندرکاران و مسئولان

وضع وحشتناک عریان نبود. ما یک راه داریم و آن هم این است که با قدرت حکمرانی خوب کشور را اداره کنیم که آن هم متأسفانه با این شرایط و حوادث که می‌بینیم محقق نشده و اکثر این حوادثی که اتفاق می‌افتد متأسفانه امریکا به نفع خود از آن‌ها بهره‌برداری ظالمانه می‌کند. این بحث مهمی است. حکمرانی خوب و در بعد اقتصادی کردن این دندان نفتی از پیکر اقتصاد است، این مطلب اصلاً به این معنا نیست که تولید نفت را متوقف کنیم. حداقل برای مصرف داخلی نیاز به تولید داریم و حداکثری که می‌توانیم برای صادرات باید تولید کنیم و سرمایه‌گذاری زیربنایی کنیم و ارزش افزوده ایجاد کنیم حتی زمانی که تحریم هم از بین برود. در هر حال بایستی دندان نفتی را برای اقتصاد نفتی بکنیم و وابستگی بودجه جاری به درآمد نفتی را باید قطع کرد. راهبرد آن در حکمرانی خوب است و در بعد اقتصادی آن مبتنی بر گسترش کُتی و کیفی تولیدات صنعتی و کشاورزی و برقراری سازوکار اقتصاد رقابتی و سالم بازار است.

تا وقتی ما در اقتصاد انحصار داریم، انحصار در سیاست‌های اجرایی تحمیل می‌شود و انحصار و هژمونی طلبی داخلی و واردات تحمیل می‌شود. این ضد حکمرانی خوب است و به نفع استقلال و اقتصاد ملی نیست. در بعد منطقه‌ای و برای خاتمه دادن به هژمونی اقتصادی و سیاسی و منطقه‌ای امریکا باید تعاملات و همزیستی و تشریک مساعی و کوشش در تنش‌زدایی‌ها را در بین کل کشورهای منطقه و آسیای جنوب غربی برای ارتقای جایگاه اوپک و ارتقای منافع اوپک و جلوگیری از لگدمال کردن این منافع توسط امریکا به‌طورجدی توسعه و گسترش داد. عربستان و امارات برای تأمین منافع خود راهی جز خروج از لاک نظامی‌گری نه‌اجمی در یمن و کنار گذاشتن روش‌های تشنج‌آفرینی و نفرت‌پراکنی و دشمن‌تراشی و دست کشیدن از حمایت از تروریسم و فاصله گرفتن از جنگ‌های نیابتی خود در منطقه ندارند. گسترش امنیت منطقه‌ای به‌وسیله کشورهای منطقه و همزیستی کاملاً مسالمت‌آمیز بدون تخصیصات منطقه‌ای را می‌بایستی کاملاً در جهت منافع ملی کل کشورهای منطقه و اوپک موردنظر قرار داد و با گسترش همکاری‌های متقابل منطقه‌ای دست امریکا و هژمونی طلبی منطقه‌ای امریکا و استمرار تحمیلات آن کشور بر کل اوپک را با همکاری همه اعضا قطع کرد و رژیم صهیونیستی را کاملاً تنها و ایزوله کرد و به جنایات و اشغالگری آن‌ها و امریکا در منطقه پایان داد. ■

### پی‌نوشت:

۱. سخنان مهندس محمد آقایی در مراسم بزرگداشت شهید مصطفی یوسفی ایراد شده است.
۲. ترامپ در نشست G20 ژاپن گفت: بن سلمان مرد خوبی است و کمک‌های او باعث شد صنایع نظامی ما رونق پیدا کند و یک میلیون شغل در امریکا ایجاد شود.



سازمان برنامه و بودجه گنجانده شده بود. در این بخش، نقطه نظرات افرادی مثل عظیم حسینی، کمال اطهاری، بایزید مردوخی، مهرداد اتحاد و فرهاد مؤمنی درباره برنامه ریزی مطرح شده است اگرچه کتاب و ویژه نامه ایران فردا تفاوت‌هایی با هم دارند، اما به‌طور عمده مطالب در این دو اثر مثل هم هستند و همین خوب است، چراکه داده‌های اصلی در خصوص تجربه برنامه ریزی و برنامه نویسی در ایران و مسائل حوزه برنامه‌های توسعه که با آن مواجه بودند در ویژه نامه ایران فردا مطرح شده که به نوعی تاریخ شفاهی است.

فیروزه صابر همه این‌ها را به کتابی تبدیل کرده که موجب ماندگاری و بازسازی داده‌های آن مجله است، این کار موجب می‌شود تا اطلاعات برای نسل جوان و محققان علاقه‌مند به مباحث توسعه در ایران دسترس پذیرتر شود. در واقع، این اقدام تمهید خردمندانه و ارزش گذاری برای کتابی است که رونمایی می‌شود. همچنین در این کتاب دو مقاله افزوده شده که با رویکردی تحلیلی انتقادی نگارش شده است. مقاله نخست را محسن رنایی با عنوان «برنامه ریزی در ایران، گذار از تراژدی به کمدی» نوشته که مطلبی انتقادی و رادیکال است که منظور از تراژدی مربوط به برنامه‌های پیشین و هدف از به کار بردن کمدی، برنامه‌های اخیر است. مقاله دیگری را محمد ستاری فر با عنوان «پیش شرط‌های گذار از توسعه نیافتگی» نوشته که فرآیند توسعه و تجربه آن را بیان می‌کند.

## فرهاد مؤمنی؛ فرجام پنجاه سال برنامه ریزی توسعه در ایران

کتاب پنجاه سال برنامه ریزی در ایران را از چند زاویه می‌توان بررسی کرد: نخست، درباره پدیده‌ای به نام هدی صابر و تلاش‌هایی است که برای اعتلای ایران انجام داده است؛ دوم، درباره خود کتاب؛ و سوم ماجرای توسعه برنامه ریزی شده در ایران و چالش‌ها و چشم‌اندازهای آن به اعتبار مفاد این کتاب است.

از زاویه نخست، هدی را باید بسان یک «منظومه» نگاه کرد؛ یعنی اندیشه و روش و منش او مورد واکاوی قرار بگیرد. تجربه شخصی من می‌گوید در هر سطحی از این سه زمینه کار بکنیم شاید این یکی از بزرگ‌ترین خدمات فرهنگی قابل تصور در شرایط کنونی برای ارتقای بنیه اندیشه و اراده و همت نسل‌های پس از هدی باشد.

در کارهای پژوهشی صورت گرفته در اقتصاد سیاسی و جامعه‌شناسی تاریخی ایران با کمال تأسف ما دوره‌های تاریخی مختلف را سیاه و سفید می‌بینیم. در این کتاب، هدی صابر با دقت و نکته‌سنجی منحصر به فردی تلاش داشته تا همه بخش‌های انتشار نیافته ذخیره دانایی در بخش‌های مختلف توسعه را که در قیل از انقلاب در برنامه توسعه وجود داشته است، به حد مقدمات یک ویژه نامه در بیاورد.

اگر بخواهیم از تلاش‌ها و اندیشه هدی الهام

در دنیا هفت فلسفه بنیادین در حوزه برنامه ریزی وجود دارد که اگر از منظر این هفت فلسفه، برنامه ریزی در ایران مورد بررسی قرار بگیرد، متوجه خواهیم شد مطابق با اسناد موجود، برنامه ریزی در ایران از منظر هیچ‌یک از این فلسفه‌ها صورت نگرفته است.

مهم‌ترین فلسفه برنامه ریزی توسعه ایجاد هماهنگی است که متأسفانه تا به امروز یک مطالعه در رابطه اسناد مرتبط با برنامه ریزی نداریم که بگوید ماجرای پیشبرد توسعه در ایران در معرض چه ناهماهنگی‌ها و موازی کاری‌هایی است. وقتی به مطالعات دانشگاه هاروارد نگاه کنیم، متوجه خواهیم شد که از این نظر فوق‌العاده کار کردند چراکه این افراد از هیچ نهاد امنیتی ترسی نداشتند و به راحتی پژوهش کرده و آن را منتشر می‌کردند. این پژوهش در سال ۱۳۳۸ تا ۱۳۴۰ در ایران نوشته شده و اگر به نکات این پژوهش نگاه کنیم، گویی در رابطه با مسائل امروزی ما نوشته شده است. به عبارتی، مسائل و مشکلات برنامه ریزی توسعه در ایران به گونه‌ای است که طی چهار تا پنج دهه همچنان حل نشده باقی مانده است.

ماجرای برنامه ریزی در ایران در حال حاضر با چالش‌های بسیار بیشتری نسبت به زمانی که هدی صابر این کتاب را نوشت روبه‌رو است. ما نیازمندیم تا دانشگاه‌ها و نهادهای رسمی آموزشی و پژوهشی بسیار فراتر از کوشش‌هایی که تا الان در این زمینه انجام شده در دستور کار قرار بدهند. یکی از این چالش‌ها این است که برنامه ریزی توسعه دولت توسعه‌گرا می‌خواهد.

در سال ۱۳۹۷ اقتصاد سیاسی ایران با یک نقطه عطف خطرناک روبه‌رو شده و آن نقطه عطف این است که برای اولین بار اندازه رانت‌های ضد توسعه خلق شده از ناحیه سیاست‌های اقتصادی دولت از اندازه رانت نفتی بیشتر شده که این یک تحول بنیادین است و باید بیشتر درباره‌اش صحبت کرد. ■

بگیریم، باید به خود و نسل‌های پس از خودمان یادآوری کنیم که در این مملکت کسانی که کار کلیدی می‌کنند نباید انتظار پاداش داشته باشند و اگر کسی تشبیه نشود همین کافی است. اینکه نابه‌سامانی و ناگواری‌ها ما را دل‌سرد کرده و به حاشیه براند مانند پاس گلی است که به بنیان استمرار توسعه نیافتگی در ایران داده‌ایم. جای تأسف است که تعداد زیادی برای شانه خالی کردن از مسئولیت‌ها، ژست رادیکال گرفته و صحنه را ترک می‌کنند.

بحث دوم مربوط به خود این کتاب؛ یعنی «پارادوکس ایران» به عنوان یکی از پارادوکس‌های بزرگ در مطالعات توسعه است. همه کسانی که چه در داخل و چه در خارج در مورد ایران کار می‌کنند به «پارادوکس ایران» معتقدند؛ یعنی وقتی که شما از بیرون به جامعه ایران و ظرفیت‌های مادی و تاریخی آن نگاه می‌کنید همه چیز حکم می‌کند که این کشور باید بسیار بزرگ‌تر و عظیم‌تر از این جایگاهی باشد که هم اکنون در آن قرار دارد، اما وقتی که به کارنامه نگاه می‌کنیم می‌بینیم این عملکرد روحیه خراب کن است.

ایران در میان کشورهای در حال توسعه در زمره پیشگامان برنامه ریزی محسوب می‌شود. ما در طول دهه‌های گذشته همه هزینه‌های مربوط به یک کشور توسعه یافته را در طول هشتاد سال گذشته پرداخت کرده‌ایم، اما تقریباً هیچ‌یک از دستاوردهای حداقلی از جامعه‌ای را که بنا دارد به صورت برنامه ریزی عمل کند در دست نداریم. به اعتبار آن حسی که هدی صابر در ارزیابی خودش ارائه می‌دهد و می‌گوید ماجرای برنامه ریزی در ایران به لحاظ تاریخی یک پدیده «برون‌زا» بوده، ما نیز در رابطه با تمهید هیچ‌یک از آن بسترهای زیربنایی معنی‌دارکننده و ایجادکننده دستاورد زیر بار آن نرفتیم که اگر مجال باشد، این مسئله می‌تواند موضوع یک کارگاه آموزشی باشد.

# چشم انداز جامعه



جان ناآرام جامعه ایران چند سالی است که بیش از پیش تژند شده است. نشانه‌های بسیاری بر این روان خسته جامعه گواه است، از گرم شدن بازار روان‌شناسی و روان‌پزشکی در سرمای عمومی بازارها در ایران گرفته تا پژوهش‌های علمی همه حاکی از وضعیتی آنومیک برای جامعه است. در بررسی وضعیت روان جامعه، پای گفت‌وگوی دکتر حسن عشایری، پژوهشگر برجسته و استاد دانشگاه و همچنین دکتر حسن مجتهدی و دکتر علی نیکجو، روان‌درمانگر نشستیم.

از این شماره نیز قرار داریم تا جنبش‌ها و نهادهای مدنی و اجتماعی را در ایران بکاوییم. در این شماره فعالان کارگری، معلمی و دانشجویان سابق از جنبش کارگران، معلمان و دانشجویان برایمان گفتند. بحث در این حوزه بسیار بازتر از آن است که با یک شماره بتوان به آن پرداخت و دیدگاه‌ها بسیار متنوع است، ضمن آنکه این دیدگاه‌ها، لزوماً دیدگاه نشریه نیست، در شماره‌های آتی به بررسی بیشتر جنبش‌ها و سپس نهادهای مدنی و آسیب‌شناسی آن‌ها خواهیم پرداخت.

خروج از بحران با نقد و شادمانی

حسن عشایری



انسان و دشواری وظیفه

حسین مجتهدی



# کرونا، سلامت روان و جنبش‌های اجتماعی ایران



مهدی فخرزاده

ویروس کرونا این روزها بسیاری از کشورها از جمله ایران را تهدید می‌کند. ویروسی که هم نوع و زمان ورود و هم کیفیت حضورش در ایران پر از ابهام است. برای درک این ابهام کافی است سری به دعوای نماینده مردم قم و استاندار این استان بزنید. آمار تلفات ناشی از کرونا و توان دولت در کنترل آن مبهم است. شاید بسیاری از مشکلات امروز را بتوان ناشی از کرونا دانست، اما به نظر می‌رسد بسیاری از پیامدهای امروزی ویروس کرونا، نمی‌توانست به‌تثهایی کار این ویروس خطرناک باشد، بلکه در همکاری با ویروس‌هایی دیگر رقم خورده است؛ ویروس‌هایی که شاید مدت زیادی است جسم و جان جامعه را آسیب زده است.

## ویروس شایعه

از میان بازارهای سرد و خاموش این روزها، بازار رادیو سلامت گرم است. نگرانی در چشمان جامعه موج می‌زند و اهتمام رسانه‌های عمومی، زدودن هم‌زمان این نگرانی در کنار ویروس کروناست. کرونا بیش از آنکه جان مردم را گرفته باشد، گویی روان جامعه را پریشان کرده است. راننده به سنت بسیاری از رانندگان در این روزها، رادیو سلامت را روشن کرده و سرنشینان درحالی که سعی می‌کنند فاصله خود از یکدیگر را بیشتر کنند، به رادیو گوش می‌دهند.

کارشناس رادیو سلامت از مردم می‌خواهد به شایعات گوش ندهند. خانم کارشناس خطر کرونا را هم گوشزد می‌کند، مجری برنامه نگران ایجاد خطر برای سلامت روان جامعه از طریق شایعات است. حرف کارشناس و مجری درست است؛ نباید به شایعات دامن زد. شاید بهتر بود این توصیه به جای اینکه به مردم شود به تصمیم‌گیران حوزه رسانه می‌شد. شاید اگر رسانه ملی در خدمت یک جریان خاص نبود، شاید اگر رسانه‌ها آزاد بودند، شاید اگر رفتار بهتری در ماجرای سقوط هواپیمای می‌شد، اتفاق دیگری می‌افتاد. شاید‌ها را که کنار بگذاریم، پژوهش‌های بسیاری نشان می‌دهد که آزادی رسانه و اعتماد مردم به رسانه‌های رسمی، تأثیر بسیار زیادی بر کاهش حجم شایعات دارند. امروز بازار شایعات داغ است. کسی به رسانه‌های رسمی که بیشتر شبیه ارگان یک جریان خاص عمل می‌کنند و رسانه‌های غیررسمی که نه به اخبار دسترسی دارند و نه آزادی عمل دارند اعتماد زیادی ندارد و فضای مجازی هم نتوانسته سیاست‌گذاران را مجاب کند که رویکردی متفاوت نسبت به رسانه داشته باشند. شاید بتوان گفت ویروس شایعه برگرفته از سیاست‌گذاری‌های نادرست، بسیار پیش‌تر از ویروس کرونا بر جان جامعه نشسته است.

## ویروس فساد

لابه‌لای خبرها، هشدارها و گفت‌وگو با کارشناسان، خبری حاکی از احتکار ماسک و خبری دیگر حاکی از کشف دو مرکز ساخت ماسک غیربهداشتی توسط خانم گوینده رادیو سلامت اعلام می‌شود. زبان بدن مسافران، نشان از توجه آن‌ها به این خبر دارد، اما حضور ماسک روی صورت دو نفر از مسافران، یادآور هشدار سکوت در بیمارستان‌هاست و این هشدارهای زنده حتی گفت‌وگوهای داخل تاکسی را تعطیل کرده است. راننده زیر لب حرف می‌زند: از ماست که بر ماست.

شتاب ناشی از سبز شدن چراغ، سرم را ناخودآگاه به صفحه موبایل سرنشینی که

کنار من نشسته می‌کشاند. در کشاکش ماجرای کرونا هم چهره‌های شناخته‌شده و سلبریتی بیکار نیستند و تولید خبر می‌کنند. خبر کشف داروی کرونا توسط بهنوش بختیاری فضای مجازی را متأثر کرده است. صفحه موبایل سرنشین کنار دستی من تیتري درباره شیلا خداداد و خودروی لاکچری جدیدش زده است. چشمم را که بی‌اختیار روی صفحه موبایل دیده بود به بیرون می‌کشانم و تیتري اعدام فاضل خداداد از جلو چشمم رد می‌شود.

شاید اولین تیتري که مطبوعات پس از انقلاب از فساد زدند، مربوط به تیمی بود که با نام مرتضی رفیق‌دوست پیوند خورده بودند. آن روزها صفرهای ۱۲۳ میلیارد تومان برای بسیاری تعجب‌آور و درک‌ناپذیر بود. فاضل خداداد سرمایه‌داری که گمان می‌کرد بدهی خود را به سیستم بانکی پرداخت کرده است به ایران کشانده شد و پس از محاکمه به‌سرعت اعدام شد. مرتضی رفیق‌دوست که دوستی خانوادگی با فاضل داشت و گویا ارتباط خداداد با سیستم بانکی کشور را ایجاد می‌کرد، محکوم به زندان شد؛ هرچند گفته می‌شد چندان در محیط زندان به سر نبرد.

فشارهای اقتصادی ناشی از سیاست‌های جراحی اقتصادی در دولت هاشمی برای شانه‌های جامعه‌ای که تازه از فضای جنگ رها شده بود، بسیار سنگین بود. چند سالی از جنگ گذشته بود و انتظار مردم بهتر شدن اوضاع بود، اما گویا بیشتر سیاست‌های تعدیل، به‌جای اینکه به جامعه جان بخشد، التهاب را بیشتر کرده بود. حالا انتشار اولین خبر از اختلاس، فضای جامعه را بسیار ملتهب می‌کرد. شاید آن روزها قرار گرفتن آن اعداد در کنار هم شوک‌آور بود، اما تکرار این اتفاق در دهه ۹۰ شمسی، خداداد را از ذهن مردم خارج کرد و به‌مرور اعداد بزرگی چون ۳ یا ۱۲ هزار میلیارد تومان، دستمایه شوخی‌های روزمره در فضای مجازی شد.

از دوران قاجار تا امروز موارد بسیاری از فساد در تاریخ ایران مستند شده، اما امروز این فساد تا حدودی قابل‌اندازه‌گیری شده و حضور رسانه توانسته بخشی از اتاق‌های پوشیده در ساختمان قدرت را شیشه‌ای کند. سازمان شفافیت بین‌الملل، از سال ۱۹۹۳ کشورهای مختلف را با شاخص‌هایی چون فساد اداری، مبارزه با قاچاق، اختلاس و رشوه مقایسه می‌کند. برای سال ۲۰۱۹ ایران جایگاه ۱۴۶ را در میان ۱۸۰ کشور دنیا، به خود اختصاص داده است. در چند سال گذشته معمولاً ایران روند نزولی در این شاخص را داشته است. انتشار اخبار فساد، وقتی به هر دلیلی نمی‌تواند مانع از فساد شود، به‌ویژه در شرایطی که جامعه ساختار نهادمند و متشکل نداشته باشد، می‌تواند به تعمیم فساد در جامعه بینجامد.

## ویروس بی‌اعتمادی

هنوز چیزی از خانم متصدی داروخانه نرسیده‌ام که با انگشت به کاغذی که روی شیشه کانتیر چسبانده اشاره‌ام می‌دهد: «ماسک نداریم، الکل نداریم، ضدعفونی‌کننده نداریم! لطفاً سؤال نفرمایید». شاید این چند روز گذشته، گذر بسیاری از مردم به داروخانه‌ها افتاده باشد. ماسک فیلتردار که حدود یک ماه پیش قیمتی در حدود ۲۵۰۰ تومان داشت، با شتابی عجیب به حدود ۲۵ هزار تومان و حتی بیشتر رسید. قیمت انواع ماسک‌ها، الکل، ضدعفونی‌کننده‌ها و دیگر ابزارهایی که مردم فکر می‌کنند برای این روزها نیاز است، تقریباً رقابتی شده و دست طبقات فرودست از این کالاها کوتاه است. بحران حتی روی قیمت کالاهایی که معلوم نیست تأثیری روی بیماری داشته باشند یا نه، مانند شلغم، لیموترش و زنجبیل هم اثر گذاشته و بازار این‌ها هم با جهش همراه شده است؛ البته بدون حضور کرونا هم چنین وضعیتی در بازار ایران، امری پرتکرار است. از

نماینده‌گان جریان‌های مختلف جامعه در مجلس می‌توانست به بازسازی فضای فعلی کمک کند. طبیعی است که کنترل بحران، در شرایطی که ذی‌نفعان اعتماد کافی به هم ندارند، بسیار دشوار است و هزینه‌های بسیاری بر ملت بار می‌کند.

\*\*\*\*\*

قصد داشتیم از این شماره به نهادهای مدنی و جنبش‌های اجتماعی بپردازیم. از جنبش کارگران، معلمان و دانشجویان آغاز کردیم و سررشته کلام را به دست فعالان این جنبش‌ها سپردیم و پای گفت‌وگوی آن‌ها نشسته بودیم که هوایمای مسافربری سقوط کرد. سقوط هوایمای مسافربری و نوع رفتاری که پس از آن شد پدیده مهمی بود که به اعتقاد متخصصان سلامت روان، پیامدهای بسیار ناگواری خواهد داشت. بیانیه این متخصصان بی‌ارتباط با موضوع جنبش‌های اجتماعی نیست. فضای باز بیشتر برای فعالیت مدنی می‌تواند از پیامدهای منفی چنین پدیده‌هایی بکاهد. پیش از پرداختن به وضعیت جنبش‌های اجتماعی، وضعیت سلامت روان جامعه را در گفت‌وگو با متخصصان این حوزه رصد کردیم. ■



هست. زیر پل چمران در میدان توحید، عکس‌های قالبیاف و میرسلیم در کنار عکس روح‌الامینی قرار دارد. برای بخش بزرگی از جامعه، این سه نام همراه با خاطراتی است. قالبیاف، بنزهای نیروی انتظامی، معجز بلندمرتبه‌سازی و پل صدر را در ذهن تداعی می‌کند، نام میرسلیم نیز با دوره‌ای ویژه از وزارت ارشاد پیوند خورده و روح‌الامینی، با نام فرزندش در ماجرای ۸۸ بیشتر بر سر زبان‌ها افتاد. اگر حلقه کسانی که حق قانون‌گذاری دارند این قدر تنگ نمی‌بود، حضور

سکه و دلار گرفته تا رب گوجه‌فرنگی و پیاز و کاهو، بارها دست‌خوش شوک قیمتی شده‌اند. اما نمی‌توان در این معادله فقط مسئله را فرهنگی دید. هراس، عامل بسیار مهمی در ایجاد چنین بحران‌هایی است. هراس از آنجا ناشی شده است که نهادهای حافظ حقوق افراد در جامعه غایب‌اند و ساختار قدرت هم نتوانسته است امنیت مورد نیاز افراد جامعه را تأمین کند. در غیاب نهادهای امنیت‌بخش و قدرت قابل اعتماد، گویی بناست هرکس گلیم خود را از آب بیرون کشد، حتی اگر گلیم مملکت را آب ببرد. در چنین فضایی احتکار ماسک در موقع شیوع کرونا هم می‌تواند توجیه پیدا کند و در غیاب همان نهادها و البته اعتماد، شایعات می‌توانند جای واقعیت را بگیرند. التیام‌بخش چنین روندی طبیعتاً شفافیت و مردمی شدن ساختار است که یکی از مکانیسم‌های این روند ایجاد مجلسی دموکراتیک و آزاد است. با اینکه چند روزی از انتخابات گذشته، هنوز نام بسیاری از برندگان انتخابات روی دیوارهای شهر

## جان آرام؛ در تکاپوی سلامت روان

# خروج از بحران با نقد و شادمانی گفت‌وگو با حسن عشایری



زینب احمدی: آمار، هشدارها و میزان مراجعه به متخصصان حوزه سلامت روان، نشان از مشکلات جدی در این حوزه دارد. مشکلاتی که با ایجاد شوک‌های مختلف می‌تواند منجر به پیامدهایی ناگوار شود. سال ۹۸ التهاب‌های بسیاری دامان جامعه را گرفت. در واپسین روزهای زمستانی پیامد این وضعیت را با حسن عشایری، عصب‌شناس، روان‌شناس عصبی و استاد بازنشسته دانشگاه علوم پزشکی ایران در میان گذاشتیم. عشایری ریشه‌های اختلالاتی را که در حوزه روان ایجاد شده است هم در الگوی مصرف جامعه می‌بیند، هم در تاریخ و هم در آموزش.

مثل بحران سن بلوغ! برخورد با سن بلوغ نوجوانان الزاماً بحرانی نیست؛ بلکه رویکرد نامتناسب و نفهمیدن ویژگی‌های سن بلوغ می‌تواند مسائل بحرانی ایجاد کند. با رویکرد آسیب‌شناسی اجتماعی در مسائلی چون آمار بالای طلاق، خشونت خانوادگی، کودک‌آزاری، فقر، شادی، ازدیاد فاصله طبقاتی و آستانه فقر، مشکلات آموزش و پرورش، تخریب محیط زیست و زیاد شدن فساد به‌ویژه فساد اقتصادی از بحران صحبت می‌شود. باید اشاره کنم که در مورد سلامت روان نباید تک‌ساحتی (یک‌بعدی) طرح مسئله کرد. طبق تعریف جامعه بهداشت جهانی درباره سلامت روان سه بعد

در سال‌های اخیر، معمولاً متخصصان نگرانی‌هایی نسبت به وضعیت سلامت روان جامعه داشته‌اند، اما متعاقب حادثه سقوط هوایمما، برخی از متخصصان حوزه سلامت بیانیه‌ای منتشر کردند که به نوعی اعلام بحرانی شدن وضعیت سلامت روان جامعه بود. آیا شما هم شواهدی بر وجود بحران در این حوزه می‌بینید؟

«زمانی ما از واژه بحران در علم پزشکی استفاده می‌کنیم که امکانات حل مسئله در دسترس نباشد. واژه بحران در بعضی از شرایط مطرح می‌شود؛

زیستی، روانی، اجتماعی و حتی معنوی نیز مورد بحث قرار گرفته است. نمی‌شود تقلیل‌گرایانه فقط در بعد روان‌شناختی بحث کرد.

اجازه بدهید رویکرد بخشی از علوم اعصاب را که مورد علاقه و تا حدی فعالیت من و همکارانم است مطرح کنم. نوروسایکولوژی (به فارسی عصب‌روان‌شناختی ترجمه شده است) رابطه ساختار (مغز) و رفتار و محیط را بررسی می‌کند. پژوهش‌های اخیر در همین زمینه گزارش می‌دهند که استرس‌های اجتماعی به نحو مرموزی در پردازش اطلاعات هیجانی-عاطفی افراد جامعه اثرگذارند و حتی سامانه‌های مصنوعی‌سازی بدن انسان را تخریب می‌کنند؛ البته سبک زندگی و تغذیه و استرس‌های فردی نیز مطرح هستند و در رویکردهای فردگرا بیشتر مورد تأکید قرار می‌گیرند. روح حاکم زمان، ارتباطات اجتماعی میان فردی و کلان فردی و شخصیت انسان در کنش متقابل هستند.<sup>۱</sup>

با مقدمه‌ای که به‌طور اجمالی اشاره شد، مکانیسم اثرگذاری و اثرپذیری فرآیندهای روانی-اجتماعی در دو دهه اخیر از دیدگاه عصب‌شناسی نوین آشکارتر مورد پژوهش قرار گرفته است. محور سلامتی روانی انسان به سامانه هیجانی-عاطفی یعنی سیستم لیمبیک<sup>۲</sup> مرتبط است. این سامانه انگیزه را برای

سازمان‌بندی رفتار آگاه انسان ضروری می‌کند. همچنین بدون پردازش سهم هیجانی-عاطفی که در روند رشد فرآیندهای روان‌شناختی شکل می‌گیرد، بررسی سلامت روانی افراد امکان‌پذیر نیست. مدت‌ها دیدگاه‌های روان‌شناسی بر این باور بود که هیجان بازبگر صحنه ذهن است، ولی امروز به یقین علمی مطرح شده است که هیجان‌ها و عواطف، کارگردانان ذهنی محسوب می‌شوند. البته که به‌طور مرموزی در پردازش اطلاعات دخالت می‌کنند. اصولاً بدون پرداختن به سهم

هیجان فرآیند شناخت در انسان دچار مشکل می‌شود. کودک نیاز به «محبت» دارد. کمبود سهم هیجانی-عاطفی در روند رشد مغز انسان، روان‌رنجوری و اختلال ایجاد می‌کند. البته در کنار پرداختن به نیاز هیجانی-عاطفی باید از مسمومیت هیجانی هم سخن گفت. یک قاشق عسل شیرین خوب است، اما اگر سر کودک را در ظرف عسل فرو کنیم، خفه خواهد شد. یکی از عصب‌شناسان به نام آنتونیو داماسیو در کتابی به‌عنوان خطای

دکارت (مغز، هیجان، خرد) اشاره دارد که اگر هیجان‌ها آسیب ببینند، از «خرد» خبری نیست. بنیادی‌ترین محرک‌ها که تعادل هیجانی را تنظیم می‌کنند، نیازهای ضروری زندگی؛ یعنی گرسنگی و تشنگی، اجتناب از درد، سرپناه و برخورداری از بهداشت است.

انسان اجتماعی نیاز به فعالیت، ابراز وجود، تعلق به ویژگی‌های محیط زندگی و ارتباطات انسانی دارد. در واقع انسان خودش را در آینه دیگران بازشناسی می‌کند و در همین ارتباط است که عده‌ای در سطح زنده‌مانی در مقایسه با سایر اقشار جامعه کم می‌آورند. افراد برای برون‌فکنی هیجان‌ها اگر کار مناسبی هم داشته باشند که خیلی‌ها ندارند و بیکارند، اوقات فراغت و امکانات مناسب لازم دارند. در جامعه‌ای که برای اکثریت شرایط رشد وجود نداشته باشد، عده‌ای دچار عدم تعادل روانی می‌شوند. اضطراب، افسردگی و... مکانیسم‌های شناخته‌شده هستند و مدت‌ها قبل روان‌شناسان از «درماندگی آموخته‌شده» گزارش داده‌اند. در وضع کنونی جامعه، مشاهده می‌کنیم که هیجان‌ها منفی، سرگردان، بی‌صاحب سر از رفتار غیراجتماعی و حتی ضد اجتماعی درمی‌آورند و شاهد بخشی از خشونت در ارتباطات هستیم. ناگفته نماند که انتظارات کاملاً به‌حق

برخی از اقشار زحمت‌کش مردم نه‌تنها برآورده نشده است بلکه با پولاریزه شدن اقتصادی جامعه، سیر نزولی پیدا کرده است. مشاهده فساد اقتصادی، بی‌عدالتی و نبود امکانات توانی در حل مسئله، همان کلمه «بحران» را در ذهن متبادر می‌کند.

در مطالعه پدیده‌های روان‌شناختی جامعه، پدیده جهانی شدن<sup>۳</sup> که فقر و فلاکت برخی از مردم در آسیا و تا حدی در ایران ناشی از آن است، نباید فراموش شود. جامعه مصرفی نیازهای کاذب، سنت‌های پوسیده و بازدارنده در دینامیسم

اجتماعی و آشفستگی را تشدید می‌کند. در چنین شرایطی مراسم عروسی، سوگواری و... تبدیل به استرس‌شدیدی برای برخی از خانواده‌ها می‌شود.

در کشورهای سرمایه‌داری نوین و به‌اصطلاح پیشرفته، حاکمان آگاه‌تر هستند. در این جوامع مردم به‌ویژه جوانان نیازهایی را ناشی از هیجان‌خواهی مطرح می‌کنند که حاکمان برای تعادل نسبی در جامعه امکانات لازم را در اختیار آن‌ها می‌گذارند. مسابقات ورزشی

با وجود دوپینگ و غیره بالاخره در پردازش اطلاعات هیجانی جایگاه خاصی دارند. همچنین رسانه‌ها با اطلاعات هیجانی ویژه و دستکاری شده اثربخش هستند. در جامعه از خودبیگانه انسان مدرن<sup>۴</sup>، کالاذگی و مد نیز سهمی در آشفستگی سلامت روان دارد که متأسفانه توسط رسانه‌ها تشدید می‌شود.

جالب است که دردآشناها و به‌اصطلاح روشنفکران اغلب تحریک می‌کنند، ولی منجر به تحرکی نمی‌شوند. لازم است بدانیم طرح مسائل روان‌شناختی تنها از عهده انجمن‌های علمی بر نمی‌آید. رسانه‌ها، مجله‌ها و انجمن‌های مردمی در تعامل با صاحب‌نظران در بومی کردن علم و طرح و امکان‌پذیری و کاهش علائم و خیم بیشتر در خود فرورفتگی را تجربه می‌کنند.

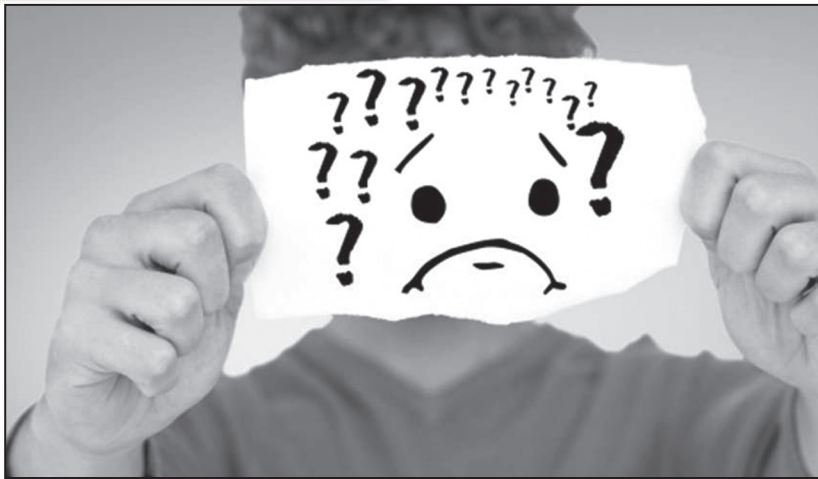
### عوامل اصلی ایجاد مشکل در حوزه روان برای جامعه چیست؟ آیا می‌توان آن‌ها را فهرست کرد؟

«» از نظر من، تعریف سلامتی در حوزه روان این است؛ تحریک‌پذیری، تحلیل محرک و پاسخ متناسب به تحریک. در حد بیولوژی می‌توان از گرسنگی و خوردن مثال آورد. از نظر روانی در سر ما فقط مخ نیست که با آگاهی و دانش سر و کار داشته باشد. هیجان هم بخشی از آن است؛ چیزی که در ایجاد بیماری‌های روانی تأثیر مستقیم دارد. از نظر فروید هیجان تحریک می‌شود و اگر پاسخ نگیرد، محرک‌های کلیدی هیجانی در جامعه ایجاد تعارض می‌کنند. به‌طور واضح منظور این است که فرد آنچه می‌بیند را نمی‌خواهد و آنچه می‌خواهد را نمی‌بیند، این یعنی تعارض.

این مسائل در فاصله طبقاتی به وجود می‌آید؛ در شغل به وجود می‌آید؛ مثلاً فردی توانمند است اما می‌بیند یک فرد ناتوان رئیس شده. او همیشه یک کارت جرمه به خود می‌دهد که من باید از این بهتر می‌بودم و جای من اینجا نیست. این‌ها باعث استرس جمعی می‌شود. سوسیال استرس خیلی بدتر از استرس فردی است. پس بنابراین ما با هیجان‌ها سرگردان و بی‌صاحب سر و کار داریم. همه ما با این وضعیت سر و کار داریم. کسی نمی‌تواند خارج از این فضا تنفس کند. ماهی وقتی درون برکه است، نمی‌تواند مدعی شود بدنش از آب آن برکه متأثر نمی‌شود.

جوان هیجان‌خواه است و حق دارد، اما نمی‌تواند ابراز کند. او تعلق به گروهی ندارد که هیجان‌ها را ابراز کند و در برابر چشمش هم می‌بیند که ترازوها میزان نیستند. منظورم این نیست که زندگی خودش را با ثروتمندان مقایسه کند، بلکه او در یافتن کار و درس و هر چیزی با تبعیض مواجه می‌شود. هیجان بی‌صاحب منظورم همین وضعیت است. محرک، تحریک

**در مورد سلامت روان نباید تک‌ساحتی (یک‌بعدی) طرح مسئله کرد. طبق تعریف جامعه بهداشت جهانی درباره سلامت روان سه بعد زیستی، روانی، اجتماعی و حتی معنوی نیز مورد بحث قرار گرفته است. نمی‌شود تقلیل‌گرایانه فقط در بعد روان‌شناختی بحث کرد**



می‌شود، براساس تحلیل هم انتظار ایجاد می‌شود، اما پاسخ درستی نمی‌گیرد و این یعنی فشار روانی و استرس. این هیجانات وقتی جمع می‌شود، می‌تواند تعیین‌کننده باشد. این‌ها باعث می‌شود که واقعیت‌گریزی، ایران‌گریزی، دین‌گریزی و... ایجاد شود. باعث می‌شود آمار طلاق و خودکشی افزایش یابد؛ سن اعتیاد و دیگر مشکلات از این دست کاهش یابد و البته این آمار اعلام هم نمی‌شود.

مارکس در اینجا از مفهوم الیناسیون استفاده می‌کند؛ نوعی از خودبیگانگی. این الیناسیون به دو نوع خشونت تبدیل می‌شود: گاهی فرد اسلحه را به سمت خود می‌گیرد و گاهی به سمت دیگران. این خشونت مزمن است و هر دوره از تاریخ شکلی به خود گرفته است. در ابتدا انسان‌ها با دست و پا برای تنازع بقا تلاش می‌کردند، در عصر حجر با سنگ‌هایی که می‌تراشیدند، به مرور ابزار جدیدتر در اختیار آن‌ها قرار گرفت تا جایی که کلام، ابزار تنش و خشونت شد. امروز وقتی شما صحبت از دشمنی با کسی می‌کنید، می‌تواند تبدیل به گلوله شود. اینجا میزان تحمل و سازگاری آدم‌ها باید به دادشان برسد. عنصری که به نظر من در ایرانیان زیاد است. ایرانی‌ها سطح سازگاری و سازش بالایی دارند اما تبعیض و نامیزان بودن ترازوی جامعه، حتی این سطح از سازگاری را به چالش کشیده است. در مغز برای هر اتفاقی، بخشی وجود دارد؛ برای فکر کردن، کارکردن، هیجان، حل مسئله و نیازهای مختلف انسانی بخش‌هایی هست، اما بخشی که بسیار مهم است، Social Brain یا مغز اجتماعی است. دین، مذهب، تعاملات اجتماعی و فرهنگ و این قبیل کنش‌ها مربوط به این بخش است و مطالعه آن یکی از مهم‌ترین مسئولیت‌های نوروسایکولوژیست‌هاست و البته هر کسی از پس آن بر نمی‌آید.

**شما می‌فرمایید تعارضی خارج از بازه تحمل و سازگاری جامعه، میان انتظار جامعه و واقعیت موجود و نوع پوشش خبرها در رسانه‌های رسمی به وجود می‌آید؛ اما یک سوی دیگر ماجرا این است که جامعه اساساً در امور مشارکت داده نمی‌شود و برای همین، نوع نگاه او به مدیریت شهری و مطالبات او با آنچه اتفاق می‌افتد متفاوت می‌شود. آیا اگر افراد جامعه خود در جامعه مشارکت جویی کنند، این فضا تغییر نخواهد کرد؟ یعنی فردی که خودش را در مسیر مشارکت جویی قرار دهد، آیا کمتر درگیر آن تعارضات که پیامدهای روانی دارد قرار نخواهد گرفت؟**

«دست روی نکته کاملاً درستی گذاشتید. اتفاقی که در این چند دهه افتاده این بوده که

من از چند سال قبل در یک کتاب هم که در مورد آینده ایران نوشته شد پیش‌بینی کرده بودم که جامعه ایران به کدام سمت می‌رود. در واقع برای عبور از این بحران اگر مداخله‌ای صورت نگیرد باعث واکنش‌های آنتی‌سوشیال و آسوشیال می‌شود.

### می‌توانیم واکنش به پدیده‌هایی که روان جامعه را نژند کرده‌اند را دسته‌بندی کنیم؟

«از نظر عصب‌شناسی، چندین رویکرد رفتار وجود دارد که به‌ویژه در سطح کلان، مورد مطالعه قرار می‌گیرد:

۱- رفتار روی‌آوری؛ گرایش‌های اجتماعی در شرایط مختلف مسائلی را عامل تعیین‌کننده تلقی می‌کنند و به جریان‌ات اجتماعی روی می‌آورند و اگر نتیجه مثبت نگیرند،

رویگردانی اتفاق می‌افتد. در این شرایط بی‌تفاوتی، در خود فرورفتگی و امتیزه‌شدن حاصل می‌شود.

۲- روش سازگاری با شرایط به امید تغییر و آینده، تحول بخشی از منش و رفتار را شکل می‌دهد.

۳- سازشکاری؛ برخی برای حفظ منافع خود رفتار سازشکاری حتی با پدیده‌ای بیگانه و منفی و حتی همکاری با ارتجاع را نشان می‌دهند.

۴- رفتار ستیز و گریز؛ در دو سه دهه اخیر به اندازه کافی از فرار مغزها، پناهندگی، مهاجرت و... بحث شده است. رفتارهای مسالمت‌آمیز جواب نداده‌اند و در نتیجه رفتارهای خشونت‌آمیز به‌ویژه در برابر فشار و موانع ایجاد شده بروز می‌کند.

نوعی بی‌تفاوتی در افراد به وجود آمده است. اساتید و روشنفکران بیشتر تحریک می‌کنند تا تحرک ایجاد کنند. من می‌خواهم از یک مدخل دیگری این موضوع را بررسی کنم. دائم به ما می‌گویند که چرا با این همه دانشگاه و مدرک در جامعه، دانش در ایران بومی نمی‌شود؟ چرا جامعه‌شناس ما نمی‌تواند برای مسائل اجتماعی ما برنامه داشته باشد؟ همین

وضعیت در دیگر رشته‌ها هم جاری است. به نظر من دلیل جدی این اتفاق این است که اساتید این رشته‌ها وقتی اقبالی در ساختار کلان برای به بازی گرفتن خود نمی‌بینند، باید خودشان وارد بازی شوند؛ یعنی به جای کار تئوریک محض، باید وارد جامعه شوند و از طریق نهادهای مدنی با جامعه کار کنند. به هر حال نهادهای مدنی بسیاری در ایران فعالند و کار می‌کنند. اینکه هیچ کاری نمی‌شود کرد به نظرم ادعای درستی نیست. در واقع اگر فردی وارد فضای جامعه شود و خود را مشارکت دهد، مشکلات برایش کمتر خواهد شد.

### عوامل اختلال در سلامت روان جامعه، بیشتر از چه جنسی است؟

«این مسائل تک‌عاملی نیست. باید جنبه‌های زیستی، روانی و اجتماعی را با هم بررسی کرد. من فکر می‌کنم برای علت‌یابی باید خودمان را در نظر بگیریم. جامعه ما امتیزه شده است. وقتی شادی به‌صورت یکسان تقسیم نشود جامعه امتیزه می‌شود و نتیجه آن خشونت می‌شود. این‌ها به خود مردم، آگاهی‌هایشان، گرایش‌اتشان و رویکرد جمعی‌شان مربوط می‌شود و یک مسئله کاملاً چندوجهی است.

۵- در شرایطی نیز بهت زدگی مشاهده می‌شود که انسان را منزوی می‌کند. او آنچه می‌بیند نمی‌خواهد و آنچه می‌خواهد را نمی‌بیند و احساس بهت می‌کند. در این شرایط بینش‌های منفی، تخریبی، پوچ‌گرایی و روی آوردن به رویکردهای کاذب مشاهده می‌شود.

**در شهری مثل تهران جدای از اینکه مردم در تصمیمات کلان شهری و در اداره امور به بازی گرفته نمی‌شوند و احساس مشارکت نمی‌کنند، زندگی‌شان با این شوک‌هایی که به آن‌ها وارد می‌شود، خیلی موقتی شده است. این عوامل هم می‌تواند در این ناآرامی مردم مؤثر باشد؟**

«بله کاملاً درست است. من جایی می‌خواندم که کسی نوشته بود من صبح شاد از خانه بیرون می‌آیم و شب شادروان برمی‌گردم به خانه. در حقیقت ما بیشتر تماس داریم، ارتباط نداریم. ارتباط اثرگذاری و اثرپذیری است. واقعیت این است که مجموع عواملی ما را به اینجا رسانده است. این مملکت

زخم‌خورده است و این طور نیست که تازه این زخم‌ها ایجاد شده باشد؛ این‌ها بوده و حالا به استخوان رسیده است... فکر می‌کنم بهتر است که مسئله را مزمن ببینیم. مشکلات زیادی در جامعه وجود دارد و امروز گویی روح جامعه در آستانه لبریز شدن است. این آستانه بسیار مهم است. آستانه نقطه‌ای است که در آن ذهن به بن‌بست می‌رسد.

**پیامد این لبریزشدگی چه می‌تواند باشد؟**

«رفتارهای غیراجتماعی، فروپاشی ارزش‌های اخلاقی، معنوی از جمله مهم‌ترین پیامدهای این لبریزشدگی است. خشونت را در ارتباطات که ابزاری مهم و تعیین‌کننده است، مشاهده می‌کنیم. زبان لمپنی و چاله‌میدانی و تخریبی و توهین‌آمیز، جایگزین زبان فاخر و بافرهنگ می‌شود. زمانی که گفته می‌شود «سفیر انگلستان را باید تکه‌تکه می‌کردیم» سؤالی که مطرح می‌شود این است که جایگاه مدیریت سیاسی و دیپلماسی کجاست؟ آیا با برخورد فیزیکی مسئله حل می‌شود؟ اگر بخواهیم کمی ریشه‌ای برخورد کنیم شاید مسائل فرهنگی از خانواده، آموزش و پرورش و رسانه‌ها و... نیاز به بازنگری داشته باشد. بدین معنا که باید در خانواده پرسشگری و حق انتقاد را با روش‌های علمی و مناسب

ترویج کنیم. تفکر انتقادی بخشی از خلاقیت و زیبایی‌شناسی است. به قول فرزانه‌ای اگر مدیریت و سیاست با فرهنگ و هنر و علم آشتی نکند، فرهنگ و هنر و علم هم سیاسی می‌شود و ذات تفکر و شناخت که آزادی است از دست می‌رود. پژوهش، آموزش و خدمات می‌توانند در طرح مسئله و پیشنهادهای حل مسئله کمک کنند. در بررسی مسائل اغلب از قشر آسیب‌پذیر نام می‌بریم، ولی از آسیب‌رسان کمتر بحث می‌شود. قرار نیست علامت درمانی جای درمان اساسی را بگیرد. تب را می‌شود کاری کرد، ولی خود آن باکتری و تولیدکننده را هم باید در نظر گرفت.

**شما پیش از این از توزیع عادلانه شادی سخن گفتید؛ اما دردی که بر جان روان جامعه افتاده به روایت شما مزمن، حاد و ریشه‌دار است. چطور در این فضا می‌توان به شادی، نقادی و عناصری از این دست فکر کرد؟**

«الآن مشکلات جامعه زیاد است. همان تعارضات، خیلی آسیب به پیکر جامعه زده

است اما فرصت هم داریم. الآن مثل کسی هستیم که از طبقه هشتاد یک ساختمان افتاده، در طبقه دهم از او می‌پرسند اوضاع چطور است؟ می‌گوید تا اینجا هوا خوردم.

ما در ایران اتفاقاتی را تجربه نکردیم که در اروپا بعد از قرون وسطی مثل رنسانس و انقلاب صنعتی افتاده.

ما موتاژکار هستیم. من فکر می‌کنم باید این دوره را بگذرانیم. فقط شانس که آوردیم در قرن بیست و یکم من امیدوارم غرامت زیاد نباشد؛ غرامتی را که آن‌ها پرداختند الآن ما نمی‌پردازیم. امروز سرعت تحولات خیلی زیاد است و ارتباطات وارد فضایی برگشت‌ناپذیر شده است و استمرار این شرایط ممکن نیست، اما ما همه دیتا را نداریم که پیش‌بینی کنیم و اگر تمام مداخله‌گرها را اعم از بیرونی و درونی در نظر بگیریم این تغییرات اتفاق خواهد افتاد. هگل جمله زیبایی دارد که می‌گوید وقتی به تاریخ مقطعی نگاه می‌کنم ناخوشایند است. به تاریخ باید طولانی نگاه کرد ولی امیدواریم که غرامت سنگین نشود. ما در جامعه عناصر بازدارنده داریم، اما این‌ها علاج هم دارد. علاج این عناصر تقویت روحیه پرسشگری، نقادی و هم‌اندیشی در افراد است. این‌ها باید از مدرسه شروع شود و کودک جسارت نقادی پیدا کند. وقتی جسارت نقادی ایجاد شود، امکان تغییر هم میسر می‌شود و رسیدن به وضع مطلوب از وضع

موجود، ممکن‌تر می‌شود و این‌طوری نشاط در جامعه افزایش می‌یابد. وگرنه نشاط شربت و کیسول ندارد که بشود با درمان برای جامعه ایجاد کرد.

من از مجموع شرایط ایران و منطقه امیدوارم ما دوران تلاطم کوتاهی داشته باشیم؛ اما به‌رحال یک دوره تلاطم خواهیم داشت. در درون ضمن ایراداتی که هست، پتانسیل‌های خوبی وجود دارد و ممکن است این بحران بتواند سریع به فرصت تبدیل شود و من فکر می‌کنم این متابولیسم اجتماعی، قدرت کاتالیزور بالایی دارد که می‌تواند به سرعت تغییر مثبت ایجاد کند. حتی جاهایی که ممکن است فکر کنیم شرایط فروپاشی شدیدتر است و تبعیض بیشتر است، باز پتانسیل‌های فراوانی دیده می‌شود. یکی از این جاها، شهرهای غربی و کردنشین ایران است. من در دانشگاه سندج درس داشتم و آنجا پتانسیل‌های مثبت زیادی دیدم که نمی‌شود این‌ها را نادیده گرفت. اگر قطره‌ها جمع شوند اتفاق مثبتی خواهد افتاد. من در کردستان اراده و انگیزه تغییر مثبت را می‌دیدم، شوق تغییر را دیدم و صادقانه بگویم انتظار نداشتم اما دیدم.

**امید بسیار خوب است و خودش موجب تغییر است، اما چاره کوتاه‌مدت، میان‌مدت و درازمدت چیست؟**

«مثالی از قول متفکری می‌گویم، آن‌هایی که رنج می‌برند، مجبورند که چاره‌ای ببینند. شاید بررسی تاریخ به ویژه تاریخ معاصر از نظر علمی بتواند ما را به راه حل نزدیک کند. لااقل از تکرار اشتباهات پیشگیری می‌کند. یادگیری ما از اشتباهات مشکل دارد زیرا باز هم دچار تکرار می‌شویم و برای سؤالات پیچیده، جواب‌های سهل‌الوصول و ساده می‌دهیم. شاید در آموزش دوباره، شهروند بودن را عملی-علمی باید مطرح کنیم. هم وظایف دولت‌ها و حکومت‌ها برای شهروندان و هم تکلیف خود شهروندان در قبال جامعه را با شوق تغییر در جهت کارآمدی و مسیر مثبت تعریف کنیم. شاید بدانیم که وظیفه مهم در این مرزوبوم مبارزه با فقر، ترس، جهل و بی‌عدالتی در راستای ایجاد جامعه‌ای است با انسان آگاه در مسیر اتحاد آزاد.

**چشم‌انداز ایران: سپاس از صرف وقت شما**

**پی‌نوشت:**

۱. Psycho dermatology ضربه‌های روان‌شناختی
۲. Limbic - System
۳. Globalization
۴. از خودیگانگی انسان مدرن، فریتس پانهایم، ترجمه مجید مددی، انتشارات نشر آگاه، ۱۳۸۷





# انسان و دشواری و وظیفه

## گفت‌وگو با حسین مجتهدی

انسبیه ابراهیمی: اواخر دی ماه جمعی از متخصصان حوزه سلامت روان بیانیه‌ای منتشر کردند و درباره آسیب‌های روانی-اجتماعی وقایع اخیر و لزوم اهتمام جدی بر بازسازی و ترمیم آن‌ها هشدار دادند. از حسین مجتهدی یکی از امضاکنندگان این بیانیه پرسیدیم میان روان‌خستگی جامعه و راه‌های طرح مطالبات مردم چه رابطه‌ای وجود دارد. ایشان در مصاحبه شماره ۱۰۸ چشم‌انداز ایران جامعه ایرانی را دارای بسترهای فرهنگی برای خشونت‌ستیزی دانسته بود.

که خستگی به معنای جراحی و خستن به معنای جراحی وارد ساختن است و این مفهوم در روان‌کاوی معادلی برای تروماست که در لاتین به همین مفهوم است و در جراحی نخست به کار برده می‌شده است و بعدتر زیگموند فروید بنیان‌گذار روان‌کاوی آن را وارد ادبیات این دانش کرد و برای تبیین پدیداری روان-آسیب‌شناختی به کار بست، که با مبحثی که اشاره کردید، در پیوند است. اگر بخواهیم تبیین کلی از آن ارائه دهیم، می‌توانیم بگوییم حادثه‌ای در زندگی سوژه، که بار روانی توان‌فرساستری از تحمل و گنجایش نظام روانی فرد با خود دارد و در تجربه روانی او بسیار شدید محسوب می‌شود و نظام روانی از اینکه بتواند پاسخی بسننده به آن بدهد ناتوان است و از نگاه اقتصاد روانی، تحریکی با شدتی بالاست که برای روان، چیرگی ناپذیر و غیرقابل‌پردازش است و به سامانه کلامی و امر نمادین در نمی‌آید، از این روی همگرایی و انسجام روانی را به مخاطره می‌افکند. در مورد واژه‌شناسی‌اش نیز همان‌طور که توضیح دادم، این واژه پیش‌تر از روان‌کاوی و روان‌شناسی در پزشکی و جراحی به کار می‌رفت. ریشه آن لغتی یونانی است که به معنای زخم و سوراخ شدن است. در پزشکی برای زخمی شدن و شکافت بافت‌ها به کار می‌رود. این واژه را روان‌کاوی برای پدیده‌ای که در سطوح روانی ذیل رخ می‌دهد، به وام‌گرفت: (۱) شوکی سخت، (۲) که به گونه‌ای هجومی اتفاق می‌افتد (۳) و تمامیت سازمان‌یافتگی روانی فرد را هدف قرار می‌دهد و به‌طور معمول به کلام درآمدنی نیست.

فروید در تثبیت روان بر تروما حقیقتی را یافت و آن اینکه هیچ‌گرایش ارضانگرمیل و یا لذت در آن وجود ندارد، بلکه وسواس تکرار است، که ناشی از پس‌راندن ناآگاه می‌باشد و در سیطره اوست و به خاطر آن سوژه به هیچ‌راه‌حلی برای برون‌ریزی تیدگی درونی نمی‌تواند دست یابد و از اینکه تجربه روانی-عاطفی فرا نیرومندش را به انجام رساند، ناتوان است و از این روی بر پاره‌ای از گذشته تثبیت می‌گردد و پیوسته زیر چیرگی ضمیر ناآگاه ناگزیر به تکرارهای نشخوارگونه ذهنی در فضای بسته روان است.

از یاد نبریم هر حادثه‌ای که در سطح فردی و اجتماعی جراحی‌زا می‌شود، می‌تواند برانگیزاننده تجربه جراحی‌های روانی همضم‌نشده در تاریخچه فرد یا تاریخ

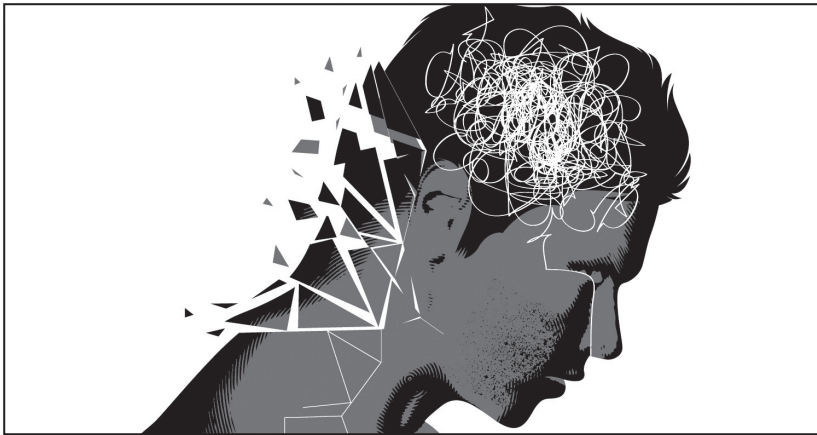
**شما و جمعی از متخصصان حوزه سلامت روان در ماه گذشته بیانیه‌ای منتشر کردید و در آن نسبت به پیامدهای روانی ناشی از احساس تحقیر و بی‌اعتمادی جامعه هشدار دادید. چطور برای انتشار بیانیه به جمع بندی رسیدید؟**

«امر روانی از امر اجتماعی جدایی‌ناپذیر است و انسانی که بخواهد سوژه زندگی خویش گردد باید مسئولیت زیست اجتماعی خویش را بپذیرد. به تعبیر شاملو، انسان دشواری و وظیفه است. از این رو کسانی که به مسئله روان در جامعه می‌پردازند، نمی‌توانند از جامعه و تحولات سیاسی آن فارغ باشند.»

**در بیانیه اشاره شده که سال‌هاست مصائب مختلف، روان جامعه ایران را خسته کرده است. نشانه‌های این «روان‌خستگی» چیست؟ آیا آمار یا نشانگان دیگری بر این امر دلالت دارد؟ آیا در این فهرست می‌توان به عناصری تاریخی یا فرهنگی هم برخورد؟**

«در شاهنامه فردوسی توسطی با ترکیب‌های «روان‌خسته و خسته‌روان» در فضاهای پرآشوب و پیکارخیز مواجه می‌شویم، مثلاً:

همه بازگشتند یکسر ز جنگ / ز خویشان روان خسته و سر ز ننگ. می‌اش اندرین کار خسته روان / همه دیده پرخون و خسته روان. اگر به واژگان این ترکیب ریشه‌شناسانه بنگریم، درمی‌یابیم



آن جامعه باشد و باید تحول فردی و نوعی (انتروژنیک و فیلوژنیک) را از این منظر در پیوند با یکدیگر دید. همان‌طور که در شرایطی انسان فرهنگی و متمدن به خاطر مسائل روانی‌اش به‌ویژه در سطح ناآگاه ممکن است دست به اعمالی بدوی بزند و مهار رانه‌های روانی‌اش را بگسلد و مراحل رشد و تحول نخستین روانی‌اش بازگردد، در سطح اجتماعی نیز گاه می‌توان شاهد آن بود که یک جامعه، عقب‌گردی فرهنگی می‌کند و فجایعی می‌آفریند که در یک فرهنگ و تمدن بالیده تصورناپذیر است. مانند آنچه در اواخر قرن بیستم در رواندا یا در اوایل قرن بیست‌ویکم در برمه اتفاق افتاد یا آنچه در ایغور چین، در کریمه، در فلسطین، در عراق و سوریه در زمان جولان داعش شاهد آن بودیم.

ایران نیز در طول تاریخ خویش تروماهای بسیاری در سطح اجتماعی داشته که حل و فصل نشده است و می‌تواند ریشه بسیاری از تنش‌ها باشد. فرهنگ زورگویی و پرخاشگری‌های کلامی و فیزیکی در بستر اجتماع و نابه‌سامانی مراجع قانونی و بی‌توجهی به حقوق مدنی و شهروندی باشندگان این سرزمین می‌تواند با این مسئله مرتبط باشد. چنین نمودهایی نشانه‌هایی از این واپس‌ماندگی فرهنگی است.

**در بیانیه به مخدوش شدن اصل صداقت از سوی صدا و سیما اشاره شده. چرا مردم به رسانه بی‌اعتماد شده‌اند؟**

«هرچند در همه جوامع رسانه‌هایی در خدمت اهداف ایدئولوژیک و قدرت‌طلبانه گروه‌هایی خاص هستند، اما آزادی داشتن رسانه و جریده برای تمام طیف‌ها موجب می‌شود، که افراد امکان شنیدن صداهای مختلف را داشته باشند و بتوانند خود را منفعیل و مجبور به پذیرش یک صدای واحد نبینند. حاکمیتی که تنها خود را مجاز به داشتن بلندگو ببیند و صدای مخالف را یا فیلتر کند یا به‌عنوان تشویش اذهان عمومی خاموش سازد، درواقع ملتش را تحقیر می‌کند، چراکه آنان را توانا به درک حقیقت نمی‌بیند، آن‌قدر اعتماد ندارد که این صغار بتوانند مسائل را هضم کنند و برای خود از جایگاه بالا به پایین حق دروغ و سانسور

قاتل می‌شود و با پیوند امنیتی بسیاری از پیوندهای اجتماعی به روی مردم بسته می‌شود.

**در صحبت‌های شما و همچنین بیانیه اشاره شده سال‌هاست بخش‌های مختلف جامعه فاقدساز و کار مشخص**

**برای طرح مطالبات خود بوده‌اند. آیا این نادیده گرفته شدن می‌تواند پیامدهای روانی داشته باشد؟**

«جامعه ایران در تاریخ معاصر آرمان‌هایی را به‌عنوان آرمان‌هایی محوری جست‌وجو می‌کند و در سطحی نمادین کوشیده با این من-آرمان‌ها همسان‌سازی کند. در برابر من-های آرمانی، ایدئولوژی‌هایی قرار دارند که در سطحی خیالین آرزوی این‌همانی با آنان را ترویج می‌کردند. بر

روی آن آرمان‌ها سرمایه‌گذاری روانی صورت گرفته است؛ از انقلاب مشروطه و نهضت ملی تا انقلاب ۵۷ و جنبش‌های مدنی چهار دهه اخیر. اما جز زمان‌هایی کوتاه، تمامیت‌خواهی و خودکامگی در سطوح مختلف بازتولید شده است و جامعه سوگوار فقدان و از دست دادن این آرمان‌ها شده است و هر سوگی چنان‌که فریاد تصریح می‌کند، فقط فقدان شخص نیست، بلکه از دست دادن مفاهیمی آرمانی نیز که در تصرف انرژی‌های روان بوده‌اند، نظیر آرمان آزادی یا سرزمین پدری نیز می‌تواند باشد و به افسردگی مه‌اد و مالیخولیا (ملانکولی) بینجامد. در سوگواری این جهان است که فقیر و تهی گشته، در مالیخولیا «من» فرد. (نا آرزنده‌سازی خویش که همراه مجازات و ملامت خود است) آن آرمان، موضوع و ایزه سرمایه‌گذاری روانی آن جامعه بوده است و پاره‌ای از سامانه ناآگاه روان جامعه می‌شود، از دست دادن و فقدان آن، خسران از دست داد پاره‌ای از خویش است.

اگر حاکمیت نتواند بستری بسازد که افراد جامعه احساس جایگاه‌مندی و به رسمیت شناخته شدن

به‌عنوان دیگری داشته باشند و تنها راه حیات اجتماعی آنان ذوب در قدرت حاکم نباشد، امید است که بتوانند از جایگاه محق و نه مکلف، تجربه‌های جراحات‌زا و آسیب‌زننده روانی را به کلام و آواری و آواری بتوانند حق اعتراض داشته باشند و امید تغییر در دل و جان بپروند و خویش را اسیر درماندگی فردی-اجتماعی خود نبینند. در غیر این صورت، قدرتی که آرمان‌های ایشان را به تاراج برده، مجال اعتراض نداده، عرصه کلام را به سکوت کشانده، حق دیگربودگی وی را به رسمیت نشناخته، او را چه در سطح فردی چه اجتماعی به سمت فروپاشی و انفجار رانده است و محصولی جز تخریب به بار نیاورده است. گفتن این که اعتراض به منبع قدرت ناپاسخگو در آن شکل می‌گیرد قابل سرکوب همیشگی نیست. گفتن این که مطلق‌گرا و قیام‌گرا با تحقیر دیگری و نابودسازی جایگاه انسانی او می‌تواند واکنش‌برانگیز باشد. بسته شدن فضای کلام، کنش در پی دارد و کنش می‌تواند به ویرانی بینجامد. قانون باید به گونه‌ای باشد که امکان تحول را در خویش بپرواند و قابل مذاکره و دربرگیرنده حقوق کسانی باشد که در جایگاه قدرت نیستند و در این حالت مقتدرانه، قانون‌ستیزی را مهار سازد و امنیت بخش روان جامعه گردد. اقتدار با جایگاه به رسمیت شناخته شده آحاد ملت فرادست می‌آید نه با سرکوب و نشنیدن صدای مخالف. گفتن این که آرمان‌شهری بر اساس ایدئولوژی خویش می‌سازد که وهم و سرایی خیالین بیش نیست و وعده بهشتی روی زمین از نگاه واحد حاکمان است که به هیچ دیگری را به رسمیت نمی‌شناسد و دیگر ضد من است و فضایی پارانوید در قدرتی از این دست شکل می‌گیرد که احساس تهدید را با خویش حمل می‌کند و دیگری چون ضد من قلمداد می‌شود، چراکه با من نیست، منبع تهدید می‌شود و خواست سرکوب او شکل می‌گیرد. در چنین فضایی برای رسیدن به آن یوتوپای خیالین آزادی‌های انسانی می‌تواند به تاراج رود. تنها گفتن این که برابری جایگاه افراد در برابر قانون را تضمین کند، شاید بتواند راهگشای شکوفایی فرهنگی اجتماعی در جامعه شود و افراد را از سراب آرمان‌شهری رهایی بخشد و زیستی مسئولانه و جایگاه‌مند و تکررگرا را با آنان رقم زند. ■

ایران نیز در طول تاریخ خویش تروماهای بسیاری در سطح اجتماعی داشته که حل و فصل نشده است و می‌تواند ریشه بسیاری از تنش‌ها باشد. فرهنگ زورگویی و پرخاشگری‌های کلامی و فیزیکی در بستر اجتماع و نابه‌سامانی مراجع قانونی و بی‌توجهی به حقوق مدنی و شهروندی باشندگان این سرزمین می‌تواند با این مسئله مرتبط باشد

# قدم زدن روی اعصاب شهر

## گفت و گو با علی نیکجو



مهدی فخرزاده: از حدود سی سال پیش تاکنون، شوک‌های بسیاری به جامعه وارد شده است. از تورم افسارگسیخته تا شوک به بازار مسکن، طلا، ارز و خودرو که بخشی از آن‌ها نیازهای اولیه انسانی جامعه بوده است. شاید در دو دهه پیش، ماهیت این شوک‌ها بیشتر اقتصادی بود، اما امروز این ماهیت تنوع بسیاری دارد و شاید بتوان گفت نزدیک‌ترین آن‌ها شوکی بود که با شلیک به هواپیمای مسافربری اتفاق افتاد. از پیامدهای بسیار جدی چنین وضعیت‌هایی که در کوتاه‌مدت، میان‌مدت و بلندمدت مخرب است پیامد روانی این شوک‌ها برای جامعه است که بخشی از متخصصان حوزه سلامت روان، از این پیامدها در بیانیه‌ای سخن گفتند. این بیانیه را می‌توان به مثابه زنگ خطری جدی برای جامعه قلمداد کرد و در برابر این زنگ خطر، جامعه نیازمند راهکارهای فردی و اجتماعی است تا بتواند سلامتی خود را بازابد. پای صحبت علی نیکجو، متخصص روان‌پزشکی و سایکوانالیزست و روان‌درمانگر تحلیلی که از امضاکنندگان بیانیه بوده است نشستیم تا با او از وضعیت سلامت روان جامعه گفت و گو کنیم.

**شما از عناصر یأس و ناامیدی نام بردید. در بیانیه مسائلی مثل از دست رفتن آرمان‌ها، دیگری‌سازی مردم و بخش‌هایی از جامعه و دروغ به چشم می‌خورد. اگر بخواهید فهرستی از این نوع مشکلات که باعث روان‌نژندی جامعه شده نام ببرید کدام‌ها را مهم‌تر و برجسته‌تر می‌دانید؟**

«اولین عنصر خشمم است. خشم بر اساس آنکه از کدام سطح روانی سانس شود می‌تواند ویرانگر یا سازنده باشد. پارادایم دیگری که در سرنوشت آن مؤثر است، نوع برخوردی است که در دنیای بیرونی با خشم ابراز شده درونی روا می‌شود و این امر در پیش‌آگهی آن تأثیر بسزا و تعیین‌کننده‌ای دارد.

مراد آنکه در اعتراضات ۸۸ روان ملی مردم ما آگاهانه در پی خواست محدود ابژکتیو ملموس بود که کاملاً در چارچوب قدرت قابل فهم، پاسخ و وصول بود و اگر پاسخ سکوت و پاسخ «رای من کو؟» با بگیر و ببند داده نمی‌شد، به گمان من می‌توانست نقطه مهمی در بازسازی و ترمیم زخم‌های موجود در تمام این سسی سال شود؛ اما با کمال تأسف به بدترین وجه ممکن به خشمی که فعالانه می‌دانست «چه می‌خواهد» و «چگونه می‌خواهد» و خشمی مدنی که بر اساس مسئولیت‌شناسی اجتماعی بود، پاسخ داده شد تا هیچ حظی از وجه کانسرتراکتیو آن به مملکت نرسد که حتی آثار آسیب‌زای فراوانی بر جای گذارد که زخم‌های آن تا امروز هم چون دمل‌های چرکین وجود دارد.

اما خشم آبان ۹۸ نه کنش‌مندانه، بلکه «واکنشی» و نه‌چندان آگاهانه، بلکه مملو از پرخاشگری و عصبیت بود که با واکنش بسیار خشن، بدل به یکی از اعتراضات ویرانگر و تخریب‌کننده تاریخ این مملکت شد که آثار وخیم و بدخیم آن هر روز یکی از ارگان‌های کالبد این دیار را درمی‌نوردد.

**در واقع با این تحلیل آیا بخشی از سیاست‌های کلان، منجر به ایجاد بیماری‌هایی در مردم می‌شود؟ آیا سیاست‌ورزی و سیاست‌گذاری نادرست، می‌تواند عامل بیماری جامعه باشد؟**

«بله. هر جایی که این احساس به مردم دست بدهد که عاملیت و محوریت خودشان را در زندگی شخصی و آینده خودشان و فرزندان از دست داده‌اند و به‌وسیله امپراتوری رسانه‌ای در حال فریب و تحقیر هستند لاجرم بیماری‌های این چنینی خودش را نشان می‌دهد. یا به‌صورت پرخاش عصبی کورکورانه عمومی یا به‌صورت غم و فسرده‌گی و رخوت درونی و یا حملات اضطراب‌پریش و یا به‌شکل روابط عصبی بین خود مردم و یا همان بیماری‌های سایکوسوماتیک (بیماری‌های جسمانی که منشأ ارگانیک و سوماتیک و بدنی ندارند و در واقع منبع

**در بیانیه‌ای که شما و همکارانتان به‌عنوان متخصصان حوزه سلامت روان داده بودید، چشم‌انداز سلامت روان جامعه را بحرانی دانستید. نشانه‌های این بحران چیست؟**

«متأسفانه از سه سال پیش به دنبال خروج ترامپ از برجام، امید جان‌گرفته مردم شروع به افت وحشتناکی کرد. به‌ویژه آنکه ساختار قدرت هم قادر نبود یا آنکه برایش چندان اهمیت نداشت که بتواند چشم‌انداز نسبتاً روشنی برای مردم تفسیر و تبیین کند و در طول همه این دوران مردم را در برزخی نگه داشتند که شاید از دوزخ تأثیر مخرب‌تری بر روان ملی دارد و مزید بر علت شد تا شاهد حجم عظیم و کم‌سابقه‌ای از تنش‌های عصبی در جامعه باشیم. میزان اضطراب، هول، دلشوره، درگیری ذهنی و سواس گونه از یک سو و افسردگی، رخوت و یأس و ناکامی و احساس بحران دستاورد از دیگر سو جان‌مردمان ایران را فشرده است.

این اتفاقات از سال‌های قبل افتاده بود، اما اوایل استقرار دولت آقای روحانی، به‌مرور زمان وقتی دولت توانست تا حدی وضعیت را کنترل کند شرایط روانی جامعه هم می‌رفت تا به سمت ثبات میل کند. در چند سال گذشته باز هم شرایط به هم ریخت و همان شوک‌ها به جامعه وارد شد و اوضاع پیچیده‌تر و بغرنج‌تر شد و اینکه مردم فکر کردند قرار است چه اتفاقی بیفتد و آینده چه خواهد شد باعث شد بحران‌های قبلی روانی و ذهنی تشدید شود و آنچه پیش از این وجود داشت عمیق‌تر هم بشود. یأس و ناامیدی و افسردگی در کنار حملات مکرر ناشی از ترس و حملات اضطراب‌موردی است که در ماه‌های اخیر به‌طور معنادار افزایش پیدا کرده؛ البته ما آمار مشخص نداریم و آخرین کار آماری مربوط به سال ۹۰ است که شرایط و فضا به کلی متفاوت بوده است.

**داده‌های سال ۹۰ چه معنایی داشتند؟**

«به‌طور مشخص در همان زمان میزان اضطراب و افسردگی در ایران نسبت به میانگین جهانی بالاتر بود. البته این نظرسنجی را مؤسسه گالوپ انجام داده که خیلی معتبر نیست. با این وجود نتایج نشان می‌دهد ایران از نظر اضطراب و نگرانی در میان چند کشور بدتر جهان است. این نظرسنجی چون از راه دور انجام می‌شود و جنبه سیاسی آن بر جنبه پژوهشی برتری دارد خیلی معتبر نیست. به‌رحال کنمان‌ناپذیر است که جامعه ایرانی در آستانه فروپاشی روانی قرار گرفته و مسئولان مملکت اگر همچنان جامعه را در وضعیت تعلیق نگه دارند و به سیاست فعلی‌شان ادامه بدهند، از لحاظ سلامت روان یکی از بدترین دوران تجربه‌شده در ایران را شاهد خواهیم بود.

و مبدأ آن فشارها و استرس‌های عظیم روان‌شناختی است، اما با زبان بدن بیان می‌شود) که خیلی شدید و رایج هستند. مردم حس می‌کنند قلبشان مشکل دارد و باید به کلینیک مراجعه کنند یا نفسشان تنگ شده، بعد که مراجعه می‌کنند مشخص می‌شود قلب مشکلی ندارد، بلکه فشارهای روزافزون روزمره است که حملات مختلفی شبیه حمله قلبی در مردم به وجود آید. همه این‌ها باعث می‌شود سلامت روان و جسمانی مردم تهدید شود.

### راه حل این موضوع می‌تواند پزشکی و روان‌شناختی باشند؟ یا علوم دیگر هم باید در کنار این علوم قرار گیرند؟

مجموعه همه این عوامل می‌تواند برای بهتر شدن حال روان جامعه دست به دست هم بدهد. جامعه پزشکی و روان‌شناسی کشور و جامعه جامعه‌شناسی کشور در کنار دولت پیدا و پنهان می‌توانند کمک کنند مردم با کمترین آسیب از این شرایط عبور کنند.

### از میان عواملی که امروز جان و روان جامعه را هدف قرار گرفته است، آیا عوامل مشخصی را می‌توان برشمرد که تأثیر بیشتری داشته باشند؟

وقتی روان در آستانه فروپاشی قرار می‌گیرد نمی‌توان گفت مثلاً فقط مسئله سقوط هواپیما

تنها عامل بوده. استرس‌های کوچک و بزرگ در طول این سال‌ها که بخشی از آن به نابخردی بخشی از حکومت و عملکرد مدیریتی ضعیف آن برمی‌گردد بر روان ملی ما فشار وارد کرده و یک روز با یک تلنگر از هم می‌پاشد و معلوم نیست نتیجه از هم‌پاشیدگی به‌طور ملموس به کجا ختم خواهد شد. مجموعه سیاست‌های کلان و راهبردی از یک طرف و نوع نگاه و مدیریت خرد در این سال‌ها در این روان‌خستگی جامعه تأثیر داشته است.

### نوعی نگاه به توسعه از برنامه پنجم پیش از

انقلاب شروع شد. با انقلاب و دوران جنگ این رویکرد به تعویق افتاد. بعد از جنگ باز هم نوعی توسعه بدون در نظر گرفتن سوبه‌های انسانی آن ادامه پیدا کرد. آیا فکر می‌کنید چنین روندهایی بر سلامت روان جامعه هم تأثیر داشته؟

در جامعه ما انسان به ماهو انسان نادیده گرفته شده است. مردم در زیر این سیاست‌ها به‌طور سمبلیک کمرشان خرد شده و این مسئله نادیده گرفته شده. همه این‌ها دست به دست هم داد تا

حس تحقیر که درباره آن صحبت کردیم باعث واکنش‌هایی از مردم شود که با کنش‌های مدنی، فاعلانه و آگاهانه پیش از این متفاوت است.

### یکی از پیامدهای این سیاست‌ها طبقاتی شدن فضای جامعه و حذف بخش زیادی از شهر بوده است. این سیاست‌ها چه اثراتی بر طبقه فرادست دارد؟

طبقات فرادست اقتصادی هم خودشان مصون از فضای روانی نیستند. اخبار در جراید و فضای مجازی به کرات بخش می‌شود و آن‌ها را هم تحت تأثیر قرار می‌دهد. همان‌ها هم در زندگی شخصی خودشان به‌عنوان یک مدیر یا پزشک و یا هر شغل دیگری می‌بینند مردم هر روز دارند زوارتر می‌شوند و همان رنج به‌صورت ضمنی به آن طبقه بهره‌مندتر هم منتقل می‌شود. همه ما در یک کشتی هستیم که نمی‌توانیم احساس امنیت را تجربه کنیم. این حس ناامنی بزرگ‌ترین دغدغه مردم از همه طبقات اجتماعی است؛ البته بخشی از این طبقات که رانت‌خوار هستند بحث جداگانه‌ای می‌طلبند.

### به لحاظ تاریخی مشابه چنین دورانی را در گذشته داشته‌ایم؟ پیامدهای آن در همان مقاطع چه بوده؟

فضایی که مشابه این دوران باشد را شاید در دولت ملی دکتر مصدق تجربه کرده باشیم؛ یعنی دورانی که اجازه فروش نفت را نداشتیم و مردم زیر فشار سنگین اقتصادی و روانی قرار داشتند، منتها با این تفاوت که اعتماد بین مردم و دولت مصدق باعث شد زنان طلاهایشان را بفروشند و از دولت اوراق قرضه بگیرند تا چرخ حکومت بچرخد و به بهترین دوران اقتصاد و فرهنگی خودمان برسیم، اما در دوران ما چون خندق ملت و حاکمیت عمیق شده فرصت پیش آمده به بحران تبدیل شد.

### در روان‌شناسی بخشی از راه‌حل‌ها فردی است. از سویی آنچه تا به حال گفته شد و حتی آنچه

در بیانیه شما آمده است توصیه‌هایی به مراکز قدرت است که گویی دست ما از رسیدن صدا به آن‌ها کوتاه است. فکر می‌کنید آیا برای کسی که در این شرایط دچار بحران روحی شده راه‌حل فردی وجود دارد؟ راه‌حل‌های اجتماعی چیست و رفتار نهادهای اجتماعی چه می‌تواند باشد؟

وقتی یک بحران در حوزه روان اتفاق می‌افتد؛ یعنی یکی از چهار حوزه دچار مشکل شده:

بیولوژی، ساخت روانی، جامعه و محیط، معناگرایی و معنای زندگی. در این صورت ما دچار علائم روان‌نزدی هستیم؛ بنابراین برای اینکه بتوانیم این بحران را پوشش بدهیم باید در همه این چهارسطح حرکت کنیم؛ یعنی ابتدا بتوانیم بخش مربوط به جسم و مغز را به کمک پزشکی مدیریت کنیم. ساخت روانی ما از دوران جنینی شروع به شکل گرفتن کرده و از کنش و واکنش ما در بیرون بدن مادر شروع می‌شود و بعد با خروج از بدن مادر با سینه مادر، پدر، گروه همسال، معلم و دوره مدرسه و بعد از آن امروز ما ساخته می‌شود. بخش دیگر که به جامعه برمی‌گردد به رفتار حکومت بستگی دارد و به بنا به گفته خودتان متأسفانه صدای ما برای تغییر به جایی نمی‌رسد. در مورد نقش نهادهای مدنی در جامعه، به نظرم مسئولیت اجتماعی و انسانی نهادهای مدنی و همه ما این است که بیش از هر زمان دیگری مراقب اطرافیان خودمان باشیم. چه در بعد آسیب‌های روانی و چه به لحاظ آسیب‌های اقتصادی. البته همه ما در شرایطی به سر می‌بریم که از گذشته آسیب‌پذیرتر هستیم، اما امروز نهادها می‌توانند کمک کنند افکار مردم تنها معطوف به اخبار مایوس‌کننده نباشد.

علی‌الخصوص این که این اخبار طوری منعکس می‌شوند که مردم حس می‌کنند از دستشان کاری بر نمی‌آید. اخباری کاملاً جهت‌سازی شده از خارج و به علت ضعف شدید رسانه به اصطلاح ملی، که باعث می‌شود مردم حس کنند هر لحظه در حال فروپاشی هستند. درست است که شرایط ما خوب نیست، اما این حجم از القای ناامیدی و بحران هم دمیدن بر آتش است. حوزه دیگر هم معنای زندگی است که افراد بتوانند با شرکت در کارهای عام‌المنفعه و جلسات روان‌درمانی به صورت مستمر معنا و مفهوم آگزیستانسیالیستی از مفهوم اینجا و اکنون، که از بدترین روزهای تاریخ مملکت است، برای خودشان بسازند.

اگر دستگیری از همسایه، راننده تاکسی‌های اینترنتی و طبقات فرودست اجتماعی تا دیروز یک عمل انسانی و اخلاقی شمرده می‌شد، امروز و در شرایطی که همه‌مان به بالای آن مبتلا شده‌ایم، یک کنش مسولانه اجتماعی و سیاسی نیز محسوب می‌شود. توجه کنیم مراد از دستگیری صرفاً کمک مالی نیست، بلکه مهم‌تر از آن و پررنگ‌تر از آن و حتی تأثیرگذارتر از آن نوع مواجهه کلامی و روانی ما با دیگر مردمان است. مردمی که در آستانه انفجار روانی انبار باروتی قرار دارند و با یک کلمه می‌توانند منفجر شوند. یک جمله‌ای که به ایشان حس تحقیر و توهین بدهد.

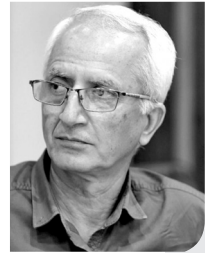
کاربرد کلمات احترام‌آمیز کمک به احساس «بودن» و «ارزشمند بودن» به هم‌وطنان دردمندان می‌دهد. ما بیش از کمک مالی، به حس فخر و حرمت و زوده شدن حس سرخورده‌گی و ناتوانی نیازمندیم. نوع مواجهه و رویارویی ما در برابر تندی و تیزی احتمالی یک راننده در گره ترافیکی کور می‌تواند سهم مهمی در گسترده‌تر آرامش و امنیت بر این روزگار پانیک‌وار و مضطرب داشته باشد. ■

در اعتراضات ۸۸ روان ملی مردم ما آگاهانه در پی خواست محدود این‌کتیو ملموس بود که کاملاً در چارچوب قدرت قابل فهم، پاسخ و وصول بود و اگر پاسخ سکوت و پاسخ «رای من کو؟» با بگیر و ببند داده نمی‌شد، به گمان من می‌توانست نقطه مهمی در بازسازی و ترمیم زخم‌های موجود در تمام این سی سال شود

# سرشت و سرنوشت جنبش‌های اجتماعی ایران روایت‌هایی از کارگران، معلمان و دانشجویان

## روایت کارگران

### رسالت جنبش کارگری ایران



کاظم فرج‌اللهی

همین مرکز در سال ۱۳۹۵ کل جمعیت زیر پوشش سازمان تأمین اجتماعی را حدود ۳۵ میلیون و ۶۳۱ هزار نفر (در سال ۱۳۹۸ اندکی بیش از ۴۰ میلیون) بیمه‌شده اصلی و تبعی، اعلام کرده است که از این شمار حدود ۱۳ میلیون و ۷۳۷ هزار نفر بیمه‌شده اصلی، ۵ میلیون ۶۶۰ هزار نفر (در سال ۱۳۹۷ این رقم ۴/۷ میلیون است) مستمری‌بگیر اصلی و تبعی و ۲۰۰ هزار و ۶۷۱ تن نیز مقرری‌بگیر بیمه‌بیکاری هستند. با مقایسه این داده‌ها و لحاظ کردن بی‌دقتی نسبی آن‌ها روشن می‌شود، اضافه بر شمار بیکاران، بیش از ۳ میلیون نفر از کارگران شاغل از هر نوع پوشش بیمه‌ای محروم هستند.

جدول شماره ۲ پراکندگی کارگران در کارگاه‌ها را به لحاظ شمار کارگران شاغل و جدول شماره ۳ شمار تشکیل‌های کارگری رسمی (مجاز در قانون کار) را در سراسر کشور نشان می‌دهد (منبع: خبرگزاری مهر).

تعداد کارگاه‌ها	کارگاه‌ها بر حسب تعداد کارگر
۳۶۵,۲۰۸	دارنده ۱ کارگر
۲۰۲,۴۳۲	دارنده ۲ کارگر
۱۲۶,۱۱۰	دارنده ۳ کارگر
۸۵,۷۵۳	دارنده ۴ کارگر
۶۴,۴۱۲	دارنده ۵ کارگر
۱۴۱,۲۶۵	دارنده ۶ تا ۱۰ کارگر
۱۳۶,۸۹۷	دارنده ۱۱ تا ۵۰ کارگر
۳۵,۴۵۶	دارنده ۵۰ کارگر و بیشتر

جدول شماره ۲: شمار کارگاه‌ها به لحاظ تعداد کارگران شاغل

تعداد تشکل در سال ۱۳۹۷	تعداد تشکل در سال ۱۳۸۴	نام تشکل
۱۹۸۶	۱۰۳۸	شورای اسلامی کار
۱۶۱۷	۲۴۳	انجمن صنفی کارگری
۶۲۴۶	۱۱۲۴	نماینده کارگری (مجمع نمایندگان)
۳۴۷	۱۱۳	کانون بازنشستگان
۱۰۱۹۶	۲۵۱۸	جمع

جدول شماره ۳: شمار تشکیل‌های رسمی کارگری بر حسب نوع و سال (وزیر کار در مصاحبه‌ای به تاریخ ۱۳۹۷/۰۷/۱۱ شمار کل تشکیل‌ها را ۱۳ هزار و ۳۴۳ اعلام کرده است)

امروزه طبقه کارگر ایران با جمعیتی بیش از ۲۶ میلیون نفر در بخش‌های صنعت، معدن، خدمات، کشاورزی و خدمات اداری و بانکی چونان غولی، اما خفته و بیمار است. کارگران در شرایط مختلف استخدامی و برقراری رابطه کار شامل ۱۳/۷ میلیون بیمه‌شده (بخش خصوصی)، ۳/۷ میلیون مزدبگیر شاغل در بخش عمومی، ۳/۲ میلیون بازنشسته و مستمری‌بگیر سازمان تأمین اجتماعی، ۶/۲ میلیون بیکار و شمار بسیار

زیادی مزدبگیر بخش خصوصی بیمه نشده قرار گرفته در راستای تولید یا تحقق ارزش اضافه به کار گمارده می‌شوند. این نیروی اجتماعی بالقوه نیرومند، اما خفته و بیمار که هر از گاهی متأثر از فشارها و کنش‌های مختلف اقتصادی - اجتماعی واکنش‌هایی غالباً تدافعی و پراکنده و گاه به‌طور مقطعی خشن و فراگیر از خود نشان می‌دهد، به دلیل نبود آگاهی طبقاتی و دیگر عوامل مؤثر، از داشتن تشکل طبقاتی مستقل و ویژه و حضور تأثیرگذار در سرنوشت خود و جامعه محروم است. هرچند آمارها در ایران به‌طور عمده و اغلب به‌طور عمد فاقد دقت و درستی کافی هستند، اما برای داشتن درکی بهتر از این وضعیت نگاهی گذرا به چند داده از مرکز آمار ایران ضروری است.

جدول شماره یک جمعیت شاغلین یا شمار کارگران فعال در بخش‌های مختلف اقتصاد و سهم آن‌ها را در تولید ناخالص داخلی کشور در سال ۱۳۹۶ نشان می‌دهد.

پراکندگی جمعیت	شمار جمعیت / نفر	در صد از کل	در صد سهم از تولید ناخالص داخلی
کل جمعیت در سن کار	۲۶,۲۳۵,۰۰۰		
کل جمعیت شاغل	۲۳,۲۰۰,۰۰۰	٪۱۰۰	۱۰۰
شاغلین بخش صنعت	۷,۳۴۲,۰۰۰	٪۳۱/۵۰	۳۲/۵ (نفت ۱۹/۴+صنعت ساخت و تولید ۱۴/۱+ ساختمان ۶/۳+ معدن ۰/۷+ برق و آب و گاز ۴/۸)
شاغلین بخش خدمات	۱۱,۵۹۷,۰۰۰	٪۴۹/۸۰	۵۷/۳
شاغلین بخش کشاورزی	۴,۳۵۹,۰۰۰	٪۱۸/۷۰	۱۰

جدول شماره یک: پراکندگی شاغلین فعال در بخش‌های مختلف اقتصاد و سهم آن‌ها در تولید ناخالص داخلی

مشاهده رخدادهایی مانند مبارزات ادامه‌دار کارگران چند شرکت بزرگ شامل نیشکر هفت‌تپه، فولاد اهواز، هپکو و آذراب اراک با هدف دستیابی به حقوق عقب‌افتاده، حفظ اشتغال و سلب مالکیت از سرمایه‌دار بخش خصوصی (به‌زعم عده‌ای ناکارآمد) نباید ما را دچار این توهم بکند که گویا مبارزات طبقه کارگر ایران در کلان خود سازمان‌یافته است و وارد فاز جدید و مرحله عالی‌تری از مبارزه شده است. سطحی از مبارزه که مطالبه‌اش ایجاد شورای کارگری و اداره شورایی کارخانه و حتی تسری آن به عرصه‌های گسترده‌تر است و البته بدون توجه به این نکته که سطح و میزان سازمان‌یافتگی کارگران این واحدها چه اندازه با این شعار و مطالبه مطابقت دارد!

توجه به این نکته نیز بسیار بااهمیت است: طبقه کارگر ایران یک جمعیت ۲۳ میلیونی است (بیکاران لحاظ‌نشده) و همان‌طور که در جدول ۱ دیده می‌شود ۳۱/۵ درصد از کل این جمعیت یعنی ۷/۳ میلیون کارگر در بخش صنعت اشتغال دارند و با احتساب نفت مولد ۳۲/۵ درصد از کل تولید ناخالص داخلی هستند (نفت به‌تنهایی ۱۹/۴ درصد). جدول شماره ۲ نشان می‌دهد که دست‌کم ۱۷۲ هزار و ۳۵۳ کارگاه دارنده ۱۰ کارگر و بیشتر فعال‌اند و از این میان در ۳۵ هزار و ۴۵۶ کارگاه بیش از ۵۰ کارگر (گاه تا ۱۰ هزار و بیشتر) به کار اشتغال دارند که بر اساس آیین‌نامه موجود، برپایی انجمن‌های صنفی کارگری در این کارگاه‌ها ممکن است؛ شورای اسلامی کار را در کارگاه‌های دارنده ۳۵ کارگر و بیشتر می‌توان برپا کرد؛ اما جدول شماره ۳ نشان می‌دهد مجموع تشکلهای کارگری و حتی بازنشستگی موجود در این واحدها در بالاترین ادعاها ۱۳ هزار و ۳۴۲ تشکیل است. از تشکلهای کارگری مستقل (اتحادیه‌ها و سندیکاها) که دارای بدنه و نفوذ کارگری باشند متأسفانه فعلاً اثری نیست. فارغ از این‌که تشکلهای مورد اشاره یعنی انجمن‌های صنفی و شوراهای اسلامی کار از نوع تشکلهای زردی هستند

که مطابق با اساسنامه‌ها وابسته یا تحت نفوذ دولت و کارفرما تشکیل و اداره می‌شوند. با این حال می‌بینیم بخش اعظم کارگران ایران شاغل در بنگاه‌های تولیدی و صنعتی و به ویژه واحدهای خدماتی حتی در این تشکلهای زرد هم متشکل نشده‌اند؛ یعنی سازمان‌یافتگی مطلق؛ همان‌طور که در جدول شماره ۱ دیده می‌شود مجموع کارگران شاغل در بخش‌های کشاورزی و خدمات (اعم از شاغلین در خدمات دولتی و خصوصی) نیمی از جمعیت کارگری را تشکیل داده و مولد بیش از ۵۷ درصد تولید ناخالص داخلی هستند. در این بخش هم به‌جز کانون صنفی معلمان و چند تشکل پرستاری، تشکل صنفی مستقل دیگری دیده نمی‌شود. جالب و تأسف‌آور اینکه بیشترین شمار شاغلان این بخش یعنی معلمان و فرهنگیان و همچنین شاغلان بخش خدمات بهداشتی یعنی پرستارها هنوز خود را کارگر نمی‌دانند! گذشته از وجود موانع قانونی، شرایط ویژه و حاکمیت یا القای دید امنیتی به امر سازمان‌یابی کارگری و اعتراض‌های صنفی که البته به‌تنهایی نمی‌تواند توضیح‌دهنده وضعیت موجود باشد، این مسئله قابل توجه است و دقت

ویژه می‌طلبد که چرا سازمان‌یافتگی ۷/۳ میلیون کارگر بخش صنعت شاغل در بیش از ۱۷۲ هزار کارگاه و کارخانه بزرگ را فقط در ۱۳ هزار تشکل کارگاهی آن هم زرد و نا مستقل می‌توان دید؟ همین پرسش را می‌توان در مورد جمعیت ۱۱/۵ میلیونی کارکنان بخش خدمات مطرح کرد که چرا فقط درصد خیلی کمی از معلمان در کانون‌های صنفی (البته مستقل) و درصد پائینی از کارکنان خدمات

بهداشتی و بیمارستان‌ها در معهود تشکلهای نیمه‌مستقل پرستاری سازمان‌یافته و بیش از ۱۰ میلیون جمعیت باقی‌مانده فاقد هر نوع سازمان‌یافتگی هستند؟

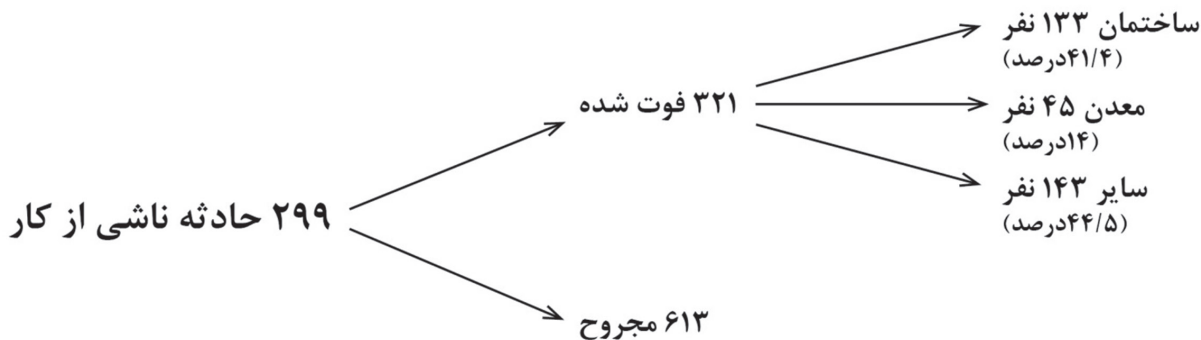
متأسفانه به‌جز یک مورد خاص تقریباً تمامی نشریات کاغذی و رسانه‌های الکترونیکی فعال، به‌جز در صفحاتی اندک آن‌هم در موقعیت‌هایی ویژه، اخبار و مسائل حوزه کار و کارگری را پوشش نمی‌دهند. خبرگزاری کار ایران «ایلنا» و روزنامه «کار و کارگر» که یک رسانه حکومتی و وابسته به خانه کارگر هستند به‌طور تخصصی و البته با فیلترگذاری ویژه و گزینشی بخش زیادی از مسائل و اخبار این حوزه را پوشش می‌دهند. بررسی و دقت در یک دوره از اخبار و گزارش‌های این خبرگزاری می‌تواند تصویر نسبتاً روشن‌تری از وضعیت و شرایط کار طبقه کارگر ایران به دست بدهد:

در نمودار شماره ۱ حوادث کار برحسب تلفات نیروی انسانی ناشی از حادثه کار برحسب تلفات انسانی و حوزه فعالیت آن‌ها گزارش شده در سایت ایلنا طی ده ماه اول سال ۱۳۹۸ دیده می‌شود. تعداد این گزارش‌ها هم به دلیل سیاست و گرایش حاکم بر ایلنا که گزینشی برخورد می‌شود و هم به دلیل عدم حضور خبرنگاران در تمامی حوادث و تحرکات کارگری از شماره واقعی این رخدادهای کمتر است. برای اثبات این مدعا کافی است توجه داشته باشیم که بر اساس گزارش سازمان پزشکی قانونی مندرج در سایت همین خبرگزاری تنها در نیمه اول سال ۱۳۹۸ تعداد ۸۹۸ مرگ در اثر حادثه ناشی از کار ثبت شده که در این میان ۳۵۴ مرگ

بر اثر سقوط از ارتفاع بوده است و یا بنا به گفته مرادی نماینده مریوان در مجلس شورا (باز هم مندرج در سایت همین خبرگزاری) سالانه ۳۶۵ تن از کولبران این منطقه کشته می‌شوند! این آمار و ارقام ممکن است دقت کافی را نداشته باشند اما مقایسه آن‌ها با یکدیگر و تطابق آن‌ها با داده‌های مرکز آمار و دیگر منابع در مورد پراکندگی بنگاه‌های کار و تولید و خدمات و همچنین سهم هر یک از بخش‌ها در تولید ناخالص داخلی گویای شرایط و وضعیت بسیار بد و اسفناک حاکم بر طبقه کارگر ایران است.

بنا بر گزارش‌های ایلنا (همین نسبت در گزارش سازمان پزشکی قانونی نیز دیده می‌شود) در حوادث کار این دوره ۳۲۱ تن جان خود را از دست داده‌اند. ۵۵/۴ درصد این جان‌باختگان مربوط به حوادث کارگاه‌های معدنی و ساختمانی هستند درحالی‌که داده‌های مرکز آمار شمار شاغلان بخش ساختمان را ۳/۸ میلیون و نیروی کار فعال در بخش معدن را کمتر از ۲۰۰ هزار نفر در سال ۱۳۹۵ نشان می‌دهد که مجموعاً کمتر از یک‌سوم کل کارگران بیمه‌شده و کمتر از یک‌سوم

این نیروی اجتماعی بالقوه نیرومند، اما خفته و بیمار که هر از گاهی متأثر از فشارها و کنش‌های مختلف اقتصادی-اجتماعی و اکنش‌هایی غالباً تدافعی و پراکنده و گاه به‌طور مقطعی خشن و فراگیر از خود نشان می‌دهد، به دلیل نبود آگاهی طبقاتی و دیگر عوامل مؤثر، از داشتن تشکل طبقاتی مستقل و ویژه و حضور تأثیرگذار در سرنوشت خود و جامعه محروم است



نمودار شماره ۱: تفکیک حوادث کار برحسب تلفات انسانی و حوزه فعالیت

اول سال جاری را نشان می‌دهد. در این دوره کارگران مراکز و کارخانه‌هایی شامل نیشکر هفت‌تپه، هپکو و آذراب اراک، پتروشیمی بوشهر، معدن چادرملو، گروهایی از معلمان در شهرهای مختلف و کارگران برخی شهرداری‌ها بارها بیش از ۱۰ اعتصاب سازمان‌یافته یک‌روزه و بیشتر را با هدف دریافت حقوق معوقه و بهبود شرایط کار و جلوگیری از تعطیلی بنگاه محل کار خود ساماندهی کرده‌اند؛ بیش از ۲۷۵ مورد تجمع و راهپیمایی اعتراضی به منظور بازگشت به کار کارگران اخراجی، تأخیر در پرداخت دستمزد، نبود مواد اولیه و مخالفت با تعدیل و اخراج برگزار شده است و بالاخره در همین مدت ۱۰ مورد حرکات اعتراضی با اهداف افزایش حقوق و مزایا، بهبود شرایط کار و درخواست طبقه‌بندی مشاغل در همین دوره ثبت شده است. همان‌طور که دیده می‌شود به جز ۱۰ مورد در تمامی دیگر موارد تجمع‌ها و حرکات اعتراضی کارگران خصلت دفاعی داشته است. متأسفانه مجموعه شرایط و توازن قوا به گونه‌ای است که در این حرکات برای حفظ شرایط موجود و پیشگیری از بدتر شدن تلاش کرده‌اند و نه بهتر شدن وضعیت! با دقت و کلی‌نگری در تمامی حرکات و تجمع‌های اعتراضی گزارش شده در بالا مشخص می‌شود که مطالبات اساسی و مشترک کارگران داشتن شغل و امنیت شغلی و پس از آن دریافت منظم و به هنگام دستمزد کافی و منصفانه است. مطالبه‌هایی که دستیابی به آن‌ها بدون داشتن اراده لازم و همگانی و ابزار دفاع جمعی از منافع مشترک

یعنی تشکلهای مستقل کارگری اگر هم ممکن باشد ماندگار نخواهد بود؛ به این مسئله بازخواهیم گشت.

\*\*\*\*\*

آنچه در بالا گفته شد نه شیون سالاری برای طبقه کارگر است و نه سیاه نمایی وضعیت موجود. فقط کوششی است برای بازنمایی وضعیتی که در آن قرار داریم و کمک به روشن کردن راهی که جامعه برای رسیدن به وضعیت بهتر گزینی از پیمودن آن ندارد. همان‌طور که در جدول‌ها و داده‌های بالا دیده می‌شود شمار جمعیت کارگران شاغل در جامعه ما چیزی در حدود ۲۳ میلیون نفر است که با لحاظ کردن شمار خانواده‌ها اکثریت بسیار بزرگی از کل جامعه تشکیل داده‌اند و به‌جز دو نماینده کاملاً نمایشی، وابسته و در خدمت قدرت حاکم که در مجلسی موسوم به قانون‌گذاری اما فاقد اختیار و توان واقعی مستقر هستند، در عمل هیچ‌گونه مشارکتی در تعیین سرنوشت خود و مشارکت در مدیریت و راهبری جامعه ندارند! حرکات و اعتراضات رخ داده در بازه مورد بررسی به‌جز معدود مواردی که در بخش‌های کارگران خدمات آموزشی (معلمان) دیده شده، بقیه مربوط به کارگران بخش‌های صنعت و معدن و ساختمان است؛ یعنی نزدیک به ۱۳ میلیون کارگر شاغل در بخش‌های مختلف خدمات، با وجود شمولیت قانون کار بر روابط کار آن‌ها و تأکید موازین بین‌المللی بر این موقعیت، از سر ناآگاهی به‌طور عمده خود را کارگر نمی‌دانند و ضمن نابرخورداری از هرگونه سازمان‌یافتگی طبقاتی، نسبت به وضعیت نابسامان امروزی خود، از زاویه و جایگاه صنفی و طبقاتی، تاکنون اعتراض قابل ملاحظه‌ای نشان نداده‌اند.

کلیه شاغلان بخش صنعت را تشکیل می‌دهند. داده‌های بانک مرکزی سهم بخش ساختمان و معدن در تولید ناخالص داخلی سال ۱۳۹۷ (که البته نمی‌تواند تفاوت معناداری نسبت به سال ۱۳۹۸ داشته باشد) را به ترتیب ۳/۷٪ و کم‌تر از ۱٪ نشان می‌دهد. ملاحظه تعداد کم و نسبت کوچک شمار کارکنان این دو بخش در مقایسه با کل کارگران و سهم آن‌ها در تولید ناخالص داخلی و

از سوی دیگر اشتیاق سرمایه‌گذاران و کارفرمایان به فعالیت در این دو بخش زودبازده و سودآور حکایت از تکنولوژی ساده و ابتدایی بکار رفته در این عرصه و نبود یا کمبود فاحش امکانات و لوازم بهداشتی و حفاظت و ایمنی در کارگاه‌ها و معادن دارد. نبود تشکلهای مستقل و مدافع کارگران و وجود این شرایط نایمن است که شمار و درصد بالای حوادث کاری مرگبار و فقر و فلاکت کارگران این دو بخش به هیچ وجه تعجب‌برانگیز نیست؛ اما آنچه جای پرسش و تعجب دارد سکوت و بی‌تفاوتی مسئولان در قبال این وضعیت مرگبار است.

در سال ۱۳۹۸ در شرایط حاکمیت تورم شتابان و بالای ۵۰ درصدی قیمت بیشترین کالاها و اقلام ضروری موجود در سبد معیشت خانوارها و در شرایطی که کارشناسان مختلف و مستقل اقتصادی و اجتماعی میزان خط فقر و رقم میانگین هزینه یک خانوار ۳/۵ نفره را از ۵/۶ تا ۸/۵ میلیون تومان برآورد می‌کنند حداقل دستمزد کارگران حتی با لحاظ کردن مزایای جنبی متعلقه ۱/۸ میلیون تومان است و آمار و اسناد

سازمان تأمین اجتماعی نشان از این واقعیت دارد که دریافتی حدود ۸۰ درصد بیمه‌شدگان حداقل و یا خیلی نزدیک به این حداقل مصوب است. بدتر آنکه شمار بسیار زیادی از کارگران به‌ویژه در شهرستان‌ها و کارگران زن، برای به دست آوردن فرصت‌های کار ناگزیر از پذیرش دستمزدهای کمتر از حداقل مصوب و کار روزانه بیش از ۸ ساعت و محروم از همان حمایت‌های حداقلی موجود در قانون کار شده‌اند. عرصه مصاف کارگران برای حفظ شرایط موجود و ندرتاً رسیدن به شرایط اندکی بهتر از یک‌سو و از سوی دیگر کارفرمایان و لابی‌های قدرتمند آن‌ها در بخش‌های مختلف حاکمیت، با دست‌آویز قرار دادن شرایط تحریم با شعار مقررات‌زدایی و رفع موانع اشتغال و ایجاد رونق در بازار کار اما در واقع به‌منظور توطئه و تهاجم بیشتر به حقوق کارگران حمله به و خنثی‌سازی اثرات همین قانون کار موجود که چیزی جز شیرینی بی‌پال و دم و اشکم نیست، حتی یک روز هم روی آرامش به خود ندیده است. کارگران در تهران و دیگر شهرها و مراکز کار و تولید و صنعت با برگزاری راهپیمایی‌ها و تجمع‌های اعتراضی در محل کار یا مقابل مجلس و دیگر نهادهای مسئول و گاه برگزاری اعتصاب به دفاع از حقوق و دستمزد، دریافت مرزهای معوقه، بازگشت به کار و جلوگیری از تعطیل کارخانه‌ها و محل‌های کار و یا تأمین مواد اولیه پرداخته‌اند. خبرگزاری ایلنا به دلایل گفته‌شده در بالا از پوشش خبری برخی حرکات و تجمع‌های اعتراضی کارگران خودداری می‌کند؛ با این همه بررسی و مطالعه صفحات خبری این رسانه می‌تواند روشن‌گر نکات مهمی باشد:

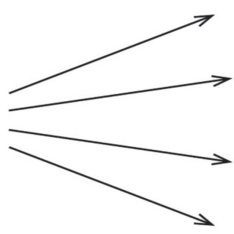
نمودار شماره ۲ جمع‌بندی اخبار و گزارش‌های خبری این رسانه در ده ماهه

- ۱۰ مورد اعتصاب
- ۵ مورد درخواست افزایش حقوق (معلم - مخابرات)
- ۵ مورد درخواست اجرای طبقه‌بندی مشاغل
- ۲۷۵ مورد اعتراض (عدم تمدید قرارداد - بازگشت به کار - تأخیر در پرداخت مزد - نبود مواد اولیه - تعدیل و اخراج)

نمودار شماره ۲: تفکیک اعتراضات صنفی کارگران برحسب موضوع اعتراض

**” در شرایطی که کارشناسان مختلف و مستقل اقتصادی و اجتماعی میزان خط فقر و رقم میانگین هزینه یک خانوار ۳/۵ نفره را از ۵/۶ تا ۸/۵ میلیون تومان برآورد می‌کنند حداقل دستمزد کارگران حتی با لحاظ کردن مزایای جنبی متعلقه ۱/۸ میلیون تومان است**

**۲۹۵ اعتراض و تجمع صنفی**





آیین‌نامه‌های اجرایی آن بسته شده است. از سویی دیگر کارگران برای ایجاد تشکل‌های مستقل و ویژه خود لزوماً باید در بنگاهی شاغل و به حرفه‌ای یا بنگاهی وابسته باشند و شغل آن‌ها به‌طور نسبی استمرار و امنیت داشته باشد. سرکوب مداوم دستمزد طی چند دهه آن‌چنان شرایط ناگواری در زیست اجتماعی کارگران فراهم کرده که شاغلان نیز برای ایجاد تعادل نسبی میان مزد دریافتی و هزینه‌های زندگی ناگزیر از پذیرش اضافه‌کاری‌های طولانی یا انجام کارهای دوم و سوم و اغلب در شرایط کاری نامناسب هستند؛ غالب کارگران در عمل فرصت فراغتی برای هم‌اندیشی و جست‌وجوی راهکار برای ایجاد تشکل‌های کارگری ندارند. با وجود تصریح موازین و کنوانسیون‌های بین‌المللی بر آزادی تشکل‌ها، پس از آشکار شدن تمایل کارگران به ایجاد سندیکا و اتحادیه و گاه حتی کمتر از این، فقط اشاره به قانون کار، اگر انگ امنیتی و اخلال در نظم به آن‌ها چسبانده نشود و اگر بی‌درنگ از کار اخراج نشوند به‌طور حتم قرارداد کار آن‌ها برای دوره بعد تکرار و تمدید نخواهد شد. کوتاه سخن اینکه سیستم سرمایه‌تاجمی همه‌جانبه و تمام‌وقت را در تمامی عرصه‌ها بر حیات و زیست اجتماعی نیروهای کار تدارک دیده و اعمال می‌کند؛ نه تنها با اختلاس‌ها به منابع مالی و پولی عمومی جامعه دست‌اندازی می‌کند که با نادیده گرفتن قوانین و بهره‌گیری از تکنولوژی مدرن با تجاوز به طبیعت و محیط زیست به نابودی و غارت منابع طبیعی و تخریب محیط زیست همچنان ادامه می‌دهد. با خصوصی و پولی کردن سیستم آموزش و پرورش و بهداشت و درمان جامعه نه تنها انبوه جمعیت را از بهره‌مندی از این خدمات اجتماعی محروم می‌کند بلکه بی‌رحمانه آخرین امکانات و سکه‌های پول را نیز از کیسه آن‌ها بیرون می‌کشد. مقابله با این تهاجم همه‌جانبه به حقوق و منافع عمومی جامعه‌اندیشه، تشکل، همبستگی و مقاومت همه‌جانبه و همگانی را طلب می‌کند. ■

کارگران برای ایجاد تشکل‌های کارگری یا پیوستن و فعالیت در آن‌ها و انعقاد قراردادهای دسته‌جمعی تأکید شده است، اما تاکنون ایجاد تشکل‌های کارگری مستقل در داخل یا خارج از محیط کار، در عمل با موانع قانونی، برخورد‌های امنیتی و گاه با موانع ذهنی خود کارگران مواجه بوده است که این نوشته را مجال پرداختن به آن‌ها نیست؛ اما این تأکید و تکرار همیشه و در همه‌جا لازم است که کارگران در مسیر دستیابی به حقوق و منافع خود هم‌زمان با سه معضل یا سه مانع و مشکل مهم رودررو هستند که حل هر یک در گرو برطرف شدن دو مانع دیگر است. طبقه کارگر برای بقا و تأمین هزینه‌های زندگی به مزد کافی و منصفانه نیاز دارد؛ درحالی که سیستم سرمایه و دولت‌های آن با بهره‌گیری از ابزار سیاست‌های اقتصادی و افزایش نرخ تورمی که همواره از نرخ افزایش مزد بالاتر بوده عملاً و به‌طور مستقیم به سرکوب و کاهش روزانه مزد کارگران پرداخته است. طبقه کارگر برای دریافت مزد به انجام کار و داشتن شغل مناسب و امنیت شغلی نیاز دارد؛ اما می‌دانیم بیکارسازی و ایجاد ارتش بیکاران و بهره‌گیری از آن در سرکوب مزد در ذات سیستم سرمایه‌داری است. کارگران برای رسیدن به مزد بهتر، بهبود شرایط کار و دفاع از امنیت شغلی خود به سازمان‌ها و تشکل‌های مستقل و کارآمد کارگری نیاز دارند اما شرایط لازم و راه آزادی ایجاد و فعالیت این تشکل‌ها پیشاپیش در تنظیم و تصویب قانون کار و

سیاه نمایانده نمی‌شود؛ اما این حد از نبود آگاهی، پراکندگی و سازمان‌نیافتگی درحالی که شمار زیادی از اینان از تحصیلات دانشگاهی برخوردارند واقعاً سیاه است و در واقعیت امر متأسفانه اندیشه و عملی که به برداشتن قدم مؤثری منجر بشود هنوز در میانه نیست. شیون‌سالاری اصولاً موردنیاز هم نیست؛ چراکه طبقه کارگر بالقوه به‌اندازه کافی توانمند هست. باید راهی پیدا و گشوده شود و این توانایی از قوه به فعل درآید. باید سازمان‌یابی شوند و بر مبنای منافع مشترک اراده مشترک پیدا کنند؛ اراده‌ای معطوف به عمل و سازمان‌یابی با هدف دخالت در سرنوشت خویش. تشکل‌های صنفی برحسب خود ویژگی‌شان و دقیقاً به این دلیل که اعضای آن‌ها منافع صنفی مشترک، اما باورهای سیاسی و سلیقه‌های گوناگون دارند ناگزیر هستند بیش از هر امر دیگری به دموکراسی درون‌سازمانی و الزامات آن و رویکرد به بدنه کارگری اهمیت بدهند. در تشکل‌های صنفی همه پست‌ها و مسئولیت‌ها انتخابی است و همه مسئولان باید همواره به همه انتخاب‌کنندگان پاسخگو باشند؛ سیاست‌ها، تصمیم‌ها و مصوبات این تشکل‌ها برای اینکه قابلیت اجرایی داشته و اثربخش باشند ناگزیر باید بر مبنای خرد جمعی و در سازوکاری منطبق بر اساسنامه‌ها تصویب بشود. به این ترتیب کارگران تمامی بخش‌ها و حوزه‌ها، در تشکل‌های مستقل صنفی خود دموکراسی را تمرین می‌کنند و می‌آموزند. در پروسه عمل و مبارزه می‌آموزند که لازم است در تمامی اموری که مربوط به آن‌هاست نظر داشته باشند و با استفاده از ابزار و روش‌های مبتنی بر دموکراسی دخالت کنند. می‌آموزند که برای دستیابی به منافع صنفی خود (تمامی حقوق مادی و معنوی مشترکی که به اعضای صنف آن‌ها مربوط می‌شود) ناگزیرند وارد عرصه اجتماع بشوند و سیاست ورزی کنند. ناگزیرند برای نیل به منافع و اهداف خود و لغو قوانین نادرست و به تصویب رساندن قانونی که منافع آن‌ها را تأمین کند، سیاست‌ورزی کرده راه‌های سیاسی لازم را بیمایند. ضرورت نیل به اهداف و تأمین منافع مشترک کارگران را ناگزیر می‌کند با ابزار و روش‌های مناسب در امر مدیریت جامعه نیز به شکل و با ابزار مناسب مشارکت داشته باشند. اما تشکل‌های کارگری با امریه و شعار یا با توصیه و بیانیه ایجاد نمی‌شوند و گندم در مقیاس انبوه و کارآمد در گلدان نمی‌رویید؛ به میان مرغزار باید رفت. هرچند در مقاله‌نامه‌های بنیادین شماره ۸۷ و ۹۸ سازمان بین‌المللی کار (ILO) که ایران هم عضو آن است بر آزادی و حق

” در تشکل‌های صنفی همه پست‌ها و مسئولیت‌ها انتخابی است و همه مسئولان باید همواره به همه انتخاب‌کنندگان پاسخگو باشند؛ سیاست‌ها، تصمیم‌ها و مصوبات این تشکل‌ها برای اینکه قابلیت اجرایی داشته و اثربخش باشند ناگزیر باید بر مبنای خرد جمعی و در سازوکاری منطبق بر اساسنامه‌ها تصویب بشود



# روایت کارگران

## کارگران و امر سیاسی

### گفت‌وگو با فرشاد اسماعیلی



انسسیه ابراهیمی: جنبش کارگری ایران مانند سایر نهادهای مدنی، از آغاز شکل‌گیری تا به امروز با فراز و نشیب‌های زیادی روبه‌رو بوده و در مطالبات خود پیشروی و عقب‌نشینی‌های متعددی داشته است. در گفت‌وگو با فرشاد اسماعیلی، فعال کارگری و حقوق کار، کارگران و نسبت فعالیت‌های صنفی و سیاسی‌شان را به بحث گذاشته‌ایم.

#### سرآغاز شکل‌گیری جنبش‌های کارگری در ایران چگونه بود؟

«اگر بخواهیم مسیر حقوق کار را در نظر بگیریم، طیفی می‌بینیم که یک سر آن در منتهی‌الیه راست و سر دیگر آن در منتهی‌الیه چپ قرار می‌گیرد. در توضیح این‌طور باید گفت که سر راست این طیف تابع توافقات مدنی یا فقه سنتی بوده. توافقات مدنی به معنای آزادی‌های قراردادی و آزادی اراده‌ها و فقه سنتی هم به معنای استفاده از باب اجاره و رابطه موجر و مستأجر است. علی‌رغم تفاوت‌ها در این دو خاستگاه، این دو در جاهایی باهم همپوشانی دارند، یک کاسه می‌شوند و همدیگر را کسر نمی‌کنند. در تاریخ شرایط کار در ایران این منتهی‌الیه راست سرآغاز وضعیت حقوق کار در ایران بوده. در این شرایط آنچه بین کارگر و کارفرما حاکم بوده چیزی بین آزادی اراده طرفین است که در حقوق خصوصی ریشه دارد و یا بحث اجاره کارگر و رابطه موجر و مستأجر بین کارگر و کارفرما یا به شکلی برده‌داری در فقه سنتی است که این مسئله هم تابع توافق طرفین است که در هر دو این‌ها موجر / کارفرما به‌واسطه داشتن قدرت بیشتر که شامل ابزارآلات و سرمایه و زمین می‌شده، بالادست‌تر بودند و هیچ‌کس بنای دخالت و مداخله در این رابطه نابرابر را ندارد؛ بنابراین شرایط و قوانین کار در ابتدا بدین شکل بوده اما به‌واسطه مبارزات کارگران به سمت حقوق عمومی پیش می‌رود. حقوق عمومی بدین معناست که دولت مدرن از طریق قانون‌گذاری موظف است در شرایط کار مداخله کند و ملزم است با این مداخله آمرانه و حمایت‌گر، جای آزادی اراده و توافق استیجاری را بگیرد و وضعیت کارگر و کارفرما را حداقل متعادل کند. برای رسیدن به شرایط کار از سمت حقوق خصوصی به سمت حقوق عمومی، به‌واسطه اعتراضات و اعتصابات و مقاومت‌ها این حرکت‌ها گاهی هم به جنبش تبدیل شده و توانسته نهاد قدرت، دولت و کارفرما را وادار کند که به وظایف خود عمل کند. مثلاً یکی از مطالبات این اعتصابات در سال ۱۳۰۱ صنعت نفت آبادان است. در آن زمان طبقه کارگر ایران هیچ متحدی یا نماینده‌ای در دستگاه قدرت نداشت. غیر از نمایندگان انگشت‌شماری مثل سلیمان میرزا؛ اما با این حال حرکت از سمت حقوق خصوصی به سمت حقوق عمومی به‌واسطه مبارزات کارگران سوق یافت. در همین سال‌ها که اعتصابات کارگری شکل گرفته، سید یعقوب انوار شیرازی در مجلس در مخالفت با داشتن قانون کار در مملکت می‌گوید: «هنوز در مملکت کارگر نداریم و همه کارفرما هستند»؛ اما هم‌زمان در تاریخ اعتصابات صنعت نفت هم یکسری مطالبات مطرح می‌شود و در سال‌های بعد ادامه می‌یابد. در مقاطع مختلف همین

مطالبات را شاهد هستیم. پس در این حرکت از سوی حقوق خصوصی به حقوق عمومی جنبش کارگری معنا می‌یابد.

از نظر تاریخی در دوره‌هایی که آزادی‌های نسبی سیاسی برقرار می‌شود، فعالیت‌های اتحادیه‌ای و فعالیت‌های سازمان‌یافته کارگران توسعه پیدا می‌کند. قبل از انقلاب بعد از سقوط رضاشاه، حزب توده تشکیل شد. در تابستان سال ۲۱ اولین کنفرانس شورای متحد مرکزی برگزار شد. هر نگاهی که به حزب توده داشته باشیم این اولین تشکیل‌یابی کارگران در ایران است. حال هر دوره که اختناق سیاسی بیشتر شده تشکیل‌های کارگری هم به حاشیه رانده شدند. در ۱۳۰۲ که رضاخان نخست‌وزیر شد، برای این که پایه‌های قدرت فردی‌اش را مستحکم‌تر کند و قوه مجریه همزبونی بیابد، اتحادیه‌های کارگری را در موضع ضعف قرار می‌دهد؛ یعنی حقوق عمومی در شرایط کار ضعیف‌تر می‌شود.

این گزاره که در دوره اختناق کارگران عقب‌نشسته‌اند و در دوران آزادی‌های نسبی، توسعه یافته‌اند، یک واقعیت هست اما قابلیت تعمیم دادن ندارد؛ چون اولاً تاریخ نشان می‌دهد هم‌زمان با برخورد، مقاومت هم شکل گرفته و این دوگانه نتیجه‌اش نادیده گرفتن عاملیت کارگران است. ثانیاً در سال‌هایی که کانال‌های حقوق عمومی در کشور مسدود بوده و مثلاً تشکیل‌های کارگری تعطیل شده یا محدود شده‌اند، اشکال دیگری از مقاومت را تجربه کرده‌اند؛ مثلاً در دوم شهریور ۱۳۲۴ مأموران دفاتر مرکزی حزب توده را اشغال کردند و دوازده نفر را بازداشت کردند و نزدیک چهارده روزنامه را تعطیل کردند؛ اما در واکنش به این حدمات گروه‌هایی از کارگران مبارز مثلاً در استان مازندران کارخانه‌ها و نقاط راه‌آهن را اشغال کردند، حتی در دوره رضاخان کارگران در مجلس نماینده داشتند و با وجود سرکوب، شخص سلیمان میرزا در مجلس برای اولین بار قانون کار را مطرح کرد. در واقع متناسب با سطح سرکوب سطوح مبارزه کارگران هم مدرج است. سلیمان میرزا باعث شد وقتی قانون کار آمد حقوق عمومی پررنگ‌تر شود و تکالیف آن بر عهده دولت باشد و به‌عنوان قوه مجریه مجبور شود اجرا را بر عهده بگیرد. در واقع مجلس باعث باز شدن جریان اصلی حقوق عمومی در کشور در حوزه حقوق کار شد؛ البته آن مجلس و به‌تناسب آن زمان. نمی‌شود نسخه بیچید که ورود پارلمان برای نمایندگان کارگری در همه مقاطع سطحی از مبارزه کارگری و رفتن به سمت حقوق عمومی است؛ چراکه همان استراتژی در زمان حاضر جواب عکس می‌دهد. جنبش کارگری در تأثیر از بعضی وقایع بین‌المللی هم بوده مثلاً انقلاب اکتبر روی این جنبش اثر متقابل خود را گذاشته و شاید باعث سازمان‌یابی‌هایی شده؛ حزب عدالت یا حزب کمونیست در انزلی بی‌ارتباط با انقلاب اکتبر نبودند.

## در این مسیر مطالبات جنبش چه بوده؟

«مطالبات فعالان کارگری خارج از فضای واقعی نبوده و همواره در هر دوره هوش اجتماعی آن‌ها منجر به مطالباتی هم شده که در چارچوب همان شرایط زمانی نیاز بوده و ضرورت پیدا کرده است. ممکن است گاهی روش دست‌یابی به مطالبات، تدافعی نبوده و تند و تهاجمی بوده، اما مطالبه با توجه به اینکه ضرورت زندگی آن‌ها بوده، همیشه قابل دستیابی و واقعی و مشخص بوده است. این مطالبات در هر دوره‌ای متفاوت بوده است. نه به خصوصی‌سازی شاید در دره اول پهلوی معنای اولویتی نداشته چه از نظر سطح تاریخی چه جنبش مطالبات و چه پتانسیل ایجاد سازمان. معمولاً وقتی فضا بسته شده و امکان طرح هر مطالبه‌ای وجود نداشته، مطالباتی که معطوف به امکان تشکیل یابی و ماندن در شرایط بوده بیشتر مطرح شده است مانند امکان فعالیت صنفی یا داشتن نشریه، اما گاهی هم مطالبات بیشتر بوده و شکل حداکثری‌تری نسبت به این‌ها داشته است. کارگران در مقاطع مختلف این هوش اجتماعی را به خرج داده‌اند که چگونه و در چه سطحی و با چه اولویتی مطالباتشان را مطرح کنند.

## جنبش‌های اجتماعی هم سویه‌های سیاسی دارند، هم سویه‌های صنفی. سویه‌های سیاسی جنبش چقدر بوده؟ آیا این سویه‌های سیاسی باعث انحراف از مطالبات صنفی هم شده‌اند؟ آیا این دوگانه درست است؟

«گزاره صنفی یا سیاسی همیشه مطرح بوده و در مقاطع مختلف قبل از انقلاب در دوران پهلوی اول و دوم، هم مورد توجه بوده؛ یعنی در برخی زمان‌ها وجوه صنفی پررنگ شده و در برخی زمان‌ها وجوه سیاسی. با توجه به خواسته‌ها و اهداف کارگران و شیوه‌های برخورد شاخص‌ها و فراوانی‌های شیوه عمل کنشگران کارگری متفاوت شده است. فرضیه‌های مختلفی اینجا مطرح می‌شود، اما می‌شود در کلیات مسائلی را تبیین کرد. در مقطعی در خرداد ۱۳۲۶ شاپور بختیار، رئیس اداره کار خوزستان بوده و اتحادیه کارگری تشکیل داد و اطلاعیه‌ای منتشر کرد و در آن نوشته بود که اتحادیه قانونی نباید به هیچ حزب با هیچ سیاسی وابسته باشد. این از سمت مقامات در دولت بود؛ اما از طرف دیگر حتی بعضی از فعالان حزبی هم همین را در مقاطعی دیگر تکرار می‌کردند. با این که مبارزات کارگری را از سوی حزب کانالیزه می‌کردند، اما بسیاری موارد مثل جنگ هم بود که هشدار می‌دادند که فعلاً اعتصابات را تعطیل کنید و تولید کنید؛ بنابراین مطالبات صنفی و سیاسی هم از جهت دولت و هم جهت فعالان همیشه مطرح بوده؛ اما بحث بر سر این است که مطالبات صنفی به چه معناست و مطالبات سیاسی به چه معناست؟ اگر بخواهیم نگاه حداکثری داشته باشیم سیاسی بودن مطالبات کارگری گاهی به معنای انقلاب سیاسی است و گاهی در سطح ورود به سازمان و

قدرت و گاهی هم مطالبه سیاسی و حداکثری در سپهر کار. اعتصابات پالایشگاه آبادان در سال‌های منتهی به ۵۷ نوعی ورود به مطالبه سیاسی انقلاب است. انقلاب ۵۷ اوج مشارکت سیاسی طبقه کارگر است و حتی برخی مثل آبراهامیان معتقدند ورود این طبقه به عرصه انقلاب بود که پیروزی را رقم زد؛ یعنی طبقه کارگر هم خواهان تغییر رژیم شده بود. حتی رهبران مذهبی انقلاب در آن روزگار مانند آیت‌الله خمینی، در زمانی که کارگران پالایشگاه به مشکل مالی برخوردند گفتند که این کارگران کمک مالی کنید تا اعتصابات ادامه پیدا کند. این تجربه اتفاق افتاده و کمیته اعتصابات کارگری تشکیل شد و مشخصاً در اعتصابات پالایشگاه نفت خیلی مؤثر بود. بعد از پیروزی انقلاب هم اعتصابات پایان نیافت و باز ایشان بی‌گام داد که انقلاب پیروز شده و اعتصابات را تمام کنید. این یک سطح است که در تاریخ معاصر ما هم رقم خورده است. سطح دیگر هم ورود به پارلمان است. این‌ها در مقاطع مختلف اما ممکن است معنای دیگری بیابند. چه در سطح اول چه در سطح دوم. یک زمان سلیمان میرزا به مجلس رفت و دستاورد خوبی هم داشت اما امروز در انتخابات مجلس، خانه کارگر کاندید معرفی کرده و تبلیغ هم می‌کند که نمایندگان کارگران هستند. درحالی که نه تشکیل‌اند نه نماینده کارگرد و نه مطالبات کارگران را می‌توانند

نماینده‌گی کنند. پس ورود به مجلس و پارلمان هم نوعی مطالبه است. سطح دیگر هم این است که کارگران نسبت به مناسبات سیاسی حاکم و نحوه اداره محل کار خودشان در سپهر کار فعال صنفی شوند و بخواهند اعمال نظر کنند که اداره کارگاه چطور باشد. اینجا دیگر نمی‌توانی خط‌کشی وسط صنفی و سیاسی بگذاری. مثلاً مخالفت با خصوصی‌سازی.

کارگر می‌گوید خصوصی‌سازی سیاست اصلی کشور است و باید متوقف شود چون من کارگر دارم استثمار می‌شوم و دارم نتیجه را می‌بینم. این مطالبه هم معطوف به قانون کار است و هم سیاسی‌ترین مطالبه فعال کارگری می‌تواند باشد.

## آیا جنبش کارگری توانسته در مسیر خودش در نهادسازی موفق باشد؟

«اگر از دوگانه‌ای که در این گفت‌وگو بحث شد که همان عقب‌نشینی در شرایط اختناق و پیشروی در فضای باز سیاسی بود، خارج شویم چون گفتیم نقش عاملیت را از کارگر می‌گیرد، بحث این است پس دیگر لزوماً نهادسازی نمی‌تواند

ملاک موفقیت جنبش کارگری یا جنبش‌های دیگر باشد. این که الان مجموعه‌های کارگری سندیکا و شورای کارگری ندارند یا این که داشتند و از دست داده‌اند، به این معنا نیست که شکست خورده‌اند. همان‌طور که برافراشتن تابلوی سندیکا هم لزوماً نشان‌دهنده موفقیت کارگران مجموعه نیست.

این سؤال، نهادسازی را خط‌کشی برای میزان موفقیت در نظر گرفته درحالی که شاید باید موفقیت جنبش کارگری را با ملاک‌های دیگری و در وضعیت دیگری بسنجیم. این که چقدر جنبش کارگری توانسته گفتمان‌های رایج سیاسی را متزلزل کند یا مشروعیت پایه این گفتمان‌ها را متزلزل کند یکی از این ملاک‌هاست. در

سال‌های اخیر شاید سندیکا نبوده و نهادسازی نشده اما به‌طور مثال در پیگیری موضوع خصوصی‌سازی‌ها جنبش کارگری ناموفق هم نبوده و کارهای مهم دیگری کرده. حلقه‌های شکل گرفته بین فعالان مدنی، فعالان دانشجویی و فعالان زنان با کارگران مستحکم‌تر و بیشتر شده و این یکی از دستاوردهای مهم است. شاید جنبش کارگری به این هوشمندی رسیده که وقتی امکان رسیدن به سندیکا و شورای کارگری وجود ندارد و تشکل‌های موجود در ادبیات رسمی قانون کار، به‌نوعی دولتی هستند و با معیارهای قانون بین‌المللی کار هم تشکل کارگری محسوب نمی‌شوند، مطالباتش را از مسیری دیگر پیگیری کند. حلقه‌های ارتباط بین انواع مزدبگیران و انواع فعالان مدنی که در سال‌های اخیر شکل گرفته و مستحکم شده با وجود هزینه‌هایی که داده‌اند نوعی موفقیت است که در دسته‌بندی‌های مرسوم و موسوم نمی‌گنجد.

## در شرایط امروز ایران، جنبش کارگری در چه مختصاتی قرار دارد؟

«با توجه به این که در یکی دو سال اخیر فضا محدودتر شده، فعالیت‌ها و اعتصابات کارگری علیه پیشروی سیاست‌ها برای فرودست‌تر کردن طبقه کارگر بوده. همچنین پیوند بیشتر جنبش کارگری با فعالان دیگر مثل فعالان دانشجویی اتفاق افتاده است. هرچند این پیوند با واکنش مواجه شده است، اما شکل گرفته است. این شکل از مقاومت، ناشی از شرایط است و پیوندهای به‌وجود آمده به این سادگی آسیب نخواهد دید.

وضعیت امروز به نظر من وضعیتی نرمال است. این پیوندها همه طبیعی و از جنس زنجیرهای اجتماعی واقعی‌اند. این پیوندها را نساخته‌اند وجود دارند. ■

»

**شاید جنبش کارگری به این هوشمندی رسیده که وقتی امکان رسیدن به سندیکا و شورای کارگری وجود ندارد و تشکل‌های موجود در ادبیات رسمی قانون کار، به‌نوعی دولتی هستند و با معیارهای قانون بین‌المللی کار هم تشکل کارگری محسوب نمی‌شوند، مطالباتش را از مسیری دیگر پیگیری کند**

# معلمان، سیاست و مطالبات خرد صنفی



محمد رضا نیک‌نژاد

محمد مصدق به پختگی نسبی رسید و در سال ۱۳۴۰ - پس از چندین روز اعتراض صنفی معلمان به لایحه بودجه در میدان بهارستان و با کشته شدن «ابوالحسن خاتمی» دبیر فلسفه دبیرستان‌های تهران - به اوج خود رسید. این اعتراض‌ها سبب سقوط دولت شد. دولت تازه «محمد درخشش» را که یکی از سرکرده‌های معلمان در اعتراض‌ها بود به وزارت آموزش و پرورش گمارد؛ درخشش که پیش از این اعتراض‌ها سابقه معلمی و نمایندگی دوره هجدهم مجلس شورای ملی را داشت با راه انداختن تشکیلی صنفی - سیاسی مربوط به فرهنگیان، خواسته‌های معلمان را رهبری کرد. چهارده ماه پس از این اعتراض‌ها دولت کنار زده شد و با چیرگی گام‌به‌گام شاه بر امور کشور، جنبش صنفی معلمان تا سال ۵۷ زیر پوست مدرسه‌ها پنهان شد و زیست خویش را بیشتر در گفت‌وگوهای درگوشی و در جمع‌های خصوصی ادامه داد. با بسته شدن فضای سیاسی، برخی از معلمان کنشگر، رسیدن به هدف‌های صنفی را نیز به جز ورود به کنش‌های سیاسی امکان‌پذیر ندانستند و بسیاری از آنان جذب نیروهای سیاسی گوناگون شدند و دغدغه‌های صنفی - آموزشی خویش را در فعالیت‌های سیاسی آشکار و پنهان آن دوران سازماندهی و دنبال کردند. همین کنش‌های سیاسی معلمان بود که پس از انقلاب بسیاری از این معلمان را وارد بدنه حکومت کرد و برخی را به جایگاه‌های بالای سیاسی رساند. همدلی و همراهی با انقلاب، گرفتاری‌های پس از آن و به ویژه جنگ ایران و عراق، سبب شد که دورانی دیگر از درگوشی شدن خواسته‌های صنفی معلمان آغاز و تا روی کار آمدن دولت اصلاحات ادامه یابد.

دوره نخست ریاست جمهوری خاتمی و خواست قدرتمند اجتماعی برای حضور و تغییر، زمینه‌ای شد تا گروه‌های سیاسی، صنفی و مدنی جانی تازه بگیرند و خود را در قالب‌های نهادهای مدنی تعریف کرده و نهادهای نهادهای گوناگون مدنی را در شوره‌زار سیاسی، اجتماعی، فرهنگی ایران کاشتند. معلمان نیز از این فرصت بهره برده و نهادهای سیاسی، سیاسی - صنفی و صنفی خود را تشکیل دادند. نهال‌هایی که در چهار سال نخست ریاست جمهوری خاتمی کاشته شدند، اندکی رشد کردند و در بی‌توجهی‌ها و بی‌مهری‌ها و گاه دشمنی‌های بنیان‌کن سال‌های بعد، به درخت خشک بی‌باروبری تبدیل شدند که در کمتر مواردی رشد کیفی و کمی پیدا کردند.

## سرشت جنبش صنفی معلمان ایران

معلمی، حرفه‌ای با ویژگی‌های چند لایه، مؤثر و تحریک‌کننده گلابه‌های درگوشی، حرکت‌های اعتراضی و جنبش‌گونه بوده و هست. سواد آکادمیک و مدارک دانشگاهی بالاتر از سطح متوسط کشوری، مقایسه حرفه خویش با شغل‌های پردرآمد و دارای موقعیت اجتماعی بالا مانند پزشکی، مهندسی، وکالت و تا حدودی حتی داشتن حس برتری نسبت به آن‌ها، دارا بودن اقتدار سنی، فیزیکی، علمی و حرفه‌ای در محیط کار و در هنگام تعامل با دانش‌آموزان و تعمیم آن به فضای فراختر اجتماعی، ادعای پرورش افراد تأثیرگذار جامعه - از وزیر و وکیل گرفته تا مهندس و دکتر و دانشمند و استاد دانشگاه - و انتظارات برآمده از این ادعا و چندیدن و چند دلیل ریزو درشت دیگر، بسیاری از معلمان را به این باور رسانده که نه تنها حرفه‌شان از هیچ حرفه‌ای کم

درباره جنبش‌ها و نهادهای مدنی و میزان تأثیرگذاری آن‌ها بر دگرگونی‌های سیاسی - اجتماعی کشورها دو نگاه کلی وجود دارد. نگاه نخست، پرطرفدار و تا اندازه‌ای جذاب، رویکردی است که همه جنبش‌ها و کنش‌های مدنی را زیرمجموعه جنبش‌ها و نهادهای سیاسی تعریف کرده و پیشرفت، اثرگذاری و دستاوردهای آن‌ها را وابسته به پیشرفت، اثرگذاری و دستاوردهای نهادها و جنبش‌های سیاسی می‌داند، اما رویکرد دوم، برخلاف نگاه نخست، جایگاه و اعتبار بیشتر را به خرده‌جنبش‌های اجتماعی داده و دگرگونی‌های اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و حتی سیاسی را موکول به اثرگذاری، پیشرفت و دستاوردهای خرده جنبش می‌کند. اینکه کدام رویکرد توانسته حقایق خویش را نشان دهد همچنان با اما و اگرهای فراوانی همراه است و گفت‌وگوی دو سوی این بحث پدیده، پر کنش و توان‌فرسا همچنان ادامه دارد؛ البته باید تأکید کرد که در کشورهای بی‌توجهی به طور نسبی به دموکراسی دست یافته‌اند گاه گرایش نخست سرنوشت‌ساز بوده است و گاه رویکرد دوم و گاه نیز آمیخته‌ای از هر دو نگاه، زمینه دگرگونی‌های سیاسی - اجتماعی را فراهم کرده‌اند.

نگارنده به‌عنوان یک کنشگر صنفی - مدنی معلمان، گرچه بیشتر دلبسته به رویکرد دوم است، اما با توجه به پیامدها، دستاوردها و البته شکست‌های هریک از دو دیدگاه، جنبش‌های موجود در کشور را با نگاهی عملگرایانه نگرینم و به هر کدام سهمی در پیشبرد هدف‌های مدنی نسبت می‌دهد، اما اگر قصد پرداختن به سرشت و سرنوشت جنبش‌های مدنی کنونی ایران باشد برای نگارنده بهتر آن است که تحلیل شرایط را از درون جنبش صنفی معلمان آغاز کند.

## تاریخچه‌ای گذرا

آغاز جنبش صنفی معلمان ایران از نظر تاریخی به نخستین سال‌های همین سده برمی‌گردد. با آغاز آموزش و پرورش نوین در ایران، بخشی از معلمان در تهران و شهرستان‌ها برای پیگیر خواسته‌های صنفی - آموزشی خویش دور هم جمع شدند. این جریان در سال‌های نخست‌وزیری دکتر

نیست، بلکه به خاطر تأثیر دراز مدت حرفه معلمی و نقش آموزشی و پرورشی آن بر نسل‌های آینده، از آن‌ها برتر است؛ اما شوربخانه این حس آمیخته به واقعیت، در هیچ دوره‌ای به‌درستی پاسخ‌دهی نگرفت و به رسمیت شناخته نشد. از سوی دیگر برخورد با دانش‌آموزان از لایه‌ها و طبقات اجتماعی-اقتصادی گوناگون، انتظارات تاریخی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی جامعه از این شغل، گستردگی جغرافیایی آموزش و پرورش در کشور و برخورد با اقوام و فرهنگ‌های متفاوت و متنوع و آگاهی از نیازها و خواسته‌های اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی‌شان و ... معلمان را در جایگاه ویژه‌ای برای کوشش‌های مدنی-اجتماعی قرار داده است. بی‌گمان چنین جایگاهی فرصت و امکانی را برای طرح مطالبات مدنی، صنفی، اجتماعی و حتی سیاسی فراهم کرده و بخشی از معلمان با آگاهی از آن‌ها فرصت و امکانات در موقعیت‌های گوناگون از آن‌ها بهره گرفته و می‌گیرند.

### خواسته‌های متنوع و گوناگون

گمانی نیست که برای بررسی سرشت یک جنبش نیازمند شناخت خواسته‌های آن هستیم. با نگاهی به سیاهه خواسته‌های صنفی معلمان در «نخستین گردهمایی آموزگاران ایران» در سال نخستین سال‌های دهه چهارم و همزمان با صدارت دکتر مصدق می‌توان دید که از همان آغاز، خواسته‌های صنفی فرهنگیان آمیخته‌ای از خواسته‌های حرفه‌ای از جمله افزایش حقوق، پرداخت معوقات، بیمه کارآمد و خواسته‌های آموزشی مانند فراهم کردن شرایط آموزش برای همه ایرانیان، گسترش مدارس در سراسر کشور، تأکید بر آموزش‌های کیفی، کاهش تراکم کلاسی بوده است. گرچه بحران‌های سیاسی-اقتصادی و نوسان‌های پی در پی سطح درآمد، به‌ویژه در دو دهه گذشته، مهم‌ترین و پربسامدترین خواسته بسیاری از ایرانیان و از آن میان معلمان، پر کردن شکاف درآمد و هزینه بوده است و از این رو آشکارترین نمود اعتراض‌های معلمان و

به خرده فرهنگ‌های قومی، ایدئولوژی زدایی از آموزش و توجه به حقوق بشر، حقوق کودک و حقوق دانش‌آموزان در ساختار آموزشی، دل‌نگرانی‌های زیست‌محیطی و تلاش بر گنجاندن آن‌ها در درونمایه‌های آموزشی ... نیز وارد خواسته‌های جنبش معلمان شده است. در سپهر اجتماعی ایران، هرچه خواسته‌های اقتصادی و حرفه‌ای فرهنگیان موجب فاصله و جدایی میان آنان و بدنه اجتماعی می‌شود، خواسته‌های آموزشی و پیگیری حقوق دانش‌آموزان، که با حقوق معلمان درهم تنیده است، توانسته و می‌تواند فاصله میان معلمان با جامعه و به‌ویژه کنشگران مدنی در دیگر گستره‌ها را کاهش داده و به هم نزدیک کند. از این رو با طرح خواسته‌های آموزشی در کنار مطالبات حرفه‌ای معلمی می‌توان امیدوار بود که صدای معلمان بیش از گذشته شنیده شود و جنبش معلمان به شکل کمی و کیفی گسترش بیشتری یابد.

### آفت‌ها

گرچه جنبش معلمان ایران با توجه به شرایط رشد کمی و کیفی خوبی را تجربه کرده است اما همچنان با دست‌اندازه‌های فراوانی روبرو است؛ این دست‌اندازه‌ها بیرونی و درونی‌اند. گمانی نیست که مهمترین و اثرگذارترین مانع بیرونی، فشارهای امنیتی و سنگ‌اندازی‌های پی‌درپی و پایان‌ناپذیر نهادهای

حاکمیتی پیش‌پای این جنبش است. بازداشت‌های بی‌رویه کنشگران صنفی، حکم‌های غیرقانونی و نامتناسب با فعالیت‌های صنفی-مدنی، جلوگیری از برگزاری مجمع عمومی و یا تأیید نکردن نتایج آن، تاخیرهای چندین‌ساله در صدور مجوز تشکیل‌های صنفی معلمان و ... نمونه‌هایی از این سنگ‌اندازی‌های بیرونی است. اما شاید بتواند گفت که آفت درونی جنبش صنفی معلمان بیماری همه‌گیری در نهادهای مدنی کشور است. نبود یا کم‌رنگ بودن سویه اندیشگی و فلسفی در جنبش، کم‌سوادی و حتی بی‌سوادی مفرط در میان کنشگران مطرح سواد به معنای دوری از مطالعه اثربخش و روزآمد، بی‌تجربگی و البته بی‌توجهی به تجربه‌های چند صد ساله نهادها و جنبش‌های صنفی-مدنی در کشورهای دیگر و اثرگذاری آن‌ها بر جریان کلی آموزش در جهان، نداشتن یک راهبردی بلندمدت و حتی میان‌مدت برای پیشبرد و پیگیری هدف‌های جنبش یا برآورده کردن خواسته‌های صنفی، رقابت‌های فردی و تلاش نامشروع برای رسیدن به رهبری بی‌چون‌وچرا در جنبش و یا نهادهای آن، ورود و آلودن جنبش صنفی به غرض‌ها و اهداف

سیاسی از گرایش‌های حکومتی و مذهبی گرفته تا اپوزیسیونی و چپ‌گرایانه، ترجیح افراطی کنش‌های اعتراضی و میدانی در ذهن و زبان اقلیتی اثرگذار در میان کنشگران صنفی با تأکید بر وجود تلاش‌هایی از جنس دیدار و گفت‌وگو با کار به‌دستان آموزشی و سیاسی، انتشار بیانیه و نامه‌های سر بسته و سرگشاده، رایزنی و دیدارهای پرشمار با نمایندگان مجلس، تحلیل شرایط آموزشی، اقتصادی و حرفه‌ای به شکل یادداشت و مصاحبه با رسانه‌های نوشتاری و مجازی، ناتوانی در جذب نیروهای کیفی و البته کم‌توانی در گسترش جنبش در میان اکثریتی یک میلیونی از معلمان و بی‌برنامگی آزاردهنده در این زمینه، نمود مردهانه جنبش و جلوگیری از حضور زنان، به عنوان یک اکثریت مطلق در میان معلمان، در جایگاه‌های برتر جنبش و نهادهای وابسته به آن، ناتوانی و کم‌توانی برای نفوذ در لایه‌های اجتماعی و قانع کردن آنان به این که این جنبش سراسرت به سود شما و فرزندان‌تان است و در راستای حقوق نوآموزان است و بالاخره فقر ساختاری و نبود یک تقسیم‌کار مشخص و تعیین‌کننده برای دست‌یابی به هدف‌های کوتاه‌مدت، میان‌مدت و بلندمدت. گمانی نیست که بخش مهمی از ناکارآمدی دورنی جنبش و نهادهای صنفی پیامد فشارهای بیرونی است، اما منصفانه نیست که همه را به بیرون از آن نسبت دهیم.

### سرنوشت جنبش صنفی معلمان

با همه فشارهای بیرونی و دشواری‌های درونی، جنبش معلمان ایران در سه شکل خود-یعنی صنفی، صنفی-سیاسی و سیاسی-دستیابی به خواسته‌ها و هدف‌های صنفی-آموزشی خویش افتتان و خیزان پیش‌می‌رود. گسترش فضای رسانه‌ای، بی‌رقابتهای شبکه‌های اجتماعی، دستیابی به روش‌های گوناگون و متنوع ارتباطی، پیوند بی‌سابقه جامعه‌های انسانی در جهان و ده‌ها دلیل دیگر دوره به‌محاق بردن جنبش‌ها پایان یافته است. به‌ویژه آنکه تاکنون دولت‌های گوناگون نخواستند و یا نتوانسته‌اند که به‌طور فراگیر و کارآمد به خواسته‌های صنفی-آموزشی معلمان پاسخ‌دهی دهند. گرچه جنبش و نهادهای صنفی معلمان توانسته با روش‌های گوناگون به اندکی از خواسته‌های خویش از جمله افزایش قطره‌چکانی دستمزدها، جلوگیری از گسترش خصوصی‌سازی آموزشی، تلاش برای فشار به دولت برای امتیازگیری‌هایی مانند رتبه‌بندی معلمان و حذف بیمه طلایی، افزایش بودجه آموزشی، پشتیبانی از حق آموزش در سراسر کشور، فشار برای حذف مدرسه‌های خشتی و کپری و ... دست یابند. به نظر می‌آید جنبش معلمان ایران همراه با جنبش جهانی آموزش و با همه دست‌اندازه‌های درونی و بیرونی به پیش می‌رود و آرام‌آرام به جایگاه درخور و بحق خود دست می‌یابد. گرچه به لحاظ شمارش سال، جنبش معلمان و نهادهای وابسته به آن ریشه‌دار و حتی کهن‌سال است اما به شکل کیفی، نو یا به‌شمار می‌آید و راه برای تلاش‌های صنفی و کوشش‌های مدنی دراز و پرسنگلاخ و البته امیدوارکننده است. ■

در سپهر اجتماعی ایران، هرچه خواسته‌های اقتصادی و حرفه‌ای فرهنگیان موجب فاصله و جدایی میان آنان و بدنه اجتماعی می‌شود، خواسته‌های آموزشی و پیگیری حقوق دانش‌آموزان، که با حقوق معلمان درهم تنیده است، توانسته و می‌تواند فاصله میان معلمان با جامعه و به‌ویژه کنشگران مدنی در دیگر گستره‌ها را کاهش داده و به هم نزدیک کند

## جنبش صنفی فرهنگیان، نگاهی از درون



مهدی بهلولی

کرده و می‌کند. جنبش صنفی فرهنگیان، روی هم رفته، اصلاح طلب است و نه دگرگون‌ساز؛ در این زمینه البته باید درنگ بیشتری کرد. راست این است که شمار زیادی از خواسته‌های جنبش فرهنگیان، کاملاً در درون همین نظام، پاسخ‌پذیر است. برای نمونه خواسته بنیادی این جنبش، که همانا افزایش حقوق فرهنگیان و رفع و «فقر» و «فرق» است - رفع فرق، یعنی تبعیض و فرقی زدایی میان فرهنگیان و دیگر کارمندان دولت - چیزی نیست که لزوماً نیازی به دگرگون‌سازی ریشه‌ای و ساختارشکنی در نظام سیاسی داشته باشد و در چارچوب همین نظام، می‌تواند تصور و انجام شود، اما جنبش فرهنگیان، به‌ویژه در دهه دوم فعالیت خود، برخی خواسته‌های بنیادی هم به میان آورده که با هسته سخت حاکمیت در چالش‌اند؛ خواسته‌هایی که جنبش را از خردنگری و اصلاح‌طلبی (در معنای بسته) دور می‌سازد. برای نمونه، انتقاد از ایدئولوژیک بودن نظام آموزشی و سایه سنگین ایدئولوژی و سیاست بر آموزش و پرورش، و پیامدهای گسترده اجتماعی و فرهنگی و سیاسی دور کردن آموزش از ایدئولوژی، می‌تواند سطح جنبش را از خردنگری، فراتر ببرد. در خور درنگ است آموزش و پرورش از جمله گستره‌هایی است که حاکمیت، به هیچ رو خوش نمی‌دارد در آن ذره‌ای پس بنشیند و از قدرت و امکان سیاست‌گذاری خود بکاهد. آموزش و پرورش به نزد حاکمیت جمهوری اسلامی یکی از مهم‌ترین ابزار پیشبرد ایدئولوژی و اندیشه‌های بنیادین سیاسی، فرهنگی و اجتماعی است و پس نشستن از تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری در این گستره، بخت بالایی برای تصور ندارد. همین مسئله باعث دشواری در فهم و ارزیابی، و همچنین پیش‌بینی آینده جنبش صنفی فرهنگیان می‌شود. چنین می‌نماید که در جنبش صنفی فرهنگیان، هر روز بیش از پیش، خواسته‌های کلان‌نگر در کنار خواسته‌های خردنگر شنیده می‌شود. به‌ویژه هرچقدر حاکمیت بر برخورد سخت خود با جنبش فرهنگیان و روی هم رفته دیگر جنبش‌های زنده در کشور می‌افزاید جنبش فرهنگیان نیز از خردنگری و اصلاح‌طلبی دورتر می‌شود و هسته‌های کلان‌نگر جنبش، از اهمیت و توجه بیشتر برخوردار می‌گردد. با افزایش برخوردهای امنیتی، جامعه مدنی فرهنگیان، توان و امکان جذب نیروهای جوان را از دست می‌دهد و خالی‌تر می‌گردد، اما بر شمار فرهنگیان منتقد و رادیکال مجازی افزوده‌تر می‌شود. پس نقش جامعه مدنی کاهش و نقش فضای مجازی افزایش می‌یابد. جامعه مدنی فرهنگیان، تاکنون نشان داده که توانسته تعادل نسبی خوبی میان خواسته‌های خرد و کلان‌نگر جنبش صنفی فرهنگیان، برقرار سازد. تضعیف بیش از پیش آن، در واقع یعنی تقویت جامعه توده‌ای که بی‌گمان پیش‌بینی عملکردش بسیار دشوارتر است. هدف‌های هر جنبشی، در روند رشد و گسترش خود، می‌تواند دگرگونی‌پذیرد؛ جنبش فرهنگیان نیز از این قاعده مستثنا نیست. در

جنبش صنفی فرهنگیان چیزی فراتر از جامعه مدنی آن‌هاست. جامعه مدنی، از گروه‌ها و تشکل‌های صنفی و مدنی آموزگاران ساخته شده است که در سراسر کشور فعال هستند و در پی آن‌اند که جنبش فرهنگیان را رهبری، یا دست کم نقشی بنیادی در پویایی هر چه بیشتر آن بازی کنند. اما منظور از جنبش، در واقع همه کنش‌های اعتراضی فرهنگیان است که در درازای دو دهه، در فضای حقیقی و مجازی و با خواسته‌هایی نسبتاً مشخص در جریان است. پس هنگامی که از جنبش صنفی فرهنگیان کشور سخن می‌گوییم به چیزی فراتر از نهادهای صنفی و مدنی نظر داریم که در درون این جنبش، فعال‌اند. ناکفته پیداست که این دو با وجود تفاوت، پیوندی سفت و سخت دارند و ارزیابی هرکدام به ارزیابی دیگر کشیده می‌شود. جنبش صنفی فرهنگیان زودگذر نیست؛ همین که حدود دو دهه است دوام آورده و جریان دارد نشان می‌دهد جنبشی دیرپاست و بعید است که بتوان مرگ زود هنگام آن را تصور کرد. به‌ویژه با گسترش فضای مجازی و ماندگاری ریشه‌های اعتراضی و البته برخورد امنیتی و نادرست حاکمیت با آن، باید انتظار داشت که جنبش صنفی فرهنگیان، در سال‌های آینده نیز ادامه‌دار و پایدار باشد. جنبش صنفی فرهنگیان قانونی است. بیشتر نهادهای فعال در آن، در سال‌های گذشته، از وزارت کشور مجوز فعالیت گرفته و اساسنامه قانونی دارند. بسیاری از این گروه‌ها، در دوران اصلاحات و دولت‌های یازدهم و دوازدهم توانسته‌اند با حضور نمایندگان وزارت کشور، مجمع‌های عمومی خود را برگزار کنند و هیئت‌مدیره خود را برگزینند. گرچه تأیید قانونی این مجمع‌ها، با دشواری و مانع‌هایی روبه‌رو شده است اما این چیزی از قانونی بودن این گروه‌ها نمی‌کاهد، چراکه خود وزارت کشور است که با روندی غیرقانونی، در تأیید نهایی مجمع‌ها کوتاهی



درون جنبش فرهنگیان و به‌ویژه جامعه مدنی فرهنگیان، هدف‌های خرد و کلان، به‌طور متعادل و معقول، وجود دارند، برخورد حاکمیت یکی از متغیرهای به هم خوردن یا نخوردن این تعادل است. شایسته یادآوری اینکه منظور از اصلاح‌طلبی در اینجا، یک روند کلی به‌گیری است که در درون نظام سیاسی انجام‌پذیر است و به هیچ رو، ارتباطی مستقیم و سازمان‌دهی‌شده با جناح اصلاح‌طلب حکومت ندارد.

جنبش صنفی فرهنگیان، از آغاز و روی هم رفته، جنبشی مستقل بوده است. در میان فرهنگیان، همچون دیگر قشرهای جامعه، از همه‌گرایش‌های سیاسی وجود

دارد. برخی تشکل‌های مدنی فرهنگیان نیز، به اصلاح‌طلبان نزدیک هستند و خود را در کل در جناح سیاسی اصلاح‌طلبی تعریف کرده و می‌کنند. با این همه اما، سویه نهایی جنبش صنفی فرهنگیان، استقلال رفتاری از جناح‌های حاکمیت و نیروهای اپوزیسیون بوده است. جنبش صنفی فرهنگیان،

ایدئولوژی زده هم نیست و نشان داده که بیشتر تمایل دارد با رویکردی پراتیک، با در نظر گرفتن برخی اصول کلی در بهبود آموزش و پرورش، به پیش رود. در چند سال گذشته، برخی آموزگاران با ایدئولوژی چپ، پا به این جنبش نهاده‌اند و می‌کوشند که ایدئولوژی چپ را بر جنبش و به‌ویژه جامعه مدنی آن سوار سازند. در حاکمیت کنونی ایران، شوربختانه فعالیت رسمی و قانونی نیروهای چپ، زیر تابلو راستین خود، به رسمیت شناخته نمی‌شود. یکی از راه‌هایی که نیروهای چپ برای انجام فعالیت‌های

خود برگزیده‌اند این است که به میان گروه‌های صنفی وارد شوند. برخی از این افراد، مدعی هستند که به هنگام ورود به کار صنفی، ایدئولوژی خود را دخالت نمی‌دهند و پشت در تشکل می‌گذارند. ایدئولوژی، البته همچون یک لنز بر جلوی دیدگان فرد است که با آن، جهان و هستی را می‌بیند و می‌فهمد و بسیار دور از ذهن می‌نماید

روی هم رفته می‌توان گفت که جنبش صنفی فرهنگیان، با تهدیدهای درونی و بیرونی روبروست. مهم‌ترین تهدید بیرونی، برخورد امنیتی حکومت است که شوربختانه در چند سال گذشته، اوج گرفته است. اگر روزگاری برخورد امنیتی، به احضار و توبیخ و بازداشت چندروزه ختم می‌شد هم‌اکنون سخن از پانزده سال محکومیت و زندان است. از درون هم می‌تواند هر چه بیشتر کلان‌نگر شود و دشواره‌ها [مشکلات] خرد خود را فراموش کند و تعادل میان خردنگری و کل‌نگری را از دست بدهد. همچنین اسیر قهرمان‌بازی و ایدئولوژی‌زدگی شود و خودش با وضعیتی روبه‌رو گردد که از آن انتقاد می‌کند (آموزش و پرورش ایدئولوژیک و شعاری). اما از همه این‌ها گذشته، آنچه می‌تواند بر پویایی و ماندگاری و ژرفای جنبش بیفزاید یا مایه نابودی آن شود پژوهشی بودن یا نبودن آن است. آموزش و پرورش ایران با پرسش‌ها و چالش‌های بزرگی روبه‌روست که جنبش صنفی فرهنگیان، باید برای آن‌ها پاسخ و راه‌حل‌هایی داشته باشد. تاکنون که در این زمینه، کاری بنیادی انجام نگرفته است که هیچ، در میان طیفی از کنشگران صنفی، نوعی عمل‌گرایی افراطی و شعاری نیز دیده می‌شود که بر ساز کوچک شماری اندیشه و اندیشه‌وری می‌کوبند. برخی بر این گمان هستند که کار صنفی یک تشکل، یعنی این‌ور و آن‌ور رفتن و با این زندانی و آن زندانی، عکس گرفتن. عشق عکس‌ترین کنشگران صنفی فرهنگی، پیشگامان خوارشماری کار پژوهشی در جنبش فرهنگیان هم هستند. غافل از اینکه آنچه ارزش دارد اندیشه است و اندیشه است که یک جنبش را گسترش و ژرفا می‌بخشد و اثرگذار می‌کند. ■

که فرد بتواند هم ایدئولوژیک باشد و هم در کار صنفی با رویکردی پراتیک، رفتار کند. یکی از کارهایی که این کسان انجام می‌دهند تحریف معنای برخی از واژه‌های مهم کار صنفی و مدنی همچون استقلال از حاکمیت است. برخی چپ‌ها، آهسته‌آهسته استقلال از حاکمیت را با ستیز با حاکمیت

جانشین می‌کنند و هرکسی را که به هر نوعی در برابر این تحریف می‌ایستد ابزار توجیه سرکوب حاکمیت می‌دانند. جنبش صنفی فرهنگیان، باید همچنان بر استقلال صنفی خود از حاکمیت و جناح‌های سیاسی و همچنین بر استقلال از اپوزیسیون چپ و راست پای فشارد. اگر روند چپ‌زدگی جنبش فرهنگیان ادامه یابد این جنبش هر چه بیشتر از معنا و ژرفا و پژوهش خالی می‌شود و بر بعد شعاری و سطحی و قهرمان‌سازی آن افزوده می‌شود. جنبش صنفی فرهنگیان، البته از همان آغاز با بیماری

قهرمان‌سازی و قهرمان‌پروری درگیر بوده است. کسانی که تمایل دارند همه چیز را به نام خود تمام کنند و در چشم فرهنگیان، همچون قهرمان جلوه کنند. یا کسانی که کار صنفی را با، به گفته فوکو، «پارسیا» (فاش‌گویی) در برابر قدرت، عوضی گرفته‌اند و خود را نماینده آموزگاران ایران و حتی جهان می‌دانند!

”  
جامعه مدنی فرهنگیان، تاکنون نشان داده که توانسته تعادل نسبی خوبی میان خواسته‌های خرد و کلان‌نگر جنبش صنفی فرهنگیان، برقرار سازد. تضعیف بیش از پیش آن، در واقع یعنی تقویت جامعه توده‌ای که بی‌گمان پیش‌بینی عملکردش بسیار دشوارتر است

# روایت دانشجویان دانشجو و نفی تاریخی خودکامگی



حجت‌الله شریفی

بارها در خصوص ماهیت و هویت جنبش دانشجویی و رسالت و کارکرد آن گفته و نوشته شده است.

برخی از اساس لزوم وجود جنبش دانشجویی را انکار کرده‌اند و آن را تنها محصول یا حاصل توسعه نیافتگی جوامع و یا غیردموکراتیک بودن ساختار حاکمیت دانسته‌اند و با رشد دموکراسی و توسعه، در جوامع تداوم جنبش دانشجویی را بلا موضوع دانسته‌اند و برخی جنبش دانشجویی را ماهیتاً ضد استعماری یا ضد استبدادی یا

عدالت خواه و ضد فساد تعریف کرده‌اند و برخی هم با اصرار بر کنار نهادن سیاست‌ورزی از سوی نهادهای دانشجویی، فعالیت جنبش دانشجویی را تنها در قالب یک جنبش علمی و آموزشی تعریف کرده‌اند.

فراز و فرود جنبش دانشجویی در ایران را می‌توان از سال‌های آغازین دهه ۲۰ یعنی تقریباً هم‌عمر تأسیس و فعالیت دانشگاه در مفهوم مدرن آن جست‌وجو کرد، آن زمان که فعالیت جنبش دانشجویی بیشتر تحت تأثیر فعالیت‌های حزب توده از یک‌سو و کشمکش‌های جریانات سیاسی بعضاً وابسته به نیروهای متفکین اشغال‌کننده ایران از سوی دیگر بود که البته هر چه به سمت سال‌های پایانی دهه ۲۰ نزدیک‌تر می‌شد این فعالیت‌ها معطوف به حس ناسیونالیستی و فضای ضد استعماری و استقلال‌طلبی غالب در سال‌های پس از اشغال ایران از سوی دیگر بود و در جنبش ملی شدن صنعت نفت این ملی‌گرایی معطوف به رهبری کاربزمائیک دکتر مصدق به اوج رسید. هرچند به دلیل تازه‌بودن مفهوم دانشگاه در کشور و پایین بودن تعداد دانشجویان کشور در آن سال‌ها به نسبت جمعیت آن روز ایران، شاید نتوان جنبش دانشجویی و فعالیت‌های دانشجویی آن سال‌ها را در سپهر سیاسی ایران چندان منشأ اثر دانست؛ اما واقعه ۱۶ آذرماه سال ۳۲، پس از فضای سرکوب و خفقان بعد از کودتا و افسردگی و سرخوردگی فعالان سیاسی و محدودیت تحمیل‌شده بر فعالیت احزاب، جایگاه ویژه‌ای به جنبش دانشجویی بخشید و نقش جنبش دانشجویی را در احیای فعالیت‌های ضد استبدادی آن سال‌ها برجسته کرد و این نقش (ضدیت با استبداد) تا سال‌ها بر تارک جنبش دانشجویی درخشید و شاید اغراق نباشد، اگر این واقعه را الهام‌بخش‌ترین رخداد برای فعالیت‌های جنبش دانشجویی بدانیم.

در سال‌های بعد هرچند جنبش دانشجویی به رویکردهای چپ‌گرایانه یا مذهبی و یا ترکیبی از چپ‌گرایی مذهبی و یا رویکردهای مقابله‌گرایانه با امپریالیسم یا سرمایه‌داری و استکبارستیزی و یا رویکردهای عدالت‌خواهانه تمایل پیدا کرد و در مقاطع مختلف روش‌های گوناگون از اصلاح‌طلبی قانون‌مدار تا اصلاح‌طلبی معترض اما مسالمت‌جو و روشنگر تا بعضاً روش‌های مبارزه مسلحانه و خشونت‌آمیز یا مقابله براندازانه در پیش گرفت، اما به نظر می‌رسد هیچ کدام از این‌ها توانست جایگزین نقش اصلی و محوری جنبش

دانشجویی در مبارزه با استبداد شود. علاوه بر این تجربیات گهگاه تلخ و عبرت‌آموز فعالیت‌های دانشجویی و اشتباهات دانشجویان در ورود و اصرار بر مداخله ایشان در اموری همچون سیاست خارجی، ارتباط با سایر کشورها چه قبل و چه بعد از انقلاب نیز نشان می‌دهد که هر جا جنبش دانشجویی شجاعانه و جسورانه، بر محور مقابله با استبداد ایستاده، این رویکرد با همه هزینه‌هایش برای ایشان، بیش از هر رویکرد دیگر برای جنبش دانشجویی اعتبارآفرین و هویت‌بخش بوده و در گذر تاریخ قابل دفاع مانده است اما اصرار بر اظهارنظرها و مداخلات جنبش دانشجویی در سایر مقولات از چنین اعتبارآفرینی برخوردار نبوده و بعضاً در طول زمان، اشتباهات بیشتری برای جنبش دانشجویی رقم زده است. علت این مسئله را شاید بتوان در این نکته دانست که مقابله با خودرأیی و استبداد رویکردی است که بیش از هر رویکردی برای جنبش دانشجویی مزیت‌آفرین است.

واقعیّت آن است که به دلیل هزینه‌های احتمالی، محدودیت‌های حاکمیتی و محافظه‌کاری اجتناب‌ناپذیر احزاب و تشکل‌ها و مطبوعات رسمی برای حفظ حداقلی از اجازه برای فعالیت رسمی، امکان مقابله و اعتراض جدی و جسورانه و بی‌ملاحظه با خودکامگی و خودرأیی و استبداد حاکمان برای احزاب، کمتر فراهم است، اما فعالان دانشجویی با توجه به اقتضائات جوانی و مشی انتقادی و اعتراضی و وابستگی‌های کمتر مادی و معنوی و به دلیل احتمال بیشتر سلامت اخلاقی و مالی و ... در این خصوص (اعتراض، مقابله و مبارزه با استبداد) قاعدتاً فریادی رساتر و صدایی بلندتر خواهد داشت.

البته توجه به این مقوله، نافی کارکردها و رسالت‌های دیگر جنبش دانشجویی همچون عدالت‌خواهی، دموکراسی‌خواهی، دفاع از حقوق بشر، دفاع از آزادی، اعتراض به ناکارآمدی، مقابله با فساد و اعتراض به سیاست‌های داخلی و خارجی کشور نیست و شاید اعتراض به ظلم، بی‌عدالتی بین‌المللی و مقابله با استکبار و استعمار را هم بتوان از کارکردهای جنبش دانشجویی به حساب آورد، اما باید توجه داشت که به دلیل عدم اشراف کامل دانشجو به ابعاد مختلف سیاست‌گذاری داخلی و به‌خصوص مسائل بین‌المللی (به دلیل پیچیدگی‌های ذاتی سیاست خارجی) و یا عدم اشراف اطلاعاتی تشکل‌های دانشجویی به پرونده‌های فساد و تبانی و ... مسئولان، تأکید بر این مقولات از سوی جنبش دانشجویی خالی از خطا و اشتباه نخواهد بود.

تجربه مداخلات اشتباه و اظهارنظرها و اعتراضات غیرکارشناسی و بعضاً بحران‌آفرین جنبش دانشجویی در مسائل بین‌المللی یا سیاست‌های توسعه به بهانه مقابله با استکبار و یا عدالت‌خواهی یا مبارزه با فساد و یا تلاش برای مداخله و حضور در مناسبات قدرت به دلیل عدم تخصص و تسلط کافی تشکل‌های دانشجویی به مسائل و مناسبات بین‌المللی و یا پرونده‌های اطلاعاتی و قضایی، سابقه منفی‌ای در مقاطعی از تاریخ برای جنبش دانشجویی به‌جای گذاشته و گاه باعث سو استفاده افراد و جریانات سیاسی نیز شده است.

بر این اساس به گمان نگارنده، مهم‌ترین مزیت، کارکرد و سرشت جنبش



دانشجویی را (که سایر گروه‌ها، تشکل‌ها، نهادها و احزاب کمتر بتوانند مانند جنبش دانشجویی در آن فعالانه رفتار کنند) شاید به ترتیب اولویت باید در این مسائل تعریف کرد:

- ۱- انتقاد، اعتراض و مقابله و مبارزه با استبداد، خودکامگی و خودرأیی حاکمیت؛
- ۲- تلاش برای استقرار و تقویت دموکراسی و حمایت از نهادهای دموکراتیک برای تقویت دموکراسی؛
- ۳- دفاع از حقوق بشر (به‌خصوص دفاع از آزادی، برابری و عدالت) و اعتراض به تضییع حقوق شهروندان و افراد جامعه (حقوق منتقدان، مخالفان، معترضین - حقوق زنان و حقوق کودکان و...)

۴- تمرین فعالیت تشکیلاتی - جمعی دموکراتیک برای تقویت فعالیت‌های دموکراتیک، تشکیلاتی و جمعی در سپهر آینده سیاسی - اجتماعی و فرهنگی کشور؛

البته در کنار این سه وظیفه اصلی و مسئولیت مهم اجتماعی، می‌توان کارکردهای همراهی و حمایتی دیگری نیز برای جنبش دانشجویی متصور بود که نه از زاویه کارکرد ذاتی و مزیتی جنبش دانشجویی که از منظر کارکرد همراهانه و حمایتی قابل توجه است.

برخی از آن‌ها عبارت‌اند از:

الف: همراهی و حضور جنبش دانشجویی در فعالیت‌های داوطلبانه لازم در بحران‌های اجتماعی و طبیعی همچون دفاع از کشور، سیل، زلزله، بیماری‌ها، مسائل بی‌خانمان‌ها و محروم ماندگان اجتماعی به‌صورت کمک به نهادهای مسئول (که این کارکرد برای جنبش دانشجویی مسبوق به سابقه هم در طول تاریخ این جنبش بوده است) که

در این مقولات هرچند نقش و حضور جنبش دانشجویی قاعدتاً حضور محوری نیست، اما به‌شرط مدیریت درست، این همراهی به دلیل عده و عهده قابل توجه دانشجویان در سراسر کشور قطعاً راهگشاست.

ب: کمک جنبش دانشجویی به ارتقای دانش و آگاهی و آگاهی‌بخشی جامعه و پر کردن شکاف نخچه توده در کنار سایر نهادها همچون مطبوعات، رسانه‌ها، احزاب.

ج: تلاش و کمک برای حرکت کشور در مسیر توسعه در فرآیند تدوین و تبیین

برنامه‌های توسعه و نظارت و دیده‌بانی بر اجرای این برنامه‌ها در کنار نهادهای علمی و تشکل‌های مسئول دیگر.

د: همراهی جنبش دانشجویی برای مقابله و مبارزه با ناکارآمدی و فساد در کشور با نهادها، تشکل‌ها و احزاب.

مقولات دیگر همچون مسائل اجتماعی، فرهنگی، هنر و ادبیات و اقتصاد.

سابقه فعالیت‌های جنبش دانشجویی نشان می‌دهد که هر جا جنبش دانشجویی بر وظایف اصلی خود (مقابله با استبداد، خودرأیی و خودکامگی، تقویت دموکراسی، دفاع از حقوق بشر و تمرین کار تشکیلاتی جمعی و دموکراتیک) تأکید ورزیده و اهتمام داشته و نقش محوری از خود نشان داده (۱۶ آذر ۳۲، اعتراضات به سلطنت، نامه‌های انتقادی نسبت به عملکرد رهبری به مراجع مختلف و اعتراضات به محدودیت‌های حقوق بشری اعم از تحدید آزادی، تحدید آزادی بیان، نقض برابری و نقض عدالت) و یا هر جا در مسیر آگاهی‌بخشی، تقویت کارآمدی و پیشبرد توسعه و تقلیل مرارت جامعه در کنار مردم و نهادهای مربوطه به ایفای نقش پرداخته، علاوه بر اثربخشی و تأثیرگذاری بر اعتبار و جایگاه خود بیش از پیش افزوده و هر جا به نیایدی‌های فوق‌الذکر ورود یافته (وظیفه‌گرایی صرف، شعارزدگی، مداخله غیرتخصصی در مسائل و مناسبات سیاست خارجی و روابط با سایر کشورها، سهم‌خواهی و مداخله در مناسبات قدرت و مطلق‌نگری) علاوه بر تحمیل هزینه‌های گزاف و گاه خانمان‌سوز بر کشور و ملت و بروز اشتباهات بعضاً فاحش، از اعتبار و جایگاه خود در جامعه نیز کاسته است و به این اعتماد افکار عمومی به دانشگاه و دانشجویان به‌عنوان یکی از مهم‌ترین مراجع فکری جامعه آسیب‌زده است.

این نکته هم در پاسخ به کسانی که از اساس منکر لزوم وجود جنبش دانشجویی هستند ذکر این نکته لازم است که حداقل تا زمانی که جامعه اسیر استبداد، خودکامگی، ضدیت با دموکراسی و تضییع حقوق شهروندی است، سخن از تعطیلی جنبش دانشجویی و انکار نقش منحصر به فرد این جریان، یا غیرواقع‌بینانه یا غیرمسئولانه است.

امید که تجربیات و بعضاً اشتباهات گذشته چراغ راه آینده جنبش دانشجویی قرار گیرد و جنبش دانشجویی بار دیگر حصار نامیدی، بی‌تفاوتی و بی‌مسئولیتی شایع در دانشگاه‌ها را شکسته و به جایگاه منحصر به فرد و اثربخش واقعی خود برگردد. ■

ه: همراهی جنبش دانشجویی با جنبش‌های محیط زیستی برای مقابله با تخریب محیط‌زیست و نابودی و حیف‌ومیل منابع کشور.

و: همراهی با جنبش‌های حقوق بشری بین‌المللی برای اعتراض به تضییع حقوق بشر و حقوق اساسی سایر ملت‌ها و کشورها در سطح بین‌المللی با ملاحظه منافع ملی کشور.

ز: کمک به تقویت علمی و ارتقا و توانمندسازی کمی و کیفی علمی - آموزشی کشور با کمک مراکز علمی کشور و ارتباط با مراکز علمی معتبر سراسر کشور

اما در کنار این وظایف و رویکردها به‌عنوان بایدهای جنبش دانشجویی شاید بتوان نیایدی‌هایی را هم برای این جنبش ترسیم کرد تا جنبش دانشجویی کمتر اسیر اشتباهات و سو استفاده‌های هزینه‌زا و بحران‌ساز برای کشور شود، برخی از این نیایدی‌ها را می‌توان در:

- پرهیز از شعارزدگی و مواجهه احساسی با موضوعات و مسائل و ترجیح عقلانیت بر احساسات در فعالیت‌ها؛

- پرهیز از وظیفه‌گرایی صرف و لزوم توجه به نتایج فعالیت‌ها؛

- پرهیز از مطلق‌نگری در مواجهه با مسائل و تلاش در جهت توجه و بررسی همه‌جانبه موضوعات در حد امکان قبل از واکنش نسبت به آن‌ها؛

- پرهیز از عصبیت و تعصب در دیدگاه‌ها و فعالیت‌ها و داشتن گوش شنوای نقد دیدگاه‌ها و فعالیت‌ها؛

- پرهیز از اظهارنظرها و مداخلات غیرتخصصی و سطحی با موضوعات تخصصی همچون سیاست خارجی و اقتصاد.

- پرهیز از مداخله سهم‌خواهانه و منفعت‌طلبانه در مناسبات قدرت.

- پرهیز از سیاست‌زدگی صرف و لزوم توجه به

” هر جا در مسیر آگاهی‌بخشی، تقویت کارآمدی و پیشبرد توسعه و تقلیل مرارت جامعه در کنار مردم و نهادهای مربوطه به ایفای نقش پرداخته، علاوه بر اثربخشی و تأثیرگذاری بر اعتبار و جایگاه خود بیش از پیش افزوده



# سرشت جنبش دانشجویی در دو دهه ۸۰ و ۹۰

## بازگشت به مردم و جامعه مدنی



محمدامین زندی

### مقدمه

ابتدای دهه ۸۰ است. دعوای دفتر تحکیم کل فضای جنبش دانشجویی را متأثر کرده است. فضای کشور و دانشگاه در ابتدای دوره دوم ریاست جمهوری خاتمی متفاوت شده و بحث‌های حول کوی دانشگاه و اتفاقات بعد از آن، بخشی از دفتر تحکیم وحدت را به مرزبندی با دولت و خاتمی میل داده است و ناامیدی از اصلاح در فضای جامعه وجود دارد. در این سال‌ها دیگر خانه‌ای ثابت برای دفتر تحکیم وحدت وجود ندارد. نسلی بی‌خانه وارد دانشگاه شده است. بعد از حمایت تام و تمام از خاتمی در انتخابات سال ۱۳۷۶، جنبش دانشجویی و دفتر تحکیم وحدت با دومینویی از اتفاقات، درگیر اختلاف و انشقاق و برخوردهای نهادهای بیرون از دانشگاه شد. همه این اتفاقات، مسئله‌ای را در دانشگاه و نسلی جدید و گذشته‌ای که در دانشگاه وجود داشتند به وجود آورد که باید نوع نگاه به قدرت به شکل دیگری باشد و به همین دلیل، شعار دوری از قدرت در فضای دانشگاه مطرح می‌شود، اما علاوه بر این تغییر در نگرش دانشجویان، در اواخر دهه ۷۰ و ابتدای دهه ۸۰ نیز دانشگاه در ساحت ساختاری دچار تغییرات عمده‌ای می‌شود که در فعالیت دهه ۸۰ و ۹۰ بسیار مؤثر است. به همین دلیل در ابتدا به تغییرات دانشگاه از ابتدای دهه ۸۰ به بعد پرداخته و پس از آن به ویژگی‌های این دو دهه اشاره می‌شود.

### ۱- تغییر شرایط دانشگاه در دهه ۸۰ و ۹۰

می‌توان کلیدواژه‌های تغییر دانشگاه در دهه ۸۰ و ۹۰ را، «پولی‌سازی» و «نظارت بیشتر» و «تکثر» بیان کرد. هم‌زمان با دهه ۸۰، دانشگاه با مجموعه‌ای از تغییرات چه در ساحت زندگی دانشجویی و چه در ساحت کنترل و نظارت، مواجه شد. این تغییرات را می‌توان به صورت ذیل مطرح کرد:

### - پولی‌سازی

هم‌زمان با ورود به دهه ۸۰، بحث در مورد شکل جدیدی از دانشگاه مطرح شد و به همین دلیل، در برنامه چهارم توسعه کشور، بحث بر روی پردیس‌های پولی و دانشجویان شبانه مطرح شد. این اتفاق در دولت خاتمی آغاز شد و در دولت احمدی‌نژاد به شدت بیشتری انجام شد و در دولت روحانی نیز تداوم یافت. مهم‌ترین اثرات این برنامه را می‌توان به شکل زیر بیان کرد:

- تعیین سقف مجاز، برای مدت‌زمان تحصیل دانشجویان؛

- گران شدن خدمات (اغذیه دانشجویی، خوابگاه) برای دانشجویان؛

- افزایش دانشجویان شبانه و پردیس پولی دانشگاه‌ها؛

- افزایش تعداد دانشگاه‌های کشور و به تبع آن افزایش دانشجویان؛

- الزام دانشجو برای بدل شدن به نیروی کار در دوران تحصیل.

### نظارت بیشتر

هم‌زمان با اثرگذاری بیشتر دانشگاه، نظارت بر آن نیز بیشتر شد. از موارد اثرگذار آن می‌توان به این‌ها اشاره کرد:

- پراکندگی خوابگاه‌های دانشجویی در سطح شهر و تأکید بر عدم تمرکز آن‌ها در یک مکان مشخص؛

- اخراج اساتید و دانشجویان منتقد؛

- کم کردن اختیارات رؤسای دانشگاه؛

- تفکیک جنسیتی در دانشگاه‌ها؛

- بومی‌گزینی در دانشگاه‌ها؛

- افزایش اختیارات شورای عالی انقلاب فرهنگی و افزایش قدرت نهادهای انتصابی به جای نهادهای انتخابی؛

- شکل‌گیری کمیته‌های انضباطی در دانشگاه و اثرگذاری بیشتر آن‌ها در فضای دانشجویی؛

- ورود بیشتر نهادهای بیرون از دانشگاه به فضای فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی و فرهنگی؛

- نظارت بر نشریات دانشجویی؛

- بستن انجمن‌های اسلامی دانشگاه‌ها که کار ویژه سیاسی داشتند.

### تکثر نهادی

دیگر تغییر مهم در این دهه را می‌توان تکثر نهادی در دانشگاه نام‌گذاری کرد. تکثری که بخشی از آن دانشجویی و بخشی دیگر در ساحت دخالت نهادهای بیرونی در دانشگاه بود. این موارد عبارت است از:

- حضور گسترده‌تر کانون‌های دانشجویی و تشکل‌های صنفی در درون دانشگاه؛

- افزایش تشکل‌های همسو با ساختار قدرت در درون دانشگاه و در ساحت سیاسی کشور (انجمن اسلامی دانشجویان مستقل، جنبش عدالت‌خواه دانشجویی، دفتر تحکیم وحدت «طیف شیراز»); مجموعه این تغییرات عمدتاً در اواخر دهه ۷۰ اتفاق افتاد و در دهه ۸۰ نیز تداوم یافت و در بحث پوی‌سازی می‌توان به اعتراضات سال ۸۲ و حمله به خوابگاه طرشت اشاره کرد که به دلیل تداوم این سیاست‌ها بود. در بحث نظارت نیز، تغییر عمده حضور کمیته‌ها و شوروی نظارت بر تشکل‌ها در اواخر دهه ۷۰ و اوایل ۸۰ و در دولت خاتمی بود. تا پیش از این تغییرات، تشکل‌های دانشجویی نیاز به دریافت مجوز از دانشگاه و تأیید هیئت سه‌نفره نداشتند و بعد از تشکیل شورا، این اتفاق به امری بدیهی بدل شد که در دهه ۸۰ و ۹۰ و کنش دانشجویی نیز بسیار اثرگذار بود. همچنین دلیل متولد شدن کمیته‌های انضباطی در دوران اصلاحات، جلوگیری از برخورد با دانشجویان در نهادهای بیرون از دانشگاه بود، اما عملاً به نهادی برای کنترل بیشتر بدل شد؛ یعنی نمی‌توان دانشگاه و جنبش دانشجویی در دهه ۸۰ و ۹۰ را بدون توجه به این تغییرات مورد بررسی قرارداد.

## ۲- ویژگی‌های جنبش دانشجویی در دهه ۸۰ و ۹۰

علاوه بر تغییرات فوق که در دانشگاه در دهه ۸۰ و ۹۰ مطرح شد، جنبش دانشجویی نیز در درون خود دچار تغییرات بسیاری شد. بخشی از این تغییرات

ناشی از رفتار گذشتگان با این جنبش، بخشی ناشی از تغییر سبک زندگی مردم در جامعه، بخشی ناشی از تغییر شرایط دانشگاه که در پاراگراف‌های فوق گفته شد و بخشی دیگر نیز ناشی از تغییر نگرش خود بود. هرچند پیش از اشاره به این تغییرات، بهتر است این مسئله مطرح شود که در سال‌های ۸۸ تا ۹۲، سکونی در دانشگاه همراه بوده‌ایم و فضای دهه ۸۰ و ۹۰، پیوستار ثابت و با تداومی نداشته است و یک روند ثابت و یک‌شکلی در تمامی وجوه، وجود نداشته است. ولی در کل این تغییرات را می‌توان به‌صورت ذیل بیان کرد:

- سیاست دوری از قدرت از جانب انجمن‌ها (به‌استثنای برخی از انجمن‌ها)؛

- پیوند با دیگر جنبش‌های اجتماعی؛

- صدای گروه‌های محذوف در سیاست؛

- تلفیق سبک زندگی و سیاست؛

- اعتراضی بودن مدام؛

- تکثر گروه‌های فعال دانشجویی در این دهه؛

- مهم شدن کانون‌های فرهنگی و هنری در دانشگاه‌ها و اثرگذاری آن‌ها در فعالیت دانشجویی؛

- همراهی با جنبش‌های عمومی و تغییر از یک جایگاه نخبگی به جایگاه عمومی؛

- برخورد با فعالان جنبش دانشجویی به‌عنوان بخشی بدیهی برای دانشجویان و شکل‌دهی سوژه آگاه و درعین حال بعضاً منفعت‌طلب؛

- بالا رفتن هزینه فعالیت دانشجویی بدون ارتباط با قدرت.

این مجموعه تغییرات در دهه ۸۰ بسیار ملموس است. هم‌زمان با دولت دوم خاتمی به دلیل نحوه مواجهه دولت با دفتر تحکیم و همین‌طور حمله به کوی دانشگاه و عدم حمایت درست دولت از این اتفاقات و مجموعه کنش‌های بعد از ۷۸، دفتر تحکیم وحدت شعار دوری از قدرت داده و بخش عمده‌ای از انجمن‌ها و اعضای این تشکل، به‌صورت خودخواسته به این شعار روی آوردند. مسئله مهم این است که این برخورد ناشی از رفتار دولت در مواجهه با اتفاقات بود و به نوعی پس‌زده شدن از سوی دولت نیز در بخشی از آن مؤثر بود. هرچند نسلی که در دهه ۸۰ وارد دانشگاه شده بود، دوری از قدرت را بدون توجه به گذشته و نوع برخورد، امری بدیهی

می‌دانست؛ یعنی این شعار هم ریشه در گذشته و هم ریشه در وضعیت آن زمان دانشگاه داشت. با مطرح شدن شعار دوری از قدرت، همراهی با جنبش‌های زنان و کارگری و معلمان نیز در دستور کار جنبش دانشجویی قرار گرفت. در این دوره با توجه به تغییرات جامعه و دانشگاه، تکثر به امری بدیهی بدل شد. حضور کانون‌ها و درعین حال نشریات و حلقه‌های متعدد دانشجویی، منجر به تغییر در شرایط دوگانه تحکیم و نیروهای وابسته به ساختار قدرت شد و دانشجویان چپ و لیبرال نیز در دانشگاه‌ها ظهور و بروز داشتند و فضای عمومی دانشگاه نیز از آن متأثر بود و نشریات و تجمعات متعددی به‌عنوان

برونداد این شرایط وجود داشت. اگر سال‌های ۸۸ تا ۹۲ را به دلیل برخوردهای گسترده گذر کنیم (هرچند در این سال‌ها کانون‌ها و شوراهای

صنفاً بسیار واجد اهمیت هستند) از ۹۲ تا ۹۸ نیز این فضا حاکم است و انجمن‌های اسلامی و گروه‌های چپ میدان‌دار کنش دانشجویی در زمین دانشگاه هستند. در این دو دهه، جنبش دانشجویی تا حد توان خود صدای گروه‌های محذوف شده بود. این گروه‌ها می‌توانست اقلیت‌های قومی و یا دیگر اقلیت‌ها را شامل شود. هرچند با ورود به دهه ۸۰ و تداوم آن در دهه ۹۰، خود دانشجویان به گروه‌های محذوف بدل شدند و با ستاره‌دار شدن و حذف مواجه شدند و بخشی از این حذف منجر به کنش آگاهانه در میان فعالان این دو دهه شد. این برخوردها نیز بعضاً به راهی برای خروج از کشور به‌واسطه پناهندگی سیاسی بدل می‌شد، ولی وجهه‌ای عام نداشت و جز در موارد نادری، با مقاومت مواجه بوده است. شاید ویژگی دیگری که وجهه متمیزه این دو دهه با پیش از خودش است، توجه به تمام ساحت‌های زندگی در میان دانشجویان است؛ یعنی در عین حال که سیاست و فرهنگ و اجتماع اهمیت دارد، سبک زندگی نیز واجد اهمیت است. سبک زندگی‌های متفاوت و متکثر در دهه ۸۰ و ۹۰ بسیار مهم شد. موسیقی و هنر به‌واسطه کانون‌های هنری مورد توجه قرار گرفت و گروه‌های دانشجویی نیز به تأسی از فضای دانشگاه به آن توجه کردند و این اتفاق منجر به برگزاری فستیوال‌های دانشجویی در ابتدای این دهه نیز شد که فستیوال تابستانه انجمن اسلامی دانشگاه پلی تکنیک در ابتدای دهه ۸۰ در چند دوره را می‌توان به‌عنوان مثالی برای این تغییر بیان کرد. مسئله سبک پوشش نیز دیگر مسئله مربوط به سبک زندگی دانشجویان بود که مورد توجه قرار گرفت و می‌توان به درگیری مدام دانشجویان برای پوشش و تجمع سال گذشته دانشگاه تهران اشاره کرد.

## نتیجه‌گیری

با توجه به مسائل مطرح شده، می‌توان دانشگاه و جنبش دانشجویی را در دو ساحت در دهه ۸۰ و ۹۰ مورد توجه قرارداد که در سطور بالا به آن اشاره شده است، ولی در کل می‌توان گفت که جنبش دانشجویی در این دو دهه بیشتر به سمت جنبشی عمومی میل پیدا کرد و این میل به جنبش عمومی، آن را بیشتر درگیر زندگی روزمره کرده و به همین دلیل میدان فعالیت و ساحت‌های آن با گذشته متفاوت است. هرچند که بابت این تغییر، هزینه‌های سنگینی را نیز متحمل شده است؛ یعنی با توجه به شکاف دولت و ملتی که در ساختار سیاسی ایران متبلور است می‌توان به این اشاره کرد که جنبش دانشجویی در دهه ۸۰ و ۹۰ همراهی بیشتری با مردم داشته و به همین دلیل هزینه‌های بیشتری را متحمل شده است، ولی با توجه به اینکه دانشگاه بخشی از جامعه است، نمی‌توان روندی را فراتر از جامعه از آن انتظار داشت. ■

هم‌زمان با دولت دوم خاتمی به دلیل نحوه مواجهه دولت با دفتر تحکیم و همین‌طور حمله به کوی دانشگاه و عدم حمایت درست دولت از این اتفاقات و مجموعه کنش‌های بعد از ۷۸، دفتر تحکیم وحدت شعار دوری از قدرت داده و بخش عمده‌ای از انجمن‌ها و اعضای این تشکل، به‌صورت خودخواسته به این شعار روی آوردند

# از سقوط خان تا غائله آذربایجان

نگاهی به کتاب سیاست‌ورزی در ایران مدرن؛ اقتصاد سیاسی ایران، ۱۳۲۵-۱۳۲۲

نوشته محمود عبدالله‌زاده

انتشارات فرهنگ جاوید

مهدی فخرزاده

با احمدشاه در صبح روز کودتا می‌گوید. نورمن به او توصیه کرده بود که مقاومتی نکند و نگران جاننش هم نباشد. رضاخان سردار سپه می‌شود و شاه همچنان بر مسندش می‌ماند. رضاخان، به ضرب سرنیزه جان ناآرام و ناامن ایران را آرام می‌کند، اما ناامنی آن روزگار ایران، جریان‌هایی هویت‌خواه در میان روشنفکران ایجاد می‌کند که رضاخان از این جریان‌ها به شدت تأثیر می‌پذیرد. سرمقاله نشریه آینده در شماره اول آن از وحدت ملی با مفهوم یکدست‌سازی همه ایرانیان سخن می‌گوید: «اگر رشته وحدت این مملکت از هم گسیخته شود، هیچ باقی نخواهد ماند». این سرمقاله بر جان رضامیر پنج می‌نشیند تا حس جاه‌طلبی‌اش او را بر مسند سلطنت بنشانند. او به چیزی کمتر از پادشاهی رضایت نداشت.

خواسته جدید رضاخان، بدون جلب رضایت انگلستان و شوروی ممکن نبود. «رضاخان از واکنش منفی بریتانیا در صورت تغییر سلسله پادشاهی بیمناک بود و ظاهراً باور داشت که بریتانیا مخالفت خواهد کرد. بنابراین او در ۲۸ مهر ۱۳۰۴، حسن خان مشارالملک، وزیر خارجه کابینه‌اش را مأمور کرد که نظر دولت بریتانیا نسبت به

تغییر سلسله پادشاهی در ایران را از لورن جویا شود. لورن که چند ماه پیش‌تر از نظر وزارت خارجه بریتانیا آگاه شده بود و می‌دانست که از دیدگاه وزارت متبوعش سلسله قاجار سودمندی‌اش را برای بریتانیا از دست داده است، پاسخ داد که دولت بریتانیا از کسی جانبداری نخواهد کرد.» (متن کتاب) رضاخان قانع نمی‌شود و سکوت را علامت رضایت نمی‌بیند، اصرار رضاخان پاسخ روشن‌تری از سوی لورن به واسطه مشارالملک می‌یابد: «من نمی‌فهمیدم که رضاخان چه چیزی بیش از رفتار صادقانه و دوستانه عدم‌مداخله محض از ما می‌توانست انتظار داشته باشد» (متن کتاب). در ۹ آبان ۱۳۰۴،

مجلس پنجم احمدشاه را خلع و با وجود مخالفت مصدق، حسین علاء، تقی‌زاده و یحیی دولت‌آبادی و رأی ممتنع مدرس، رضاشاه به پادشاهی رسید و سلسله قاجار منقرض شد. چند روز بعد، محمدعلی فروغی نخست‌وزیر شاه جدید شد. دولت فروغی مستعجل بود و پس از مدتی کوتاه استعفا کرد، هرچند در انتهای حکومت رضاشاه باز هم به دولت برگشت و نقش پررنگی در انتقال قدرت به محمدرضا پسرش داشت.

آخرین سال‌های سلطنت قاجار، با وجود آنکه ایران در جنگ اعلام بی‌طرفی کرده بود، اما دولت‌های متخاصم این اعلان را نادیده گرفتند و از شمال و غرب و جنوب بر ایران تاختند. شرح کشتارهای فراوان و در پی آن قحطی‌ای که تلفات بسیاری روی دست جامعه ایران گذاشت در بسیاری از منابع تاریخی آمده است. در آن سال‌ها دولت در ایران بسیار ناتوان بود و قدرت حل مشکلات کوچک را هم نداشت. هم‌زمان با این عصر، یکی از مهم‌ترین سرفصل‌های تولید و ورود اندیشه مدرن، قانون و مدرنیته به ایران است. پیش، با و پس از مشروطه فضایی در ایران رخ داد که با وجود ناامنی، دستاوردهای بسیاری برای جامعه ایران داشت، اما ناتوانی دولت، قدرت‌های جهانی آن روز را وارد ایران کرد و شاید اگر انقلاب شوروی رخ نمی‌داد، ایران سال‌ها مستعمره باقی می‌ماند. ظهور رضاشاه، پیدایش دولتی مقتدر و از نظر بسیاری نخبگان آن روز توسعه‌گرا را نوید می‌داد.

اما جنگ دوم جهانی باز هم ایران را در وضعیتی بغرنج قرار داد. ایران بار دیگر اعلام بی‌طرفی کرد و باز هم اشغال شد. محمود عبدالله‌زاده که بیشتر او را با ترجمه‌هایش می‌شناسیم، در کتابی با عنوان «سیاست‌ورزی در ایران مدرن: اقتصاد سیاسی ایران، ۱۳۲۵-۱۳۲۰» به بررسی زمینه‌های مختلف شکل‌گیری سیاست خارجی ایران در سال‌های اشغال ایران پرداخته است.

نخستین فصل کتاب، آخرین سال‌های حکومت قاجار را می‌کاود و اینکه چگونه رضاشاه به قدرت رسید. فضای ناامن ایران، حالا باید انسجامی می‌یافت و رضاخان گزینه‌ای بود که باید این کار را انجام می‌داد. نورمن، وزیرمختار انگلستان، در گزارشی که به لندن مخابره کرده بود از دیدارش

”  
نخستین فصل کتاب،  
آخرین سال‌های  
حکومت قاجار را  
می‌کاود و اینکه چگونه  
رضاشاه به قدرت رسید.  
فضای ناامن ایران، حالا  
باید انسجامی می‌یافت  
و رضاخان گزینه‌ای بود  
که باید این کار را انجام  
می‌داد

فصل دوم کتاب، به بررسی مناسبات سه کشور شوروی، آلمان و انگلیس در دوران رضاشاه می‌پردازد. عبدالله‌زاده بر پایه بسیاری از اسناد، مناسبات دو قدرت شوروی و انگلیس با ایران را کاملاً استثماری و در عین حال طلبکارانه می‌بیند. اما آلمان، مناسبات عادلانه‌تری با ایران برقرار کرده بود، هرچند که جاسوسان آلمانی هم دائم وضعیت کشور را برای مسئولان خود می‌فرستادند. ماجرای امتیاز نفت برای شوروی و انگلستان، در این بخش از کتاب، دردناک و خواندنی است.

سال ۱۳۲۰، منافع متفقین ایجاب می‌کرد که ایران اشغال شود. آن‌ها دنبال بهانه‌ای برای اشغال بودند و البته رضاشاه که این بهانه‌جویی را فهمیده بود سعی می‌کرد با رفتار خود به آن‌ها بفهماند که دنبال بهانه‌اند و در عین حال روند مذاکره را قطع نکند. متفقین خواسته‌هایی درباره اخراج و دستگیری آلمانی‌ها در ایران داشتند. آلمان‌ها هم در آن سال‌ها در

منطقه بیکار نبودند. ایجاد حزب برادری در عراق و انجام کودتای ضد انگلیسی توسط «رشید عالی گیلانی» از جمله فعالیت‌های آن‌ها بود، هرچند که گیلانی هم دو ماه بیشتر دوام نیاورد و سرنگون شد و به ایران گریخت. در دوران حکومت گیلانی، نخست‌وزیر وقت ایران طرفدار دولت کودتا در عراق بود و این از چشم انگلیسی‌ها دور نمانده بود. انگلیسی‌ها پیش از این در ۱۳۱۹ نسبت به انجام یک کودتای آلمانی در ایران هشدار داده بودند.

مناسبات ایران و انگلیس با عوامل بسیاری مقداری مخدوش شده بود. شوروی هم چالش‌های جدی‌ای با ایران داشت. در مناسبات ایران و شوروی، تریک نگفتن سالگرد تولد استالین توسط رضاشاه هم حتی مؤثر واقع شده بود.

با حمله آلمان به شوروی، انگلیس و شوروی که دشمنی دیرینه‌ای داشتند، ناگهان خود را متحد یکدیگر یافتند. این اتحاد و



تلاش‌های فروغی به سلطنت محمدرضا انجامید. بریتانیا و شوروی نیز به توافقی برای حضور در ایران دست یافتند. شوروی و انگلیس، تمام حقوق ایران را نادیده گرفته بودند و با نیروی قهریه وارد ایران شده بودند و حالا مشغول دخالت‌هایی دیگر هم بودند. شاید بشود گفت بخش‌هایی از کتاب که می‌تواند بین کارشناسان چالش ایجاد کند، سه و به‌طور ویژه دو فصل پایانی کتاب است. ماجرای کتاب، با غائله آذربایجان پایان می‌پذیرد و نویسنده شرح می‌دهد که چگونه شوروی اصرار بسیاری برای ماندن در ایران با وجود آنکه قرار بود خارج شوند داشت. در همین زمان آن‌ها اصرار داشتند که امتیاز نفت شمال را بگیرند و حزب توده نیز با تمام توان این موضوع را پیگیری می‌کرد.

هرچند انگلیسی‌ها و امریکایی‌ها معتقد بودند تا وقتی از ایران خارج نشده‌اند، نباید درباره امتیازگیری از ایران صحبت کنند، شوروی صراحتاً معتقد بود هرگاه صلاح بداند باید درباره امتیاز نفت با ایران مذاکره کند.

سه بخش بسیار جذاب و پر از سند کتاب همراه با نقدهایی گاهی شدید نسبت به دکتر مصدق است. عبدالله‌زاده حتی در جایی از کتاب مدعی است که قوام ممکن بود بهتر از مصدق ماجرای ملی شدن را پیش ببرد. همچنین او با اشاره به ادعای آبراهامیان که معتقد است فرقه دموکرات، برخلاف حزب توده، خواستگاه مردمی داشت از سندی با عنوان «دستورات سری شوروی درباره اقداماتی برای اجرا کردن مأموریت‌های خاص در سراسر آذربایجان جنوبی و استان‌های شمال ایران» نام می‌برد که در آن به‌صراحت به تشکیل فرقه دموکرات اشاره شده است.

تا پایان کتاب، نویسنده از تلاش دولتمردان ایرانی برای حل و فصل ماجرای آذربایجان و فرقه دموکرات می‌گوید و اسنادی منتشر نشده را در اختیار مخاطب قرار می‌دهد تا بتوان نگاهی دقیق‌تر به آن سال‌های ایران داشت. طرفه آنکه کتاب با آخرین فصل خود پایان نمی‌پذیرد و ضمائم بسیار جذاب دارد که می‌تواند برای محققان و تاریخ‌پژوهان درخور توجه باشد. ■

#### منبع:

عبدالله‌زاده، محمود، ۱۳۹۸، سیاست‌ورزی در ایران مدرن: اقتصاد سیاسی ایران، ۱۳۲۰-۱۳۲۵، چاپ اول، انتشارات فرهنگ جاوید

بهانه‌هایی که وجود داشت ایران را به اشغال متفقین درآورد. اما اشغالگری، آخرین معامله‌ای نبود که آن‌ها با ایران کردند. انگلیسی‌ها به استناد اسنادی که نویسنده به آن‌ها اشاره می‌کند همواره مخالف رضاشاه بود و دنبال جایگزین مناسبی برای او بود، حتی گزینه‌ای چون احیای سلطنت قاجار در برنامه انگلیس بود. در مقابل، رضاشاه همچنان زمام امور را در دست داشت. بولارد، سفیر وقت انگلیس در ایران، به‌شدت موافق عزل رضاشاه بود و در گزارشی می‌نویسد:

«شاه بار دیگر در امور همه وزارتخانه‌ها دخالت می‌کند، وزرا را کتک می‌زند و کلاً مانند آدم وحشی جاهل و طمعکار رفتار می‌کند... باور این است که ما نمی‌توانیم با قوای نظامی به این کشور بیاییم و توافقی را دیکته کنیم، ولی مردم را تحت حکومت آدم مستبد طمعکارشان رها کنیم» (متن کتاب)

سال ۱۳۲۰، منافع متفقین ایجاب می‌کرد که ایران اشغال شود. آن‌ها دنبال بهانه‌ای برای اشغال بودند و البته رضاشاه که این بهانه‌جویی را فهمیده بود سعی می‌کرد با رفتار خود به آن‌ها بفهماند که دنبال بهانه‌اند و در عین حال روند مذاکره را قطع نکند

# پشم انداز تلخ



در بخش تاریخ این بار سه مطلب داریم که می تواند روزهای فراغت تعطیلات نوروزی شما را پر کند، به ویژه که امسال به بهانه کرونا هم شده شاید دید و بازدیدهای عید به فضای مجازی منتقل شود و وقت اضافی پیدا کنیم. اتفاقاً هر سه هم به تاریخ معاصر و تاحدی به وضعیت ما مربوط است. یکی خاطرات آقای دکتر غضنفرپور است که فضای قبل از پیروزی و تعامل نیروها و شخصیت های مؤثر آن زمان را شفاف می کند و شاید مطالعه آن به

برخی سوالات و ابهامات پیرامون حوادث بعد از انقلاب پاسخ دهد.

مصاحبه با آقای دکتر سعیدی هم که از جامعه شناسان خوش فکر و ژرف اندیش ما هستند موضوعی را بررسی می کند که این روزها و سالها خیلی مورد توجه قرار داشته، هرچند هنوز به سامانی نرسیده است و آن هم مسئله بخش خصوصی است. ایشان وضعیت صنعتگران و کارخانه داران عصر پهلوی را در یک گفت و گوی جدی و چالشی تحلیل کرده اند که تجربه آن دوران، برای امروز جامعه ما نیز کاربرد دارد.

مطلبی هم با سوژه ملکه فرح دیبا مسائلی مختلفی از جمله نگرش ما به نظام های سیاسی، نقش ارگان های امنیتی در سرنگونی شاه، و کاری که فرح دیبا و امثال او می توانند برای ملت انجام دهند را به بحث گذاشته است. امیدواریم با تازه شدن طبیعت، ما هم با نگاهی تازه به گذشته تاریخی خود، راهی نو برای امروز بیابیم.

خانم فرح دیبا! اگر جای شما بودم

مهدی غنی

امام خمینی چگونه در پاریس  
مستقر شد

احمد غضنفرپور



# امام خمینی چگونه در پاریس مستقر شد؟

## خاطرات احمد غضنفرپور

### بخش چهارم

در این شماره، چهارمین بخش از خاطرات احمد غضنفرپور را می‌خوانید که به واقعیتی تلخ اشاره می‌کند. اختلافاتی که پیش از پیروزی انقلاب میان روشنفکران و کنشگران سیاسی وجود داشته و رو به گسترش بوده است. این خاطرات به کسانی که به آسیب‌شناسی سیرانقلاب و جامعه می‌پردازند کمک می‌کند که ریشه‌ها را پیدا کنند و به درمان آن بیندیشند.

احمد غضنفرپور کتابی با نام خردورزی و بصیرت در علم آینده در دست انتشار دارد که بخشی از آن به جنبش مه ۱۹۶۸ و بخش دیگر به علل تاریخی انحراف انقلاب‌ها از ارسطو تاکنون اختصاص دارد. ایشان در آن سال‌های پیش از انقلاب، پایه‌گذار جلسات سخنرانی‌های آزاد در کوی دانشگاه پاریس بوده‌اند.

از فرودگاه که بیرون آمدیم آقای بنی صدر ما را به ماشینی که در جلوی در منتظر بود هدایت کرد. از آنجا حبیبی چیزی نگفت و من تصور کردم که همه چیز طبق نظری که داده شده تنظیم شده است. در عقب ماشین احمد آقا، آقای خمینی و نگارنده (منظور خود ایشان) سوار شدیم و در صندلی جلو، آقای بنی صدر نشست و راننده را هم معرفی کرد، دکتر غضنفرپور. من غضنفرپور را تا آن روز ندیده بودم و یا اگر او را دیده بودم قیافه او را به‌جا نمی‌آوردم. بنی صدر زمان معرفی اظهار داشت از دوستان مورد اعتمادش می‌باشد.<sup>۱</sup> علت اینکه آقای دکتر یزدی قضیه به این روشنی را بدین گونه شرح داده‌اند معلوم نیست؛ احتمالاً باید اشتباهی در نگارش رخ داده باشد، اما وقتی موضوع را ادامه می‌دهند معلوم می‌شود گونه دیگری است. ایشان می‌گویند: ماشین به‌سوی شهر حرکت کرد و سرانجام در مقابل ساختمان چندطبقه‌ای توقف کرد و سرنشینان به طبقه چهارم هدایت شدند... بعد از پرس‌وجو معلوم شد اینجا منزل مسکونی آقای غضنفرپور است و به اقامت آقا اختصاص داده شده است. این اولین تخطی از برنامه پیش‌بینی شده بود و روشن بود که چرا برنامه این گونه ترتیب داده شده است، اما در آن موقع فرصت اعتراض نبود.<sup>۲</sup> آقای دکتر به این نتیجه رسیده بودند که ترتیب دادن این منزل طبق یک نقشه حساب‌شده از قبل بوده و اهداف و اغراضی را به همراه داشته است، در صورتی که اصل قضیه به‌گونه‌ای بود که در بخش سوم شرح آمد و ضروری است در اینجا برای روشن شدن اذهان دوباره شرح دهم: گفته شد قرار بر این بود که منزل مستقلاً برای امام تهیه شود. به هر بنگاهی که مراجعه کردیم گفتند تا چند روز آینده منزل آماده‌ای در دست ندارند. کسانی که از وضعیت پاریس با اطلاع هستند می‌دانند تهیه منزل در پاریس کار بسیار مشکلی است. قضیه را با آقای بنی صدر در میان گذاشتیم و دنبال راه چاره بودیم. ایشان پیشنهاد کردند شما که به‌تازگی وارد این منزل شده‌اید، هنوز کسی از آن مطلع نیست، بهتر است همین محل را برای ورود امام آماده کنید، کافی است پلاک منزل را به نام امام بنویسید. آقای دکتر یزدی تصور می‌کردند این محل از روی عمد و غرض انتخاب شده، در صورتی که اگر علت آن را از آقای دکتر حبیبی یا آقای بنی صدر سؤال کرده بودند به چنین باوری نمی‌رسیدند که تصور کنند تخطی‌ای در کار بوده؛ چنانچه روزهای بعد متوجه شدند پیدا کردن منزل در پاریس کار آسانی نیست که بتوان در یک فرصت کوتاه فراهم گردد. دکتر یزدی می‌نویسند: «به علت اشکالات متعددی که اقامت آقای خمینی در

در پایان قسمت سوم گفته شد، وقتی مطمئن شدیم پلیس فرانسه برای حفظ نظم و امنیت وارد عمل شده به سازمان‌دهی مشغول شدیم.

قبل از آنکه به موضوع سازمان‌دهی و دیگر مسائل اشاره شود، ضروری است اندکی به گذشته بازگردیم و به پاره‌ای از نکات غیرواقع و ابهامات و همچنین منشأ اختلافات که در شکل‌گیری اختلافات بعدی و حتی در مسیر انقلاب اسلامی مؤثر بود اشاره کنیم.

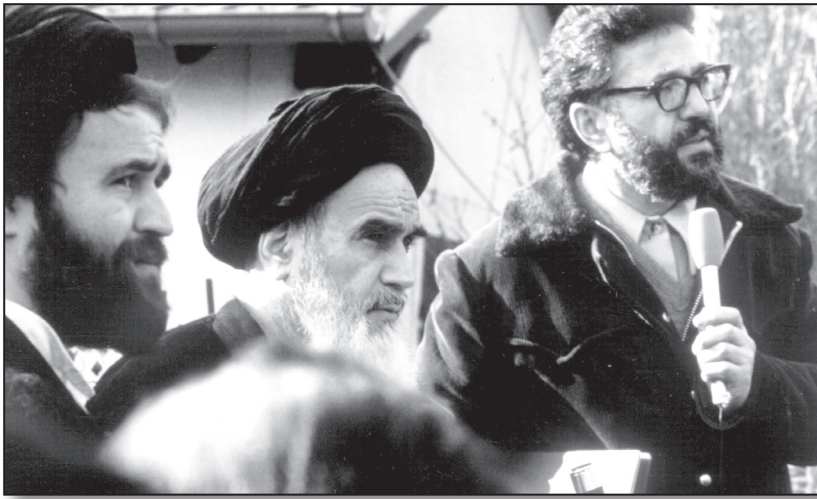
اولین اختلاف را می‌توان در نقل قول‌های متفاوت و متناقض در نحوه سکونت امام و همراهان در بدو ورود و قبل از مستقر شدن در نوفل‌لوشاتو ملاحظه کرد.

در بخش سوم خاطرات نگارنده آورده شد که از فرودگاه اورلی که بیرون آمدیم آقای قطب‌زاده امام را به طرف جایگاهی که اتومبیلش قرار داشت هدایت کرد و گفت: «منزل برایتان آماده شده، بفرمایید!» امام کمی مکث کرد، آقای بنی صدر به امام نزدیک شد و گفت «ما منزل تهیه کرده‌ایم». امام بلافاصله پذیرفت. من رفتم بیرون فرودگاه و به آقای فائق بی‌ریا که در اتومبیلش در آن طرف خیابان منتظر بود اشاره کردم، و او به طرف جلوی در فرودگاه حرکت کرد.

مرحوم امام، آقای بنی صدر، دکتر یزدی و خانم سودابه سُدیفی (همسر سابق بنده) در اتومبیل نشستند و به طرف منزل ما رفتند. در ماشین پشت سر، من، آقای قطب‌زاده، احمدآقا و آقای دکتر حبیبی، آقای نوری البالا (وکیل فرانسوی و از دوستان قطب‌زاده) سوار اتومبیل شدیم. آقای دکتر یزدی این قضیه را به‌گونه دیگری نقل می‌کند و می‌گوید:



احمد غضنفرپور



منزل دکتر غضنفرپور به وجود آورده بود، با کمک دوستان پاریس که به اوضاع محلی آشنا بودند، محل جدیدی فراهم شد. مرحوم صادق قطب‌زاده خیلی تلاش و کمک کرد و خیلی از شهرها و شهرکهای حومه و اطراف پاریس تا شعاع یکصد کیلومتری مورد جست‌وجو قرار گرفت؛ اما جای مناسبی پیدا نمی‌شد. وضع مسکن در پاریس خیلی بد بود، بنابراین، علاوه بر کوشش برای پیدا کردن یک محل استیجاری، خرید محل مناسب نیز مورد توجه قرار نگرفت.<sup>۳</sup>

این بدبینی و تصور اینکه تخطئه‌ای در کار بوده، موضوعی استثنایی و تصادفی نیست که بتوان ساده از کنار آن گذشت. این حس بدبینی ریشه در عمق استراتژیک تفکرات غالب افراد، شخصیت‌ها و گروه‌های آن زمان دارد و آنچنان نهادینه شده بود که سرانجام نمی‌توانست جز انحصارطلبی، تحمیل عقاید و دیکتاتوری به‌بار آورد. با اشاره کردن به چند نمونه می‌توان نتیجه گرفت عین همین بدبینی که آقای دکتر یزدی نسبت به گروه بنی‌صدر داشت، گروه روحانیون نسبت به خود ایشان داشتند و عین همان بدبینی را می‌توان در مورد ما نسبت به دیگر گروه‌ها به وضوح مشاهده کرد؛ اما آن چند نمونه: دکتر یزدی گله‌مندند که چرا روحانیون همراه نسبت به ایشان بدبین شده بودند. می‌نویسند:

مرحوم فردوسی‌پور سال‌ها بعد در خاطراتش نوشت: «از ژنو پرواز کردیم. آقای دکتر یزدی نقشه و توطئه‌ای در ورود امام به پاریس ریخته بود که حکایت از واقعیتی داشت که در باطن و نیت این شخص بود و آن این بود که ما را از آقای خمینی جدا کند.»<sup>۴</sup> و در ادامه اصل قضیه را آقای دکتر یزدی بدین گونه شرح می‌دهند:

در آن زمان (مقصود حرکت از کویت به پاریس)<sup>۵</sup> احساس کردم وظیفه سنگینی بر دوش دارم. در تمام طول سفر، این سنگینی را احساس کرده بودم. احساس وظیفه درباره حفظ جان آقای خمینی از هر گونه خطر و توطئه، احساس می‌کردم که چشمان یک ملت به‌دنبال ماست و همه‌جا مراقب ما هستند و تمامی انتظارات را متوجه خود می‌دیدم. فکر می‌کردم که اگر خطری متوجه ایشان بشود، چگونه می‌توان جواب سی و چند میلیون ایرانی چشم‌انتظار را داد. اعتراف می‌کنم که در آن لحظات برخلاف خونسردی معمولی‌ام حالت هیجان‌زدگی به‌من دست داده بود.<sup>۶</sup> در جای دیگری می‌نویسند:

در آن شرایط بحرانی و حساس، حساسیت آن‌ها (منظور روحانیون همراه)<sup>۷</sup> بی‌اساس بود. مهم آن

بود که یک حادثه بزرگ تاریخی در شرف وقوع است و باید با تمام وجود این حساسیت زمانی را حس کرد و اجازه نداد کمترین ریسکی صورت گیرد. حال اگر تئوری چند برنجد مهم نیست (منظور از تئوری چند آن روحانیون همراه است).<sup>۸</sup> مورد دیگر گلابه آقای دکتر یزدی از حاج احمد آقا و موضوع پیشنهاد رفتن به پاریس است. آقای دکتر یزدی می‌نویسد:

پس از پیروزی انقلاب و برخورداری از قدرت و امکانات، برخی از روحانیون پیرامون آقای خمینی و نیز فرزند برومندشان مرحوم حاج احمد آقا، مطالب بی‌اساسی در مورد این سفر و نقش من نوشتند که مایه تعجب و تأسف شد. آقای حاج احمد آقا با استناد به بخشی از وصیتنامه مدعی شد که آقای خمینی تنها بعد از مشورت با او برای سفر به پاریس تصمیم گرفت و منکر پیشنهاد من شد.<sup>۹</sup>

چنانچه همین چند مورد که ذکر شد موشکافی و رمزگشایی شود، بسیاری از آن عوامل پنهان و آشکار که باعث به‌وجود آمدن این بدبینی‌ها شده بود، مشخص می‌شود و آنگاه هر فرد و یا گروهی نمی‌تواند به‌سادگی دیگر یا دیگران را مقصر جلوه دهد و خود را مبرا از خطا بداند.

در بخش سوم خاطرات نوشتیم که انحصارطلبی آقای دکتر یزدی زمینه‌ای به‌وجود آورد که روحانیون در صدد تلافی جویی و ستیز برآمدند. در این بخش به مواردی اشاره منشأ این انحصارطلبی تنها متوجه ایشان نبوده، بلکه اکثریت گروه‌های روشنفکری، روشنفکران مذهبی، روحانیون و دیگران نیز از این آفت مصون نبودند.

وقتی فردی خود و گروه خود را فعال مایشاء و محور قرار می‌دهد و بار تمام مسئولیت‌ها را به‌تنهایی به دوش می‌کشد و دیگران را از قلم می‌اندازد و در این مسئولیت سهیم نمی‌داند، در این صورت، دانسته یا ندانسته در مسیری قدم می‌گذارد که جز انحصارطلبی و تحمیل عقاید نتیجه دیگری به‌بار نمی‌آورد.

آقای دکتر یزدی خود را در چنان جایگاه و مقام و محوری قرار داده بود که گویی دیگر انقلابیون حتی فرزند امام هیچ‌گونه نقشی در حفظ و حراست جان امام نداشتند و تمام ملت ایران تنها به ایشان چشم دوخته بودند.

این نگاه و روش یا مسئولیت بیش از اندازه در آن زمان بسیار رایج بود و در اکثر انقلابیون روشنفکر و روحانی به چشم می‌خورد و همین نگاه بود که دیگران را به واکنش وامی‌داشت. وقتی احساس مسئولیت بیش از اندازه به کار رود، باعث سختگیری‌های بیش از اندازه می‌شود و در نتیجه، مسئولان (حتی اگر مسئول یک خانواده باشند) به این نتیجه می‌رسند که تنها آنان هستند که قادرند و صلاحیت دارند جامعه را مدیریت کنند و به بهشت مورد نظر روانه کنند و دیگر افراد و گروه‌ها را فاقد صلاحیت و رهبری می‌دانند و چنانچه واکنشی از جانب آنان صورت گیرد، سعی می‌شود به عنوان مزاحم از جلوی راه برداشته شوند.

این نگاه و روحیه و روش، سازوکارهایی پدید می‌آورد، انحصارطلبی حتی با نیت خالص، نقش برجسته و یگانه در مدیریت پیدا می‌کند. زمانی که این نقش نهادینه شد، حذف کردن‌ها آغاز می‌گردد و سرانجام به دیکتاتوری ختم می‌شود.

بالعکس اگر از همان ابتدا همه دست‌اندرکاران، دیگران را در امور شرکت می‌دادند و خود و گروه خود را محور و فعال مایشاء نمی‌دانستند، به‌تدریج بدبینی‌ها و افکار منفی تاریخی به‌همگرایی و محبت و وحدت می‌گرایید و آزاداندیشی در سرلوحه آن قرار می‌گرفت. مسلماً جامعه‌ای که قرن‌ها زیر سلطه ستمگران و مستبدان قرار داشته، نمی‌تواند ثمری بهتر از آن داشته باشد. در این

**وقتی فردی خود و گروه خود را فعال مایشاء و محور قرار می‌دهد و بار تمام مسئولیت‌ها را به‌تنهایی به دوش می‌کشد و دیگران را از قلم می‌اندازد و در این مسئولیت سهیم نمی‌داند، در این صورت، دانسته یا ندانسته در مسیری قدم می‌گذارد که جز انحصارطلبی و تحمیل عقاید نتیجه دیگری به‌بار نمی‌آورد**



مدت بعد از انقلاب تحولات بسیاری رخ داد و در باورها و تصورات ذهنی بسیاری از فعالان سیاسی مؤثر در انقلاب تغییر و تحول صورت گرفت. آقای دکتر یزدی می گوید در خود من نیز تغییر و تحول صورت گرفته است.<sup>۱</sup>

این چند مورد - هرچند در حد اختصار گفته شد - بیان اوضاع آشفته آن لحظاتی بود که امام و همراهان بعد از آن همه سختی راه وارد پاریس شده بودند.

قبلاً گفته شد وقتی مطمئن شدیم که دولت فرانسه تغییر موضع داده، به سازماندهی دست زدیم. به پیشنهاد آقای دکتر یزدی جلسه‌ای تشکیل شد. اعضای حاضر در جلسه، عبارت بودند از: آقایان بنی‌صدر، دکتر یزدی، صادق قطب‌زاده و از روحانیون حاج احمد‌آقا، آقایان املائی و فردوسی‌پور.

آقای دکتر یزدی در خاطراتشان می‌نویسند: «بنا نبود غیر همان چند نفر، کس دیگری در جلسه شرکت کند. اگر هم قرار بر شرکت کردن دیگران بود باید در آن جلسه تصمیم می‌گرفتم، اما دیدم غضنفرپور از طرف آقای بنی‌صدر، آقای کریم پناهی از طرف آقای قطب‌زاده و دو نفر دیگر به جلسه آمدند، همان موقع فهمیدم موضوعی در کار است...».

تلقی آقای دکتر یزدی از شرکت کردن ما به همان حس بدبینی ایشان برمی‌گردد. اولاً اینجانب به پیشنهاد آقای قطب‌زاده به جلسه رفتم. آقای دکتر

یزدی تصور می‌کردند با وجود اختلاف بین بنی‌صدر و قطب‌زاده حتماً این دعوت از طرف آقای بنی‌صدر صورت گرفته است، چنان‌که قبلاً هم اشاره کردم، همیشه سعی داشتم اختلافات آقایان را کاهش دهم، از این رو ارتباط دوستانه‌ام با آقای قطب‌زاده هیچ‌وقت تضعیف نشد و این پیشنهاد در نتیجه همان ارتباط دوستانه قبلی بود. ثانیاً تا آنجا که به یاد دارم، آقای کریم پناهی در جلسه شرکت نداشت. از روز دوم هم آقای مهندس عبدالباقی آیت‌اللهی که از دوستان قدیمی‌تر قطب‌زاده و بنی‌صدر بود، شرکت می‌کرد. ثالثاً همگی تصور می‌کردیم هر کسی باید در این انقلاب اسلامی - ملی نقشی داشته باشد و در تصمیم‌گیری‌ها شرکت کند؛ بنابراین تصمیم‌گیری نباید

تنها به یک یا چند نفر خلاصه شود. این موضوع به قدری حساسیت برانگیز بود که اعتراض دوستان انقلابی ما مانند آقایان دکتر مهدی عسگری و دکتر سلامتیان را که هر دو از سیاستمداران کهنه‌کار و پایه‌گذاران اولیه بودند برانگیخت.

است با دسته سوم یعنی سوسیالیست‌ها که گروه تقریباً میانه‌روی هستند، ارتباط برقرار کرد. آقای قطب‌زاده مخالفت می‌کرد و علت مخالفتش این بود که می‌دانست گروه مخالف او (یعنی قطب‌زاده)، همان کسانی که در ماجرای کلیسای سن مری نامشان برده شد، در ارتباط با حزب سوسیالیست هستند؛ بنابراین می‌تواند ابتکار عمل را در دست گیرد.

نتیجه مباحثات و مشاجرات همان گونه که ذکر شد به اطلاع امام می‌رسید. هرچه ایشان و دیگر روحانیون بیشتر به عمق این اختلافات واقف می‌شدند، از اعتبار روشنفکران کاسته می‌شد.

امام خمینی قبل از ورود به پاریس به خاطر دلایلی که ذکر می‌شود برای روشنفکران دینی داخل و خارج از کشور ارزش و اعتبار خاصی قائل بود. اولین دلیل در دیدار آقای قطب‌زاده با امام رخ داده بود. ایشان نتیجه این دیدار را بدین مضمون بازگو می‌کرد:

برای اولین بار که نزد امام به نجف رفتم و درباره آینده انقلاب صحبت کردم، به این نکته تأکید کردم که در داخل و خارج از ایران نیروهای کارآمد و متخصص مذهبی و ملی وجود دارد که می‌توانند جامعه را مدیریت کنند. این دیدار در سه نوبت ادامه پیدا کرد. ابتدا ایشان به دقت به سخنان من گوش دادند ولی در هنگام خداحافظی برخورد گرمی صورت نگرفت. در مرحله دوم سوم از شنیدن مطالب امیدوارتر شدند و در مرحله سوم وقتی مطمئن شدند که سخنان و مطالب مطرح شده قوی و از واقعیت‌ها حکایت دارد به گرمی استقبال کردند و هنگام خداحافظی برخاستند و با خوشرویی و محبت خاصی مرا بدرقه کردند.

مسئله دوم هم که دلیل بر خوش‌بینی امام بود ملاقات آقای بنی‌صدر قبل از این جریانات با ایشان بود. ایشان در موقع بازگشت از نجف و دیدار با امام بسیار خشنود به نظر می‌رسید. وقتی حجت‌الاسلام زیارتی معروف به روحانی نویسنده کتاب نهضت امام خمینی به پاریس آمدند در ضمن گفت‌وگو به این مطالب اشاره کردند که خلاصه آن چنین بود: «بدانید و خوشحال باشید که امام برای شما بیشتر از روحانیون اعتبار قائل هستند.»

بعد از پیروزی انقلاب، روزی جلسه‌ای با آیت‌الله طالقانی که رحمت و درود خدا بر او باد، در

سرانجام جلسه تشکیل شد. در آن جلسه مقرر شد هر کسی عهده‌دار مسئولیتی شود، که به شرح زیر اعلام شد.

۱. آقایان بنی‌صدر و قطب‌زاده مسئول روابط خارجی.
۲. آقای دکتر یزدی و نگارنده مسئول روابط داخلی.
۳. بقیه اعضا به‌عنوان رابط بین افراد و مسئول تلفن‌ها.
۴. دکتر حبیبی مسئول تهیه غذاهای شرعی که امام و همراهان نسبت به آن حساس بودند.

جلسات هر روز تشکیل می‌شد و مسائل مختلف رد و بدل می‌شد. از همان جلسه اول مشاجرات شدیدی بین آقایان بنی‌صدر و قطب‌زاده در گرفت. روحانیون که تا آن زمان از دور اخبار مخالفت‌ها را

شنیده بودند، این بار از نزدیک نظاره می‌کردند و به اطلاع امام می‌رساندند. قبلاً گفته شد که آقای بنی‌صدر به خاطر وجود همین اختلافات بود که با آمدن امام به پاریس و اطلاع پیدا کردن از آن‌ها چندین موافقتی نداشت. آقای دکتر یزدی، قطب‌زاده و دکتر حبیبی تقریباً موضع مشابهی داشتند، با این تفاوت که آقای دکتر حبیبی همیشه مانند گذشته محتاط عمل می‌کرد.

در آن جلسات، موضوع اختلافات به‌ظاهر بر سر ارتباط برقرار کردن و نحوه کمک گرفتن از جناح‌های سیاسی در فرانسه و به‌خصوص حزب سوسیالیست فرانسه به رهبری فرانسوا میتران بود. آقای بنی‌صدر به این دلیل از این طرح پشتیبانی می‌کرد که

معتقد بود باید واقع‌گرا باشیم و بینیم مطبوعات و تبلیغات در فرانسه چه وضعیتی دارند. او می‌گفت این‌گونه تبلیغات در دست سه گروه بیش نیست: سرمایه‌داری، کمونیسم و سوسیالیست‌ها. لذا در بین آن‌ها یکی را می‌توان انتخاب کرد. بهتر

”  
**آقای دکتر یزدی**  
**به‌خاطر دوری از اروپا**  
**و سکونت در امریکا**  
**داشتن اختلاف نظر**  
**با آقای بنی‌صدر،**  
**موقعی که به پاریس**  
**رفت و آمد می‌کردند**  
**با گروه بنی‌صدر در**  
**تماس نبودند، از این رو**  
**نسبت به گذشته و جو**  
**پاریس اطلاع چندانی**  
**نداشتند. از این رو**  
**قضاوتشان بر اساس**  
**شنیده‌ها بود**



منزل آقای فتح الله بنی صدر برادر آقای بنی صدر داشتیم. بحث مفصلی درگرفت. ایشان سخت ناراحت شدند و توصیه کردند شما روشنفکران باید دست از اختلاف بردارید و بدانید امام خمینی اعتبار و حیثیتی خاص برای شما قائل است، قدر آن را بدانید. اختلافات شما باعث از دست دادن اعتبارتان می شود، دیگران هم بیکار ننشسته اند و مسلماً به این جدایی شما از امام دامن خواهند زد.

### سه روز پُر ماجرا در محله کشان

در خاطرات آقای دکتر یزدی آمده: «برای حفظ امنیت قرار شد از اشخاصی که برای دیدار آقا می آیند بازرسی بدنی صورت بگیرد. چند نفر از آقایان و خانمها داوطلب و مأمور این کار شدند. در میان بازرسان دکتر غضنفرپور و خانم سُدیفی همسر ایشان هم بودند. این مسئله موجب اعتراض برخی از دیدارکنندگان شد. جمعی از ایرانیان مقیم

پاریس و سایر شهرهای اروپا نسبت به دوستان و اطرافیان آقای بنی صدر از جمله دکتر غضنفرپور و خانمش نظر مساعدی نداشتند و می گفتند که آنها با دانشجویان مسلمان همکاری نداشتند، بعضی هم مدعی بودند که ایشان از مائوئیست های پاریس هستند.

خانم های مسلمانی که برای دیدار آقای خمینی می آمدند، از اینکه خانم سُدیفی آنها را بازرسی بدنی کند ناراحت می شدند و شروع کردند به اعتراض و حتی پرخاش. دانشجویان مسلمان هم از اینکه منزل غضنفرپور برای اقامت آقای خمینی انتخاب شده، خیلی ناراحت و معترض بودند. من تا آن زمان آقای غضنفرپور و خانم سُدیفی را ندیده بودم و نمی شناختم. بعد از خروج از فرودگاه و هنگام سوار شدن، آقای بنی صدر در ماشین غضنفرپور را که رانندگی می کرد معرفی کرد. بعد فهمیدم که مقصدمان نیز منزل ایشان است.

همان روز ورود و یا عصر روز بعد، خانمی که یک روسری نصفه - نیمه بر سر انداخته بود و نیمی از موهای سرش هم بیرون بود به اتاق آقای خمینی

رفت و وقتی درباره او سؤال کردم گفتند ایشان خانم سودابه سُدیفی همسر آقای غضنفرپور است که برای ارائه گزارش های مطبوعاتی پیش آقا رفته است. بعضی از دانشجویان انجمن اسلامی به این وضع حجاب ایشان اعتراض کردند و با کمال

تعجب آقایان فردوسی پور و املائی از خانم سُدیفی دفاع کردند.»

دکتر یزدی در خاطرات خود به چند نکته تأمل برانگیز اشاره کردند که ضروری است برای روشن شدن اذهان توضیحاتی داده شود. نخست از آخرین آن ها شروع کنیم:

آقای دکتر می نویسد: خانم سُدیفی همسر آقای غضنفرپور با یک روسری نصفه - نیمه نزد امام خمینی رفت و موجب اعتراض بعضی از دانشجویان انجمن اسلامی شد و اضافه می کنند و می گویند با کمال تعجب آقایان فردوسی پور و املائی از روحانیون همراه امام از خانم سُدیفی دفاع کردند. اتفاقاً فردای آن روز چند نفر از خانمها از جمله خانم مینا طاهرزاده همسر برادرم ایرج غضنفرپور نزد امام رفتند و از ایشان درباره حجاب اسلامی سؤال کردند. ایشان در جواب بدین مضمون گفته بودند:

در اینجا با همین گونه حجاب بدون اشکال است ولیکن در ایران بیشتر رعایت کنید و چنانچه به عربستان بروید بیشتر از ایران. نظر آقای دکتر یزدی و به قول ایشان بعضی از اعضای انجمن اسلامی - به قول معروف - کاتولیک تر از پاپ بودند. به طوری که حتی تعجب می کنند چرا آقایان املائی و فردوسی پور که هر دو از روحانیون همراه امام هستند، نه تنها به اعتراضات آقایان بی اعتیایی کردند بلکه در مقام دفاع هم برآمدند. عین همین ایرادی که آقای دکتر نسبت به خانم سُدیفی داشتند، آیت الله خلخالی در مورد خود ایشان به کار می برند. در بخش مربوط به خاطرات آقای خلخالی خواهیم دید چگونه به آقای دکتر یزدی تاخته و می گوید نزد امام رفتم و گفتم: این آقا نسبت به مسائل شرعی بی توجه است و با خبرنگاران زن دست می دهد.

نکته دیگر اینکه می گویند بعضی از اعضای انجمن اسلامی نسبت به غضنفرپور و خانم ایشان و اینکه چرا آقای خمینی به منزل ایشان آمده معترض بودند، در پاسخ باید

به گذشته بازگردیم تا علت آن بیشتر روشن شود. آقای دکتر یزدی به خاطر دوری از اروپا و سکونت در امریکا و داشتن اختلاف نظر با آقای بنی صدر، موقعی که به پاریس رفت و آمد می کردند با گروه بنی صدر در تماس نبودند، از این رو نسبت

به گذشته و جو پاریس اطلاع چندانی نداشتند. از این رو قضاوتشان بر اساس شنیده ها بوده، در صورتی که آقایان حبیبی و قطب زاده به خوبی می دانستند جلسات آزادی که ما در خانه ایران (در کوی دانشگاه) برگزار کردیم و از گروه های ملی و ملی مذهبی ها دعوت به عمل می آمد چه غوغایی برپا شد و چگونه سازمان های چپ کمونیستی و مخصوصاً مائوئیستی - همچنین بخشی از اعضای انجمن اسلامی - را به واکنش و مخالفت واداشت. آن ها حرفی برای گفتن و طرحی برای ارائه دادن نداشتند، از این رو سعی بر برهم زدن جلسات داشتند؛ البته ساواک هم بیکار ننشسته بود.

افرادی را که در آن جلسات دعوت کرده بودیم، عبارت بودند از: آقای دکتر بنی صدر، دکتر حبیبی، قطب زاده، خانم خانلری (منشی ژان پل سارتر)، دکتر سلامتیان و دکتر ناصر تکمیل همایون، آقای شاکری و خود نگارنده. ساواک، چپ ها و بخشی از اعضای انجمن اسلامی شدیداً با این گونه جلسات مخالفت می کردند. حتی در جلسه دکتر تکمیل همایون مشاجرات به حدی رسید که نزدیک بود به درگیری فیزیکی کشیده شود.

این مطلب از این جهت آورده شد که روشن شود مخالفت بخشی از اعضای انجمن اسلامی نسبت به ورود امام خمینی به منزل ما چه بوده و چرا با وجود اختلاف نظر بین آقای بنی صدر و آقای قطب زاده، آقایان حبیبی و قطب زاده در مورد نگارنده و خانم سُدیفی حساسیت نداشتند و مائوئیست بودن ما را بی اساس می دانستند. این نگاه و این سوءظن آقای دکتر یزدی نسبت به دوستان آقای بنی صدر ما را به واکنش جدی علیه او وادار کرده بود و هر روز دامنه آن گسترده تر می شد.

بعد از سه روز اقامت، بالأخره منزل نوفل لوشاتو آماده شد؛ اما منزل کشان تا پایان، محل رفت و آمد باقی ماند.

با رفتن امام و همراهان به نوفل لوشاتو، وضعیت به صورت دیگری درآمد که در بخش بعدی بدان اشاره می شود. ■

### پی نوشت:

۱. شصت سال صبوری و شکوری، خاطرات دکتر ابراهیم یزدی، ج. سوم، ص ۷۰.
۲. همان کتاب، ص ۷۰.
۳. شصت سال صبوری و شکوری، خاطرات دکتر ابراهیم یزدی، ج. سوم، ص ۷۳.
۴. همگام با خورشید از ایران تا ایران، مجتمع فرهنگی امام خمینی، ۱۳۷۲ به نقل از کتاب شصت سال صبوری و شکوری، خاطرات دکتر ابراهیم یزدی، ج. سوم، صص ۷۰-۷۲.
۵. درون پرتاز از نگارنده.
۶. همان کتاب، ص ۶۸.
۷. درون پرتاز از نگارنده.
۸. همان.
۹. شصت سال صبوری و شکوری، خاطرات دکتر ابراهیم یزدی، ج. سوم، ص ۷۳.
۱۰. شصت سال صبوری و شکوری، خاطرات دکتر ابراهیم یزدی، ج. سوم، ص ۱۸.
۱۱. شصت سال صبوری و شکوری، خاطرات دکتر ابراهیم یزدی، ج. سوم، ص ۹۶.

”  
بعد از پیروزی انقلاب،  
روزی جلسه ای با  
آیت الله طالقانی که  
رحمت و درود خدا بر  
او باد، در منزل آقای  
فتح الله بنی صدر  
برادر آقای بنی صدر  
داشتیم. بحث مفصلی  
درگرفت. ایشان سخت  
ناراحت شدند و توصیه  
کردند شما روشنفکران  
باید دست از اختلاف  
بردارید و بدانید امام  
خمینی اعتبار و  
حیثیتی خاص برای  
شما قائل است، قدر آن  
را بدانید. اختلافات شما  
باعث از دست دادن  
اعتبارتان می شود،  
دیگران هم بیکار  
ننشسته اند و مسلماً به  
این جدایی شما از امام  
دامن خواهند زد

# صنعتگران جدید همزمان با دوره پهلوی

## گفت‌وگو با علی اصغر سعیدی



### بخش دوم

حسین ترکش‌دوز: در بخش نخست این گفت‌وگو، علی اصغر سعیدی، دانشیار دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران، با بررسی اجمالی سه رویکرد به تاریخ اقتصادی ایران در دوره پهلوی به طرح دیدگاه برگزیده خود پرداخت. وی ابتدا ملاحظات خود درباره خاستگاه صنعتگران جدید را بیان کرد، سپس از فراز و نشیب جایگاه ایشان در فرازهای مختلف سلطنت پهلوی سخن گفت. نوع مواجهه حکومت رضاشاه با صنعت جدید، ارتباط نهاد‌های جدید با نهاد‌های قدیم در دوره مزبور، معیار توفیق صنعتگران جدید، سهم روابط دیرین و عوامل نوپدید در موفقیت ایشان و تمایز تحلیل دکتر سعیدی از تحلیل روان‌شناختی از دیگر محورها در بخش نخست گفت‌وگوی ما با ایشان بود. قسمت دوم این گفت‌وگو را در ادامه خواهید خواند:

باید با عنوان حمایت‌گرایی زیان‌ده ارزیابی کنیم؛ به خصوص با توجه به اینکه ارزیابی هر سیاستی باید با توجه روابط آن با دیگر سیاست‌ها و در ضمن یک کلیت صورت پذیرد. نکته دیگر اینکه فرمودید که برخی اقدامات رضاشاه مثل راه‌آهن گرچه توجیه اقتصادی نداشت، اما با منطق دولت-ملت‌سازی قابل توجیه بود، اما اگر بپذیریم که عنصر کلیدی در تعریف ناسیون<sup>۱</sup> - یا ملت - حس تعلق به دولت واحد است، نحوه حکمرانی رضاشاهی را نمی‌توان در جهت تشکیل ناسیون دانست. حکمرانی آمرانه در آن دوره، حس تعلق به دولت مرکزی را تضعیف می‌کرد. به نظر می‌رسد که در دوره رضاشاه، بیش از آنکه با ملت‌سازی مواجه باشیم، با دولت‌سازی مواجه بودیم؛ آن هم دولتی تک فرمان و مطلق‌العنان.

البته من در مورد این آمار نمی‌توانم اظهار نظر کنم؛ اما فکر می‌کنم باید نسبت به برخی منابع مانند همین کتاب باریتر تجدیدنظر کرد و دست محققان را باز گذاشت و آن‌ها را ترغیب کرد که یک بار دیگر این دوره‌ها را مرور کنند. چون آمار و اسناد بیشتر در هر دوره به دست می‌آید که تفسیر ما بر اساس آمارهای قدیمی را ممکن است زیر و رو کند؛ البته به‌طور کلی دولت‌ها، صنعتگر خوبی نیستند. به این نکته هم باید توجه داشت که در آن دوره، صنعت ایران به‌اندازه کافی از نیروی متخصص بهره‌مند نبود. به هر حال تلاش‌های رضاشاه برای آوردن ذوب‌آهن به ایران و ناتوانی بخش خصوصی را هم نمی‌توان نادیده گرفت. در مواردی که بخش خصوصی با حمایت دولت وارد عرصه صنعت شد مانند ورود تجار تبریز یعنی خانواده خسروشاهی و شالچیر و نیز بسترسازی برای صنایع نساجی در اصفهان، شاهد موفقیت‌های زیادی بودیم. در آن روزگار از هر خانواده اصفهانی دست‌کم یک نفر در کارخانه‌های نساجی کار می‌کرد. اشغال ایران و جنگ دوم جهانی را در توقف این روند نباید دست‌کم گرفت. دهه بعد از آن، کلاً ایران در بحران تأمین امنیت بود.

مشکلی که گفتم ناشی از مداخله دولت در اقتصاد یا سرمایه‌گذاری در این حوزه نیست. مشکل، ناشی از نحوه مداخله و چگونگی سرمایه‌گذاری است. در بحث ما هم انتقاد، متوجه مداخله خاصی است که دولت در دوره رضاشاه،

درباره آنچه در فرازهای قبل از همین گفت‌وگو درباره کارنامه رضاشاه گفته شد دو نکته به نظر می‌رسد: نکته اول درباره حمایت‌گرایی رضاشاه و نکته دوم درباره پروژه دولت‌سازی اوست. اجمالاً می‌توان گفت که ما در دوره سلطنت رضاشاه شاهد نوعی پروتکشنیزم یا حمایت‌گرایی هستیم، اما سؤال این است که این حمایت‌گرایی از چه سنخ بود. جولیان باریسر در کتاب خود با عنوان اقتصاد ایران ۱۹۷۰-۱۹۰۰ می‌نویسد که در دوره رضاشاه و مشخصاً بین سال‌های ۱۳۱۱ و ۱۳۱۷ هشت کارخانه قند فعالیت خود را آغاز کردند که همگی متعلق به دولت بودند و گرچه «هیچ ترازنامه یا حساب سود و زیانی انتشار نمی‌یافت، لیکن از ارقام بودجه عمومی در مورد هزینه و درآمدهای ناشی از کارخانه‌های قند روشن است که بین سال‌های ۱۳۱۷ و ۱۳۲۰ این صنعت با زیان قابل ملاحظه‌ای که سالانه به ۵۰ تا ۷۰ میلیون ریال بالغ می‌شد کار می‌کرده است.» (ص ۲۶۶) باز هم به گفته او «به‌استثنای ۵ کارخانه به نظر می‌رسد که کلیه کارخانه‌های دولتی زیان‌های نسبتاً سنگینی را متحمل می‌شدند» (ص ۲۷۰ - به نقل از سازمان ملل متحد، اطلاعاتی درباره مالیه عمومی ایران و بولتن بانک ملی ایران شماره ۷۴ سال ۱۹۴۲). با این وصف، پروتکشنیزم یا حمایت‌گرایی رضاشاه را

**در اقتصاد داشت. علاوه بر این، به جهت وزن بخش دولتی در صنعت این دوره، در ارزیابی نهایی، ناگزیر، کارنامه بخش دولتی، وزن بیشتری پیدا می‌کند.**

«بله حرف شما درست است. بخش خصوصی نقش کمتری داشت؛ چون نه دانش، نه سرمایه لازم و نه تمایل کافی داشت. دولت با محدودیت در تجارت و دادن برخی انگیزه‌های اعتباری، آنان را وارد صنعت می‌کرد. یادمان نرود که همین وضع در دهه ۱۳۴۰ هم اتفاق افتاد و دولت، خودش صنایع بزرگ را مدیریت می‌کرد. مثلاً معدن مس سرچشمه به خانواده رضایی سپرده شده بود؛ اما نه تنها این خانواده بلکه شرکت انگلیسی سلیکشن تراست<sup>۲</sup> نیز نتوانستند پروژه را تأمین مالی کنند و دولت وارد توسعه کار شد. شاید بهتر است بگوییم نوع حمایت‌گرایی دوره رضاشاه با دوره محمد رضاشاه فرق می‌کرد.

**سؤال دیگری که به ذهن می‌رسد مربوط است به واحد تحلیل. شما در آثار خود درباره تاریخ صاحبان صنایع در دوره پهلوی کدام موضوع را در کانون توجه خود قرار داده‌اید؟ صرفاً حال و روز کارآفرینان در دوره پهلوی یا توسعه در این دوره؟ این دو موضوع، دو موضوع مستقل هستند و لزوماً احکام واحدی ندارند. اگر تاریخ اقتصادی ایران را از منظر توسعه ببینیم این مفهوم نسبت به مفهوم کارآفرینی پرمایه‌تر و جامع‌تر است؛ لذا سؤالی که پیش می‌آید این است که واحد تحلیل در بحث شما چیست؟ کارآفرینی یا توسعه؟**

«واحد تحلیل خود کارآفرینان هستند؛ ولی این کارآفرینان هرچقدر بر میزان موفقیتشان افزوده می‌شد به توسعه اقتصادی کمک می‌کرد. همان‌طور که گفتیم در صورت پذیرفتن این موفقیت، سهم اصلی متعلق به آموزش شبکه خانوادگی و جهان‌دیدگی کارآفرینان بود، اما باید توجه کنیم اگر این‌ها موفق می‌شدند و انقلاب کار آن‌ها را متوقف نمی‌کرد تا مرز توسعه اقتصادی رسیده بودند. داستان تأسیس کارخانه پلی‌اکریل، هپکو، ایران کاوه، ایران خودرو به‌خوبی این توسعه را نشان می‌دهد که به لحاظ فناوری در حال توسعه بودند.

**پس، از دیدگاه شما نقطه کانونی توسعه کارآفرینی است؟**

«در آن دوره بله! به نظر من نقطه کانونی توسعه کارآفرینی بود. نقش فاعلین در توسعه، در بیشتر کشورها مهم بوده است؛ البته من هنوز تردید دارم که با همه موفقیت‌ها کارآفرینان می‌توانستند در نهادهای مدنی خودشان مثل اتاق بازرگانی و صنایع بر سیاست‌های دولتی تأثیر بگذارند یا نه.

در اینجا حدس‌های متفاوتی می‌توان زد. به نظر من توسعه بخش خصوصی وارد مرحله‌ای شده بود که به تدریج دستش در سیاست‌گذاری‌های اقتصادی بازتر می‌شد.

**اگر بنا را بر این بگذاریم که در جامعه‌شناسی، باید واقعیت اجتماعی را با واقعیت اجتماعی تبیین کنیم. در بحث شما، کارآفرینی با ارجاع به کدام واقعیت اجتماعی تبیین می‌شود؟**

«من کارآفرینی را با مجموعه‌ای از عوامل اجتماعی مانند شبکه روابط خانوادگی، درونی شدن آموزش‌هایی که در خانواده‌ها هست، روابط جهانی و جهان‌دیدگی - که به نظر من عامل بسیار مهمی است - تبیین می‌کنم. در تحلیل نقش کارآفرینان اصلاً نباید موضوع را به روان‌شناسی تقلیل داد و همه موفقیت را ناشی از تلاش‌های فردی و نبوغ افراد دانست، بلکه روابط اجتماعی کارآفرین، متفاوت از روابط هر فرد دیگری است؛ چون خاستگاه اجتماعی او متفاوت است. حتی مهندسی که وارد صنعت شدند هم روابط متفاوتی از مهندسی داشتند که به دولت پیوستند.

**کارآفرینی، موتور محرک رشد اقتصادی است یا توسعه؟ توسعه را «جریانی چندبعدی» تعریف کرده‌اند «که مستلزم تجدید سازمان و تجدید جهت‌گیری مجموعه نظام اقتصادی و اجتماعی کشور است...»؛ آشکارا متضمن تغییرات بنیادی در ساخت‌های نهادی، اجتماعی و اداری و نیز طرز تلقی عامه و در بیشتر موارد حتی آداب و رسوم و اعتقادات است»<sup>۳</sup>. حال اگر صرفاً بر کارآفرینی تأکید نکنیم و به عوامل دیگر توجه نداشته باشیم، آیا می‌توانیم بگوییم یک جامعه، توسعه یافته است؟**

«من فکر می‌کنم که در دوره پهلوی نقش عاملیت در توسعه بیشتر از نقش دولت بوده است. جدا از همه بحث‌هایی که بر نقش دولت در توسعه تأکید می‌کنند و عاملیت را نادیده می‌گیرند به نظر من باید در کنار نقش دولت - اعم از اینکه این دولت، دولت پهلوی باشد یا غیر آن - به نقش عاملیت بسیار بیش از آنچه در بحث‌های فعلی رایج است، توجه کنیم. مقصودم از نقش عاملیت نقشی است که صنعتگران و کارآفرینان جدید در اقتصاد ایفا کردند؛ البته اینکه رضاشاه وضعیتی درست کرده بود که خیلی از این کارآفرین‌ها مثل کازرونی یا دیگر فعالان صنعت نساجی آمدند در

کنار کارخانه‌های دولتی، کارخانه‌هایی را تأسیس کردند، مهم است؛ اما خیلی از کارخانه‌های دولتی بعدها نتوانستند در فرآیند توسعه سر پا بایستند. سازمان برنامه تا اواسط دهه ۳۰، کارخانه‌هایی در زمینه‌های مریباسازی، روغن کشتی، مثل روغن ورامین، داشت که می‌خواست به نحوی از شرشان خلاص شود. برخی هم می‌گویند رضاشاه کارخانه‌هایی درست کرد که هیچ کس مایل به تملکشان نبود. به هر حال من معتقدم به وزنه دولت در جریان توسعه نباید بیش از اندازه بها داد؛

بلکه باید بیشتر به عاملیت‌ها و عامل‌ها توجه کرد. به علاوه، توسعه بخش خصوصی، روابط کار را نیز پیچیده‌تر کرده بود. کارگرانی که مثلاً در سال‌های اول هر صنعتی با کارآفرینان کار کرده بودند با کارگران ده سال بعد فرق می‌کردند و روابط آن‌ها نیز از شکل پدرسالارانه به شکل‌های دیگری در حال تغییر بود. به علاوه هر شرکتی که بیشتر توسعه پیدا می‌کرد به مسئله مسئولیت اجتماعی بیشتر توجه می‌کرد. مثلاً شرکت‌های بیشتری بنیاد مستقل اجتماعی خودشان را تشکیل داده بودند؛ مثل بنیاد لاجوردی مربوط

به گروه صنعتی بهشهر. به علاوه، مسئله جدایی مدیریت از مالکیت و تربیت و سپردن مدیریت شرکت‌ها همراه با واگذاری سهام به مدیران حرفه‌ای، مرحله مهمی در توسعه اقتصادی است. در بخش اول گفت‌وگو اشاره شد از سال ۴۸ به بعد شاه دولت تکنوکرات‌ها را کنار گذاشت و موقعیت آن‌ها به تکنوکرات‌های زبون داده شد. با این توضیح می‌توان استنباط کرد که حکومت پهلوی در بلندمدت در فرآیند توسعه نقشی منفی ایفا کرد. به این ترتیب، خواه‌ناخواه، دولت به‌عنوان یک عامل تعیین‌کننده وارد تحلیل ما می‌شود.

«بله! همان دولت، وقتی در سال‌های سال ۱۳۴۲ تا ۱۳۴۸، به بخش خصوصی تکیه کرد توانست موفق باشد. دولت و بخش خصوصی وقتی با هم بودند توانستند خوب کار کنند، ولی از یک جایی به بعد شاه همه تصمیم‌ها را خود می‌گرفت و حتی به کارآفرینان مورد بحث ما هم ضرر زد. شما مثلاً یک دوره‌ای می‌بینید لاجوردی‌ها در بخش مسکن فعال شدند؛ حال آنکه مسکن به تجارب آن‌ها ربطی نداشت. فرزندان لاجوردی به من می‌گفتند آن قدر وام و اعتبار در دوره‌ای زیاد شده بود که در بهره گرفتن از تسهیلات فرصت‌طلبی می‌کردیم. آقای برخوردار هم در عین حال که در صنعت فعال بود در تجارت فرش فعال شد و دنباله کار

**توسعه بخش خصوصی، روابط کار را نیز پیچیده‌تر کرده بود. کارگرانی که مثلاً در سال‌های اول هر صنعتی با کارآفرینان کار کرده بودند با کارگران ده سال بعد فرق می‌کردند و روابط آن‌ها نیز از شکل پدرسالارانه به شکل‌های دیگری در حال تغییر بود**



علینقی عالیخانی (نفر دوم از راست) وزیر اقتصاد ایران در دهه ۴۰ خورشیدی

تأثیرگذاری در قوانین و سیاست‌های اقتصادی به نفع بخش خصوصی بازی کرد؛ اما وقتی شاه بعد از کودتای ۱۳۳۲ قوی‌تر شده بود او را بازنشسته کرد. تعداد کسانی که از بخش خصوصی در مجلسین بودند و همواره در پی منافع بخش خصوصی فعالیت می‌کردند کم نبود، از جمله برادران کورس، لاجوردی‌ها، رضایی‌ها.

**حضور عبدالحسین نیکپور در اتاق بازرگانی مربوط است به دهه ۲۰ و ابتدای دهه ۳۰. بخش غالب این فراز، دوره‌ای است که رژیم شاه ضعیف بود و نحوه حضور نیکپور نمی‌تواند نشان‌دهنده قوت این نهاد در دوره پهلوی باشد.**

«بله؛ اما در همان دوره چنان تأثیری گذاشته بود که در برخی موارد اقتدار بازار و بخش خصوصی را نهادینه کرده بود. مثلاً قانون سرقفلی که در سال ۱۳۳۸ به تصویب رسید و حق کسب و کار را در قانون مالک و مستأجر تثبیت کرد در همان دوره ضعیف شاه بود. بعدها هم کم‌کم اتاق بازرگانی نمایندگان را به مجلس می‌فرستاد. در مجلس سنا نیز افرادی بودند که حرف‌ها و منافع بخش خصوصی را دنبال می‌کردند. سخنرانی قاسم لاجوردی بر علیه وضع اقتصادی در مجلس سنا در سال‌های ۱۳۵۵ و ۱۳۵۶ تا مدت‌ها در روزنامه‌ها چاپ نشد؛ البته اتاق بازرگانی، قدرت زمان نیکپور را نداشت اما با رشد بخش خصوصی، شاه ناچار بود به آن‌ها تا حدی گوش دهد. بگذریم از اینکه شاه خودش دنبال برخی کارهای بخش خصوصی به‌ویژه شرکت‌های خودروسازی و فولاد بود؛ اما این‌ها در حوزه سیاست‌های اقتصادی بود. هرگاه شاه قصدی از آن‌ها می‌دید که می‌خواهند در قدرت سیاسی وارد شوند، عکس‌المعل نشان می‌داد. یک‌بار این کار را با علی رضایی - یکی از آن‌ها - کرد و به او هشدار داد.

**استبدادی‌ترین حکومت‌ها از این حیث که به هر حال نیازمند ریسمان وصلی با جامعه هستند، همچون دموکراتیک‌ترین حکومت‌ها هستند؛ یعنی هر دو نیازمند فرایند مشروعیت‌یابی اند. صنعتگرانی که مورد بررسی شما بوده‌اند، برای**

**شما به هم خوردن پیوند دولت و بخش خصوصی دوطرفه بوده است؟ هم شاه، قدرت را در خود متمرکز کرده بود و هم بخش خصوصی در مواردی از توانمندی لازم برخوردار نبود.**

«بله. در دوره‌هایی واقعاً این‌طور بود. برخی از صنعتگران اتفاقاً از وقوع انقلاب ناراحت نبودند؛ چون خودشان را مانند دیگران تحت فشار می‌دیدند و توقع داشتند دولت دیگری که سرکار بیاید با آن‌ها برخورد بهتری کند. اما روند امور در سال‌های ۱۳۵۵ به بعد در حال تغییر بود و توان بخش خصوصی افزایش پیدا کرده بود و اگر انقلاب نمی‌شد به تدریج بخش خصوصی به حدی می‌رسید که توان ورود به صنایع بزرگ را پیدا کند. اتفاقاً بنده الف قانون حفاظت از صنایع، ناظر به ملی کردن صنایع سنگین و خودروسازی‌ها بود و بسیاری از آن‌ها دست بخش خصوصی بود.

**آیا مشابه آنچه در جریان توسعه سرمایه‌داری در غرب اتفاق افتاد عرصه متمایزی به نام اقتصاد در میهن ما تحقق یافته بود؟**

«اگر الگوی غربی را مدنظر داشته باشیم، نمود این عرصه را در نهادهای مستقل بازرگانان و تجار می‌توانیم ببینیم. البته همان‌طور که گفتم این نهادها ضعیف بودند یکی از علل مهم این ضعف، باقی ماندن روابط صنعتگران در چارچوب خانواده بود. گرچه انکار نمی‌کنم که در مقاطعی خاص اتاق بازرگانی نهاد نیرومندی بود. استقلال این نوع نهادهای بخش خصوصی شاید می‌توانست در مقابل دولت یک نظام اقتصادی را درست کند که خود این، به شکل‌گیری و توسعه طبقه کارگر بینجامد و زمینه‌های لازم توسعه سیاسی را فراهم کند.

**اتاق بازرگانی در سیاست هم دخالت می‌کرد؟**

«بله. در برخی مقاطع این چنین بود. مثلاً آقای عبدالحسین نیکپور شخصیت نیرومندی بود. از همفکران قوام بود و قوام او را همراه با خود به شوروی برد و شاه را هم اصلاً قبول نداشت. البته مصدق را هم قبول نداشت. شاه گفته بود با مصدق خوب برخورد کنید، ولی او ضد مصدق بود و نقش

خود را از حیث توسعه صنعتی نگرفت. یکی از اعضای خانواده لاجوردی یعنی اکبر لاجوردیان هم در تأسیس شرکت پلی‌اکریل مشارکت کرد. برخی از پس این فشار برمی‌آمدند، مثل پلی‌اکریل. البته این‌ها در اثر تزریق بیشتر درآمدهای نفتی بود. اگر کار ادامه پیدا می‌کرد، برخی مشکلات تحمل می‌شد و به تدریج با توسعه زیرساخت‌ها، علی‌رغم فشاری که وارد شده بود ممکن بود کار توسعه صنایع روی غلتک بیفتد؛ اما در مورد زیان آن و برخی اشتباهات، شکی نیست.

**به نظر می‌رسد عرصه اقتصادی در دوره پهلوی - در واپسین تحلیل - تحت تأثیر اراده‌اش شخص شاه بوده و او هر وقت جریان امور را مطابق خواست خود تغییر دهد.**

«اِعمال اراده و نظارت دولت در سال‌های ۱۳۴۲ تا ۱۳۴۸ موفق بود. دولت، صاحبان صنایع را هدایت می‌کرد که در تولید داخلی فعال شوند و در فرایند مونتاز چگونگی حرکت کنند. شاید ملاحظه کارنامه این دوره درسی به ما بدهد که پروژه توسعه در ایران باید با رویکردی دولتی - خصوصی صورت پذیرد؛ اما در سال‌های بعد کاملاً موفق نبود. درست است که می‌گفتند بیا بیا به شما وام می‌دهیم و کمک می‌کنیم ولی مشخص بود که اعطای تسهیلات عملاً در زمینه مناسبی صورت نمی‌گیرد؛ البته برخی جاها که دولت، سرمایه بخش خصوصی را تصاحب کرد، دلیل موجهی داشت. من با دانشجویی که اکنون دکترا گرفته است و پیش از این، خارج از کشور درس می‌خواند، در حال نگارش مقاله‌ای در مورد معدن مس سرچشمه هستم. من استاد مشاور او بودم. آقای عباس میلانی در کتاب خود می‌نویسد شاه آمد و کارخانه را از رضایی - سرمایه‌گذار معدن مس سرچشمه - گرفت. ولی من اسناد بسیاری دارم - و در همان مقاله هم ذکر شده - که اصلاً جریان به این صورت نبوده است. آقای لیلان هم می‌گوید که شاه آمد بخش خصوصی را دلیل کرد، اما به نظر من توان بخش خصوصی بیشتر از آنچه صورت گرفت نبود. در جریان استخراج مس از معدن سرچشمه هم، از مقطعی به بعد، کارفرما از اعتبار مالی لازم برخوردار نبود. دولت به جهت بزرگ بودن آن پروژه، آن را ملی کرد. شاه بعضاً نمی‌توانست هر کاری می‌خواست انجام دهد. اتفاقاً سندی در سفارت امریکا در تهران منتشر شده که می‌گوید برخی افراد بخش خصوصی، دیگر بدون هماهنگی با دولت، خودشان مستقیماً وارد مذاکره با خارجی‌ها می‌شوند. این نشان می‌دهد که اگر توسعه بخش خصوصی از حدی می‌گذشت، شاه دیگر نمی‌توانست اراده خود را به هر نحو اعمال کند. البته بگذریم از اینکه شاه به توسعه صنایع علاقه خاصی داشت.

**پس می‌توان نتیجه گرفت که از دیدگاه**

## رژیم پهلوی مشروعیت بخش بودند یا مشروعیت زد؟ این نقش را می توان هم در کوتاه مدت بررسی کرد و هم در بلندمدت.

« به نظرم هر دو. اگر توجه کنید رژیم پهلوی می خواست، خودش را رژیم مدرنی نشان دهد؛ از این جهت این کارآفرینان در حوزه های مدرنی وارد شده بودند. صنایع، به خودی خود به مدرنیسم پهلوی مشروعیت می داد و چهره ای مدرن در جهان آن روز به رژیم می داد؛ اما از آن جهت که در عین حال با این روند، رژیم از طبقات سنتی فاصله می گرفت، به ویژه از بازارها که متحد روحانیت بودند، نوعی مشروعیت زدایی نیز از رژیم رخ می داد. به علاوه، رژیم در تبدیل به یک نظام حقوقی - عقلایی که لازمه سرمایه داری مدرن بود با مشکل روبرو بود. محققانی مانند دکتر کاتوزیان که از مفهوم شبهه مدرنیسم پهلوی و یا دکتر احمد اشرف از مفهوم نوپاتریمیالیسم<sup>۶</sup> استفاده کرده اند همین دوگانه را بحث می کنند؛ اما وقتی روند صنایع را در سال های پایانی رژیم شاه نگاه می کنم به نظرم اگر انقلاب نمی شد، شاه نمی توانست همچنان رویه خودکامگی اش را ادامه دهد و اولین نهادی که می توانست اقتدار سنتی اش را زیر سؤال ببرد، همین بخش خصوصی بود. چون توان بخش خصوصی طبقه ای را می توانست تشکیل دهد که به موجب آن اقتدار نظام پاتریمیال تحت تأثیر قرار گیرد.

وقتی از رابطه بخشی از عوامل اقتصادی با ساختار سیاسی در دوره پهلوی سخن گفته می شود، مقصود، دسیسه یا حتی قصد و نیت یکی از این دو، در پیوند با دیگری نیست. منظور این است که نتیجه

ناگزیر تسلط امر سیاسی بر امر اقتصادی در دوره پهلوی، پیوند بخش خصوصی یا لااقل عناصری از آن با جهت گیری و اقتضائات سیاست حاکم بود. درست است که بخش خصوصی و دولت کاملاً هم راستا نبودند، اما نمی توان این دو را کاملاً جدا از هم دانست.

« درست است! این ها از هم جدا نبودند. مثلاً آقای ایروانی - بنیان گذار کفش ملی - را برای ساخت سردخانه فعال می کنند، چون شخص دیگری نبود که

در این زمینه فعال شود و وزارت کشاورزی از او می خواست وارد آن زمینه شود. یا در مورد شرکت پلی اکریل اصفهان، هنگامی که مواد پلی استر<sup>۷</sup> و پلی اکریل<sup>۸</sup> در سطح جهان کم شده بود، با کمک مالی بانک توسعه صنعتی و معدنی ایران، کارخانه

پلی اکریل با همکاری شرکت امریکایی دوپان<sup>۹</sup> تأسیس شد؛ اما در مورد تسلط امر سیاسی بر امر اقتصادی باید گفت که به نظر می رسد با تکامل نهادهای بخش خصوصی از جمله سندیکاهای کارفرمایی و کارگری، این روند، امر سیاسی را تحت سلطه خود می گرفت. توسعه سرمایه داری در غرب و حتی کره جنوبی نیز امر سیاسی را تحت تأثیر قرار داد.

**به نظر می رسد این دسته از صاحبان صنایع - که موضوع بحث ما هستند - پس از سال ۱۳۴۸ کماکان ارتباطشان را با ساختار دولتی حفظ می کنند، اما اثر فعالیتشان در مقیاس کلان، دیگر معطوف به توسعه نبوده است.**

« خیر! در دهه ۵۰ در بخشی از زمینه ها وارد مرحله شرکت های سهامی شده بودیم. یک خانم لهستانی مقاله ای در مورد پلی اکریل نوشته و نشان داده که چرا شرکت امریکایی دوپان می خواست تکنولوژی پیشرفته را به لاجوردی ها بدهد. به نظر من اگر همان وضعیت ادامه پیدا می کرد، شرکت هایی در ایران تأسیس می شد که ایران را به لحاظ اقتصادی جلو می برد. البته اگر سؤال شما این است که آیا این اقتصاد می توانست سیاست را تغییر دهد، سؤالی است که من جوابش را نمی دانم و آنچه تا به حال گفتم یک پیش بینی است. دکتر مسعود کارشناس معتقد است که با توجه به شرایطی که ایران در زمان پهلوی داشت هیچ گاه نمی توانست از جهت توسعه، مانند کره جنوبی شود؛ برای اینکه فاقد گروه بندی های صنفی بود، ولی من به ایشان گفتم که من نظر دیگری دارم و فکر می کنم وقتی شرکت ها بزرگ می شدند به شرکت های جهانی وصل می شدند. مثلاً شرکت نستله، کارخانه

مرتبط با فعالیت خود را در ایران می خرید. همین الآن ممکن است اگر ما شرایط را آزاد کنیم، پژو، ایران خودرو را بخرد. در این چنین شرایطی، شاه هم نمی توانست بر این ها تأثیر بگذارد. برخی اسناد در مجموع اسناد لانه جاسوسی یا گزارش ارسالی سفارت امریکا در مورد تکنوکرات ها به امریکا - که در آرشیو رابرت کندی موقعی که سناتور بود، آمده است - نشان می دهد که رشد شرکت ها، نوعی استقلال و قدرت در بخش خصوصی ایجاد می کرد که خودشان بتوانند مستقل با خارجی ها

مذاکره کنند. به نظر من از این مرحله به بعد، شاه هم نمی توانست هر کاری می خواست بکند. اگر بعد از این توسعه انقلاب شده بود، به راحتی نمی شد این شرکت ها را گرفت یعنی امکان ساخت شرکت ها در یک مرحله ای قرار می گرفت که

امکان دست درازی دولت به آن ها ممکن نمی شد؛ چون در چنان شرایطی، شرکت داخلی، متعلق به شرکت خارجی بود.

**بنابراین توسعه در نظر شما به معنای ادغام هر چه بیشتر در نظام تقسیم کار جهانی است؟**

« بله؛ اما این توسعه ای بود که ایران را از یک کشور پیرامونی، برخلاف نظریه والرشتاین<sup>۱۰</sup>، به یک کشور نیمه پیرامونی و حتی هسته ای تبدیل می کرد که نقش بیشتری در تقسیم کار سرمایه داری جهانی داشت.

**آیا این ادغام می توانست به دموکراسی منتهی شود؟**

« به نظر من اگر مدل هایی مانند کره جنوبی را در نظر بگیریم، ملاحظه می کنید که وقتی یک شرکت، بزرگ می شود تضاد طبقاتی به وجود می آید و با شکل گرفتن طبقه کارگر، هم کارفرما و هم دولت ناگزیر می شوند حقوق و مزایای این طبقه را پرداخت کنند. در چنین شرایطی ممکن بود تضاد طبقاتی به توسعه سیاسی و توسعه اجتماعی بینجامد و حتی دولت رفاه توسعه یافته داشته باشیم.

**در مورد نوع برخورد دولت با جریان ادغام سرمایه داخلی با سرمایه خارجی، وقوع کدام حالت، احتمال بیشتری داشت؟ اینکه در دوره پهلوی، دولت مانع ادغام شود یا به جریان ادغام کمک کند؟**

« اینجا دو حالت می توانست اتفاق بیفتد: یکی اینکه واحدهای تولیدی بزرگ می شدند اما نمی توانستند اتاق بازرگانی مستقل تشکیل بدهند. احتمال تحقق این حالت کم بود؛ برای اینکه این واحدها بیشتر روی پیوندهای خانوادگی تأکید می کردند؛ و نه اتاق بازرگانی یا یک نهاد صنفی مانند آن؛ اما اگر حالت دیگری را فرض کنیم؛ به این صورت که با بزرگ شدن شرکت، مالکیت از مدیریت جدا می شد؛ در این صورت این شرکت ها مجبور بودند در یک اتحادیه صنفی گرد هم جمع شوند و تصمیم بگیرند. در این صورت می توانستند مانند کره جنوبی روی سیاست های اقتصادی تأثیر بگذارند و قدرت شاه را کم کنند.

### ادامه دارد... ■

#### پی نوشت:

۱. باریز، ج. اقتصاد ایران، مؤسسه حسابرسی سازمان صنایع ملی و سازمان برنامه، تهران، ۱۳۶۳
۲. nation Selection Trust
۳. تودارو، مایکل، توسعه اقتصادی در جهان سوم، ترجمه غلامعلی فرجادی، جلد ۱، چاپ پنجم، سازمان برنامه و بودجه، تهران، ۱۳۷۰، ۱۱۵.
۴. Legitimation
۵. Neopatrimonialism شه پدری نو
۶. Polyester

صنایع، به خودی خود به مدرنیسم پهلوی مشروعیت می داد و چهره ای مدرن در جهان آن روز به رژیم می داد؛ اما از آن جهت که در عین حال با این روند، رژیم از طبقات سنتی فاصله می گرفت، به ویژه از بازارها که متحد روحانیت بودند، نوعی مشروعیت زدایی نیز از رژیم رخ می داد

# خانم فرح دیبا! اگر جای شما بودم



مهدی غنی

همین اول اعتراف می‌کنم شخصیت یا بهتر است بگویم موقعیت شما آن قدر پیچیده و رمزآلود و چندوجهی بوده است که شناخت و تصور بسیار دشوار و نوشتن درباره آن دشوارتر است. دختری که پدرش سهراب دیبا را در نه‌سالگی (۱۳۲۶) از دست می‌دهد، مادرش به‌سختی زندگی را اداره می‌کند، اما دایمی‌اش محمدعلی قطبی به کمک خواهر می‌آید. فرح خانم با کمک مالی دایمی‌اش به پاریس رفته و معماری می‌خواند، به‌خاطر مشکل مالی نمی‌تواند در طول ایام تحصیل به کشورش سفر کند، در آنجا هم گرایش به احزاب چپ پیدا می‌کند، اما ناگهان از اتاق کوچکی در کوی دانشگاه پاریس به کاخ‌های شاه ایران راه پیدا کرده و به همسری پادشاه درمی‌آید و بعد مادر ولیعهد یعنی شاه آینده ایران می‌شود. دوره جدید زندگی‌اش که نوزده سال به درازا کشید، در کشاکش دوگانگی‌های شخصی و اجتماعی گذشت: دوگانه زندگی ساده گذشته از یک سو و اوج اشرافیت و تجمل جدید از سوی دیگر، توده محروم به‌عنوان خاستگاه طبقاتی خود از یک طرف و قدرتی همسو با بر قدرت‌ها و تراست‌های نفتی بین‌المللی، لطافت ذاتی هنر و فرهنگ به‌عنوان علاقه شخصی، در برابر خشونت و قساوت لازمه اقتدار و استبداد، و... این دوگانه‌ها و انتخاب‌هاست که پیچیدگی زندگی شما را سازمان می‌دهد.

گرچه برخی کنشگران سیاسی چنین تصویری درباره شما ندارند، آن‌ها با یک خط‌کشی ساده، تکلیف همه کس از جمله شما را روشن کرده‌اند. در دیدگاه آنان، شما عنصری از دربار پهلوی به شمار می‌روید و در همه جنایات و مفاسد آن رژیم شریک بودید و نقش بزک‌کننده و زیانمایی آن حاکمیت را بر عهده داشتید.

## مطلق نگری

من و خیلی‌های از افسراد مشابه من، قبل از انقلاب همین نگاه را داشتیم. من و خیلی از مخالفان حکومت، دربار و حاکمیت را یک کل واحد و یکپارچه می‌دیدیم که تمامی عوامل دست‌اندرکارش مشابه و یکسان، انگیزه‌ای جز

قدرت‌طلبی و ثروت‌اندوزی ندارند. تصور می‌کردیم شخصیت‌ها و رفتارهای متفاوت دست‌اندرکاران، همه برنامه‌ریزی شده است. نقش‌های متفاوتی است که در یک سناریوی تعیین شده بر عهده افراد گذاشته‌اند. طبق آن سناریو هرکس مأموریت تعیین شده خود را انجام می‌دهد، چنان‌که در میان بازجوها و شکنجه‌گران ساواک چنین وضعیتی بود. برای در هم شکستن مقاومت زندانی، یکی در قالب خشونت و بی‌رحمی ظاهر می‌شد و آن دیگری نقش یک فرد مهربان و دلسوز را بازی می‌کرد، حتی گاهی یک بازجو این دو نقش را در دو زمان یا هم‌زمان برای دو زندانی بر عهده می‌گرفت. در فرهنگ مبارزان، اصطلاح «باز (عقاب) و کبوتر»، یا «هویج و چماق» به این دو نقش و رویه اطلاق می‌شد. تصور غالب این بود که در کل حکومت هم سناریویی طراحی شده و به شما نقش کبوتر داده‌اند و شاه و ساواک نقش باز یا عقاب را بازی می‌کنند. یا گفته می‌شد حکومت‌های دیکتاتوری برای اینکه شدت اختناق و فشار موجب برانگیختن مردم و شورش نشود، روزه‌ها و فرصت‌هایی برای تخلیه نارضایتی و اعتراض می‌گشایند؛ مثل سوپاپ دیگ زودپز که از انفجار دیگ جلوگیری می‌کند. گفته می‌شد اقدامات و نقش فرح دیبا همان سوپاپ حاکمیت است.

با همین نگاه بود که در بدو پیروزی انقلاب، هر آنچه از گذشته مانده بود به‌عنوان طاغوتی شناخته شده و طرد و نفی شد. تصور بر این بود که حاکمیت یک واحد منسجم و یکپارچه است که همه اجزا و کلیت‌ش طاغوتی و وابسته و فاسد است. بسیاری کارآفرینان، کارخانه‌دارها و حتی اساتید، هنرمندان و کارشناسان با این نگرش محکوم و مطرود شدند.

مثال آشکاری از این پدیده را از زبان مرحوم مهندس سحابی شنیدم. ایشان می‌گفت: در زمان شاه ممنوع کرده بودند که در فصلی از سال عشایر برای چرای دام‌هایشان از مراتع استفاده کنند. ما این کار حکومت را منفی و توطئه‌ای علیه عشایر تحلیل می‌کردیم. می‌گفتیم چون عشایر قدرتی مستقل و خودمختار هستند می‌خواهند آن‌ها را تضعیف کنند و زندگی آن‌ها دچار اختلال شود. اما بعد از انقلاب که به سازمان برنامه رفته ضمن مطالعات و بررسی‌ها، متوجه شدم چقدر مطالعات کارشناسی درباره مراتع و فلسفه این ممنوعیت انجام شده است. پوشه‌های زیادی آنجا مشاهده کردم که بررسی شده بود که بخش عمده دام‌های عشایر بز هستند و بزها هنگام چریدن، علف را از بیخ گاز می‌گیرند و در نتیجه علفی که خورده شده دیگر گل و تخم نمی‌کند و سال‌های بعد مراتع تجدید نمی‌شوند و از بین می‌روند. برای حفظ مراتع این ممنوعیت فصلی گذاشته شده بود.

مرحوم مهندس سحابی می‌گفت: ما این جنبه علمی و کارشناسی را در نظر نمی‌گرفتیم و با این پیش‌فرض سیاسی که همه کارهای رژیم بد و ضد مردم است به آن نگاه می‌کردیم.

همین نگاه بعد از انقلاب نیز ساری و جاری بود و عوارض زیادی به بار آورد. باز هم مخالفان نظام جدید با همین رویکرد به حاکمیت جدید می‌نگریستند و همه را یکسان می‌دیدند و می‌بینند. مثلاً مواضع متفاوت و انتقادی آیت‌الله



از راست اشرف پهلوی، شهنواز پهلوی، تاج الملوک، محمدرضا پهلوی و فرح دیبا (مراسم نامزدی محمدرضا و فرح پهلوی)

منتظری را به قیاس گذشته، با نقش شما در رژیم گذشته مقایسه می کردند و چنین تبلیغ می کردند که مواضع ایشان نمایشی و عوام فریبی است و نقش سوپاپ را دارد. حتی با الفاظ توهین آمیزی از ایشان یاد می کردند؛ البته این نگرش به مخالفان نظام منحصر نمی شد، در حاکمیت هم جریان ها و اشخاصی بودند که همه طیف های گوناگون مخالفان و منتقدین خود را با یک چوب می راندند و هر منتقد دلسوز و صادقی را تحت عنوان کلی ضدانقلاب طبقه بندی می کردند. همان گونه که در رژیم پهلوی نیز ارگان های امنیتی هر منتقدی را به چشم برانداز و ضد رژیم می دیدند و با او چنان برخوردی می کردند که راهی جز براندازی پیش روی خود نمی دید.

مطلق نگری از ویژگی های منفی فرهنگ ماست که هنوز هم غلبه و رواج فراوان دارد. وقتی به کسی خوش بین هستیم، هیچ عیبی در او نمی بینیم. همه خطاهایش را زیبا می بینیم، اما زمانی که از کسی روی برمی گردانیم دیگر هیچ نقطه مثبتی در او نمی بینیم. این رویکرد مربوط به عوام و قشر بی سواد جامعه نیست، روشنفکران و تحصیل کردگان ما چه بسا بیشتر به این بلیه دچارند. عجیب این است که متون دینی ما چنین نگاه مطلق نگری ندارد. می گوید هرکس مثالی کار خیر کرده باشد اجر و ارزش دارد و اگر مثالی هم کار بد کرده باشد، نادیده گرفته نمی شود. این فرهنگ نزد ما تبدیل شده به اینکه اگر فردی از نظر ما آدم خوبی است، همه کارها و حتی خطاهایش هم خوب است و اگر از نظر ما آدم بدی است، یک خروار کار خوب هم بکند بی ارزش و باطل است. با همین نگرش است که افراد زمانی شیفته کسی یا جریانی می شوند و در برهه ای دیگر نفرت جایگزین شیفتگی می شود. تجربه احمدی نژاد نمونه بارزی از این نگرش و فرهنگ بود. زمانی او را نظر کرده امام زمان و سفارش شده از جانب ایشان می دیدند و همه خطاهای او را توجیه و تأیید می کردند. در دوره ای بعد جریان او را نشئت گرفته از فراماسونری و فرقه انحرافی ... معرفی کردند. این نگرش هم اکنون هم در جامعه ما مصداق فراوان دارد و یکی از موانع توسعه فرهنگی و سیاسی ماست. اکنون نیز عده ای با همین نگرش با روحانیون برخورد می کنند و آن ها را یک کل یکپارچه می بینند. اصطلاحات همه سر و ته یک کرباس اند یا همه از یک قماش اند، دال بر همین نگاه است.

خوشبختانه در نسل های بعد از ما این نگرش تا حدی تعدیل یافته و برخی از آنان توانسته اند از این دور تکراری شیفتگی-نفرت و سیاه و سفید دیدن رهایی یابند. هرچند حضور پررنگ آن نگاه مطلق نگر در جای جای جامعه نمی توان منکر شد، اما در مورد شخص شما به نظر می آید خودتان نیز مقصرد و این نگرش را تقویت کردید. ای کاش واقع بینانه وقایع را به تصویر می کشیدید.

### خودسانسوری های شما

نمی دانم چرا شما در کتاب خاطراتان سعی کرده اید خودتان را از کودکی مدافع سرسخت سلطنت محمدرضا شاه معرفی کنید، چنان که گویی از کودکی شیفته و مجذوب پادشاه ایران بودید و از کمونیست ها و مخالفان متنفر. می گوید من کمونیست ها را دوست نداشتم، از آن ها می ترسیدم چرا که مخالف پادشاه بودند (ص ۳۶). از کودکی تان در گیلان می گوید و از نقل قول های مردم که از ترس کمونیست ها از آنجا مهاجرت کرده بودند و اینکه از ظلم فتودال ها و مالکان بزرگ می نالیدند و اینکه پادشاه جوان (محمدرضا شاه) می خواست املاک خود را بین دهقانان تقسیم کند (ص ۴۳) ... اما یک کلمه از تجاوزه های رضاخان به زمین ها و باغات گیلان و مازندران و اینکه املاک محمدرضا از کجا آمده بود نگفته اید. اینکه پدر شما که به عنوان مشاور حقوقی در خدمت ارتش بود و به درجه سرگردی رسیده بود، چطور از ارتش بیرون آمده و پس از چندی به خدمت در سفارت جمهوری خلق یوگسلاوی مشغول شد. آن هم زمانی که این کشور از سیستم پادشاهی گذر کرده و به اردوی سوسیالیسم و کمونیسم پیوسته بود. ای کاش از قالب شهبانویی بیرون می آمدید و فرح دیبا می شدید.

گرچه در کتاب خاطرات سعی شده شما شیفته و مفتون سلطنت پهلوی معرفی شوید، امروزه با اسناد و کتبی که منتشر شده روشن است که در زمان حاکمیت شاه در اغلب موارد با او اختلاف نظر داشتید و همواره تلاش می کردید از میزان استبداد و سرکوب او بکاهید. خانواده محمدرضا و به ویژه ملکه مادر چشم دیدن شما را نداشتند، ساواک و شاه، اطرافیان شما را کمونیست و شما را تحت تأثیر آن ها می شناختند؛ اما شما این واقعیات را گویی اسرار مگو تلقی

کرده اید، درحالی که در همین کتاب خاطراتان هم با وجود ملاحظات و خودسانسوری، اختلاف نظر شما با محمدرضا کاملاً مشهود است. به دو مورد اشاره می کنم:

«شما درباره نجات آذربایجان در سال ۱۳۲۵ به درستی و صادقانه به نقش قوام السلطنه در اخراج قوای شوروی از خاک ایران اشاره کرده اید و از او به عنوان «سیاستمداری کاردان» نام برده اید (کهن دیارا، ص ۳۶). درحالی که محمدرضا شاه در کتاب مأموریت برای وطن (ص ۱۴۷-۱۵۱) قوام را فریب خورده سیاست روس ها معرفی می کند که به نفع آن ها قرارداد بسته و کار کرده است و خود را قهرمان اصلی مدافع وطن در قبال قوای روس و اخراج آن ها رقم زده است. همچنین در کتاب پاسخ به تاریخ (ص ۸۰۵) اولتیماتوم ترومن رئیس جمهور آمریکا به شوروی را عامل خروج قوای شوروی در اردیبهشت ۱۳۲۵ می داند و برای قوام السلطنه نقشی منفی و سازشکارانه قائل است که قراردادی به نفع شوروی با آن ها منعقد کرده است و شاه زیر بار آن نرفته است؛ البته با توجه به کینه شخصی محمدرضا نسبت به قوام چنین داوری طبیعی است، اما اختلاف تحلیل شما با محمدرضا هم از پرده برون افتاده است.

همچنین وقتی ضمن بیان خاطرات به سال های ۳۰ تا ۳۲ می رسید از نهضت ملی کردن نفت به نیکی یاد می کنید و آن را موجب بیدار شدن وجدان سیاسی مردم می دانید. از دکتر مصدق به عنوان کسی که در مقابل انگلیسی ها ایستاد و از حق مردم دفاع کرد سخن گفته اید و از احساس افتخار خودتان که BP به جای نفت بریتانیا، نفت پارس ترجمه می شد یاد کرده اید. تنها انتقادی را که متوجه مصدق می دانید، سازش ناپذیری و عدم انعطاف وی در برابر انگلیس است که موجب بحران و سرانجام سرنگونی وی می شود. (همان:

ص ۵۵ تا ۵۸). درحالی که شاه در آخرین کتابش پاسخ به تاریخ، مصدق را عوام فریب نامیده و با تناقض گویی سعی کرده شخصیت او را مشکوک و حتی مرتبط با انگلیسی‌ها معرفی کند (همان: ص ۱۲۴-۱۲۵).

با این اوصاف پیچیدگی شخصیت شما امری واقعی است و شاید بشود گفت به ظاهر با دو شخصیت یا کاراکتر روبه‌رو هستیم. یکی فرح دیبا که پدرش را در نه‌سالگی از دست داد و مادرش با سختی تلاش کرد هزینه‌های زندگی را تأمین کرده و با کمک برادرش، فرح خانم برود و در آنجا با روشنفکران منتقد حکومت مراد پدید آید و بعد هم می‌کوشد برخی از آن‌ها را دعوت به کار کند و مسئولیت‌هایی به آن‌ها بدهد. یکی هم علیاحضرت شهبانو فرح که سومین همسر رسمی شاهنشاه ایران و تدارکچی جشن‌های ۲۵۰۰ ساله و نایب‌السلطنه و ملکه مادر شاه آینده شده است.

### کدام فرح؟

از همین رو ضرورت یافت اول جایگاه واقعی شما روشن شود تا بدانیم از کدام فرح دیبا سخن می‌گوییم؟ خوشبختانه انتشار برخی خاطرات مقامات آن زمان بسیاری حقایق را برملا کرده است. اسدالله علم - که سال‌های زیادی وزیر دربار و یار غار محمدرضا بود - گرچه میانه خوبی با شما نداشت، اما یادداشت‌های روزانه‌اش که تحت نظر آقای علینقی عالیخانی منتشر شده کمک شایانی کرده است که موقعیت واقعی شما در دربار پهلوی شناخته شود. به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنم:

### تربیت نظامی ولیعهد

نحوه تربیت فرزند یکی از زمینه‌هایی است که تفاوت فرهنگی والدین را بروز می‌دهد. در یادداشت‌های علم می‌خوانیم: «چون علیاحضرت ملکه پهلوی با فامیل علیاحضرت شهبانو، به خصوص مادر ایشان، نظر خوشی ندارند، شاهنشاه رعایت می‌فرمایند که

لکه ولیعهد فعلاً از فامیل مادر شهبانو انتخاب نشود. قبلاً هم که (شاه) فرموده بودند: من دو سرلشکر در نظر گرفتم، شهبانو مخالفت فرمودند که تربیت نظامی برای بچه به این سن فعلاً نه مد است و نه صحیح است. حال آنکه من به تربیت نظامی عقیده داشتم...» (ج ۲: ۳۴۱)

### نارضایتی مردم

در اردیبهشت‌ماه ۱۳۵۱ شما در برابر شاه از نارضایتی مردم نسبت به حکومت ابراز نگرانی می‌کنید، درحالی که شاه اساساً این واقعیت را منکر بود. علم از جانب شاه به دفاع برمی‌خیزد و این حرف‌ها را به روزنامه‌های خارجی نسبت می‌دهد:

«بحث طولانی بین شاهنشاه و شهبانو در مورد نارضایتی مردم در گرفت. شنیدنی بود. من مداخله کردم و بدیهی است که طرف شاه را گرفتم، چون شهبانو تحت تأثیر احساسات قرار می‌گیرند. درست است که این حرف‌ها به جای خود خوب است و واقعاً یک عامل تعدیل‌کننده می‌باشد، اما نه اینکه بگویند هر چه می‌کنیم بد است و هیچ کاری نمی‌کنیم و طرف روزنامه‌های بدخواه خارجی را بگیرند.

اگر این‌طور باشد، پس باید بمریم. عرض کردم البته از معایب بری نیستیم، ولی این قدر هم که می‌فرمایید معایب نداریم... این چه (عقده‌ای) complexe است که شهبانو را فرا گرفته است؟» (ج ۲: ص ۲۳۲)

### انقلابی شدی!

شما معتقد بودید ضمن گفتن پیشرفت‌های کشور، باید کاستی‌ها و نقایص را نیز بیان کرد و صرفاً به تعریف و تمجید از کارهای انجام‌شده بسنده نکرد. درحالی که شاه به هیچ وجه نقد وضع موجود را بر نمی‌تافت. روز ۱۴ مهرماه ۱۳۵۱ در هنگام افتتاح مجلس، شاه نطقی می‌کند و از پیشرفت‌های انجام‌شده داد سخن می‌دهد. بعد در اتاقی که رؤسای مجلسین و نخست‌وزیر هستند، بین شما و شاه مشاجره‌ای درمی‌گیرد که علم آن را چنین نقل کرده است:

«شهبانو ایراد کردند اینکه تمام تعریف بود چرا معایب را نگفتید؟ شاهنشاه با خنده فرمودند این همه پیشرفت را می‌گویم، تازه بمب می‌ترکانند، وای به وقتی که خودم بد بگویم! بعد فرمودند، شهبانو خیلی انقلابی شده‌اید، کار که به دست شما افتاد بیاید نطق انقلابی بکنید و معایب را بفرمایید و کشور را هم اداره بفرمایید. حالا شما که این قدر انقلابی

شده‌اید چطور امروز این همه زیورآلات و نشان انداخته‌اید؟» (ج ۲: ص ۳۴۶)

این گفت‌وگو نشان می‌دهد شاه نه تنها به این نصیحت شما گوش نمی‌دهد، بلکه در مقابل دیگران به تمسخر و مچ گرفتن از شما می‌پردازد که گویا موجب ناراحتی و تکدر خاطر شما هم شده بود.

### اطرافیان احمق و مغرض

موضوع اختلاف شما با شاه در گفت‌وگوهای خصوصی شاه و علم هم گاه‌وبی‌گاه مطرح می‌شده و همیشه شاه به جای اینکه این مواضع شما را ناشی از واقع‌بینی و دلسوزی و خیرخواهی بداند و یا حداقل قابل تأمل و تحقیق بشمارد، شخصیت شما را زیر سؤال برده و آدمی دهان‌بین و جوزده که تابع اطرافیان ناخلفش است معرفی می‌کند:

«... شاهنشاه آهی کشیده و فرمودند علیاحضرت شهبانو سختگیر و بی‌تصمیم هستند. هرکس هر چه می‌گوید بر ایشان تأثیر می‌گذارد و خودشان هم نمی‌دانند چه می‌کنند. من مکرر با ایشان قهر کرده‌ام، دعوا کرده‌ام، به جایی نمی‌رسد و اصلاح نمی‌شوند. این اطرافیان احمقشان هم کار را خراب‌تر می‌کنند. هر یک هم از دیگری بدتر است و همه مغرض و اهل سوءاستفاده هستند. علیاحضرت هم به زندگی و همه چیز بدبین و در حقیقت متعارض هستند. بعد به شوخی فرمودند خدا مرا عمر بدهد، شما هم دعا کنید! وگرنه این نهاد جامعی که به وجود آورده‌ایم، دردی را دوا نمی‌کند و من نگرانم. عرض کردم در دعای من شک نداشته باشید.» (خاطرات علم، ج ۳: ص ۲۲۷-۲۲۶، مهر ۱۳۵۲).

### اختلاف در همه چیز

اسدالله علم: «یک‌دفعه علیاحضرت (شهبانو فرح) فرمودند -خیلی صریح- که آخر نظرات من تماماً در همه چیز با اعلی حضرت فرق دارد. هرگز به این روشنی چنین مطلبی نشنیده بودم. خیلی خیلی از این فرمایش علیاحضرت تعجب کردم و همچنین از جرئت اظهار آن. با آنکه البته به من خیلی اطمینان دارند که ممکن نیست از زبانم حتی در حضور همایونی تراوش کند» (ج ۲: ص ۳۵۱).

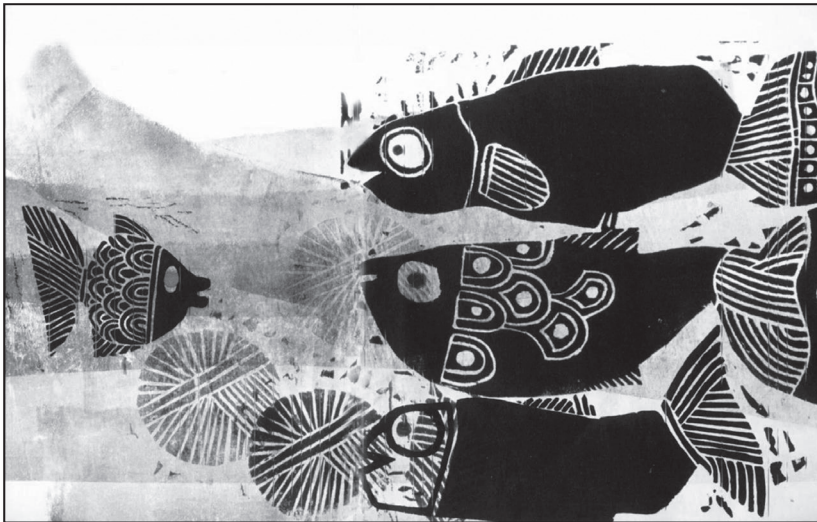
### عوام فریبی

اسدالله علم به مناسبت تولد شما در بیرجند جشنی برپا می‌کند و به قول خودش مبالغ زیادی هزینه می‌کند، چند روز بعد از گفت‌وگوی شما با شاه چنین یاد کرده است:

«سر شام شهبانو شکایت کردند که یک مجله نوشته است کییک تولید شهبانو در بیرجند دو بیست لیره تمام شده است و خیلی اظهار ناراحتی از این خبر لوکس فرمودند. شاهنشاه سر میز شام که نخست‌وزیر و من هم بودیم، خیلی شدید به شهبانو پریدند و فرمودند که من از این دماغ‌گوزی {عوام‌فریبی} خوشم نمی‌آید. چطور وقتی که بیرجند بودید کییک را با کمال میل

• من و خیلی از مخالفان حکومت، دربار و حاکمیت را یک کل واحد و یکپارچه می‌دیدیم که تمامی عوامل دست‌اندرکارش مشابه و یکسان، انگیزه‌های جز قدرت‌طلبی و ثروت‌اندوزی ندارند. تصور می‌کردیم شخصیت‌ها و رفتارهای متفاوت دست‌اندرکاران، همه برنامه‌ریزی شده است. نقش‌های متفاوتی است که در یک سناریوی تعیین‌شده بر عهده افراد گذاشته‌اند. طبق آن سناریو هرکس مأموریت تعیین‌شده خود را انجام می‌دهد





ماهی سیاه کوچولو

فرمانده گارد ابلاغ کن دوباره اگر چنین سؤالی شد، خیلی صریح و جدی جواب بدهند که از طرف من اجازه ندارند به احدی بگویند که من کجا می‌روم. خیلی از این قدرتمندی خوشم آمد، ولی روی هم رفته هم شاهنشاه و هم من ناراحت شدیم.»

### غرو لوند

اسدالله علم: «صحبت را به مخدرات کشاند. فرمودند خدا خواسته است که من به کسی دل نمی‌بندم. اما اگر در هفته یکی دو بار انسان تفریح نکند، نمی‌تواند بار گرانی این چنین به دوش بکشد، به خصوص که در خانواده جز غرو لوند خبر دیگری نیست. عرض کردم کاملاً حق به شاهنشاه می‌دهم، متأسفانه خانم‌های ما متوجه این امور نیستند» (جلد ۴: ص ۳۵)

### ازدواج مجدد و طلاق

به تدریج دریافتید که در زمینه گردش‌ها! حریف او نمی‌شود. تا اینکه کاسه صبرتان وقتی لبریز می‌شود که پای این زنان به محل زندگی شما هم کشیده می‌شود. ماجرای رابطه اعلی حضرت با دختر جوانی که بر سر زبان‌ها افتاد نشان قدرناشناسی محمدرضا نسبت به شما بود که اگر عکس‌العمل شدید شما نبود، رسوایی اش بیشتر می‌شد. گویا محمدرضا که سخت مفتون این دختر نوجوان شده بود به فکر علنی و رسمی کردن و ازدواج با او هم افتاده بود که با اعتراض شما و مادرتان روبه‌رو می‌شود.

اسدالله علم: «در کاخ علیاحضرت ملکه پهلوی، فریده خانم از این مسائل خاله‌زنی و ازدواج شاهنشاه یک ساعت با من صحبت کردند، پوستم را کنند. من هم باز سخت جواب دادم» (ج ۳: ص ۱۱۸)

علم: «مذاکرات با فریده خانم را به تفصیل عرض کردم. عرض کردم من جواب محکم دادم، ولی به هر حال این شایعه بسیار بد است. فرمودند، برو فکری بکن. عرض کردم این دخترهای بی‌سروپا را که هرکسی معرفی

ساز مخالف اختلاف نظر شما با محمدرضا در موارد مختلف به شکلی درمی‌آید که اسدالله علم این مسئله را روال طبیعی و عادی تلقی می‌کند و می‌گوید طبق معمول شما در گفت‌وگوها ساز مخالف می‌زدید:

«سر شام رفتم، مطلب مهمی نبود، همان صحبت شعرهای میهنی شوروی‌ها بود و اینکه ایرانی غیر از انتقاد کار دیگری نمی‌کند. علیاحضرت طبق معمول مقابله فرمودند. انترسان {جالب} بود» (ج ۳: ص ۴۳)

### گردش‌های شاهانه!

در اینکه محمدرضا هیچ پایندی به مناسبات خانوادگی عرفی نداشته دیگر جای بحث نیست. روابط گسترده وی با زن‌های وارداتی از اروپا و کشورهای دیگر که علم از آن‌ها با اسم رمز «گردش» یاد می‌کند و هزینه‌های زیادی که بابت این مسائل صرف می‌کرد همواره برای شما آزاردهنده بود. اعتراض و پیگیری شما هم از سوی شاه با برخورد تند و توهین آمیز روبه‌رو می‌شد:

در یادداشت ۲۲ آذرماه ۱۳۴۶ علم در این باره چنین آمده است: مطلب مهمی که امروز فرمودند این بود که شهبانو سؤال فرمودند شما هر روز با علم بعد از ظهرها کجا می‌روید؟ جواب فرموده بودند در این کارها شما نباید مداخله کنید. عرض کردم به نظر غلام خیلی تند است. فرمودند می‌خواستم برای همیشه مطلب را بریده باشم» (ص ۱۸۳).

به موضوع پیگیری گردش‌های شاه توسط شهبانو یک بار دیگر اشاره شده و آن در یادداشت ۲۶ اردیبهشت ۱۳۴۷ است. در این زمینه چنین می‌خوانیم: «صبح فرمودند گردش برویم. رفته‌ام بد نبود. ضمن گردش بی‌سیم گارد خبر داد از ساعتی که شاهنشاه بیرون تشریف برده‌اند شهبانو دو بار جویا شده‌اند که شاهنشاه کجا هستند. شاهنشاه خیلی ناراحت شدند. فرمودند، به

خوردید و چیزی نگفتید، حال که یک روزنامه دو کلمه مزخرف نوشته است اظهار ناراحتی و نارضایتی می‌کنید؟ این چه حرف است؟ من خوشم نمی‌آید. البته فرمایشات شاه عالی بود، ولی من خجالت کشیدم، چون هم نخست‌وزیر حضور داشت و هم در مورد مهمانی من این حرف پیش آمد. من ناراحت شدم. شهبانو هم خیلی ناراحت شدند» (ج ۲: ص ۱۳۰).

محمدرضا همواره بر دوگانگی و تضادهای درونی شما انگشت می‌گذاشت و انتظار داشت شما از این دوگانگی به نفع وجه اشرافی و تجمل و اقتدار، رها شده و دست از آن مواضع انتقادی بردارید. به‌ویژه در مورد خانم فریده دیا مادر شما، این برخورد بسیار زیاد و توهین آمیز بوده است که هم در یادداشت‌های علم و هم خاطرات ملکه مادر آمده است.

### تحقیر

اختلافات به جایی می‌رسد که در عرصه خارجی هم بروز و ظهور می‌یابد. شاه از روی حسادت یا رقابت یا بی‌اعتمادی و یا هر انگیزه دیگر به جای احترام به شخصیت شما نزد سفرای خارجی به تحقیر می‌پردازد. علم از قول شما نقل می‌کند که چینی‌ها از رفتار ساده شما که به میان مردم می‌روید و تکبر ندارید خوششان آمده بود و برایشان جاذبه داشت. محمدرضا به جای اینکه این را یک فرصت تلقی کند، آن را تهدیدی علیه خود می‌دید:

«امروز صبح شرفیاب شدم. دعوت سفیر چین را عرض کردم که از شهبانو به عمل آورده بود و در شرفیابی حضور خودشان عرض کرده بود. خیلی خیلی تعجب فرمودند که چطور اولاً شهبانو چیزی به شاهنشاه اظهار نظر فرموده‌اند و ثانیاً چطور به خود اجازه داده است به جای اینکه از رئیس کشور دعوت کند، علی‌حده از شهبانو دعوت می‌کند! فرمودند او را بخواه و بگو بسیار کار بی‌جایی کرده‌اید» (ج ۲: ص ۲۳۸)

### نائب‌الحکومه کویر

شما به‌درستی از حفظ محیط‌زیست و منابع طبیعی و حفظ معماری سنتی و میراث فرهنگی سخن می‌گفتید، اما شاه سرمست و مغرور از حکمرانی خود، شما را به سخره می‌گیرد:

«سر شام رفتم، بحث و گفت‌وگوی اعلی‌حضرت همایونی و علیاحضرت شهبانو بود بر سر اینکه علیاحضرت می‌فرمودند، مناظر طبیعی کشور را به این آسانی خراب نکنید. شاهنشاه می‌فرمودند کشور باید پیشرفت کند و سریع پیشرفت کند. به علاوه اگر یک گوشه خراب می‌شود، من هکتارها جنگل به وجود آورده‌ام. شهبانو می‌فرمودند مگر نمی‌توانید بفهمید که کویر چقدر زیباست؟ شاهنشاه فرمودند تو را نایب‌الحکومه کویر خواهم کرد. خیلی هم سرحال بودند. شهبانو فرمودند این علم و اقبال و پهلبد که اینجا نشسته هستند با من هم عقیده‌اند، جرئت حرف زدن ندارند» (ج ۲: ص ۲۲).

می‌کند، بالاخره این زحمت‌ها را راه می‌اندازند. شاهنشاه خندیدند، ولی ناراحت بودند. سر شام رفتم. صحبت تمام از افغانستان بود و صحبت خصوصی مدعوین، من جمله خود علیاحضرت ملکه پهلوی، ازدواج شاهنشاه، یعنی چه؟ مثل اینکه همه دیوانه شده‌اند» (ج ۳: ص ۱۲۰)

اسدالله علم: «صحبت‌های دیشب فریده خانم را عرض کردم و من جمله اینکه ایشان به من می‌گفتند، دختر من خوشبختانه به تجمل عادت نکرده، (یعنی اینکه می‌تواند طلاق بگیرد). گو اینکه این را بر زبان نیاوردند، ولی معنی آن این بود. فرمودند: زکی! و بعد مفصل صحبت کردیم که چه باید بشود. قرار شد برای این دختره پدرسوخته شوهری پیدا کنیم» (ج ۳: ص ۱۲۱، یکشنبه ۵۲/۴/۳۱)

تاج‌الملوک ملکه مادر: «خیلی امثال عباس پشکل - منظور قره‌باغی - بودند که درجه‌هایشان را زانانشان یا دخترانشان از محمدرضا گدایی می‌کردند. همین سرلشکر نیروی هوایی که این‌ها را پدروان محمدرضا شد و دخترش را به محمدرضا داد از نمونه این فرساق‌هاست. محمدرضا چنان خام این دختره شده بود که او را آورده بود به کاخ و فرح با داشتن چهارتا فرزند به فکر طلاق افتاد. اگر من واسطه نمی‌شدم، حتماً کار به طلاق و آپروریزی می‌کشید» (تاج‌الملوک، ص ۳۶۱)

تاج‌الملوک: «البته چشم فرح هم کور شود که عرضه نداشت شوهرش را حفظ کند (ص ۳۶۲).

تاج‌الملوک: «ماجرای مربوط به سال ۱۳۵۱ بود. فرح هم که حالا ماجرا را کامل فهمیده بود جلو محمدرضا ایستاد و پاهایش را توی یک کفش کرد که الا و بلا باید مرا طلاق بدهی! من در این مورد با محمدرضا صحبت کردم، محمدرضا گفت چه عیب دارد او را طلاق می‌دهم... خلاصه محمدرضا و فرح با هم توافق کردند که به خاطر مصالح مملکت از هم طلاق

نگیرند ولی من بعد با هم کاری نداشته باشند و فقط دوست باشند و بس! محمدرضا با این تصمیم آزادی خودش را به دست آورد و فرح هم کار خودش را می‌کرد (ص ۳۶۴).

اینکه خانم فریده دینا مادرتان در کتاب دخترم فرح (ص ۶۲)، از قول شما نقل می‌کند که «من

برای این خانواده پهلوی حکم گاو را دارم که گوساله‌ای زاییده است» عمق مناسبات آنجا را نشان می‌دهد.

### ساختن کاخ

به هر حال اختلاف نظرهای شما با محمدرضا بسیار است. از جمله مخالفت شما با طرح توسعه حرم امام رضا که می‌گفتید بافت سنتی آنجا را نباید به هم زد، ولی نهایتاً گوش به حرف شما ندادند و بازارهای متصل به حرم را تخریب کردند. حتی در مورد کاخ‌های شاه هم با وی توافق نداشتید:

علم: «علیاحضرت فرموده بودند در زمین‌های اقدسیه یک مهمانسرا برای مهمانان خارجی بسازیم. وقتی به عرض رساندم با عصبانیت رد کردند. موضوع این است که علیاحضرت با ساختمان کاخ برای خودشان، نمی‌دانم به منظور دماغ‌گوزی یا واقعاً «قلبا» مخالفت دارند و شاهنشاه از این امر ناراحت هستند. فرمودند، به

علیاحضرت بگو باید برای خودمان کاخ بسازیم و این کاخ نیاوران را برای مهمان‌ها بگذاریم، همین و بس! آنقدر عصبانی شدند که من دیگر نتوانستم پیرسم کاخ خودتان را کجا و چه جور می‌خواهید بسازید؟» (ج ۴: ص ۱۳۸)

سال ۱۳۴۰-۱۳۳۹ که شاه تمام ذهنش را قوت گرفتن نیروهای ملی و مصدقی گرفته بود و مجلس را تعطیل کرد که آن‌ها بدان راه پیدا نکنند، شما به دیدار جدامیان در تبریز و مشهد رفتید که وضعیت فجیعی داشتند. با این اقدام تابوی عدم تماس با جدامیان شکسته شد و به همت مرحوم دکتر عبدالحسین راجی و حمایت شما مرکزی برای آنان تأسیس شد و رسیدگی به آنان قوت گرفت.

### کانون و ساواک

شما و همفکرانتان سال ۱۳۴۴ کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان را پایه‌گذاری کردید که بعدها محل تجمع و همکاری بسیاری از نویسندگان و هنرمندان رشته‌های مختلف گرافیک و

فیلم و عکس و... شد. درست در همان تاریخ، شاه، حسن پاکروان را که گرایش‌های معتدل و میانه‌روانه داشت از ریاست ساواک برداشت و نعمت‌الله نصیری را به جای وی گماشت که باب شکنجه و سرکوب را باز کرد، روندی که وقتی در سال ۵۶ به بن‌بست رسید، دیگر

چاره‌ای برای رژیم باقی نماند جز اینکه شاه برای نجاتش، خود نصیری را قربانی کند. ترفندی که دیگر اثربخش نشد، اما درباره اثرات این ساواک در سرنگونی رژیم شاه کمتر تأمل شده است. سازمانی که برای حفظ و بقای رژیم تأسیس شده بود چگونه به ضد خود تبدیل شد!

شما بهتر از هرکس در جریان هستید که ساواکی‌ها به رهبری نصیری به کانون پرورش فکری می‌گفتند «لانه زنبور» که به نظر آنان محل تجمع مخالفان و منتقدان حکومت به‌ویژه مارکسیست‌ها شده است. ساواک برخی آثار منتشره کانون را جرم تلقی می‌کرد. کتاب‌های صمد بهرنگی مثل ماهی سیاه کوچولو که کانون چاپ کرد و جایزه برد یا اولدوز و عروسک‌هایش به‌عنوان تبلیغ مبارزه مسلحانه جزو کتب ضاله به شمار می‌رفت و در بازرسی خانه‌ها آن را به‌عنوان مدرک جرم ضمیمه پرونده می‌کردند.

### خیلی جوش زدید

«سر شام رفتم. تصادفاً موضوع (شلوغی) دانشکده کرج مطرح شد. باز شاهنشاه اظهار ناراحتی از طرز فکر دانشجویان فرمودند. علیاحضرت شهبانو فرمودند خیلی جوش زدید، بچه‌های خود ما امروز در مدرسه گفته‌اند درس ما سنگین بود، همه تصمیم گرفته‌ایم در جواب کتبی نصف سؤالات را جواب بدهیم. حال شما خواهید گفت پلیس بیاید آن‌ها را متفرق کند؟ خیلی مطلب قشنگی بود. به هر صورت گاهی چنان که سابقاً هم نوشته‌ام علیاحضرت عامل تعدیل‌کننده هستند، ولی اغلب در اشتباه می‌باشند و تحت تأثیر عوامل اطراف خود هستند که جای افسوس است» (ج ۳: ص ۳۰۶)

### بازدید از زندان

به نوشته هوشنگ نهاوندی دو سال قبل از سقوط رژیم قصد بازدید از زندان اوین را داشتید که مانع شما می‌شوند. مسئله‌ای که بسیاری افراد نمی‌دانند:

«در بهار سال ۱۹۷۷ شهبانو فرح به ارتشبد نصیری پیغام داد که می‌خواهد بدون اطلاع قبلی از زندان اوین بازدید کند و ببیند و بداند که در آنجا چه می‌گذرد و در صورت لزوم با زندانیان نیز گفت‌وگو داشته باشد. در این پیغام گفته شده بود که در این بازدید فقط دو نفر همراهش خواهند بود، رئیس دفتر مخصوصش و سرلشکر علی نشاط. نصیری بسیار ناراحت شد و خواست که تاریخ دقیق این بازدید را بداند. شهبانو پاسخ داد که تاریخ دقیقی نخواهد داد و می‌خواهد سرزده به آنجا برود. رئیس ساواک خطرات این بازدید و احتمال گروگان‌گیری به‌وسیله زندانیان را به میان آورد. شهبانو به وی گفت که همه این خطرات را می‌پذیرد. ارتشبد گفت که طبق مقررات فقط رئیس دولت می‌تواند در موقع بخواهد حتی بدون اطلاع قبلی از همه تأسیسات وابسته به ساواک بازدید کند به هر جا که می‌خواهد برود. آیا اصلاح نخواهد بود که به وی دستور بازرسی زندان اوین

این نگرش به مخالفان نظام منحصر نمی‌شود، در حاکمیت هم جریان‌ها و اشخاصی بودند که همه طیف‌های گوناگون مخالفان و منتقدین خود را با یک چوب می‌راندند و هر منتقد دلسوز و صادقی را تحت عنوان کلی ضدانقلاب طبقه‌بندی می‌کردند. همان‌گونه که در رژیم پهلوی نیز ارگان‌های امنیتی هر منتقدی را به چشم برانداز و ضد رژیم می‌دیدند و با او چنان برخوردی می‌کردند که راهی جز براندازی پیش روی خود نمی‌دید

داده شود؟... پاسخی که به وی پیغام داده شد خشن و صریح بود: «با تمام این احوال من خواهم رفت و می‌خواهم بدانم چه کسی جرئت خواهد کرد که در را به روی شهبانوی ایران باز نکند»

سرانجام با مخالفت شاه این بازدید انجام نمی‌شود. درحالی که سال بعد مجبور می‌شوند در زندان‌ها را به روی صلیب سرخ بین‌المللی باز کنند که گزارش‌هایش به سقوط رژیم کمک کرد (ص ۳۷۲).

### نقش ساواک

از مجموع مسائل فوق و موارد مشابه آن‌ها، برمی‌آید که شما میانه خوبی با ساواک نداشتید و آن‌ها هم از کارهای شما دل خوشی نداشتند. اتفاقاً یکی از عواملی که به آن مطلق‌بینی که گفتیم دامن زد و آن را تشدید نمود همین رفتار ساواک بود.

قبل از انقلاب برخی خویشاوندان من که با شما هم نزدیکی و مراوده داشتند، از تفاوت خلیقات و عملکرد شما با بقیه درباریان چیزهایی می‌گفتند، اما من که آن زمان دانشجویی مخالف حکومت شده بودم، داوری آن‌ها را باور نمی‌کردم. چرا؟ سیطره‌ای که سازمان امنیت بر همه چیز پیدا کرده بود، و تلاش می‌کرد این سیطره را دوچندان بیش از آنکه واقعیت داشت نمایش دهد، اجازه نمی‌داد کسی جز خشونت و ارعاب و سرکوب چیزی دیگر را ببیند. حضور و بروز روزافزون ساواک در همه‌جا آن قدر زیاد بود که مهم‌ترین ویژگی حاکمیت، همین وجه امنیتی آن شده بود. وقتی آقای پرویز تائبی - که حتی اسمش هم مخفی بود - به‌عنوان مقام امنیتی در تلویزیون ظاهر می‌شد و از عملیات شناسایی و سرکوب مخالفان با آب و تاب پرده برمی‌داشت چنان اقتداری از حاکمیت نمایش می‌داد که ذهن و چشم و دل همه را پر می‌کرد و دیگر جایی برای دیدن اقدامات مثبت باقی نمی‌گذاشت. شایع بود که اگر سه نفر دور هم جمع شوند، یکی حتماً مأمور ساواک است. تصور عموم این بود که همه چیز تحت کنترل و اراده مقامات امنیتی است. اگر فعالیتی فرهنگی، رسانه‌ای، هنری یا علمی خوبی هم وجود داشت، به دیده شک به آن نگاه می‌شد، حداکثر به‌عنوان سوپاپ اطمینان تلقی می‌شد که ساواک آن را طراحی کرده تا مخالفان را شناسایی کند یا از انفجار نارضایتی جلوگیری کند، حتی حضور دکتر شریعتی در حسینیه ارشاد، حضور استاد مطهری در دانشگاه، یا دکتر بهشتی و باهر در تدوین کتاب‌های درسی وزارت فرهنگ، یا انتشار مجله فردوسی، رنگین کمان، سخن، کتاب هفته و... حتی فعالیت‌های دارالتبلیغ اسلامی در قم هم از جانب بعضی در همین قالب سوپاپ و ترفندهای حاکمیت تفسیر می‌شد تا چه رسد به اقدامات فرهنگی اجتماعی که توسط شما و نزدیکانتان صورت می‌گرفت؛ البته اکنون به‌واسطه اسناد

و آثاری که بعد از انقلاب منتشر شد روشن است که خود شما نیز تا حدی در چنبره همین سازمانی که برای حفظ حکومت ایجاد شده بود گیر کرده بودید، حتی اقدامات اصلاحی برای

جلب منتقدین که شاه هم آن‌ها را تأیید می‌کرد به مانع ساواک برمی‌خورد. سال‌های آخر که قرار شده بود برای تعدیل فضای دانشگاه، طرحی با عنوان گفت‌وشنود آزاد استادان با دانشجویان اجرا شود و قدری فضا بازتر شود و خود شاه هم پیگیرش بود، دکتر جلال متین از آخرین کنگره آموزشی رامسر یاد می‌کند که وقتی گزارش ناموفق بودن این طرح مطرح شد، شاه علت را می‌پرسد. قبل از اینکه مخاطب جواب بدهد، شما پاسخ می‌دهید: «بعضی استادان به من گفته‌اند که اگر با دانشجویان به گفت‌وشنود بپردازیم، ساواک ما را می‌گیرد». با این پاسخ دیگر شاه هم دنبال مطلب را نمی‌گیرد (مجله ایران‌شناسی، سال ششم، ص ۸۶۴).

فروردین ۱۳۵۳ حدود هفت ماه بود که من در سلول‌های انفرادی کمیته ضدخرابکاری بودم و بازجویی‌ها ادامه داشت. یک روز صبح زود به دستور بازجوی محترم یعنی جناب هوشنگ مرا از سلول بیرون کشیدند و به اتاق ۲۱ دور فلکه آوردند. هوشنگ با قیافه عصبی باز هم شروع به تهدید کرد که باید بروی اتاق حسینی (اتاق مخصوص شکنجه) و... و تا حرف‌هایت را زنی همین

بساط خواهد بود. بعد بی‌مقدمه شروع کرد بدویسراه گفتن به مادرم و هم‌زمان کاغذی از کشوی میزش درآورد و از دور نشان داد: «رفته نامه به شهبانو نوشته، فکر کرده شهبانو می‌تواند برای تو کاری بکند. می‌خواهی نامه را بخوانی؟ هیچ‌کس غیر از من، حتی شهبانو نمی‌تواند کاری برای تو بکند. نامه مادرت را هم می‌دهند به من. هر جا بروند آخرش تو با من طرفی. تو هم تا حرف زنی همین‌جا می‌مانی. ممکن است من از اینجا بروم، ولی تو تا ابد خواهی ماند تا حرف‌هایت را بزنی».

چند روزی بود به اتاق حسینی (شکنجه‌گر)

## ”

**شاید بشود گفت  
به‌ظاهر با دو شخصیت  
یا کاراکتر روبه‌رو  
هستیم. یکی فرح دیبا  
که پدرش را در نه‌سالگی  
از دست داد و مادرش  
با سختی تلاش کرد  
هزینه‌های زندگی را  
تأمین کند و با کمک  
برادرش، فرح خانم را  
حمایت کرد تا برای ادامه  
تحصیل به پاریس برود  
و در آنجا با روشنفکران  
منتقد حکومت مراوده  
پیدا کند و بعد هم  
می‌کوشد برخی از آن‌ها  
را دعوت به کار کند  
و مسئولیت‌هایی به  
آن‌ها بدهد. یکی هم  
علی‌احضرت شهبانو  
فرح که سومین همسر  
رسمی شاهنشاه  
ایران و تدارکچی  
جشن‌های ۲۵۰۰ ساله  
و نایب‌السلطنه و ملکه  
مادر شاه آینده شده  
است**

رفته بودم، ولی آن روز پس از آن حرف‌ها، باز مرا به اتاق حسینی فرستاد و پس از پذیرایی با پاهای آش و لاش به سلولم برگرداند. در این هفت ماه از خانواده‌ام و وضعیت بیرون زندان

هیچ خبری نداشتم، ولی آنجا فهمیدم آن‌ها سخت در تلاش بوده‌اند. چند روز بعد درحالی که پاهایم پانسمان بود و به‌سختی راه می‌رفتم، صبح اول وقت، مرا با چشم بسته از سلول به ساختمان اداری بیرون کمیته بردند و بعد از یک ساعت سرپا نگه‌داشتن، پشت در بسته‌ای بردند که دریچه کوچکی روبه‌روی صورتم باز شد و ناگهان مادر و برادرم را دیدم که گریان و پریشان در آن‌سوی دریچه ظاهر شدند، درحالی که نمی‌توانستند بدن و پاهای مرا ببینند. این دیدار فقط با سلام و علیک و یکی دو جمله احوالپرسی به‌سرعت پایان یافت. احساس کردم آن‌ها از این دیدار راضی شده و آرامشی پیدا کردند. از برخورد و نگاهشان دریافتم که آن‌ها از زنده بودن من مطمئن و خوشحال شدند.

بعدها که با خصوصیات بازجوی بیشتر آشنا شدم، علی‌رغم ادعایش که خیلی خودش را همه‌کاره نشان می‌داد، حدس زدم که نامه مادرم به شما این دیدار را بر بازجو تحمیل کرده است. ادامه شکنجه در روزهای بعد از ملاقات هم نشان داد که ملاقات با خانواده با روال طبیعی بازجویی همخوانی نداشت و با اراده و انتخاب بازجو نبود. فشار بیرونی بود و او با تشدید فشار روی من می‌خواست آن امتیاز دادن اجباری را ختنی کند.

در خاطرات علم آمده است که یازدهم آذرماه ۵۳ شما سفری به مناطق کویری داشتید و حتی در سبزواری زادگاه من، برای تشویق و جلب همکاری مردم در پاک کردن زباله‌ها، خودتان پیشاپیش پیشاهنگان، راه افتاده‌اید و به زباله جمع کردن پرداختید که برای همه عجیب بود و می‌توانست در جلب افکار عمومی بسیار مؤثر باشد. درحالی که سال قبل از آن مأموران ساواک بعد از دستگیری من در تهران، در منزل ما بست نشسته بودند و بسیاری از همشهریان مرا که سری

به آنجا زده بودند دستگیر کرده بودند و بی‌جهت ماه‌ها در کمیته مشترک نگه داشتند. بسیاری خانواده‌های معروف و خوشنام شهر به این بلیه گرفتار شدند. طبیعی بود که اقدامات شما در برابر اعمال ساواک رنگ می‌باخت. خبرهای سرکوب و شکنجه و زندان‌ها اجازه نمی‌داد کسی از اقدامات شما در مورد جدامیان، مادران و نوزادان، کودکان، حفظ میراث فرهنگی، تئاتر و ساخت مراکز هنری فرهنگی حمایت کند.

سال ۵۴ که از دست بازجو خلاص شدم و به زندان عمومی رفتم با تحلیل شواهد و قرائن محدود و همفکری با دوستان به این نتیجه رسیدیم که ساواک با رویه‌های شما در تضاد است و برای گروه گل‌سرخی هم پرونده‌سازی کرده و آن‌ها را متهم به نقشه ترور شما کرده تا این پیام را به شما و حداقل شاه بدهد که این کسانی که شهبانو از فعالیت آن‌ها حمایت می‌کند، خرابکارند و قصد جان خود ایشان را دارند تا دستش در بگیرو ببندها بازتر شود.

شما و همفکرانتان  
سال ۱۳۴۴ کانون  
پرورش فکری کودکان و  
نوجوانان را پایه‌گذاری  
کردید که بعدها محل  
تجمع و همکاری  
بسیاری از نویسندگان  
و هنرمندان رشته‌های  
مختلف گرافیک و  
فیلم و عکس و... شد.  
درست در همان تاریخ،  
شاه، حسن پاکروان را  
که گرایش‌های معتدل  
و میانه‌روانه داشت از  
ریاست ساواک برداشت  
و نعمت‌الله نصیری را  
به جای وی گماشت که  
باب شکنجه و سرکوب  
را باز کرد؛ روندی که  
وقتی در سال ۵۶ به  
بن‌بست رسید، دیگر  
چاره‌ای برای رژیم باقی  
نماند جز اینکه شاه برای  
نجاتش، خود نصیری را  
قربانی کند

خود نیز در مواردی از اثرات آن مصون نمانده است. این تجربه زیست شما می‌تواند یکی از بزرگ‌ترین سرمایه‌ها و فرصت‌ها برای مردم ما شود.

امروز بسیاری مردم جهان از مستبد و دیکتاتور نفرت دارند، اما نمی‌دانند چگونه یک مستبد ساخته می‌شود. آیا استبداد یک فرد است که با تغییر او همه چیز دگرگون می‌شود؟ یا یک مناسبات و سیستم و حتی فرهنگ و تفکر است که زایش دارد و می‌تواند، حتی یک مبارز علیه استبداد را به مستبدی دیگر تبدیل کند. شاه جوانی که روزی قوام‌السلطنه را نخست‌وزیر کرد تا مسئله آذربایجان را حل کند، چند سال بعد چنان مغرور شد که با یک نصیحت خیرخواهانه او برآشف و او را

طرد و خانه‌نشین کرد. روزی نخست‌وزیری دکتر مصدق را به پیشنهاد مجلس پذیرفت، اما بعد از چندی، او را به حصر ابدی انداخت و نامش را از کتب تاریخ و رسانه‌ها حذف کرد. امروز نیاز به روان‌شناسی و جامعه‌شناسی قدرت و استبداد و دیکتاتوری داریم و نه پراکندن نفرت و خشونت و تکرار تجربه‌ها و شما در این زمینه تجربه بزرگی دارید.

اگر جای شما بودم، اینک که دیگر نه از آن ساواک خبری هست و نه از آن دربار تجربه زیستی خود را چنان که بوده و نه چنان که مصالح اقتضا می‌کند، بیان می‌کردم و به‌ویژه مکانیسم و چگونگی برخی مسائل مهم حکومتی را تشریح می‌کردم و برای این نسل و نسل‌های بعد آگاهی و آموزشی اساسی به جای می‌گذاشتم. با خود می‌اندیشیدم که به هر حال من سیری را طی کردم و شاهد بسیار چیزها بودم، تجربه من اکنون در سن بالای هشتادسالگی می‌تواند برای همه نسل‌های بعدی و سایر ملل مفید باشد. از تکرار فاجعه جلوگیری کند و به دانش بشری عمق بیشتری ببخشد.

۱- با گفتن واقعیات درون نظام، تصور یکپارچگی در مورد حاکمیت و یا هر جریان سیاسی دیگر را به چالش می‌کشیدم و به مخالفان رژیم پهلوی گوشزد می‌کردم که چگونه از این تضادها می‌توانستند بهره بگیرند و هزینه کمتری بپردازند.

۲- نشان می‌دادم قدرت یک شبکه است نه یک فرد، یا ابزار یا جایگاه، در این شبکه عوامل متعددی نقش ایفا می‌کنند. تبیین می‌کردم که چگونه چاپلوسان و متملقین مقامات بالا را تحت نفوذ خود می‌گیرند و منتقدان دلسوز را به حاشیه می‌برند.

۳- چگونه رأس قدرت به‌خاطر ضعف‌هایی که دارد از منتقدان هراس پیدا کرده و به متملقان میدان می‌دهد و این مناسبات به کجا می‌انجامد.

۴- نشان می‌دادم که شاه چگونه برای مقابله با منتقدان به ارکان‌های امنیتی و سرکوب نیازمند شد و چه‌بسا قدرت خود را وامدار آنان می‌شمرد و لذا توان برخورد با خلفاتشان را نداشت.

۵- نقش ارکان‌های امنیتی در ایجاد فساد و انحطاط دستگاه حاکمه و سرانجام سرنگونی آن را باز می‌کردم. تجربه بزرگ رژیم پهلوی را در این زمینه برای مردم ایران و سایر ملت‌ها روشن می‌کردم.

۶- توضیح می‌دادم که چگونه پهلوی و سازمان امنیتش اصلاحات نیم‌بند مرا هم برتافت و برای نصایح خیرخواهانه من هم گوش شنوایی نداشت و به سمتی رفت که دیگر راهی به‌جز سرنگونی‌اش وجود نداشت.

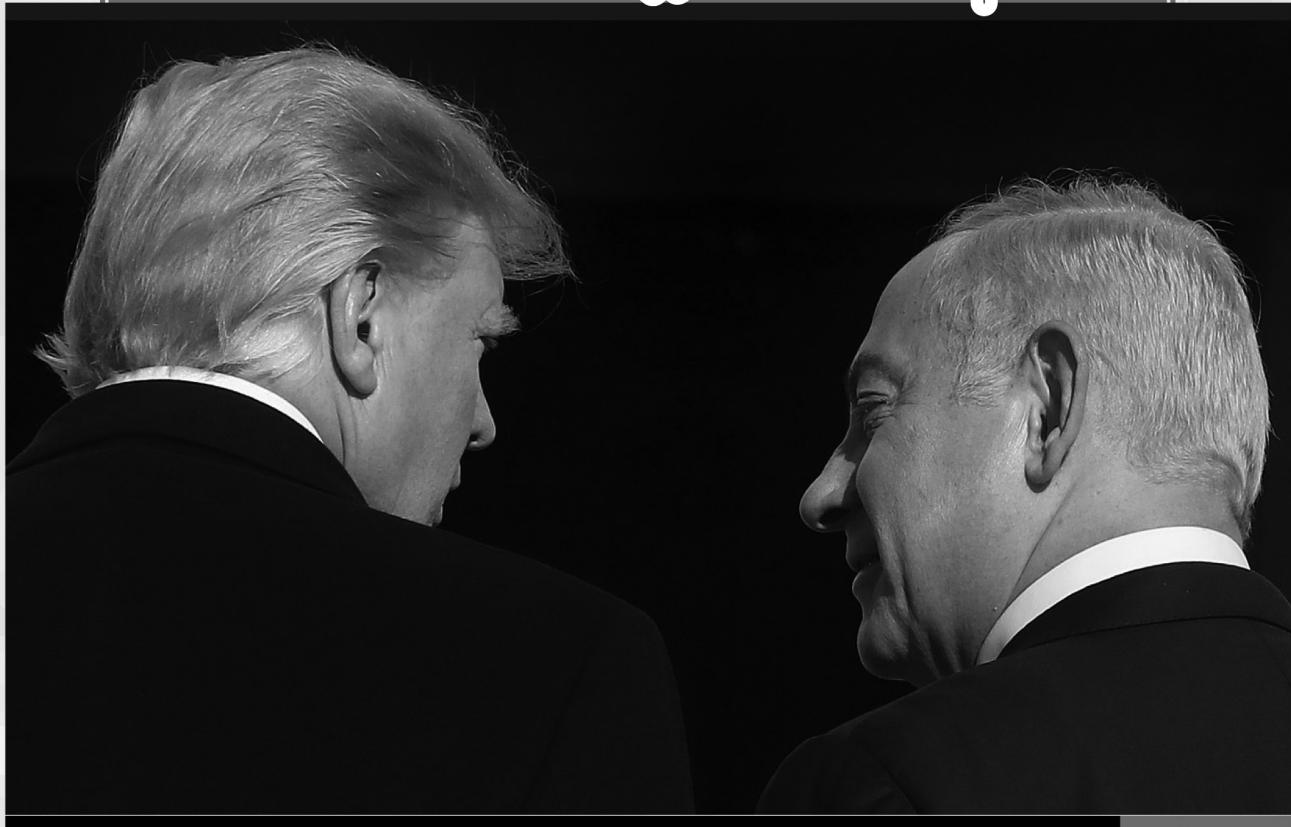
۷- به هر حال با شفاف کردن تجربه خود، راه را برای روان‌شناسان اجتماعی و جامعه‌شناسان اندیشمند باز می‌کردم که درباره شیوه بازتولید استبداد و فرهنگ استبدادی و مناسبات آن، دستاوردهای عمیق‌تر و واقعی‌تری داشته باشند. بی‌شک این کار برای رضا هم درس بزرگی است که جا پای پدر نگذارد. چنین دستاوردی برای همه قدرتمندان و مردم جهان، خواندنی، اثرگذار و درس‌آموز خواهد بود.

راستی یادم رفت بگویم و فکر می‌کنم لازم است بگویم مشارکت فعال شما در تدارک جشن‌های ۲۵۰۰ ساله، آن هم به آن شکل که همه لوازم و تأسیسات و تدارکات آن وارداتی باشد، از اشتباهات شما بود. این جشن‌ها جدا از مردم برگزار شد و به خیلی امثال من قاطعیت مبارزه با رژیم داد. اگر من جای شما بودم، حداقل به جای انواع غذاها و تزئینات و تأسیسات خارجی همه را از تولیدات داخلی تهیه می‌کردم که جشن ایرانی، نمایشگاه کالاها و برندهای خارجی نشود. ■

#### منابع:

- ۱- دیبا فرح، کهن دیبار.
- ۲- اسدالله علم، یادداشت‌های روزانه، به کوشش حسینقلی علیخانی، ۷ جلد.
- ۳- نهانندی هوشنگ، ایوبماتی، محمدرضا پهلوی آخرین شاهنشاه، ترجمه دادمهر، شرکت کتاب (فرانسه)، ۱۳۹۲.
- ۴- پهلوی محمدرضا، پاسخ به تاریخ، ترجمه حسین ابوترابی، ۱۳۷۱.
- ۵- پهلوی محمدرضا، مأموریت برای وطن، ۱۳۵۰.
- ۶- دیبا فریده، دخترم فرح، ترجمه احمد پیرانی، نشر به‌آفرین، ۱۳۷۹.
- ۷- تاج‌الملوک آیرملو، خاطرات ملکه مادر، تاریخ شفاهی، ۱۳۸۰.

# چشم انداز سیاست خارجی



در بخش دوازدهم گفت‌وگو با محمد احمدی، درباره رابطه نتانیاهو و ترامپ صحبت کرده‌ایم و می‌خوانید که چطور عواقب تندروی‌های این دو می‌تواند حتی به صلح منجر شود. تلاش‌های نتانیاهو برای هدایت ترامپ به سوی خروج از برجام، بلوف گزینه نظامی علیه ایران و چگونگی ورود جان بولتون به تیم ترامپ و اخراج او، از دیگر مطالب خواندنی این گفت‌وگو هستند. در سال ۱۹۶۳ جان اف کندی در سخنرانی در یکی از دانشگاه‌های آمریکا راه‌های برپایی صلح جهانی و کم کردن هزینه‌های نظامی و هسته‌ای در مقابله با روسیه را بیان کرد. در ادامه نیز نقدی بر فیلم مرد ایرلندی را می‌خوانید که گوشه‌ای از تاریخ آمریکا را روایت می‌کند و در آن به برخی از انگیزه‌های ترور کندی اشاره دارد. نادیا مراد دختر ایزدی که توانست از دست داعش فرار کند، شرح مصائب و اتفاقاتی که بر او در دوران اسارت داعش گذشته را در کتاب «آخرین دختر» شرح داده است. پروین امامی این کتاب را معرفی کرده و می‌نویسد نادیا با تنی زخمی تصمیم گرفت زنده بماند تا دختران و زنانی را نجات دهد که آغاز هر جنگ، پایان خوشبختی آن‌هاست. نادیا مراد برای اطلاع‌رسانی درباره خشونت جنسی در جنگ‌ها برنده جایزه صلح نوبل شده است.

فلسطین سرزمین خون و قیام

محمد احمدی



آیین‌های رو به رنج ققنوس‌ها

پروین امامی





# فلسطین سرزمین خون و قیام

## فراز و نشیب کنش متقابل اسرائیل و امریکا در باره جنگ با ایران

### بخش دوازدهم

در دوازدهمین بخش از گفت‌وگو با دکتر محمد احمدی درباره فلسطین، ایشان به عواقب تدرروی‌های تیم نتانیاھو-ترامپ اشاره کرده و نشان می‌دهد چگونه اسرائیل اسیر وسواس جنگ با ایران شده است. همچنین توضیح کاملی درباره سایه سنگین نتانیاھو بر سیاست خارجه امریکا ارائه می‌دهد. گفتنی است مطالب این مجموعه تاکنون در هیچ کتابی منتشر نشده و تحقیقات ایشان مبتنی بر مستندات در منابع جدید و دست‌اول است که این گفت‌وگوها را بسیار خواندنی و مشتاقانی در میان نخبگان ایرانی دست و پا کرده است.

کنار کشیدن از برجام اختلاف بود. وزیر دفاع وقت، جیمز ماتیس<sup>۱</sup> و وزیر خارجه وقت، رکس تیلرسون<sup>۲</sup> می‌گفتند برجام ایده‌آل نیست، اما به‌خوبی کار می‌کند و با هماهنگی اروپایی‌ها می‌توان آن را محکم‌تر هم کرد. سفیر فرانسه در امریکا می‌گفت: اروپایی‌ها فکر می‌کردند ترامپ به خرابکاری‌هایش ادامه خواهد داد، اما درنهایت، از قرارداد اتمی خارج نمی‌شود، چون طبق معمول، همه سیاستمداران در حین تبلیغات، با موقعی که حکومت می‌کند، متفاوت هستند.

برای تحقق جنگ باید دولت‌های تدررو و هماهنگ با یکدیگر در اسرائیل و امریکا حاکم باشند. زمانی که برنامه شلدون ادلسون سرمایه‌دار صهیونیست امریکایی برای روی کار آوردن ترامپ به نتیجه رسید، نتانیاھو نیز که با اتکا بر حمایت‌های ادلسون بر سر کار آمده بود، امیدوار شد که جنگ علیه ایران تحقق یابد. ترامپ از همان ماه‌های اول ریاست‌جمهوری خود، برجام را قراردادی وحشتناک توصیف کرد که امریکا باید از آن خارج شود. تعدادی از مشاوران او در کابینه تلاش کردند تا او را از الغای قرارداد منصرف کنند و به مذاکره مجدد برای تبدیل برجام به قراردادی سخت‌گیرانه ترغیب کنند. اروپایی‌ها نیز این سیاست را دنبال کرده‌اند، گرچه اقدامات ترامپ در تنش‌آفرینی، مانند خروج از برجام و ترور سردار سلیمانی، آن را بی‌معنا کرده، زیرا ایران را به سمت مخالف سوق داده است. درگیری‌های نظامی ایران و امریکا در سال ۱۳۹۸ مانند سرنگونی پهباد پیشرفته و حمله موشکی به پایگاه امریکا، باعث اعتماد به نفس بیشتری در میان ایرانیان شده است.

### سیر وقایع منجر به خروج امریکا از برجام چه بود؟

ترامپ وزیر خارجه خود، تیلرسون را در مارس ۲۰۱۸ از کابینه اخراج کرد. مک‌مستر<sup>۳</sup>، مشاور امنیت ملی، نیز در همان ماه کناره گرفت. وزیر دفاع ماتیس هم نه ماه بعد مجبور به خروج از کابینه شد. رئیس وقت سازمان سیا، مایک پمپئو<sup>۴</sup> پست وزارت خارجه را گرفت. او که قبلاً به‌عنوان نماینده کنگره از کانزاس، به ضدیت با ایران شهرت داشت، اکنون مهم‌ترین علمدار دولت امریکا علیه ایران تلقی می‌شود. مشاور امنیت ملی جدید ترامپ، جان بولتون بود که مدتی قبل از آن با طرح خود ترامپ را تشویق به ترک برجام کرده بود. اکنون مشخص بود که مأموریت بولتون در پست جدید، نابود کردن قرارداد اتمی است.

البته کاخ سفید هنوز به‌طور رسمی اظهار می‌کرد که مذاکرات جدید را بر خروج از برجام ترجیح می‌دهد. برایان هوک<sup>۵</sup> که از اوایل دولت ترامپ در وزارت خارجه حضور داشت، مأمور بود در تماس با مقامات اروپا، برجام را

### آیا کارنامه نتانیاھو در مورد ایران، در دوران ترامپ بهتر از دوران اوباما بوده است؟

نتانیاھو پیش از هر نخست وزیر دیگر اسرائیل بر مسند قدرت بوده و حتی بن‌گوریون مؤسس اسرائیل را نیز پشت سر گذاشته است. محور تلاش‌های او در این سال‌ها «مقابله با ایران بوده» اما او در دو انتخابات بی‌نتیجه سال ۲۰۱۹ برای بقای خود جنگید، آن هم با رقیبانی که برخی از آن‌ها از سال‌ها پیش، به شدت با جنگ طلبی او علیه ایران مخالفت کرده‌اند. برخی از مقامات اسرائیل، از جمله این مخالفان می‌گویند رئیس‌جمهور امریکا که اسرائیل این همه روی او سرمایه‌گذاری کرده و به او امید بسته، فردی دمدمی مزاج است و احتمال دارد در مورد ایران تغییر موضع بدهد. نتانیاھو در مصاحبه‌ای در آگوست ۲۰۱۹ پاسخ داد که ممکن است ترامپ هم مثل اوباما برای پرهیز از جنگ، در پی قراردادی هسته‌ای با ایران باشد «اما این بار، ما توانایی خیلی بیشتری برای اعمال نفوذ داریم». نیویورک‌تایمز گزارشی از تلاش نتانیاھو برای درگیر کردن امریکا در یک جنگ آخرالزمانی علیه ایران ارائه می‌دهد.<sup>۱</sup>

دونالد ترامپ وارث قراردادی شد که سازمان‌های جاسوسی امریکا می‌گفتند به‌خوبی کارش را در جهت نظارت بر برنامه اتمی ایران انجام می‌دهد، اما نقشه‌های نظامی دوران اوباما برای حمله به ایران هم به دست ترامپ افتاد. او در اولین نطق خود در کنگره، طی یک جمله، هم به لحن تهدیدآمیز امریکا علیه ایران بازگشت و هم تملق اسرائیل را گفت: «من تحریم‌های جدیدی علیه نهادها و اشخاص حامی برنامه موشک‌های بالستیک ایران وضع کرده‌ام و اتحاد ناگسستی مان با کشور اسرائیل را تحکیم کرده‌ام». در کابینه ترامپ بر سر

طوری گسترش دهد که موشک‌های بالستیک ایران و حمایت ایران از سازمان‌های مخالف اسرائیل شامل حماس و حزب‌الله را محدود کند. این محدودیت‌ها در طرح مشترکی بین آمریکا و اروپا روی کاغذ آمد که بازرسی سخت‌گیرانه‌تر از تأسیسات هسته‌ای را نیز شامل می‌شد.

اما درست زمانی که هوک از تصورات خود درباره امکان شکل‌گیری یک توافق جدید سخن می‌گفت، بازیگران دیگری نیز در واشنگتن حضور داشتند که فشار می‌آوردند تا آمریکا به‌طور کلی از برجام خارج شود. آنان نمایندگان تانیاهو و برخی کشورهای عرب حوزه خلیج فارس بودند. اکنون برخی مقامات فرانسوی و آلمانی حاضر در آن گفت‌وگوها می‌گویند همه مذاکرات هوک با آن‌ها برای اصلاح برجام، یک ظاهرسازی پیچیده و داستان‌سرایی بود. سفیر فرانسه در آمریکا می‌گوید دولت فرانسه به این نتیجه رسید که برایان هوک در این سیستم، هیچ جایگاه سیاسی ندارد. یک مقام دولت ترامپ پاسخ می‌دهد که ترامپ با چند ماه مهلتی که برای اصلاح برجام به اروپاییان داد، احساس سخاوت می‌کرد، اما معنایش این نبود که سخاوت او نامحدود باشد.

در همین زمان، تانیاهو ادعا کرد در ژانویه ۲۰۱۸ موساد در یک عملیات مهم توانسته ده‌ها هزار سند، فیلم و عکس را از انباری در حومه تهران بریابد. به قول او این اسناد تاریخچه مخفی تلاش ایران برای دستیابی به بمب هسته‌ای را نشان می‌داد. بعداً رئیس موساد گفت هدف این عملیات برقراری بازرسی سخت‌گیرانه بود تا بازرسان آژانس

بین‌المللی انرژی اتمی مطلع شوند که ایرانیان مواد هسته‌ای را در کجا مخفی کرده‌اند و آن مواد را نابود کنند.

اما تانیاهو در پی دستاوردهای خیلی بزرگ‌تری از این ماجرا بود: او می‌خواست ترامپ را متقاعد کند که از برجام خارج شود. اکنون تانیاهو اذعان دارد که ترامپ حتی قبل از انتخاب خود به ریاست جمهوری، به او قول داده بود قرارداد اتمی را باطل خواهد کرد، اما او دنبال راهی بود تا ترامپ را مصمم به اجرای این تصمیم کند. در مارس ۲۰۱۸ تانیاهو در ملاقات با ترامپ، رونس اسناد ادعایی را

به وی نشان داد و از آن‌ها نتیجه گرفت که ایران در طی دو دهه، درباره برنامه اتمی خود دروغ گفته است.

تانیاهو در اواخر آوریل ۲۰۱۸ در تلویزیون اسرائیل ظاهر شد تا نتایج عملیات موساد را به همه نشان دهد، اما بسیاری از ناظران در ایالات متحده، این را تلاش‌های لحظه آخری تانیاهو برای شکل دادن به تصمیم ترامپ تلقی می‌کردند. با این حال، تیم

این دو نفر هماهنگ شده بودند: مقامات امریکایی و اسرائیلی ترتیب یک گردهمایی خبری مشترک در واشنگتن با حضور چهار نفر را دادند تا از یک طرف، تانیاهو و رئیس موساد، عملیات جاسوسی خود و نتایج آن را فاش کنند و از طرف دیگر، پمپئو اهمیت این نتایج را شرح دهد و ترامپ آن را توجیهی بر لزوم خروج آمریکا از برجام معرفی کند.

حالا که تصمیم‌ها گرفته شده بود فقط باید به اروپایی‌های خوش‌خیال که هنوز مشغول مذاکره به تصور نجات قرارداد اتمی بودند، ابلاغ می‌شد. دو هفته پیش از اعلام خروج آمریکا از برجام، امانوئل مکرون، رئیس‌جمهور فرانسه، میهمان رسمی کاخ سفید بود. ترامپ خود را علاقه‌مند به مکرون نشان می‌داد و رسانه‌ها نیز از روابط فردی فوق‌العاده بین این دو نفر خبر می‌دادند. در مراسمی نمایشی، همسران آن‌ها یک نهال بلوط فرانسوی را در چمن کاخ سفید کاشتند. مکرون در توثیت خود، از این درخت به‌عنوان پیوند طرفین یاد کرد. ترامپ در ملاقات خصوصی به مکرون گفت که اکنون او اولین کسی است که از تصمیم آمریکا برای خروج از برجام مطلع می‌شود، اما مکرون برای تغییر موضع وی پاسخ داد که مذاکرات با برایان هوک موفق بوده و در حال ثمر دادن است. جالب اینکه ترامپ با شگفتی پرسید «برایان هوک دیگر کیست؟». ظاهراً ترامپ از مذاکرات بین آمریکا و اروپا در این باره خبری نداشت. مدتی بعد درخت فرانسوی کاشته‌شده در کاخ سفید خشک شد، درست همان‌طور که سستی رابطه طرفین در ماجرای حفظ برجام مشخص شد.

## نقش تندروها مانند جان بولتون در خروج از برجام چه بود؟

اگر به سال اول دوران ترامپ برگردیم، درمی‌یابیم که برنامه مشاوران او از ابتدا با تدروی همراه بود. استیو بنون<sup>۱</sup> که در آن زمان، نفوذ زیادی بر ترامپ داشت، به جان بولتون<sup>۲</sup> متوسل شد تا راهبرد جدیدی علیه ایران تدوین کند. بولتون در آن هنگام، سمتی در کابینه نداشت و تنها به‌عنوان یک مشاور سابق امنیت ملی در دولت جرج بوش، مفسر فاکس نیوز و نماینده سابق آمریکا در سازمان ملل شناخته می‌شد. از نظر بنون، بولتون می‌توانست ترامپ را متقاعد کند که سیاست وی در مورد ایران ناکافی است و به او دل و جرئت بدهد تا روشی سخت‌تر در پیش گیرد. بولتون در دولت بوش، یکی از معماران تغییر رژیم در عراق بود. سپس در دوران اواما نیز، نه تنها از لغو قرارداد برجام بلکه فراتر از آن، از لزوم سرنگونی طرف مقابل قرارداد، یعنی حکومت ایران دم می‌زد.

به قول نیویورک‌تایمز، بولتون به درخواست استیو بنون، سندی در این باره تنظیم کرد تا در دولت مطرح شود، اما این سند بیشتر شبیه یک طرح بازاریابی بود، نه راهبرد عملیاتی. مثلاً معلوم نبود که پس از خروج آمریکا از برجام چه خواهد شد. توصیه دیگر او این بود که پس از تعیین سیاست جدید آمریکا، اسرائیل باید به ایران حمله کند. اما اینکه پس از آن چه خواهد شد معلوم نبود. بولتون در زمانی که مذاکرات اتمی با ایران در جریان بود، در رسانه‌ها چندین بار گفته بود که هیچ جایگزینی برای جنگ وجود ندارد. او کمی قبل از انعقاد برجام، مطلبی در نیویورک‌تایمز با این عنوان نوشت: «برای جلوگیری از بمب ایرانی، ایران را بمباران کنید». او در سال ۲۰۱۶ اعلام کرد که تنها راه حل درازمدت برای قضیه ایران، تغییر رژیم است.<sup>۳</sup>

بولتون دیدگاه‌های خود در این باره را در گردهمایی‌های سالانه مجاهدین خلق در پاریس مطرح می‌کرد: یعنی همان گروهی که از ده‌ها سال پیش، در پی سرنگونی حکومت در ایران بوده است. او بیش از یک دهه با مجاهدین خلق رابطه نزدیک داشت و برای سخنرانی در میان آنان پول می‌گرفت. در گردهمایی ژوئیه ۲۰۱۷ بولتون اصرار داشت: سیاست جدید واشنگتن برای ثمر دادن باید فقط تغییر رژیم باشد و با دو سال کار در این زمینه، به هدف خود در ایران خواهیم رسید. سخنان او باعث ذوق‌زدگی حاضران شد. بار دیگر، بولتون در همایش مارس ۲۰۱۸ به مجاهدین خلق قول داد در چهلین سال انقلاب، همراه با یکدیگر جشن سرنگونی را در تهران خواهند گرفت.

سرانجام در همان ماه، بولتون به سفارش تندروها وارد کابینه شد و شتاب به‌سوی جنگ آغاز شد. کمی پس از تعیین بولتون به‌عنوان مشاور امنیت ملی، ترامپ در مه ۲۰۱۸ از برجام خارج شد که به زنجیره‌ای از یک بحران فزاینده در روابط بین‌المللی منجر شد و رویارویی هسته‌ای را دوباره به صحنه آورد. ترامپ تحریم‌های اقتصادی را در آوریل ۲۰۱۸ اعلام کرد با این هدف که صادرات نفت ایران را کاهش دهد. در مه ۲۰۱۹ بولتون از پنتاگون خواست نقشه‌ای برای تهاجم به ایران با حضور ۱۲۰ هزار نیروی امریکایی را طراحی کند. سیر وقایع پس از این شتاب گرفت: حمله مشکوک به نفت‌کش‌ها در نزدیک تنگه هرمز، توقیف نفت‌کش ایرانی در جبل الطارق توسط انگلیس، حملات اسرائیل به عراق و سوریه با ادعای هدف‌گیری نیروهای ایران و سرانجام، ترور سردار سلیمانی. ایران نیز چند واکنش نظامی نشان داد: در ۲۰ ژوئن ۲۰۱۹ ایران یکی از بزرگ‌ترین پهپادهای ارتش آمریکا به ارزش ۲۲۰ میلیون دلار را بر فراز تنگه هرمز سرنگون کرد.<sup>۴</sup>

سپس رئیس موساد، ایران را مسئول حملاتی در منطقه خلیج فارس توسط سپاه پاسداران و گروه‌های مرتبط دانست. همچنین ایران در واکنش به اقدامات آمریکا و متحدانش، یک نفت‌کش

بولتون در دولت بوش، یکی از معماران تغییر رژیم در عراق بود. سپس در دوران اواما نیز، نه تنها از لغو قرارداد برجام بلکه فراتر از آن، از لزوم سرنگونی طرف مقابل قرارداد، یعنی حکومت ایران دم می‌زد

انگلیسی را در نزدیکی تنگه هرمز توقیف کرد و پایگاه آمریکا در عراق را هدف حمله موشکی قرار داد.

اما بدترین نتیجه برای آمریکا و متحدانش این بود که ایران قدم به قدم، محدودیت‌های حاصل از برجام را از دوش خود برداشت و به برنامه هسته‌ای خود توسعه داد؛ البته ترامپ و مشاورانش این اقدامات ایران را دلیلی بر غیرقابل اعتماد بودن این کشور دانستند. اما آن‌ها باید پیش‌بینی می‌کردند که پس از خروجشان از برجام، چه نوع مسائلی پیش خواهد آمد. یک مقام امریکایی به نیویورک‌تایمز گفت یک سال قبل از خروج آمریکا از قرارداد اتمی، سازمان سیا یک برآورد سرتی از پیش‌بینی واکنش ایران در صورت اقدام تند آمریکا در این باره را به مقامات ارائه کرد. نتیجه این برآورد، ساده‌انگارانه بود؛ عناصر تندرو در ایران قدرت بیشتری خواهند گرفت و میانه‌روها را کنار خواهند زد و ایران تلاش خواهد کرد با قطع ارتباطات دیپلماتیک، حمله‌ای را در خلیج فارس، عراق یا جای دیگری در منطقه آغاز کند.

ایلان گلدنبرگ<sup>۱۳</sup> از مقامات ارشد پنتاگون در دوران اوپاما، از خاطرات خود در سال‌های پیش از قرارداد اتمی می‌گوید. او آن دوره را به یک بازی بر اساس بلوف طرف‌های درگیر تشبیه می‌کند: اسرائیل می‌خواست دنیا باور کند که روزی به تأسیسات هسته‌ای ایران حمله خواهد کرد گرچه هنوز تصمیم آن را نگرفته است. آمریکا می‌خواست دنیا باور کند که آماده حمله به ایران برای جلوگیری از دستیابی

آن به بمب هسته‌ای است، اما این را به‌عنوان یک گزینه روی میز نگه داشته است. ایران نیز می‌خواست دنیا بداند که به یک قدرت هسته‌ای تبدیل شده، اما تصمیمی برای ساخت بمب ندارد. خروج ترامپ از برجام، بار دیگر این بازی را به شکل جدیدی احیا کرد. به نوشته نیویورک‌تایمز، این بار رئیس‌جمهور آمریکا درباره قدرت خود لاف می‌زند اما مشخص شده که تمایلی به استفاده از آن ندارد، زیرا دریافته که ممکن است اوضاع منطقه از کنترل خارج شود. وزیر خارجه ایران در آگوست

۲۰۱۹ در سخنرانی خود در استکهلم گفت: ترامپ نمی‌تواند انتظار داشته باشد که خودش غیرقابل پیش‌بینی باشد، اما دیگران قابل پیش‌بینی باشند. به تعبیر او، پیش‌بینی ناپذیر بودن متقابل است و به هرحومرج خواهد انجامید.

**آیا راهبرد آمریکا در مورد ایران با انتخابات آمریکا ارتباط دارد؟**

«هدف ترامپ از فشار اقتصادی بر ایران،

کشیدن دولت آن به پای میز مذاکره است تا قراردادی مطابق خواست آمریکا برای توقف دائمی برنامه هسته‌ای ایران، و محدودکردن نقش منطقه‌ای و قدرت موشکی آن بسته شود. اما این قمار ترامپ فقط وقتی ممکن است فایده‌ای داشته باشد که قبل از انتخابات سال ۲۰۲۰ آمریکا نتیجه دهد وگرنه، احتمالاً رئیس‌جمهور دیگری بر سر کار خواهد آمد که کمتر تندرو باشد و عجله‌ای برای درگیر شدن با ایران نداشته باشد، حتی اگر خود ترامپ دوباره انتخاب شود و ایران تا آن زمان، برنامه‌های خود را ادامه دهد. او دیگر انگیزه‌ای مانند امروز برای فشار بر ایران نخواهد داشت. زیرا به‌طور کلی، رؤسای جمهور آمریکا فقط برای انتخاب در دور دوم باید به حامیان خود (در اینجا دلسون و ایچک) امتیاز بدهند و پس از آن نیازی به این کار ندارند. از سوی دیگر، بعید است نتانیاهو تا آن دوران، نخست‌وزیر اسرائیل بماند یا نگران انتخاب مجدد خود باشد.

تام دانیلون<sup>۱۴</sup>، مشاور امنیت ملی در دولت اوپاما، با این استدلال که آمریکا در دوره اوپاما توانست با نوعی قرارداد صلح، از هراس جنگ و اشاعه تسلیحات اتمی جلوگیری کند، برجام را دارای منافع بزرگ برای آمریکا می‌داند؛ البته ایران نیز با این اهداف مشکلی نداشت. اما خروج آمریکا از برجام، هراس را به آمریکا و اسرائیل بازگرداند. در اوضاع پرتنش کنونی، هر نوع محاسبه غلط آن‌ها می‌تواند فضای انتخابات آمریکا، امنیت اسرائیل، نیروهای منطقه‌ای آمریکا، خطوط کشتیرانی،

معاملات نفتی، بازارهای بورس و فضای مجازی را به هم بریزد و جامعه آمریکا را در جنگی فاجعه‌بار درگیر کند.

**افکار عمومی ایرانیان درباره خواسته‌های آمریکا از ایران چگونه است؟**

«امریکا این استدلال را مطرح کرده که اگر پول کمتری به خزانه ایران وارد شود، دولت ایران مجبور خواهد شد برای کاستن از مشکلات مردم خود، هزینه کمتری صرف حزب‌الله و سایر گروه‌های مرتبط در خاورمیانه

کند؛ البته سازمان‌های جاسوسی آمریکا می‌گویند حمایت مالی و نظامی ایران از این نوع گروه‌ها در سال‌های اخیر کم شده و سران عربستان و امارات باید خوشحال باشند که نفوذشان در آمریکا در دوران ترامپ زیاد شده و ثمراتی هم داشته است.

با وجود گزارش سازمان‌های جاسوسی آمریکا، دو شگفتی در این قضیه به چشم می‌خورد: یکی اینکه توان نظامی و نفوذ منطقه‌ای ایران در همین دوران، بیشتر شده و بر نگرانی‌های متحدان آمریکا افزوده

است. دیگر اینکه نظرسنجی‌ها نشان می‌دهد اکثر مردم ایران از نقش منطقه‌ای این کشور حمایت می‌کنند. نظرسنجی‌های طراحی شده توسط مرکز مطالعات امنیتی و بین‌المللی دانشگاه مرلند<sup>۱۵</sup> بارها در طی سال‌های اخیر از طریق مؤسسات حرفه‌ای سنجش افکار انجام داده تا سیر افکار عمومی در ایران را به دور از تبلیغات داخلی و خارجی، برای پژوهشگران بین‌المللی آشکار کند.<sup>۱۶</sup>

برای نمونه، در آگوست ۲۰۱۹ از ایرانیان پرسیده شد که با توجه به وقایع اخیر بین ایران، آمریکا، انگلیس و کشورهای خلیج فارس، در مورد پهپادها، تانکرها و سایر کشتی‌ها، رفتار ایران باید چگونه باشد (سؤال ۲۶ از فایل PDF در سایت مرکز فوق). حدود ۷۷ درصد شرکت‌کنندگان پاسخ دادند در صورت تخلف از مرزهای دریایی و هوایی ایران، یا حمله به یک کشتی یا هواپیمای ایرانی، این کشور باید مرتکب‌ترین را تشبیه کند تا احتمال چنین وقایعی در آینده کاهش یابد. همچنین پرسیده شد آیا از نظر شما، فعالیت‌های سپاه پاسداران در منطقه خاورمیانه باعث امنیت بیشتری برای ایران شده است (سؤال ۲۷). در مه ۲۰۱۹ حدود ۷۵ درصد مردم و سپس در آگوست ۲۰۱۹ حدود ۸۰ درصد مردم پاسخ مثبت داده‌اند. نیز وقتی درباره درس‌های برجام از ایرانیان پرسیده شد (سؤال ۵۰)، در ژانویه ۲۰۱۸ حدود ۶۷ درصد و سپس در مه ۲۰۱۹ حدود ۷۰ درصد شرکت‌کنندگان پاسخ دادند که تجربه برجام نشان می‌دهد امتیاز دادن ایران به قدرت‌های خارجی، ارزش ندارد، زیرا ایران نمی‌تواند اطمینان یابد که آن قدرت‌ها به تعهدات خود در قرارداد پایبند خواهند بود.

وقتی در مه ۲۰۱۹ درباره توسعه برنامه موشکی ایران پرسیده شد (سؤال ۵۲)، حدود ۹۲ درصد شرکت‌کنندگان، آن را برای ایران مهم یا تا حدودی مهم دانستند. نیز پرسیده شد به نظر شما آیا ساختن موشک‌های پیشرفته، باعث کاهش یا افزایش احتمال حمله سایر کشورها مثل آمریکا یا اسرائیل به ایران خواهد شد (سؤال ۵۳). در مه ۲۰۱۹ حدود ۶۱ درصد پاسخ دادند احتمال حمله به ایران کاهش می‌یابد و حدود ۲۲ درصد گفتند تأثیری بر آن نخواهد داشت. همچنین پرسیده شد آیا ایران باید نقش منطقه‌ای خود را افزایش یا کاهش دهد (سؤال ۵۷). در مه ۲۰۱۹ حدود ۶۶ درصد طرفدار افزایش آن، حدود ۱۸ درصد هوادار حفظ آن در سطح موجود و حدود ۱۱ درصد طرفدار کاهش آن بودند. وقتی درباره نیروهای ایران در سوریه پرسیده شد (سؤال ۵۹)، در مه ۲۰۱۹ حدود ۶۱ درصد پاسخ دادند ایران باید نیروی نظامی خود را در آنجا حفظ کند.

**آیا روابط نزدیک نتانیاهو با ترامپ، ثمراتی در بین یهودیان اسرائیل و آمریکا داشته است؟**

«مشکلات کنونی باعث نزدیک شدن آمریکا و اسرائیل شده است. نتانیاهو که زمانی خود را در مبارزه آشکار با اوپاما می‌دید، اکنون از روابط

**در اوضاع پرتنش کنونی، هر نوع محاسبه غلط آن‌ها می‌تواند فضای انتخابات آمریکا، امنیت اسرائیل، نیروهای منطقه‌ای آمریکا، خطوط کشتیرانی، معاملات نفتی، بازارهای بورس و فضای مجازی را به هم بریزد و جامعه آمریکا را در جنگی فاجعه‌بار درگیر کند**





پایگاه امریکایی عین‌السدیس از واکنش نظامی ایران

«» در ژوئن ۲۰۱۹ ترامپ نقشه‌ای برای واکنش نظامی علیه ایران به انتقام سرنگونی پهباد گران‌قیمت خود در نظر داشت، اما با نوید ساختن تدریجی متوجه خود، آن را در آخرین دقیقه لغو کرد. این باعث نگرانی در میان تدریجی‌های ضد ایرانی در اسرائیل و آمریکا شد. آن‌ها دریافتند که ترامپ در نهایت، عزم و اراده مقابله نظامی با ایران را ندارد. تدریجی‌ها می‌توانستند که دو شریک دیگر محور ضد ایرانی، یعنی عربستان و امارات، نرم شدن موضع ترامپ در قبال ایران را نشانه‌ای از لزوم تغییر موضع خودشان تلقی کنند تا در برابر ایران تنها نمانند. عربستان و امارات قبلاً بشدت در دولت ترامپ لابی می‌کردند تا موضع سرسختانه‌ای در قبال ایران بگیرد و از برجام خارج شود. ولی امارات در ۲۰۱۹ از کاهش نقش نظامی خود در جنگ یمن پرده برداشت تا از مناقشه‌اش با طرفداران ایران در یمن بکاهد. امارات همچنین نمایندگانی را به تهران فرستاد تا درباره امنیت دریایی منطقه مذاکره کنند. در عربستان نیز اختلاف نظر میان بن‌سلمان تدریجی با پادشاه هوادار مذاکره با ایران در گرفته است. در ۳ ژانویه ۲۰۲۰ ترامپ دستور ترور سردار سلیمانی را صادر کرد و ایران در ۸ ژانویه واکنش نظامی خود را با حمله به پایگاه آمریکا در عین‌الاسد عراق نشان داد. به فاصله کوتاهی پس از حمله ایران، کنگره آمریکا تصمیم گرفت اختیارات جنگی رئیس‌جمهور برای درگیری نظامی با ایران را سلب کرده و منوط به مجوز کنگره کند. سناتورها و نمایندگان کنگره، از جمله برخی از جمهوری خواهان هم حزبی با ترامپ، در پی حمله ایران برآشفته شدند که چگونه اقدام سنسجیده ترامپ در ترور سلیمانی، آمریکا را به سرعت در آستانه یک جنگ با ایران قرار داده است. وقتی ترامپ با لحنی آشتی‌جویانه اعلام کرد آماده صلح است و واکنش نظامی به ایران نشان نخواهد داد، آن‌ها نفس راحتی کشیدند اما پاسخ سؤال‌های خود از کاخ سفید را در این زمینه که چطور کار به اینجا کشید، نگرفتند. ترامپ برای آنکه فشار را از دوش خود بردارد، اعلام کرد که نیروهای امریکایی در حملات موشکی ایران صدمه ندیده‌اند.

اما مقامات کاخ سفید می‌گویند ترامپ مرتباً جلوی آن‌ها به بولتون متلک می‌گفت. مثلاً: «بگذار حدس بزنم. تو می‌خواهی به همه آن‌ها (مخالفان آمریکا) حمله اتمی بکنی.» ترامپ به مرور دریافت که بولتون باعث عصبی شدن رهبران کشورهای دوست، به‌جز محور ضد ایرانی می‌شود.<sup>۱۷</sup> ایران نیز از حضور بولتون ناخشنود بود. ظریف وزیر خارجه بارها از تهدیدات «تیم ب» علیه ایران انتقاد کرده بود. منظور او بی‌بی (تانیاهو)، بولتون، بن‌سلمان (ولیعهد عربستان) و بن‌زائد (ولیعهد امارات) بود. ظریف کمی پس از برکناری بولتون گفت که همه دنیا به‌جز این چند نفر، نفس راحتی خواهند کشید. بعداً وقتی بولتون می‌خواست با افشاکاری خود در جریان استیضاح ترامپ، انتقام خود را از او بگیرد، ترامپ تویتهای جدیدی برای رسوا کردن او فرستاد از جمله: «آدمی که سال‌ها پیش توانست به‌عنوان سفیر (امریکا) در سازمان ملل تأیید بگیرد، و از آن زمان برای هیچ چیز دیگری تأیید نشده، به من برای شغلی التماس می‌کرد که تأیید سنا را لازم نداشته باشد و من آن را به او دادم، با اینکه خیلی‌ها می‌گفتند آقا این کار را نکن. و بعد وقتی آن شغل را گرفت، در تلویزیون از مدل لیبی اسم برد.»<sup>۱۸</sup> منظور از مدل لیبی، هجوم آمریکا و متحدانش به یک کشور مسلمان برای سرنگونی حکومت آن است. ترامپ در تویتهای دیگری می‌گوید: «بولتون اشتباهات زیادی در دوری‌های خود داشت و اخراج شد، چون اگر به حرف او گوش می‌دادم تا حالا در جنگ جهانی ششم هم درگیر شده بودیم. وقتی او اخراج شد، فوراً دست به نوشتن کتابی جنجالی و دروغ زد. این‌ها مسائل محرمانه امنیت ملی است. چه کسی چنین کاری می‌کند؟». منظور از جنگ جهانی ششم، چند جنگی بود که بولتون برای تغییر حکومت در ایران، عراق، سوریه، لیبی و ونزوئلا خواهان آن بود. آرزوی او برای سرنگونی رژیم‌های عراق و لیبی یک بار در سال‌های قبل محقق شده بود. **تفسیر تدریجی‌ها از بی‌میلی ترامپ برای برخورد نظامی با ایران چگونه بود؟**

خود با ترامپ حتی برای بقای سیاسی خود سود می‌جوید. تبلیغات گسترده تانیاهو و رسانه‌های همسو، باعث محبوبیت ترامپ بین اسرائیلی‌ها شده و مقرر حزب لیکود در تل‌آویو، پوستر بزرگی از تانیاهو و ترامپ را در کنار هم نصب کرده است. سوی دیگر این ساختمان، پوستری از تانیاهو در کنار پوتین رئیس‌جمهور روسیه را نشان می‌دهد. این نشانه‌ای از اتکای تانیاهو به روابط خارجی‌اش است تا بتواند از بحران فساد و بلاتکلیفی در انتخابات اسرائیل، جان سالم به در برد. به قول یک مقام اسرائیلی، ترامپ با یک حرکت نامطلوب می‌تواند باعث شکست تانیاهو در انتخابات بشود. وضعیت در میان یهودیان آمریکا متفاوت است. درست در زمانی که ترامپ خود را این‌قدر در آغوش تانیاهو نشان می‌دهد، نظرسنجی‌ها نشان از پشت کردن اکثر یهودیان آمریکا به این دو نفر دارد. روزنامه هآرتس با استناد به نظرسنجی یک بنیاد یهودی امریکایی می‌گوید چند دلیل برای نارضایتی فزاینده یهودیان آمریکا از این دو وجود دارد.<sup>۱۵</sup> اولین علت، حمایت تانیاهو از ترامپ و سیاست‌های اوست. سپس قدرت گرفتن نیروهای راست‌گرا و مذهبی در سیاست‌های اسرائیل، رفتارهای اسرائیل با فلسطینی‌ها، توسعه شهرک‌سازی در کرانه باختری، و کنار زدن یهودیان سکولار اسرائیل از صحنه است. اکثر یهودیان آمریکا حامی راه‌حل دو کشور مجزا در فلسطین هستند؛ یعنی حداقل بخشی از شهرک‌ها باید برچیده شود تا کشور مستقل فلسطینی در کرانه باختری مستقر گردد؛ البته اکثر یهودیان از وجود اسرائیل حمایت می‌کنند، اما حدود یک‌سوم یهودیان آمریکا می‌گویند بین خود و اسرائیل، چندان پیوندی یا اصلاً پیوندی احساس نمی‌کنند. فقط ۲۴ درصد یهودیان آمریکا در سال ۲۰۱۶ به ترامپ رأی دادند و اکثریت قاطع، طرفدار دموکرات‌ها بودند. اما به قول روزنامه نیویورک تایمز، ترامپ پشتیبانی از اسرائیل را نوعی آزمون برای یهودیان آمریکا معرفی کرده است. او می‌گوید یهودیان مخالف با سیاست‌های وی، هم به اسرائیل و هم به قوم یهود، بی‌وفایی می‌کنند. علت اخراج بولتون از کابینه ترامپ چه بود؟ ترامپ در ۱۰ سپتامبر ۲۰۱۹ جان بولتون، سومین مشاور امنیت ملی خود در طی دو سال حکومت را با یک تویتهای، از کاخ سفید اخراج کرد. ترامپ گفت او و سایر اعضای کابینه با بسیاری از پیشنهادهای بولتون بشدت مخالف بودند. مسائل ایران و سوریه در صدر این فهرست بود و بولتون دقیقاً نظرات تانیاهو را دنبال می‌کرد. البته از ابتدا انتخاب او برای این پست عجیب به نظر می‌رسید، چون شعار ترامپ «اولویت برای آمریکا»<sup>۱۶</sup> بود یعنی توجه به مسائل داخلی و تجاری آمریکا، نه دخالت در کشورهای دیگر. ترامپ از قبل، شیفته برنامه‌های متعدد فاکس نیوز با حضور بولتون بود و علاوه بر سفارش اسرائیل و حامیانش، این در انتخاب او به‌عنوان مشاور امنیت ملی تأثیر داشت.



مریم رجوی با جان بولتون (دوم از چپ) در کنفرانس مجاهدین خلق

یک قدرت بزرگ تا وقتی می‌تواند تأثیرگذار باشد که کشورهای دیگر را در تعلیق میان بیم و امید نگه دارد تا آن‌ها همواره در این اندیشه باشند که چه کنیم تا نظر مثبت آن را جلب کنیم و مانع اقدامات مخرب آن شویم. قدرت گذشته آمریکا بر اساس همین سیاست تعلیق در بیم و امید بود و اکنون که آمریکا همه کارت‌های خود را بازی کرده است، قدرت آن رو به افول می‌رود. ■

### پی‌نوشت:

1. <https://www.nytimes.com/2019/09/04/magazine/iran-strike-israel-america.html?fbclid=IwAR2eCCBLxDn-r6mJrgdLnxN-JpUA6St3YeZ1VxUcPYAQFvpGAI7iXCgQ4A-uw>
2. James Mattis
3. Rex Tillerson
4. McMaster
5. Mike Pompeo
6. Brian Hook
7. Steve Bannon
8. John Bolton
9. <https://www.ccn.com/thank-god-donald-trump-fired-john-bolton/>
10. [https://en.wikipedia.org/wiki/2019\\_Iranian\\_shoot-down\\_of\\_American\\_drone](https://en.wikipedia.org/wiki/2019_Iranian_shoot-down_of_American_drone)
11. Ilan Goldenberg
12. Tom Donilon
13. Center for International & Security Studies at Maryland (CISSM)
14. <https://ciissm.umd.edu/research-impact/publications/iranian-public-opinion-under-maximum-pressure>  
<https://www.iranpoll.com/publications/maximum-pressure>
15. <https://www.haaretz.com/us-news/.premium-netanyahu-s-embrace-of-trump-driving-u-s-jews-away-from-israel-survey-shows-1.8495710>
16. America First
17. <https://www.pbs.org/newshour/politics/what-led-up-to-trumps-firing-of-john-bolton>
18. <https://www.ccn.com/thank-god-donald-trump-fired-john-bolton/>
19. <https://www.nytimes.com/2020/02/12/opinion/iran-us-trump.html>
20. Yaakov Peri

ناکام مانده، اما حتی اگر موفق هم می‌بود، این حملات پراکنده نمی‌تواند جایگزین کاری باشد که روی زمین انجام می‌شود.

تهدید به جنگ می‌تواند یک بلوف یا یک حقه انتخاباتی باشد که نتانیاها برای افزایش آرا به نفع خود، لازم دارد. اما وقتی رئیس‌جمهور آمریکا رغبتی به جنگ ندارد و نخست‌وزیر اسرائیل در فکر سود بردن از تهدید جنگ است، می‌توان انتظار داشت که هیچ جنگی در خاک ایران روی نخواهد داد. یاکوف پری،<sup>۱۰</sup> رئیس سابق شین‌بت، سال‌ها سخنان نتانیاها درباره تهدید ایران و تعبیر آخرالزمانی او را زیر ذره‌بین خود دنبال کرده است. پری می‌گوید: «وقتی بی‌بی (نتانیاها) پشت تریبون کنش (پارلمان) می‌رود تا سخنرانی کند، ما مشغول یک بازی شمارش می‌شویم و شرط می‌بندیم که او چند بار نام ایران را بر زبان خواهد آورد. امروزه بی‌بی با طلسم خود سعی می‌کند تا این موضوع را در فهرست مشکلات دنیا نگه دارد، تا ترامپ را عمیقاً در آن درگیر کند، تا عقاید خود را در گوش دیگران فرو کند و نشان دهد که او پیشگوی سرنوشت تلخی است که درباره آن هشدار داده بود».

لئون پانتا که در زمان افسول رابطه بین او با ما و نتانیاها، در پست ریاست سازمان سیا و وزارت دفاع خدمت کرده بود، اکنون اعتقاد دارد که خطری از جانب دیگر در پیش رو است. او می‌گوید: «اگر به نظر برسد که ایالات متحده هر چه را که اسرائیل در هر زمینه‌ای می‌خواهد، اجرا خواهد کرد، آنگاه به نظر من ایالات متحده اهرم‌های خود را از دست می‌دهد. هدف اساسی ما باید حفاظت از منافع امنیت ملی ما باشد. منافع ایالات متحده در چیست؟ بله، ما دوست و متحد اسرائیل هستیم، اما به نظر من همیشه باید رابطه را به شکلی نگه داریم که به تصویر بزرگ‌تر در آن منطقه توجه کنیم و اینکه برای حفظ صلح در آنجا چه کاری لازم است.» به نظر من به شکل مشابه، آمریکا همه اهرم‌های خود علیه ایران را خرج کرده و دیگر کار مؤثری باقی نمانده که ایران به امید جلوگیری از آن، نرمش نشان دهد.

بعداً پنتاگون به مرور اعلام کرد که تعداد فزاینده‌ای از سربازان آمریکایی در حمله ایران دچار آسیب مغزی شده‌اند. نیویورک تایمز از سیاست خبری دولت ترامپ درباره این آسیب‌دیدگان انتقاد کرده است.<sup>۱۹</sup>

سانسور اخبار نظامی و عدم شفافیت از زمان جنگ اول آمریکا علیه عراق در سال ۱۹۹۱ خط‌مشی ارتش آمریکا بوده تا رسانه‌ها باعث شکستن روحیه سربازان و مردم نشوند. آمار رسمی از سربازان آمریکایی با آسیب مغزی در جنگ‌های این کشور از ۲۰۰۱ به این سو، بیش از ۴۱۳ هزار نفر بوده، اما معلوم نیست چه تعداد از این آسیب‌ها منجر به مرگ یا معلولیت دائمی شده است. گزارش فوق می‌گوید واقعیت درباره آسیب جنگ‌ها به مردم آمریکا گفته نمی‌شود، گرچه این می‌تواند ناشی از عدم توانایی ارتش در تشخیص صدمات به خود باشد.

اما در واقع، صدمه اصلی به راهبردهای آمریکا بود. از یک سو، ایران توانست سیستم دفاعی آمریکا در مهم‌ترین پایگاهش در منطقه را فلج کند. رؤسای جمهور آمریکا همواره می‌گفتند همه گزینه‌ها در مورد ایران روی میز است، از جمله گزینه نظامی. اکنون این حرف فقط یک گزاره‌گویی به شمار می‌رود. از سوی دیگر، نتانیاها دریافت که ترامپ اهل جنگ با ایران نیست و اگر اسرائیل به تتهایی وارد جنگ با ایران شود، سرنوشتی مشابه پایگاه عین الاسد خواهد داشت و گنبد آهنین نیز نمی‌تواند از اسرائیل دفاع کند. در واقع تدریجی‌های این دو نفر، برخلاف خواست ایشان، باعث کنار رفتن گزینه‌های نظامی و افزایش شانس صلح شده است.

### آیا نتانیاها دست از تهدید نظامی ایران برداشته است؟

«حضور نتانیاها بیش از یک دهه بر تصمیم‌گیری‌های آمریکا درباره ایران سنگینی کرده و او برای خود، مأموریتی ایدئولوژیک قائل است که هنوز به ثمر ننشسته است. اسرائیل که یک دهه قبل، برای کشاندن آمریکا به رویارویی با ایران، از حمله خود علیه این کشور دم می‌زد، بار دیگر از احتمال جنگ سخن گفته است. برخلاف بوش و او با ما که از ترس عواقب پیش‌بینی نشده چنین جنگی، تلاش می‌کردند مانع آن شوند، اسرائیلی‌ها تصور می‌کنند ترامپ جلو نتانیاها را نخواهد گرفت. اما با توجه به مخالفت‌های داخلی، به نظر می‌رسد اسرائیل از جنگ علیه اهداف موجود در خاک ایران منصرف شده و به جای آن، صدها حمله پراکنده به سوریه کرده تا مراکز نیروهای ایرانی و حزب‌الله... را هدف قرار دهد. گاهی نیز به مراکز حشدالشعبی در عراق حمله کرده که به ادعای آن، پایگاه موشک‌های ایرانی برای استفاده در سوریه بوده است. بسیاری از حملات هوایی اسرائیل به سوریه با دفاع موشکی،

# مرد ملت و فرزند زمانه خود

سخنرانی جان اف کندی در دانشگاه امریکن<sup>۱</sup> واشنگتن دی سی، ۱۰ ژانویه ۱۹۶۳

برگردان: محمد عربی

ترتیب آن را داده بود بی اهمیت تلقی کرده و با آن همراه نشود. نقش منفی امینی در کنسرسیوم در این محاسبات جبهه ملی بی تأثیر نبود. مصدق، خود اما تا حدی با امینی همدلی داشت و قبل از کودتا نیز با او در موارد سیاسی مهمی مشورت می کرد. این نقل قول امینی از مصدق که سه بدشانسی خود از سقوط ترومن واتلی در امریکا و انگلیس و مرگ استالین برمی شمارد، بسیار مشهور است. به قدرت رسیدن کندی با نیروی جوانی و خلاقیت سیاسی در ایران در آغاز با واکنش سرخم کردن شاه در مقابل طوفان و بی اعتنائی جبهه ملی روبه رو شد. سخت ترین تصمیم در تاکتیک سرخم کردن شاه، اما تقسیم اراضی خود بود. به همین دلیل در خاطرات علم، خوشحالی شاه از مرگ کندی را می خوانیم. «پدرسوخته عجیبی که اگر زنده می ماند، سلطنت ما را بر باد می داد». نهضت آزادی اما دچار اشتباه محاسباتی نشد و با نوشتن نامه ای به جان اف کندی سعی کرد در معادلات سیاسی ایران تأثیر گذارد. این نامه در میانه سال ۱۹۶۳ نوشته شد و کندی در زمستان همان سال ترور شد. والدین کندی ایرلندی بودند و کندی پس از سخنرانی معروف ۲۳ ژوئیه خود در میدان برلین و نزدیک دیوار آن، در حالی که مردمی که در سمت دیگر برلین و در بخش شرقی آن برای او هورا می کشیدند (علی رغم ممانعت پلیس آلمان شرقی) بلافاصله به ایرلند سرزمین واقعی خود رفت و در گفت و گو با مردم در دوبلین به تبار ایرلندی خود اشاره کرد.

اسکورسیزی در فیلم مرد ایرلندی به طور صریح به فرانک شیرین (با بازی رابرت دنیرو) اشاره می کند که تبار ایرلندی دارد و به طور ضمنی و از طریق جملات بوفالینو (با بازی جو پشی) به کندی اشاره می کند که او نیز تبار ایرلندی دارد. شاه با موج سواری، اصلاحات امریکایی را به نام خود رقم زد و بر جان پرفرت و ضد امریکایی ایرانیان روح تازه ای دمید. در دهه ۶۰ شمسی و از همان آغاز به صورت مارپیچی این نفرت به اوج رسید. واژه تحریم برای اولین بار پس از اعدام حبیب القانین صاحب دو ساختمان پلاسکو و آلومینیم شنیده شد که در ۲۰ اردیبهشت ۱۳۶۰ انجام شد. دو چهره معروف انقلاب طالقانی و منتظری و هانی الحسن، نماینده سازمان آزادیبخش، تلاش زیادی کردند که این اعدام که تبعات سیاسی وخیمی داشت صورت نگیرد، اما موفق نشدند. اینکه آیا تحریم نتایج مثبت یا منفی برای ایران داشته است با دو پاسخ متضاد و از دو منظر متفاوت روبه رو شده است. اما در اینکه دیوار بین ایران و امریکا را بلندتر کرده است هر دو گروه اتفاق نظر دارند، هر چند احساس نسبت به این دیوار هم در دو گروه بسیار متفاوت است. واکنش تحریم ایران، اما منجر به آن شد که تسخیر سفارت امریکا در آبان همان سال برخلاف دفعات قبلی تسخیر سفارت مورد پذیرش مقامات بلند پایه ایران قرار گیرد.

سخنرانی کندی در دانشگاه امریکن به این سبب به فارسی برگردانده شد که کندی می خواست در راستای منافع ملی امریکا هزینه های ننگین نظامی و هسته ای را کاهش داده و مملکت را به سوی صنایع داخلی (Domestic Industry) سوق دهد تا عقب ماندگی در این موارد را از ژاپن و اروپا جبران کند. همان طور که می دانیم یکی از ویژگی های دولت پنهان (Deep State) در امریکا دامن زدن به جنگ سرد و تقویت مجموعه نظامی-صنعتی است که آیزنهاور آن را (military Industry Complex) یا MIC می نامید. گفته می شود از آنجا که کندی در این امر جدیت داشت او را ترور کردند.

دهه ۶۰ شمسی و دهه ۶۰ میلادی بین دهه ۶۰ میلادی و دهه ۶۰ شمسی دهه فاصله است؛ این دهه ۶۰ در امریکا و هم در ایران ادبیات خاص خود را دارد. دهه ۶۰ امریکا دوره کندی و دهه ۶۰ ایران دوره انقلاب است. هر دو دوره طوفانی بود و این جمله معروف شاه که در مقابل طوفان باید سر خود را خم کنیم تا طوفان بگذرد و بعد از طوفان سر خود را مجدداً راست بگیریم، اشاره به دوره کندی دارد. شاه و کندی متقابلاً از هم متنفر بودند. اصولی که شاه بعداً آن ها را انقلاب سفید نامید تا حدی تحمیلی از ناحیه کندی و علی امینی نخست وزیری بود که با حمایت او سرکار آمد. این اصول تلفیقی از سوسیالیسم ملایم اصلاحات ارضی تا فدرالیسم کاملاً امریکایی را شامل می شد. برخلاف دو مداخله امریکا به نفع شاه در ۱۹۴۸ (غائله آذربایجان) و ۱۹۵۳ (کودتا) کندی آشکارا در مقابل او قرار داشت. چهره های جدیدی مانند حسن ارستجانی و محمد درخشش الهام دهنده این موج جدید بودند. بدبینی شدیدی که نسبت به امریکا پس از کودتا به وجود آمده بود سبب شد که جبهه ملی آزادی رهبران خود را از زندان که نخست وزیر جدید



## سخنرانی جان اف کندی در دانشگاه امریکن

(با اجازه) ریاست محترم دانشگاه جناب آقای اندرسون، اعضای محترم هیئت مدیره و هیئت امنا و همکار قدیمی سناتور باب ببرد که مدرک دانشگاهی خودش را طی سال‌ها تلاش در دانشکده حقوق کسب کرده است. این در حالی است که من {مدرک افتخاری خود} را در طول این ۳۰ دقیقه سخنرانی برای شما خانم‌ها و آقایان محترم کسب می‌کنم.

جای بسی خوشحالی است که افتخار شرکت در مراسم دانشگاه امریکن را پیدا کرده‌ام. مراسمی که کلیسای متودیست که توسط اسقف جان فلجهورست<sup>۱</sup> بنیان‌گذاری شده، ترتیب داده است. این دانشگاه ابتدا در سال ۱۹۱۴ توسط وودرو ویلسون<sup>۲</sup> افتتاح شد. با اینکه این دانشگاه، دانشگاهی نوپا و جوان است، اما تاکنون توانسته به اهدافی که اسقف هورست مدنظر داشته برسد، اهدافی که عموماً مرتبط با مطالعه تاریخ و امور عمومی و وابسته به مسائل شهری، مانند راه‌اندازی کسب و کار و تاریخ‌سازی است؛ کلیسای متودیست به دلیل حمایت از این مؤسسه آموزش عالی که هدفش ارائه خدمات آموزش به همه کسانی است که علاقه به یادگیری دارند مستقل از اینکه دارای چه رنگ پوست و کیش و آئینی هستند - شایسته تقدیری ملی است و من در اینجا از تمام کسانی که امروز در این مراسم فارغ‌التحصیل می‌شوند صمیمانه تقدیر می‌کنم.

زمانی آقای پروفیسور وودرو ویلسون<sup>۳</sup> گفت هر کسی که از این دانشگاه فارغ‌التحصیل می‌شود می‌بایست هم مرد ملت خود و هم فرزند زمانه خویش باشد. من مطمئن هستم که مردان و زنانی که افتخار فارغ‌التحصیلی از این مؤسسه را پیدا می‌کنند، با تمام وجود از استعدادهایشان برای افزایش سطح خدمات عمومی و پشتیبانی عمومی بهره خواهند گرفت.

جان ماسفیلد<sup>۴</sup> در تقدیر از دانشگاه‌های انگلیسی نوشته بود «تتها تعداد اندکی از مکان‌های زمینی را می‌توان یافت که زیباتر از دانشگاه باشند». من فکر می‌کنم که این جمله امروزه نیز همچنان درست است. منظور او از مکان‌های زمینی، مناره‌ها و برج‌ها و یا محوطه‌های سرسبز و دیوارهای پوشیده از پیچک نبوده در واقع اشاره او به شکوه و جلال دانشگاه بوده است، جایی که به قول او تنفر از جهل و ندانستن به محرکی برای دانستن تبدیل می‌شود و کسانی که به ادراک حقیقت نائل آمده‌اند، تلاش می‌کنند تا دیگران هم این حقیقت را ببینند.

بنابراین من این زمان و این مکان را برای بحث در باب این موضوع که «اغلب نادانی و جهل فراوان است و حقیقت بسیار به ندرت درک می‌شود»<sup>۵</sup> انتخاب کرده‌ام. در زمانی که همچنان مهم‌ترین موضوع روی کره زمین «صلح جهانی» است.

اما به‌راستی از چه نوع صلحی سخن می‌گویم؟

و ما به دنبال چه نوع صلحی هستیم؟ قطعاً منظور صلحی امریکایی نیست که توسط تسلیحات نظامی امریکا به جهان دیکته شود و قطعاً منظور صلح در قبرستان یا صلحی برای امنیت برده‌ها نیست.

در اینجا من از صلحی سخن می‌گویم که اصالت دارد، صلحی که زندگی روی این کره خاکی را ارزشمند می‌کند، صلحی که ضامنی برای امید بیشتر و پیشرفت انسان‌ها و ملت‌ها به منظور ساخت زندگی بهتر برای فرزندان ما باشد. **این صلحی که من از آن سخن به میان می‌آورم، محدود به امریکا نمی‌شود، بلکه صلحی است برای تمام زنان و مردان و همچنین محدود به زمان حال نمی‌شود بلکه صلحی است برای تمام زمان‌ها.**

از صلح سخن می‌گویم، چرا؟ زیرا شکل جدیدی از جنگ به وجود آمده است. به‌طور کلی سخن گفتن از جنگ در عصری که نیروی عظیم هسته‌ای توسط قدرت‌های جهانی مهار شده است و هیچ کس حاضر نیست این تسلیحات را کنار بگذارد سخنی نامعقول است. سخن گفتن از جنگ در عصری که قدرت انفجار یک بمب هسته‌ای معادل با قدرت تمام بمب‌هایی است که متحدین در جنگ جهانی دوم استفاده کرده بودند، به کلی بی‌معناست. سخن گفتن از جنگ در عصری که سموم کشنده تولید شده توسط واکنش‌های اتمی می‌تواند از طریق باد، آب، خاک و بذرها به سرتاسر جهان و همچنین به نسل‌های آینده منتقل شود، به کلی نامعقول و بی‌معناست.

امروزه به‌منظور حفظ صلح، سالیانه بیلیون‌ها دلار صرف تسلیحات می‌شود، با این هدف و توجیه که از این طریق می‌توانیم تضمین کنیم که ما هیچ‌گاه نیاز به استفاده از این تسلیحات پیدا نخواهیم کرد؛ اما این روش بسیار ناکارآمدی برای تضمین صلح است زیرا چیزی که خرابی به بار می‌آورد مانند

تسلیحات جنگی، نمی‌تواند سازندگی به دنبال داشته باشد؛ بنابراین من از صلح سخن می‌گویم به‌عنوان غایت عقلانی گزینه‌ای که انسان خردمند در پیش‌رو دارد. من به این نتیجه رسیده‌ام که دنبال کردن صلح، اساساً مخاطرات کمتری از دنبال کردن جنگ دارد و هرچند این کلام را گوش‌هایی ناشنوا نمی‌شنوند، ولی ما هیچ کاری اضطراری‌تر از این کار در پیش‌رو نداریم.

برخی می‌گویند تا زمانی که رهبران شوروی نگرش روشنگرانه‌ای در قبال صلح جهانی اتخاذ نکنند، هرگونه سخن گفتن از صلح جهانی، حقوق جهانی و خلع سلاح جهانی بی‌فایده خواهد بود. امیدوارم که آن‌ها چنین نکنند. من باور دارم که می‌توانیم به آن‌ها کمک کنیم چنین کاری را انجام دهند. با این وجود باور دارم که نگرش ما نیز به‌اندازه نگرش آن‌ها اساسی است و اهمیت دارد و هم به‌عنوان افراد جامعه و هم به‌عنوان ملت باید آن را بازبینی کنیم. هر دانشجویی که از این مؤسسه فارغ‌التحصیل می‌شود و هر شهروند خردمندی که از جنگ خسته و ناامید شده است و آرزوی صلح را در سر می‌پروراند باید ابتدا خودنگری<sup>۶</sup> کند به این معنی که ابتدا رویکرد خود را به امکان‌های موجود برای صلح، آزادی و امکان‌هایی که در ارتباط با صلح با شوروی و جنگ سرد وجود دارد را بررسی کند سپس به صلح در امریکا فکر کند.

نخست اجازة دهید که رویکرد خودمان را به صلح بررسی کنیم. خیلی از امریکایی‌ها بر این باور هستند که چنین صلحی غیرممکن است. خیلی‌های دیگر نیز فکر می‌کنند که صلح امری غیرواقعی است، اما این گونه باورها خطرناک هستند، زیرا ما را به این نگاه می‌رسانند که جنگ پدیده‌ای اجتناب‌ناپذیری است که گویی بشریت محکوم به تجربه آن است.

نیازی نیست که چنین طرز تفکری را بپذیریم. از

آنجایی که این مسئله زاده دست خود انسان‌هاست، پس قاعدتاً راه‌حل این مسئله نیز به دست خودشان است. انسان‌ها می‌توانند به اندازه خواست‌هایشان بزرگ باشند. راه‌حل مشکلاتی که گاهی تقدیر بشر در نظر گرفته می‌شوند در خارج از حوزه توانایی او قرار ندارند. عقل و روح انسان اغلب ناگزیر به حل چیزهایی شده که در ابتدا غیرقابل حل به نظر می‌رسیدند. ما بر این باوریم که این فرآیند را می‌توان دوباره تکرار کرد.

در اینجا منظور من از صلح، تلقی مطلق و جهان‌شمول از مفهوم صلح و اراده نیک<sup>۱</sup> نیست که رؤیایی، آرمانی و خیالی باشد؛ البته من ارزش امید و رویاها را انکار نمی‌کنم، اما اگر به صلح به صورت مطلق بیندیشیم، در واقع به نوعی دلسردی و بی‌اعتقادی دامن زده‌ایم.

اجازه دهید که به جای اینکه تمرکز خود را بر جهش انقلابی ماهیت انسان قرار دهیم و تصور کنیم همه انسان‌ها ناگهان صلح‌دوست می‌شوند، تمرکز خود را بر تکامل تدریجی نهادهای بشری قرار دهیم که بسیار عملی‌تر و قابل دستیابی است. چنین تلقی‌ای بر شالوده دنباله‌ای از کنش‌های واقعی و ملموس و توافقی‌هایی کارآمد که نفع همه را در نظر می‌گیرد، سوار شده است. برای پدید آوردن صلح در کل جهان، هیچ‌گونه راه میان‌بر یا فرمولی جادویی که بتوان با اتخاذ آن بین دو قدرت جهانی صلح ایجاد کرد، وجود ندارد. یک صلح اصیل و پایدار حاصل کنش‌های بسیاری از ملت‌ها است.

برای روبرو شدن با چالش‌های هر نسل باید به جای رویکردی ایستا، رویکردی پویا اتخاذ کرد؛ زیرا صلح یک روند است، در واقع راهی است که از طریق آن راه‌حلی برای مشکلات دست‌وپا می‌کنیم. همان‌طور که در یک خانواده و حتی بین یک ملت اختلاف‌ها و کشمکش‌هایی وجود دارد، با چنین صلحی نیز همچنان در باب منافع کشمکش و نزاع وجود خواهد داشت. در واقع صلح جهانی نیز همانند صلح

در یک جامعه کوچک مستلزم این نیست که حتماً هرکسی همسایه خود را دوست بدارد بلکه مستلزم نوعی زندگی توأم با رواداری (تحمل) متقابل است که تمام مشکلات را به صورت منصفانه و صلح‌جویانه حل و فصل می‌کند و درسی که از تاریخ می‌توان گرفت این است که خصومت بین ملت‌ها نیز همانند خصومت بین افراد دیری نمی‌پایند. هرچقدر هم این اختلافات سخت و غیرقابل حل به نظر بیایند، باز هم گذر زمان و رخدادها اغلب اوقات شرایط و روابط بین ملت‌ها و همسایه‌ها را به طرز شگفت‌آوری تغییر می‌دهد. پس بگذارید در این راه ثابت‌قدم باشیم. لزومی ندارد که صلح را غیرعملی بپنداریم و جنگ را

مقابلاً اجتناب‌ناپذیر. در واقع با تعریف روشن هدف‌هایمان و تبدیلشان به امری قابل کنترل و مدیریت و همچنین چیزی در دسترس، می‌توان مردم را مجاب به دیدنش کرد و از این طریق می‌توان آن‌ها را به هدف امیدوار کرد و حرکت به سوی این مهم را تسهیل کرد.

دوم بگذارید که رویکردمان نسبت به شوروی مورد بازبینی قرار گیرد. این طرز تفکر که رهبران اتحاد شوروی همانند تبلیغات‌چی‌هایشان فکر می‌کنند، کاملاً ناامیدکننده و بیهوده است<sup>۲</sup>. اینکه برویم سراغ متن‌هایی که در مجله‌ای در شوروی تحت عنوان استراتژی نظامی<sup>۳</sup> منتشر شده است و با خواندن و بررسی صفحه به صفحه آن‌ها تصمیم بگیریم، کاملاً ناامیدکننده خواهد بود؛ زیرا در این متن‌ها ادعاهای بی‌اساس و غیرقابل باوری مطرح شده است. ادعاهایی همچون: این امپریالیست‌های امریکایی در حال آماده شدن برای جنگی جدید هستند. یا خطر جنگی اجتناب‌ناپذیری بین امپریالیست‌های امریکایی و اتحاد شوروی وجود دارد و اینکه هدف سیاسی امپریالیسم امریکایی در نهایت به بردگی کشیدن اقتصادی و سیاسی کشورهای اروپایی و کشورهای کاپیتالیست است و هدف امریکا نوعی تسلط نظامی است که قرار است توسط جنگی تجاوزکارانه محقق شود.

سال‌ها پیش جملاتی به زبان روسی مکتوب شد که بعداً به صورت ضرب‌المثل درآمد: «اگر هیچ‌کسی به دنبال شر نباشد، شرور می‌گریزد»<sup>۴</sup>.

هنوز خواندن این جملات که نشان‌دهنده وسعت شکاف بین ما و آن‌هاست غم‌انگیز است. با این وجود می‌توان این جملات را به عنوان یک زنگ خطر تلقی کرد، زنگ خطری که به مردم امریکا هشدار می‌دهد که در چاه ویلی که اتحاد شوروی افتاده است نیفتند و از چشم‌انداز تحریف‌شده و ناامید آن‌ها به مسائل نگاه نکنند و کشمکش و جنگ را اجتناب‌ناپذیر تلقی نکنند و سازش را امری محال ندانند و ارتباط و گفت‌وگو را فقط برای مبادله تهدید انجام ندهند.

هیچ دولتی یا نظام اجتماعی را نمی‌توان تا آن حد مظهر شر دانست که مردم آن دولت یا نظام اجتماعی را کاملاً بی‌بهره از هر نوع فضیلتی تلقی کرد. ما امریکایی‌ها، کمونیسم را عمیقاً متناقض و منحط می‌دانیم؛ زیرا کمونیسم نفی آزادی فردی و کرامت انسانی است. با این وجود ما همچنان به مردم روسیه، به خاطر تمام دستاوردهایشان در علم، علوم فضایی، اقتصاد و رشد صنعتی، فرهنگ و کنش‌های شجاعانه، درود می‌فرستیم<sup>۵</sup>. در میان تمام نقاط اشتراکی که بین این دو کشور وجود دارد، هیچ‌کدام قوی‌تر از تنفر متقابل این

دو ملت از جنگ نیست. برخلاف قدرت‌های دیگر جهانی هیچ‌گاه این دو کشور با هم به جنگ نپرداختند و تا به حال هیچ ملتی در تاریخ میدان‌های نبرد آن صدمه و رنجی که اتحاد شوروی در جنگ جهانی دوم دید را به چشم ندیده است. دست‌کم ۲۰ میلیون انسان جان خود را از دست دادند. میلیون‌ها خانه و مزرعه در آتش سوخت و پودر شد. یک‌سوم از قلمرو ملت‌ها که شامل تقریباً دوسوم از زیرساخت‌های صنعتی می‌شد به طرفه‌العینی تبدیل به خرابه شد که میزان خرابی آن را می‌توان معادل شیکاگوی شرقی در نظر گرفت.

امروزه اگر جنگی همه‌جانبه بین این دو کشور درگیر - جدایی از چندوچون این درگیری - صرفاً هر دو کشور تبدیل به هدف برای همدیگر می‌شوند. این حرف ممکن است طعنه‌آمیز به نظر آید اما حقیقت این است که در چنین شرایطی این دو قدرت جهانی در آستانه خطری ویران‌کننده قرار دارند؛ زیرا تمام آن چیزی که برای آن زحمت کشیدیم و ساختیم در طول ۲۴ ساعت با خاک یکسان خواهد شد. حتی در دوران جنگ سرد که تعداد کثیری از کشورها متحمل خطرهای هزینه‌های شدید شدند - مخصوصاً ملت‌هایی که متحد ما بودند - باز هم این دو کشور امریکا و شوروی بودند که هزینه‌های سنگینی را تجربه کردند. دلیل این امر اختصاص حجم عظیمی از بودجه کشور برای تولید سلاح بود، بودجه‌هایی که باید صرف مبارزه با جهل، فقر و بیماری می‌شدند. هر دوی ما در چرخه‌ای خطرناک و معیوب گیر افتاده بودند که هر کدام از طرف‌های درگیر دیگری را متهم می‌کرد و هر سلاحی به تولید سلاحی برای مقابله منجر می‌شد.

خلاصه اینکه هر دو طرف از یک سو امریکا و متحدانش و سوی دیگر شوروی و متحدانش، نفعشان در دوری از رقابت تسلیحاتی و صلح پایدار است. چنین توافقی نه تنها مورد تأیید اتحاد شوروی و امریکا خواهد بود بلکه متخاصم‌ترین ملت‌ها را هم مجاب به قبول و حفظ این گونه تعهدات می‌کند. در واقع نفع و صلاح ما منوط به همین تعهدات الزام‌آور است.

بنابراین، بگذارید نسبت به تفاوت‌هایمان کور نباشیم و همچنین بگذارید که توجه خود را به منافع مشترک خودمان و راه‌هایی که می‌توان از طریق آن اختلافات را حل و فصل کرد، معطوف کنیم و اگر ما نمی‌توانیم تفاوت‌هایمان را حل و فصل کنیم، دست‌کم کمک کنیم که جهان، مکان امن‌تری برای تحمل تفاوت‌ها باشد؛ زیرا در نهایت در تحلیل‌هایمان باید متوجه باشیم که آنچه ما را به هم مرتبط می‌کند، زندگی در این سیاره بسیار کوچک و گذراست چراکه همه ما از یک هوا برای تنفس استفاده می‌کنیم و همه ما میرا و فناپذیر هستیم.

سوم: بگذارید رویکرد خود را نسبت به جنگ سرد مورد بازبینی قرار دهیم و به خاطر بیابورید که ما درگیر یک جلد نیستیم که بخوایم دست بالاتر را داشته باشیم. در اینجا هدف ما سرزنش‌پراکنی

”  
تا به حال هیچ ملتی در تاریخ میدان‌های نبرد آن صدمه و رنجی که اتحاد شوروی در جنگ جهانی دوم دید را به چشم ندیده است. دست‌کم ۲۰ میلیون انسان جان خود را از دست دادند



یا انگشت اتهام به سوی همدیگر دراز کردن نیست. ما باید با جهان همان گونه که هست، روبه‌رو شویم نه آن طور که خیال می‌کنیم باید در هجده سال گذشته سپری می‌شد؛ بنابراین ما باید مدام به امید رسیدن به تغییری سازنده در کمونیست‌های بلوک شرق در جست‌وجوی راهی برای حفظ صلح باشیم گرچه چنین راه‌حلی ممکن است چیزی خارج از دسترس به نظر بیاید. ما باید اقداماتمان را طوری تغییر دهیم که منافع کمونیست‌ها نیز برآورده شود تا بتوانیم به صلحی اصیل و پایدار دست پیدا کنیم و بالاتر از همه، درحالی‌که از منافع حیاتی خود دفاع می‌کنیم، در نظر داشته باشیم که قدرت‌های هسته‌ای باید از رویارویی‌هایی که منجر به آوردن دو گزینه جنگ یا عقب‌نشینی تحقیرآمیز روی میز مذاکرات می‌شود دوری کنند. اگر در عصر اتم چنین موضعی را اتخاذ کنیم (که منجر به دو گزینه فوق‌شود)، آنگاه این خود گواهی بر ورشکستگی سیاسی یا نوعی آرزوی مرگ جمعی برای جهان است.

به‌منظور پیشگیری از چنین پایانی، تسلیحات امریکا به گونه‌ای طراحی می‌شوند که محرک جنگ نباشند، بلکه با داشتن قابلیت استفاده انتخابی، قدرت بازدارندگی داشته باشند. نیروی‌های نظامی ما التزام به صلح دارند و در جهت خویشتن‌داری سازمان دیده‌اند. دیپلمات‌های ما نیز دستور دارند از تحریک‌ها و لفاظی‌های غیرضروری که همراه با خشونت است، خودداری کند،<sup>۱۳</sup> زیرا ما به دنبال کاهش تنش‌ها هستیم البته بدون از دست دادن قدرت بازدارندگی. ما به سهم خود نیازی به استفاده از تهدید برای اثبات اینکه مصمم هستیم نداریم. ما نیازی نداریم به خاطر ترس از بین رفتن ایمان و باور شهروندانمان، پخش برنامه‌ها و خبرهای خارجی را متوقف کنیم. **ما هیچ علاقه‌ای به تحمیل نظام خود به کسانی که تمایلی به آن ندارند نداریم**.<sup>۱۴</sup> با این وجود ما تمایل داریم که به نوعی رقابت صلح‌جویانه با مردم جهان وارد شویم. در این میان، ما به دنبال تقویت سازمان ملل متحد هستیم تا مشکلات مالی این سازمان را حل‌وفصل کنیم که این سازمان بتواند نقشی مؤثر در صلح جهانی بازی کند تا از این طریق شاهد نوعی پیشرفت در امنیت جهان باشیم. درواقع از طریق این نظام جهانی قادر خواهیم بود که مشکلات را بر مبنای قانون حل‌فصل کنیم و از این طریق امنیت کشورهای کوچک و بزرگ جهان را تأمین کنیم تا اینکه روزی بتوانیم در نهایت، شرایطی ایجاد کنیم که جنگ‌افزارها را به کلی حذف کنیم. به‌طور هم‌زمان ما به دنبال حفظ صلح درونی جهان غیرکمونیسم هم هستیم که متشکل از ملت‌هایی زیادی است که همه دوستان ما هستند، کشورهایی که به خاطر تقسیم‌بندی‌ها، به دلیل ضعیف شدن اتحاد غربی‌ها، کمونیست‌ها را دعوت به دخالت می‌کنند یا تهدید به جنگ. با وجود نقدهایی که هر دو طرف به ما وارد کرده‌اند، تلاش‌ها و اقدامات ما در گینه‌نو، کنگو، خاورمیانه و شبه‌قاره هند

صبورانه و مداوم بوده است. ما با وفق دادن خود با تفاوت‌های کوچک اما مهمی که با کشورهای همسایه خود نظیر مکزیک و کانادا داشتیم، سعی کردیم نمونه‌ای مثال‌زدنی از رفتار خود برای دیگران ایجاد کنیم.

وقتی از ملت‌های دیگر سخن رانده می‌شود، باید یک نکته را روشن کرد و آن این است که ما با ملت‌های زیادی اتحاد و همبستگی داریم. دلیل این اتحاد، در دغدغه‌های مشترک و اساسی ما نهفته است. به‌عنوان مثال تعهد ما برای دفاع از اروپای غربی و برلین غربی همچنان با برجاست، زیرا منافع مشترک ما با هم یکسان است. ایالات متحده امریکا زیر بار هیچ معامله‌ای با اتحاد جماهیر شوروی نمی‌رود که آن معامله هزینه‌ای بر دولت‌ها و مردم دیگر داشته باشد. دلیل این امر، دوستی ما با این کشورها نیست، بلکه منافع مشترک بین ماست. با این وجود منافع ما، هم در دفاع از آنانی که در خط اول دفاع آزادی هستند مشترک است و هم در دنبال کردن راه رسیدن به صلح. ما امیدواریم که بتوانیم اتحاد جماهیر شوروی را مجاب کنیم که او نیز با به‌کارگیری خط‌مشی متحدان ما، بگذارد که هر ملتی آینده خود را انتخاب کند البته تا آنجایی که آن انتخاب با انتخاب‌های دیگران تداخل نداشته باشد. یکی از دلایل تنش‌های جهانی موجود، ریشه در این نکته دارد که کمونیست‌ها نظام سیاسی و اقتصادی خود را به دیگران تحمیل می‌کنند؛ زیرا بدون شک اگر تمام ملت‌ها بتوانند از دخالت در امور دیگران خودداری کنند، آنگاه قطعاً صلح تضمین قوی‌تری خواهد داشت.

این مهم مستلزم دستیابی به قانونی جهانی است، به‌طوری‌که تمام گفت‌وگوها در زمینه این قانون جهانی مطرح شود. دستیابی به چنین چیزی قطعاً مستلزم افزایش فهمی مشترک بین اتحاد جماهیر شوروی و امریکاست. افزایش فهم نیز به نوبه خود

مستلزم افزایش تماس و ارتباط است. اولین قدم برای رسیدن به چنین هدفی ایجاد یک خط ارتباطی مستقیم بین مسکو و واشنگتن است تا از هرگونه تأخیر خطرناک، بلدقیمی و سوء برداشت که ممکن است در طول زمان پیش بیاید جلوگیری شود.

ما همچنین در جنوا<sup>۱۵</sup>، در قدم اولی که می‌توان در باب کنترل و محدود کردن جنگ‌افزارها و رقابت تسلیحاتی برداشت گفت‌وگو کرده‌ایم تا از خطر جنگ‌های تصادفی یا غیرمترقبه جلوگیری شود؛ البته هدف بلندمدتی که در جنوا دنبال می‌کنیم خلع سلاح کامل و همه‌جانبه است که به‌صورت مرحله به مرحله اتفاق می‌افتد و هم‌زمان به‌طور موازی یک نهاد بین‌المللی برای صلح تشکیل می‌دهیم که بتواند جایگزین جنگ‌افزارها شود. درواقع هدف اصلی این حکومت از همان دهه ۱۹۲۰، تلاش در جهت خلع سلاح بوده است؛ البته به‌طورجدی توسط هر سه مسئول قبلی دنبال شده است. با وجود اینکه چشم‌انداز چنین طرحی هنوز تیره و تار است، ما همچنان به تلاش خود ادامه خواهیم داد. به این امید که همه کشورها و همچنین کشور خودمان، بتوانند امکان‌ها و مسائل مربوط به خلع سلاح را بهتر درک کنند.

یکی از حوزه‌های اصلی مذاکرات که پایان آن هم‌اکنون در معرض دید است و نیاز به شروعی دوباره دارد، بحث رسیدن به معاهده‌ای برای غیرقانونی اعلام کردن آزمایش‌های هسته‌ای است. نتیجه چنین معاهده‌ای که نه به آن نزدیک هستیم و نه از آن دور، می‌تواند رقابت تسلیحاتی را در یکی از خطرناک‌ترین حوزه‌ها - هسته‌ای - کنترل کند. این امر باعث می‌شود که قدرت‌های هسته‌ای در موقعیتی قرار بگیرند که بتوانند با این خطر جهانی که ما در ۱۹۶۳ با آن مواجه هستیم - که همان گسترش جنگ‌افزارهای هسته‌ای است - کنار بیایند. این امر باعث افزایش امنیت جهانی و

کاهش خطر جنگ خواهد شد. مطمئناً این هدف آن قدر مهم است که دنبال کردن بی وقفه آن بر تمام وسوسه‌هایی که به رها کردن تلاش‌ها و استقامت در این راه منجر بشود فائق می‌آید. من از این فرصت استفاده می‌کنم و دو تصمیم مهم را در این باب اعلام می‌کنم.

نخست: جناب رئیس خروش‌چف، نخست‌وزیر مک‌میلان<sup>۱۶</sup> و این جانب به توافقی دست یافتیم که طبق آن به‌زودی مذاکراتی در سطح سران در مسکو برگزار خواهد شد تا بتوانیم در نهایت به توافقی جامع در باب ممنوعیت آزمایش‌های هسته‌ای برسیم. امیدهای ما می‌بایست مخاطرات تاریخ را تعدیل کنند، چرا که امیدهای ما، امیدهای بشریت است.<sup>۱۷</sup>

دوم: به‌منظور نشان دادن نیت خیرخواهانه ایالات‌متحده در این مورد، من در اینجا اعلام می‌کنم مادامی که کشورهای دیگر به آزمایش‌های هسته‌ای روی زمین مبادرت نکنند، ایالات‌متحده نیز به دنبال این گونه آزمایش‌ها نخواهد رفت. ما اولین کشوری نخواهیم بود که چنین کاری را از سر می‌گیرد؛ البته چنین بیانی‌های قطعاً جای یک معاهده رسمی را نمی‌گیرد، با این وجود امیدوارم که به دستیابی این مهم کمک کند. از طرفی یک معاهده هم نمی‌تواند جایگزینی برای خلع سلاح باشد، اما امیدوارم که این معاهده ما را در رسیدن به هدفمان -خلع سلاح- یاری کند.

در پایان باید اذعان کنم که بیاید رویکردی که در کشورمان در باب صلح و آزادی در پیش گرفتیم را مورد بازبینی و ارزیابی قرار دهیم. روحیه و کیفیت جامعه ما می‌بایست تلاش‌های ما را در خارج از مرزها توجیه و پشتیبانی کند. ما باید این روحیه را در وقف زندگی خود برای چنین هدفی نشان دهیم. هرکدام از شما که امروز قرار است فارغ‌التحصیل شوید این فرصت منحصر به فرد را دارید که بدون چشم‌داشت برای ایجاد به صلح خارج و داخل

تلاش کنید. باین وجود ما هرکجا که باشیم، همه ما می‌بایست در زندگی روزمره خود، در جهت آزادی و صلح قدم برداریم. امروزه در خیلی از شهرهای ما هنوز صلح به‌طور کامل تأمین نشده است زیرا آزادی همچنان ناقص و ناکامل است

فراهم کردن آزادی برای شهروندانمان و پاسداری از آن، مسئولیت بخش‌های مختلف اجرایی است که شامل سه بخش محلی، ایالتی و ملی می‌شود این بخش‌ها می‌بایست با هر وسیله‌ای که شده اقتدار خود را حفظ کنند. مسئولیت بخش قانون‌گذاری این است که هر جا که احساس کرد به‌اندازه کافی

اقتدار وجود ندارد وارد عمل شود و اقتدار کافی را ایجاد کند و متقابلاً مسئولیت شهروندان در اقصی نقاط این کشور، احترام گذاشتن به حقوق دیگر شهروندان و محترم شمردن قوانین این کشور است. همه نکات فوق بی‌ارتباط با صلح جهانی نمی‌باشد. هنگامی که آدمی بخواهد راه خشنودی خداوند را دنبال کند باید به کلام الهی گوش کند، «او حتی باید دشمنان خود را به صلح با خود دعوت کند»: البته منظور صلح نیست، بلکه اساساً نوعی حقوق بشر است. در واقع حق زندگی بدون ترس از نابودی، حق نفس کشیدن در هوایی که موهبت طبیعت است، حق نسل آینده برای داشتن حیاتی سالم است.<sup>۱۸</sup>

بگذارید در راه پاسداری از منافع ملی، به منافع انسانی نیز معطوف شویم؛ زیرا نابودی جنگ‌افزارها و جنگ به‌وضوح در حوزه منافع هر دو قرار دارد. هیچ معاهده‌ای هر چقدر هم که منافع همه را در نظر گرفته باشد و هر قدر هم که دقیق نوشته شده باشد، نمی‌تواند به‌صورت مطلق خطر فریب و تجاهازل را از میان بردارد. با این وجود اگر چنین معاهده‌ای به‌اندازه کافی تقویت شود و به‌اندازه کافی منافع امضاکننده‌های آن را تأمین کند، امنیتی به‌مراتب بیشتر و خطری به‌مراتب کمتر از یک رقابت تسلیحاتی غیرقابل کنترل و پیش‌بینی برای ما به همراه خواهد داشت.

ایالات‌متحده همان‌طور که جهان می‌داند هیچ‌گاه شروع‌کننده جنگ نخواهد بود. ما در حال حاضر انتظار هیچ جنگی را نداریم. نسل کنونی به‌اندازه کافی جنگ، نفرت و ظلم را از سرگذرانده است. اگر کسی هوای جنگ به سرش بزند، ما می‌باید برای مقابله با آن آماده باشیم تا هشیارانه بتوانیم آن‌ها را متوقف کنیم. با این وجود ما باید در ساختن یک صلح جهانی شریک و همسو باشیم، صلحی که از یک طرف ضامن امنیت ضعیفان باشد و از طرف دیگر ضامن عدالت کشورهای قدرتمند باشد. ما پیش از این

درمانده نبودیم و بعد از این هم برای نائل شدن به موفقیت ناامید نخواهیم بود. ما استوار و بدون ترس در جهت خطمشی صلح‌جویانه حرکت می‌کنیم نه در جهت خطمشی نابودکننده.<sup>۱۹</sup>

### پی‌نوشت:

۱. دانشگاه امریکن یکی از مهم‌ترین دانشگاه‌های خصوصی امریکا در زمینه پرورش دانشمندان علوم سیاسی و وابسته به کلیسای متودیت است. نگاه کنید به:

program in Top 10. American weekly, 8 march 2007 Foreign policys survy rank sis masters  
۲. Bishop john Fletcher (۱۹۰۳-۱۹۸۴) اولین رئیس

دانشگاه امریکن در واشنگتن دی‌سی است که این دانشگاه را برای توسعه خدمت به عموم راه‌اندازی کرد.  
۳. Woodrow Wilson در زمان جنگ جهانی اول رئیس‌جمهور امریکا بود که بیست‌وهشتمین رئیس‌جمهور امریکا شمرده می‌شود و زمان ریاست‌جمهوری او از ۱۹۱۳ آغاز و در ۱۹۲۱ خاتمه یافت.

۴. او قبل از ریاست‌جمهوری رئیس دانشگاه پرینستون استاد علوم سیاسی بود. در اینجا کندی به‌عنوان دانشگاهی او اشاره می‌کند.

۵. شاعر بزرگ انگلیسی و تقریباً معاصر با جان اف کندی  
۶. Ignorance too often abounds and the truth is too rarely perceived

۷. looking inward

۸. good will

۹. از نظر کندی جملات تبلیغاتی در مجلات شوروی مصرف تبلیغاتی دارد، اما رهبران آن‌ها به‌گونه‌ای دیگر می‌اندیشند.

۱۰. Military strategy

۱۱. The wicked flee when no man pursueth

۱۲. این جملات کندی که با احترام به دستاوردهای عملی در شوروی انجام شد به‌خصوص در علوم فضائی خود را نشان داد. عصر کندی به عصر آپولوها مشهور شده است. عصری که تبعات آن منجر به فرود انسان در کره ماه شد. این عصر را عصر اسپوتنیک هم خوانده‌اند. عصری که امریکا دریافت در شوروی پیشرفت‌های علمی چشمگیری صورت گرفته است و ثمره آن حتی در اصلاح نظام آموزشی مدرسه‌ای در امریکا خود را نشان داد. در جملات بعدی کندی، باز هم احترام عمیق خود را به مردم شوروی و حتی حکومت آن کشور به دلیل صدمات زیاد در جنگ جهانی دوم ابراز می‌دارد.

۱۳. کندی در این مورد راست می‌گفت: ۱ او در زمان بالا گرفتن تنش بر سرکوبا، از مکنامارا خواست، نظامیان امریکا از هر نوع اظهارنظری که سبب تشدید موقعیت جنگ شود، خودداری کنند و امور سیاست را به سیاستمداران واگذارند.

۱۴. کمی قبل از سخنرانی خود در دانشگاه که ۷ مه ۱۹۶۳ در ملاقات با مکنامارا از او خواست جدول زمانی برای خروج نیروی نظامی امریکا از ویتنام ارائه دهد. او اخطار کرد که در غیر این صورت ویتنام تبدیل به کره دیگری خواهد شد.  
Geneva

۱۶. هارولد مک‌میلان رهبر محافظه‌کار انگلیس از ۱۹۵۷ تا ۱۹۶۳ بود.

۱۷. در ۸ ژوئن ۱۹۶۳ و اندکی بعد از این سخنرانی خروش‌چف نامه مفصلی به کندی نوشت و از این مذاکرات مشروط به شرایطی که در آن نامه هست استقبال کرد. نگاه کنید به:

Letter from chairman khrushcher to president kennedy. foreign relation of USA, volume VI, Department of stste, correspondence presidiant, lot 66 D 204.

18. Right of future generating to a healthy existence.

۱۹. این سخنرانی در مورد سلاح هسته‌ای اهمیت زیادی داشت تاحدی که بعداً بسیاری رؤسای جمهوری امریکا همواره با عنایت به آن سعی در حفظ صلح حتی در دوران جنگ سرد داشتند. دارایل جی کمبل Dary L Kimball در مقاله‌ای طنین آن را در سخنان رؤسای جمهور بعدی یافته است از مشهورترین آن‌ها: جیمی کارتر در inaugural Adress (۲۰ ژانویه ۱۹۹۷)، باراک اوباما، سخنرانی پراگ (۵ آوریل ۲۰۰۹) از آن جمله است، حتی ریگان در ۲۵ ژانویه ۱۹۸۴ گفت: جنگ هسته‌ای برنده ندارد و هرگز نباید در جنگ به آن اندیشیده شود ارزش آن برای کشورهایی که از آن بهره‌مندند اطمینان از عدم استفاده از آن به‌طور کلی است. آیا بهتر نیست که آن‌ها را به طور کلی دور بیندازیم؟

\*\* این مقاله با عنوان JFK'S American Univer- Through time sity Speech Echoes در اینترنِت در دسترس است.

”  
هدف بلندمدتی که در جنوا دنبال می‌کنیم خلع سلاح کامل و همه‌جانبه است که به‌صورت مرحله به مرحله اتفاق می‌افتد و هم‌زمان به‌طور موازی یک نهاد بین‌المللی برای صلح تشکیل می‌دهیم که بتواند جایگزین جنگ‌افزارها شود

# هشت نکته کلیدی در مورد فیلم مرد ایرلندی

حمیدرضا عربی

## اشاره‌های تاریخی

۱. فرانک شیرن (۲۰۰۳-۱۹۲۰) موسوم به مرد ایرلندی، متهم به ارتباط با خانواده جنایتکار بوفالینو است. او یک مقام سطح بالا در IBT<sup>۱</sup> از اتحادیه کارگری بود که از ۱۹۰۳ در آمریکا و کانادا به صورت یک اتحادیه بین‌المللی درآمد. فرانک شیرن در سوق دادن این اتحادیه به فساد نقش اساسی داشت. رابرت دنیرو در فیلم مرد ایرلندی نقش فرانک شیرن را بازی می‌کند. فدراسیون آمریکایی کار (AFL) که از سال ۱۸۸۷ به وجود آمده بود، اتحادیه بین‌المللی تیم رانندگان<sup>۲</sup> (TPIO) از ۱۹۰۱ به عنوان یکی از شاخه‌های آن ایجاد شد و در سال ۱۹۰۳ IBT از درون آن پدیدار شد. فرانک شیرن در پرتو جیمی هویا که نقش او را در فیلم آل‌پاچینو بازی می‌کند در این اتحادیه بالید و به قول کرمود (sheeran rise aloreside Hoffa).

افرادی که در رأس اتحادیه بودند در پرتو آن به قدرت‌های سیاسی بالایی نیز دست می‌یافتند. یکی از این رهبران سیاسی تیموتی مورفی است که رهبری رانندگان لوکوموتیو را داشت (که در سال ۱۹۲۸ به قتل رسید). معروف‌ترین و افسانه‌ای‌ترین و در عین حال یکی از فاسدترین رهبران اتحادیه، جیمی هویا (۱۹۱۳-۱۹۸۲) است که در فیلم نقش او به عهده آل‌پاچینو است.

او در یک توافق رفت و برگشتی با نیکسون از ۱۹۷۱ از اتحادیه کناره گرفت، با این حال او لازم دانست به اتحادیه برگردد و در این زمینه همه تلاش‌های خود را انجام داد. تلاش‌هایی که بی‌ثمر و نابهنگام بود و منجر به ناپدید شدن او در ۱۹۷۵ شد تا بالاخره مرگ او در ۳۰ ژوئیه ۱۹۸۲ اعلام شد. او به قتل رسیده بود و بسیاری از جمله فرانک شیرن به محاکمه کشیده شدند، اما همه آن‌ها با استناد به اصل ۵ قانون اساسی آمریکا سکوت کردند و چون سندی دال بر دست داشتن آن‌ها در قتل وجود نداشت، همگی آزاد شدند. هویا در سازمان دادن جنایت در اتحادیه کارگری نقش داشت. این جنایت سازمان‌دهی شده مورد پیگرد شدید رابرت کندی که از طرف برادر خود جان اف کندی، دادستان آمریکا بود قرار گرفت و به محاکمه هویا و محکوم شدنش به زندان

انجامید. امری که کینه شدید او را برانگیخت. رابطه مافیا و اتحادیه‌های کارگری در آمریکا امری است که مورد مطالعه عمیق قرار گرفته و یکی از بهترین مقاله‌ها در این زمینه را ژاکوب و پیترز<sup>۳</sup> (۲۰۰۳) نوشته‌اند. در این فیلم جلسات طولانی و زمان نسبتاً قابل توجهی از فیلم به دادگاه هویا بازمی‌گردد که خشم فراوان هویا از برادر ریاست جمهوری آمریکا در آن به چشم می‌خورد. در جلسات دادگاه، هویا سعی کرد با انتخاب وکیل مدافع خوب از مجازات بگریزد که در نظام ضد فساد که کندی طراحی کرد، فرصتی برای این کار نداشت. بعد از پایان جلسات دادگاه، مافیا صلاح ندید که او همچنان در رأس اتحادیه بماند. این امر سبب شد او در مصاحبه‌های خود از همکاری مافیا سخن بگوید. این وضع را برای او بدتر کرد و به صورت ماریجی رابطه او و رهبر مافیا (راسل بوفالینو که نقش او در فیلم توسط جو پشی بازی می‌شود) بدتر می‌شود. در نهایت بوفالینو تصمیم می‌گیرد قتل هوفارا توسط دوست نزدیکش شیرن اجرا کند.

۲. هنگامی که جان اف کندی در ماه نوامبر ۱۹۶۳ در دالاس تگزاس کشته شد نظریه‌های زیادی در مورد چگونگی قتل او وجود داشت. جمله‌ای که بعد از تصمیم برای قتل جیمی هویا توسط راسل بوفالینو رهبر مافیا گرفته می‌شود و توسط قهرمان فیلم (جو پشی) گفته می‌شود: اگر آن‌ها توانسته‌اند ریاست جمهوری را بکشند، می‌توانند رئیس اتحادیه را هم بکشند. یکی از این نظریه‌هاست. فرانک راگانو<sup>۴</sup> (۱۹۹۴) وکیل مجرمین مافیا در در خاطرات خود در سال ۱۹۹۴ نوشت که از زبان هویا شنیده است که او از دو نفر از او باش مافیایی ساتوس، ترافیکان<sup>۵</sup> و کارلوس مارچلو<sup>۶</sup> خواسته بود جان اف کندی را بکشند. هدف اولیه او قتل رابرت کندی بود، اما بعداً بر قتل برادرش یعنی جان اف کندی متمرکز شد. راگانو می‌نویسد که بعداً در سال ۱۹۸۷ ترافیکان<sup>۷</sup> به او اعتراف کرد که اسوالد که قتل جان اف کندی را انجام داده، با او در ارتباط بوده است. در واقع جان اف کندی هم مورد تنفر طرفداران کاسترو (که اسوالد یکی از آن‌ها بود) و هم مورد تنفر جنایتکاران مافیا (که هویا و بوفالینو از جمله آنان بودند) به طور هم‌زمان بود. بوفالینو در بخشی از فیلم صراحتاً بیان می‌کند که کاربنوها و قمارخانه‌های آن‌ها در هاوانا بوده است و پس از بیرون راندن باتیستا از کوبا ناگزیر کسب و کار خود را در آنجا از دست دادند و به امید اقدامات کندی، چشم‌انتظار بازگشت بودند که چون به فرجام نرسید، نقشه قتل او را ریختند. نویسنده زندگینامه رابرت کندی، ایوان توماس<sup>۸</sup> می‌نویسد که رابرت کندی همواره نگران بود که مبادا قتل جان اف کندی به دلیل نقشی بوده که خود رابرت در مبارزه با فساد دنبال می‌کرد.

۳. قبل از فیلم مرد ایرلندی، دنی دویتو در ۱۹۹۲ فیلمی درباره زندگی هویا با بازی جک نیکلسون ساخت. فیلم هویا نام داشت و نویسنده فیلمنامه آن دیوید ممت بود. دیوید ممت نمایشنامه‌نویس بزرگی است و از او در ایران تئاتر گلن گری گلن راس ترجمه و اجرا شده است. آن فیلم نشان می‌داد که هویا چگونه از درآمدهای سنديکا به ارذل و اوپاش مافیا پول پرداخت می‌کرد و آن‌ها را به استخدام اندیشه‌های غیرقانونی خود درمی‌آورد. نزدیک‌ترین فرد مافیایی در فیلم ۱۹۹۲ دنی دویتو فردی به نام کارلو دوالساندرو است. در آن فیلم هم مبارزه رابرت کندی با هویا تصویر شده است، اما در آن زمان چون هنوز مشخص نیست



# SCORSESE. DE NIRO. PESCI. PACINO. THE IRISHMAN

DIRECT FROM NEW YORK, THE FULL STORY OF THIS YEAR'S MOST ANTICIPATED FILM. ONLY IN EMPIRE



هوا چگونه به قتل رسیده است درباره آن سکوت شده است.

۴. در سال ۲۰۰۳ فرانک شیرین پیرمردی که در آسایشگاه سالمندان بستری است اعتراف می کند که جیمی هویا را به دستور راسل بوفالینو رئیس مافیا کشته است. برنت روزنامه نگار مزبور کتابی در ۷۱ صفحه در سال ۲۰۰۴ انتشار داد که در آن جزئیات کشتن جیمی هویا را شرح داده است. این کتاب با نام عجیب من شنیده ام تو خانه ها را رنگ می کنی<sup>۱</sup> بود، در این کتاب برای اولین بار حقیقتی افشا شده بود که در زمان ساخت فیلم هویا ساخته دنی دوتو هنوز راز آن روشن نشده بود و بنابراین این فیلم جدید آن رویدادها را در پرتو یافته های جدید به نمایش درمی آورد، باید از ارزش بسیار زیاد این فیلم که شبکه نتفلیکس آن را ساخته است تجلیل کرد. بسیاری آن را بازگشت تلویزیون و سلطه آن بر سینمای هالیوود دانسته اند، این فیلم هرچند از امکانات بسیار زیاد هالیوود بهره نمی برد؛ اما کارگردان بسیار توانمند مارتین اسکورسیزی و بازیگران بزرگی در این فیلم بازی کرده اند که آن را بسیار برجسته می سازد، اهمیتی ندارد که این فیلم جایزه اسکار را برنده شود یا از دریافت آن محروم بماند. منتقدین ستایش بسیار زیادی نسبت به آن نشان دادند. مارتین اسکورسیزی قبلاً شاهکاری به نام راننده تاکسی ساخته است که تأثیر آن چنان شدید بود که دانش آموزی به نام رابرت هینکلی تحت تأثیر آن به ریگان تیراندازی کرد و در منزل او نامه ای یافتند که خطاب به جودی فاستر بازیگر مقابل رابرت دنیرو در آن فیلم نوشته بود.

۵. ادگار هورور رئیس افسانه ای CIA همواره تصور می کرد که مافیا در آمریکا وجود ندارد. فیلم هایی از قبیل مرد ایرلندی و پدرخوانده نشان می دهد که مافیا حضوری عمیق در ایالت متحده آمریکا دارد. کندی رئیس جمهوری بود که وارد نبرد جدی با آن ها شد و برادرش در این راه جان باخت. تمام تلاش کندی بر علیه کاسترو بیرون راندن مافیا از آمریکا و بازگرداندن آن ها به کوبا بود که با وجود کاسترو این امر غیرممکن بود. پس از شکست کندی در خلیج خوک ها محبوبیت او نه تنها کاهش نیافت، بلکه ده ها برابر افزایش یافت، این موضوع برای روان شناسان اجتماعی شگفت انگیز بود. ارنسون روان شناس اجتماعی بزرگ آزمایشی را نقل می کند که برای گشودن راز محبوبیت کندی بعد از شکست طراحی شده بود که در آن فردی بسیار موفق دچار خطای کوچکی می شود، اما محبوبیت او نزد شرکت کنندگان در تحقیق افزایش می یابد، ارنسون تصور می کند که این خطا در نزد رهبران بزرگ به این دلیل برای پیروان آن ها جذاب است که آن ها نیز مانند ما دچار خطا می شوند و ساز و کار مشهور شباهت که جذابیت ایجاد می کند دلیل محبوب شدن آن ها است. جنگ سرد بعداً آغاز شد، در جریان جنگ سرد نیز کندی بسیار هوشمندانه عمل کرد. او نخست ژنرال مک نامارا و بقیه گروه های نظامی را از اظهار نظرهای سیاسی برحذر

جیم شرایدان<sup>۱۳</sup> بود. این نشان داد که پیش بینی ها، در جایزه اسکار همواره درست از کار در نمی آید. این گرایش بر علیه فیلم ها آمریکایی را با فاصله پس از جنگ جهانی دوم و پیدایش تئورالیسم می بینیم که فیلم های زندگی شیرین و ۸/۵ فلینی ناگهان جوایز اسکار را ربودند. برخی با یادآوری این نکته که فیلم مرد ایرلندی با تهیه کنندگی نتفلیکس ساخته شده است، بدست نیابردن جایزه اسکار را تا حدی مخالفت سینما با برجسته شدن تلویزیون نامیده اند. نتفلیکس برای ۲۴ جایزه اسکار کاندید جایزه اسکار شده است اما فقط دو جایزه اسکار برای داستان از ازدوج و کارخانه آمریکایی برنده شده است.

۸- آل پاچینو برای نهمین بار کاندیدای اسکار شد. او تنها در ۱۹۹۳ برای بوی خوش زن برنده اسکار شده بود. جو پشی برای سومین بار کاندید اسکار شد. او جایزه اسکار را در ۱۹۹۱ گرفته بود. استیون زایلین که کاندید اسکار برای بهترین فیلم اقتباسی شده بود، جایزه بهترین فیلم اقتباسی را در ۱۹۹۳ برای فهرست شیندلر گرفته بود. طراح صحنه ساندی پاول که برای پانزدهمین بار برای مرد ایرلندی کاندید اسکار شد، قبلاً این جایزه را برای فیلم های هوانورد و شکسپیر عاشق گرفته بود. تعداد نامزدی مرد ایرلندی برای اسکار، این فیلم را در لیست بهترین فیلم های تاریخ سینما قرار می دهد. ■

## پی نوشت:

1. International Brotherhood Teamster
2. American Federation of labor
3. Team Drivers International
4. Attorney general
5. Jacob & Peters
6. If they can knock off a president, they can knock off president of a union
7. Frank Ragano
8. Santos Trafficante
9. Carlos Marcello
10. Even Thomas
11. I heard you paint the houses
12. Armond white
13. Jim shieridan

داشت. در واقع کندی هم به تاریخ علاقه مفرطی داشت و کتاب سیمای شجاعان او تسلط او را بر تاریخ آمریکا نشان می دهد. او در زمان جنگ سرد کتاب تفنگ های ماه اوت اثر باربارا تاکنن را خواند و از آن درس تاریخی گرفت، به نظر او بزرگ ترین دستاورد کتاب تاکنن این بود که در موقعیت تیره و مبهم شلیک یک گلوله می تواند جنگی را آغاز کند، به همین دلیل با خورشجف تماس برقرار کرد و به او گفت که ما باید از وقوع یک جنگ جهانی جلوگیری کنیم. این جمله او بسیار مشهور است که آمریکا و شوروی به حدی صلاح اتمی ساخته اند که برای نابود کردن چندین کره زمین کافی است. کندی خود اصل و نصب ایرلندی داشت و فیلم مرد

ایرلندی انباشته از اشاره های ایرلندی است. ۶. زیباترین فرازهای اپیک در این فیلم گانگستری رابطه فرانک شیرین و دختر او است، او در زمان کودکی علی رغم علاقه شدید دخترش به او، از او غفلت می کند و بنابراین دختر نیز او را به فراموشی می سپارد. صحنه ای که شیرین به نزد دخترش می رود که فروشنده بلیت است بسیار دردناک می باشد، دختر تابلو بسته است را مقابل گیشه خود آویزان می کند و جمله فروغ به یاد آدمی می آید، چراغ های رابطه تاریک اند.

۷- سینمای هالیوود با وجود این که فیلم مرد ایرلندی برای ده جایزه اسکار کاندید بود، در کمال شگفتی هیچ یک از این جوایز را در شب نهانی به این فیلم نداد و جوایز خود را به فیلمی از کره جنوبی به نام انگل داد. فیلم جوکر که نسبت به مرد ایرلندی برای جوایز بیشتری کاندید شده بود توانست دو جایزه اسکار را تصاحب کند که یکی از آن ها، نقش اول مرد، مهم تر بود.

این برای نخستین بار بود که به فیلمی غیر انگلیسی زبان از آسیا جوایز اسکار اختصاص یافت. آرموند وایت<sup>۱۳</sup> آن را چرخش ضد آمریکائی به اسکار نامیده است. او یادآور می شود که این چرخش در اهداء جوایز اسکار زمانی را به یاد می آورد که فیلم هنری پنجم کنت برانا کاندید جایزه بهترین فیلم بود، اما آن را به فیلم پای چپ من دادند که اولین فیلم

## نگاهی به کتاب «آخرین دختر» آینه‌ای رو به رنج ققنوس‌ها

پروین امامی

هنگامی که نخستین خانواده‌های ایزدی در میان دهه ۱۹۵۰ میلادی به کوچو رسیدند، کشاورزان عرب ساکن در آنجا برای زمینداران موصل کار می‌کردند. ایزدی‌های از راه رسیده چون شرایط زیستی منطقه را برای اقامت خود مناسب دیدند با استخدام وکیل به تدریج زمین‌های ناحیه را از مالکانشان خریدند و کوچو با گذشت ایام به دهکده‌ای با بافت ایزدی‌نشین تبدیل شد، با همسایگانی اندک از آشوریان مسیحی و عرب‌های سنی.

ایزدیسم بنا به باور ایزدیان یک مذهب باستانی توحیدی است که توسط افراد مقدس و به صورت شفاهی، به همراه روایاتی، نسل به نسل در میان پیروان این آیین گسترش یافته است. این مذهب اگرچه عناصری مشترک با بسیاری از مذاهب خاورمیانه، از میترائیسم و زرتشتی تا اسلام و یهودیت دارد، اما به واقع هیچ‌یک آن‌ها نیست و تفسیر و توضیح مبنایی آن می‌تواند حتی برای روحانیون این مذهب دشوار باشد.

ایزدی‌ها معتقدند پیش از اینکه خدا انسان را خلق کند، هفت ملکوت را آفریده و پس از شکل‌گیری دنیا از تکه‌های مروریدمانند، خداوند فرشته مقربش - ملک طاووس - را به زمین فرستاده است؛ جایی که این فرشته به شکل طاووس نزول کرده و جهان را از روی رنگ‌های درخشان پرهایش رنگ آمیزی کرده و برای اثبات شایستگی‌اش به پروردگار، واسطه بین خدا و زمین می‌شود. ایزدیان هنگام عبادت، اغلب ملک طاووس را دعا می‌کنند و مراسم سال نو آن‌ها روزی است که این فرشته الهی به زمین فرود آمد. تصاویر رنگی طاووس زینت‌بخش بسیاری از خانه‌های ایزدیان در گوشه و کنار دنیاست و آن‌ها به حرمت اعتقاد به قداست این فرشته هرگز لباس آبی رنگ نمی‌پوشند؛ چراکه رنگ غالب پره‌های طاووس، آبی است. پیروان این مذهب کتاب آسمانی ندارند، رو به خورشید و ماه دعا می‌خوانند و باورشان به تناسخ، به کنار آمدنشان با مقوله مرگ انجامیده است.

مذهب و آیین ایزدیان البته همواره در طول تاریخ، به‌ویژه از سوی مسلمانان، خوار شمرده شده و صاحبان برخی گرایش‌های اسلامی، پیروان نحله‌های افراطی، آن‌ها را شیطان‌پرست می‌دانند. اینان معتقدند فرشته ایزدیان، متعالی‌ترین مخلوق خداوند یعنی حضرت آدم، و از این روی خدا را به مبارزه طلبید و چون از سجده پیش پای آدم خودداری کرد روانه جهنم شد.

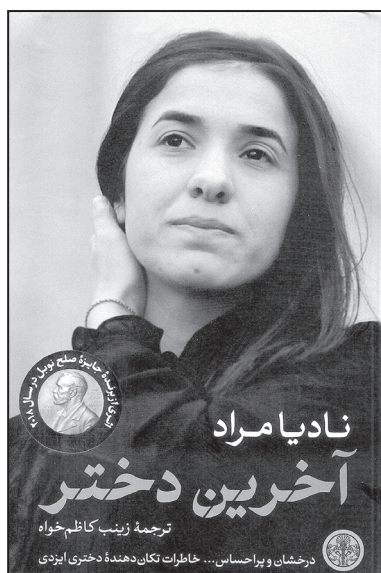
این تفسیر همواره پیامدهای ناگواری برای ایزدیان داشته و در اقلیت بودن این قوم در سرزمین عراق و منطقه سنجار همواره

مراسم اعطای جایزه صلح نوبل ۲۰۱۸ که تمام شد، یکی از برگزارکنندگان مراسم - خبر نداشت دکمه میکروفون روی میزش باز است - با لبخندی از سر رضایت، درحالی‌که به یکی از دریافت‌کنندگان جایزه اشاره می‌کرد به میهمان کنار دستی‌اش گفت: «ظاهراً قرار است هر از گاه جایزه صلح به جوان‌هایی اهدا شود که هنوز فرصت تغییر دنیا را دارند.»

اشاره‌اش به «نادیا مراد»، دختر کرد بیست‌وشش‌ساله بود؛ جوان‌ترین برنده جایزه صلح نوبل - پس از ملاله یوسف‌زی شانزده‌ساله پاکستانی - که با از سر گذراندن سرنوشتی غمبار و هول‌آور با تکی زخمی و روحی رنجور تصمیم گرفت زنده بماند و دنیا را نجات دهد؛ زنان و دخترانی را نجات دهد که آغاز جنگ‌ها، پایان خوشبختی آن‌هاست.

در میانه‌های تابستان سال ۲۰۱۴ زندگی نادیا مراد چنان دستخوش توفان‌های مهیب نیستی و نابودی شد که پس از عبور آن توفان، به گفته خود هیچ‌گاه نتوانست بی حس «تهی‌بودن» و درآوردن جامه غم و اندوه از تن زندگی کند.

کتاب آخرین دختر دربردارنده خاطرات این برنده جوان جایزه صلح نوبل است؛ دختری که در دهکده‌ای کوچک به‌نام «کوچو»، در یکی از دورافتاده‌ترین مناطق صعب‌العبور و ناشناخته کشور عراق و در قبیله‌ای ایزدی به دنیا آمد. کوچو بخشی از منطقه‌ای در مرز جنوبی ناحیه سنجار - شهری در استان نینوی عراق - بود که برای سده‌ها، سکونتگاه کشاورزان چادرنشین و چوپان‌هایی بوده که روزگاری دورتر در مسیر کوچ‌ها و هجرت‌های بی‌شمار بدن‌جا رسیده و بر آن شده بودند خانه‌هایی بسازند تا وقتی خود، گوسفندان را به صحرا می‌برند از همسر و فرزندان‌شان در مقابل گرمای بی‌امان بیابان محافظت کند.



زمینه‌ساز محرومیت‌های بسیاری برای آنان بوده است. با این حال ایزدی‌ها قومی بسیار معتقد به مذهب و آداب و رسوم خود هستند.

ایزدی‌های سنجان با توجه به زبان و میراث قومی مشترک با هویت کردی، علی‌رغم تمایل دولت مرکزی بغداد، عموماً در برابر عرب نامیده شدن مقاومت کرده‌اند و ترجیح داده‌اند تحت حاکمیت زمامداران کردستان قرار داشته باشند.

هنگامه اوج گرفتن تدریجی قدرت گروه تروریستی داعش در سرزمین عراق، وجود دفتر حزب دموکرات کردستان در کوچو و نیز حضور پیشمرگه‌های کرد، خاطر ایزدیان منطقه را راحت کرده بود که در صورت تهاجمات احتمالی، دژی نفوذناپذیر از آن‌ها محافظت خواهد کرد.

اهالی کوچو نخستین بار زمانی به‌درستی با مفهوم «تروریسم داعشی» روبه‌رو شدند که ستیزه‌جویان این گروه (داعش) مناطق بسیاری را در دور و نزدیک عراق فتح کردند و با قدرت و گستردگی فعالیت‌های برق‌آسا، روز به روز بیشتر به جغرافیای زیست ایزدیان نزدیک می‌شدند. اگر ابتدای امر، روستاییان کوچو چندان توجهی به اخبار پراکنده دال بر حضور این گروه در ورای مرزهای محدوده زندگی خود نداشتند روزی فرارسید که خبری دهان به دهان میان روستاییان پیچید: در دو نوبت سه تن از کشاورزان و چوپانان روستا توسط افرادی ناشناس ربوده شدند؛ همراه یک قوچ پیر، دو گوسفند، چند بره و تعدادی مرغ و جوجه.

ربایندگان کاری به محصولات مزرعه کشاورز و دیگر گوسفندان چوپان‌ها نداشتند. به باور اهالی روستا پس دزدان، گرسنه نبودند. همین موضوع خاطر روستاییان را برآشفته؛ چراکه اهداف اصلی ربایندگان برایشان نامعلوم بود. سپس پیامی به بزرگان روستا رسید: «یا ۴۰ هزار دلار بدهید یا با بچه‌هایتان به نزد ما بیایید و همه خانواده اسلام آورید، در غیر این صورت این مردان زندانی کشته می‌شوند.»

نادیا و دیگر اهالی روستا پیش از آن اطلاعات مشخصی درباره ماهیت گروه داعش نداشتند؛ گروهی که خود را «دولت اسلامی» می‌نامید و پس از حدود یک سال ظهور به‌طور گسترده‌ای در عراق نشو و نما پیدا کرده و بر بسیاری مناطق -از جمله اطراف کوچو- مسلط شده بود.

در آن شرایط تنها مانعی که بین ستیزه‌جویان داعش و روستاییان منطقه قرار داشت حضور بخشی از جنگجویان کرد عراقی یعنی پیشمرگه‌ها بود؛ کسانی که وقتی شهر بزرگ موصل (مرکز استان نینوا)، چند ماه پیش‌تر در نبرد با داعش سقوط کرده بود از سوی منطقه خودمختار کردها -به رهبری مسعود بازرانی- برای محافظت از کوچو فرستاده شده بودند و البته بیشتر به‌منظور جلوگیری از نفوذ داعش به مناطق بی‌حفاظ جنوب کردستان عراق.

اهالی کوچو با پیشمرگه‌ها همچون میهمانانی عزیز و محترم رفتار می‌کردند، اما این میهمانان مسلح

پس از دزدیده شدن کشاورز و چوپان‌های روستا هیچ کاری نکردند. شاید بر این گمان بودند که ماجرا فقط نزاعی جزئی میان روستاییان است. به همین دلیل مردان دهکده بیش از پیش احساس کردند خود باید در حفاظت و مراقبت از خانه و خانواده‌هایشان نقشی جدی‌تر بر عهده گیرند.

در روزهای بعد و به‌موازات پدیدار شدن علائم وقوع فاجعه و تنگ‌تر شدن حلقه محاصره روستا توسط داعش، جوانان روستا با ایجاد خندق و قراردادن موانعی دور روستا سعی کردند خانواده و فامیل و آشنایان را از احتمال نازل شدن بلائی خوفناکی که هر روز نزدیک‌تر می‌شد حفظ کنند. با همه این‌ها یک روز چشم باز کردند و دیدند داعش به پشت درهای خانه‌هاشان رسیده است.

هنگامی که داعش بیشتر مناطق سنجان و به‌تبع آن کوچو را فتح کرد ارتباط و مناسبات تمام اهالی روستا، رفت‌وآمدها، خریدوفروش و تمام شکل‌های زندگی عادی و روزمره‌شان به‌یک‌باره زیر سایه سیاه و سنگین حضور مردان سیاه‌پوشی قرار گرفت که کوچک‌ترین رفتاری در نگاه‌ها و صداها آماره‌شان نبود.

اندک زمانی پس از حضور مهیب از راه رسیده‌ها، یکی از مهاجمان پس از آن که اهالی روستا را در مدرسه جمع کرد

از چند مورد آدم‌ربایی -به‌ویژه زنان- در چند دهکده دور و نزدیک پرده برداشت و همان‌طور که اسلحه‌اش را کنار پایش قرار داده بود گفت: «ما آمده‌ایم که بمانیم و باورهای شما را تغییر دهیم. وقتی مرغ و جوجه‌ها را بردیم، حقیقت را به شما گفتیم که زنان و کودکان را خواهیم گرفت. وقتی قوچ را دزدیدیم، علامت این بود که رهبر قبیله را ربوده و خواهیم کشت و بره‌ها را که بردیم، یعنی دخترانتان را از آن خود خواهیم کرد.»

و پس از آن بود که فاجعه، آوار شد بر زندگی و خانمان نسل‌هایی از ایزدیان سنجان؛ مردمانی که داعش، نصف‌النهار تبارشان شد و تاریخ آکنده از تحمل بی‌عدالتی و ستم‌پذیری‌شان تقسیم شد به پیش و پس از ظهور یکی از مخوف‌ترین پدیده‌های جامعه بشری.

واقعیت آن بود که داعش، سنجان و سپس کوچو را به‌راحتی تسخیر کرد. ایزدی‌ها به‌مرور دریافتند بخش عمده‌ای از همسایگان عرب سنی که بعضاً پس از سقوط صدام، حضور نیروهای امریکایی، چندپاره شدن سیستم سیاسی عراق و نیز رشد تمایلات جنگ‌طلبانه قومی -مذهبی‌پذیری قرائت‌های افراطی اسلام‌گرایانه شده بودند راه را بر عبور ستیزه‌جویان داعش باز کردند. اهالی کوچو به چشم دیدند که پیشمرگه‌ها هم بدون هیچ

هشدار، هم‌زمان با نزدیک شدن مهاجمان سوار کامیون‌هاشان شده و پس از رسیدن بیکارجویان داعشی، با عنوان «عقب‌نشینی تاکتیکی» -به جایی امن گریختند و مردم بومی ماندند و آدم‌کشانی که بیشترشان ریش داشتند، لباس‌های سراپا سیاه می‌پوشیدند، روسری‌هایی که تا روی چشم پایین می‌کشیدند، سلاح‌های امریکایی غنیمت‌گرفته شده از پست‌های رهاشده ارتش عراق در دست داشتند، ایزدی‌ها را «کافر و نجس» می‌دانستند و دزدیدن، کتک زدن، سر بریدن، سوزاندن، خفه کردن، به بردگی جنسی گرفتن زنان، ویران کردن معابد و تمام نمادهای تاریخی-فرهنگی، سلاخی کردن انسان‌ها، از کوه پرت کردن، ... و دفن کردن هر آنچه نام و بویی غیر از باورهای آن‌ها داشت، آیین و مراسم‌ها بود.

محاصره و تهاجم به مناطق ایزدی‌نشین سرجمع دو هفته به درازا کشید و در طول این مدت بسیاری از ایزدیان کوشیدند با شکستن خط محاصره، خود و خانواده‌هاشان را از دام مرگ برهانند. کوه‌های اطراف منطقه تنها نقطه امید آنان برای گریز و در امان ماندن بود. ده‌ها هزار ایزدی با اندک وسایل، احشام و ضروریات زندگی، هراسان و شتابان در جاده یک‌طرفه به سمت کوه فرار کردند. خوش‌شانس‌ها خود را به‌زور در ماشین‌های عبوری جا داده یا به کناره‌های کامیون‌ها آویزان می‌شدند. پیرها را با چرخ‌دستی یا روی دوش از مه‌لکه به در می‌بردند؛ درحالی‌که آفتاب داغ روزهای سنجان بسیاری از آنان را تسلیم مرگ می‌کرد.

فراری‌ها با غالب شدن خستگی و ناامیدی و هراس روزافزون، ناگزیر بسیاری از وسایل و ملزوماتی را که با خود حمل می‌کردند، پشت سر رها کرده و می‌کوشیدند مقاوم باشند؛ با پاهای پیاده، کفش‌های پاره، تن خسته و روحی مضطرب، به اجساد رهاشده در طول جاده نگاه نکنند و به آسودگی لحظه رسیدن به بالای کوه بیندیشند؛ لحظه‌ای که در واقع وجود خارجی نداشت و نجات‌یافتگان بالای کوه‌ها هم در گرمای طاقت‌فرسای روز و شب‌های بسیار سرد ارتفاع، در بحران بی‌آبی، بی‌غذایی و بی‌خبری از وضعیت عزیزان جامانده در روستا، با چشمانی اشک‌بار به فوج عظیم رژه کامیون‌ها و جیب‌های پر از سواران سیاه‌پوش جاده پایین کوه می‌نگریستند. منادیان مرگ و نیستی به روستا، خانه و کاشانه‌هاشان نزدیک می‌شدند.

به‌موازات، روزها و شب‌های بعد برخی یگان‌های مدافع خلق (ی.پ.گ) با کمک حمله‌های هوایی امریکا جاده‌ای را از سنجان به بخش‌های

## ایزدی‌ها معتقدند قبل از این که خدا انسان را خلق کند، هفت ملکوت را آفریده و پس از شکل‌گیری دنیا از تکه‌های مروارید مانند، خداوند فرشته مقربش -ملک طاووس- را به زمین فرستاده است



کردنشین سوریه باز کردند؛ جایی که نیروهای این تشکیلات مسلح هم‌راستا با حزب کارگران کردستان (پ.ک.ک) برای برقراری یک منطقه خودمختار تلاش می‌کردند. بدین طریق هزاران نفر توانستند به مناطقی امن پناه ببرند.

محاصره و سقوط روستای کوچو علی‌رغم تمام تلخی‌ها، در زمان خود بازتاب جدی رسانه‌ای پیدا نکرد. نادیا و برخی اعضای خانواده‌اش از جمله کسانی بودند که چون موفق به فرار نشده بودند و پنهان شدن داخل خانه را راهکاری ایمن دانستند. آن‌ها نیز همچون برخی همسایگان سلاح‌هایی را در کنج و پستوهای خانه مخفی کرده بودند تا در موعد رویارویی نزدیک با داعشی‌ها به آن‌ها حمله کرده، از ایست‌های بازرسی بگذرند و به مناطق آزاد بروند.

روز دوازدهم اوت ۲۰۱۴ فرمانده داعشی حاضر در میدان اصلی کوچو با اولتیماتومی خطاب به کدخدای روستا، حجت را تمام کرد: «با به اسلام تغییر دین می‌دهید و بخشی از خلافت می‌شوید یا عواقبش را تحمل می‌کنید.»

پیام به گوش مادر نادیا که رسید - در غیاب همسرش که سال‌ها پیش در گذشته بود - به فرزندان امر کرد هر چیز باارزشی دارند در کیفی کوچک بگذارند و آماده شرایطی برای فرار باشند. دو روز بعد یکی از فرماندهان داعش به بزرگان روستا پیام داد که همه اهالی در حیاط مدرسه روستا جمع شوند. اهالی با قدم‌های لرزان و بلا تکلیف به سمت مدرسه می‌رفتند، درحالی که نمی‌دانستند در همان زمان گروه‌هایی از هم‌کیشانان در دیگر نقاط جهان که به عمق وخامت روزگار اهالی کوچو پی برده‌اند در تلاش‌اند تا برای متوقف کردن ترازوی در حال وقوع کاری بکنند. برخی ایزدی‌های مقیم امریکا دیوانه‌وار به رهبران واشنگتن و بغداد درخواست می‌دادند دخالتی جدی در موضوع بکنند. کردهای مناطق آزاد می‌کوشیدند در تماس با دوستان متنفذ عرب، سایه شوم نیستی را از سر اهالی کوچو دور کنند. نهادهای فعال حقوق بشری در پی یافتن راهکارهایی برای رهایی مردم اسیر از طلسم سیاه‌بختی پیش روی داشتند و...

اما همه این‌ها بی‌فایده بود. نسل‌کشی اهالی کوچو شروع شده بود؛ با کشتن زنی که کهنسال که بیرون روستا در تنهایی و انزوا زندگی می‌کرد. همسر و فرزندان او در جنگ ایران و عراق کشته شده بودند و او در آلودگی گلی، بی‌هیچ تلاش مؤثری برای داشتن یک زندگی عادی، سایه‌وار می‌زیست. داعش آتش زد.

\*\*\*

تصویر مدرسه روستای کوچو تا ابد در ذهن بازماندگان آن فاجعه پررنگ خواهد ماند. ساختمان‌های دو طبقه با حیاطی نه‌چندان کوچک و چند باغچه نقلی.

پس از گردهم آمدن اهالی در مدرسه، داعش مردان و زنان را در حیاط از هم جدا کرد. زنان

را به طبقه بالا فرستاد و مردان را در حیاط نگاه داشت. پس از دقایقی صفی از وانت به رانندگی اعضای داعش جلو در مدرسه رسیدند. پسرها و مردها را به زور و با تهدید سوار وانت‌ها کردند. در میان آنان چند تن از برادران نادیا هم بودند. وانت‌ها راه افتادند به سمت پشت مدرسه و لحظاتی بعد صدای شلیک‌ها شنیده شد. تعداد اندکی از مردان اسیر به گونه‌ای معجزه‌آسا از این کشتار جان سالم به در بردند.

به گفته آن‌ها، داعشی‌ها به کسانی که به نظر کم‌سن و سال می‌آمدند دستور می‌دادند زیر بغل‌هاشان را نشان دهند تا ببینند مو دارد یا نه. اگر مویی نداشتند، به وانت‌ها برمی‌گشتند. بقیه هدف گلوله‌ها قرار گرفتند.

صدای شلیک‌ها حدود یک ساعت طول کشید. وقتی همه جا ساکت شد، توجه داعشی‌ها به زنان اسیر جلب شد. در تمام این مدت نادیا هم همچون زنان دیگر در طبقه دوم مدرسه و از پنجره شاهد سوار شدن مردان روستا به وانت‌ها و انتقالشان به زمین‌های پشت مدرسه بود؛ ترسیده، درمانده، خشمگین و بی‌پناه: «وقتی دیدیم وانت‌ها، خالی، کنار درهای مدرسه بازگشتند، گریه‌مان برای مردان کشته‌شده مان قطع شد و شروع به جیغ کشیدن برای خودمان کردیم. مادر، یکی از خواهرها و همسر برادرم را در ازدحام جمعیت گم کرده بودم. داعشی‌ها سرمان فریاد می‌کشیدند که سوار وانت‌ها شویم. مرا با حدود شانزده نفر دیگر سوار اولین وانت کردند. آخرین لحظه سوار شدن چشمم به مادرم افتاد. در آخرین وانت بود. هرگز نگاهش را فراموش نمی‌کنم. باد روسری سفیدش را عقب برده و موهای سیاهش به هم ریخته بود. لباس‌های سفیدش خاکی بودند. او را کنار زنان کهنسال دیگر به عقب وانت رانند. راننده وانت ما با سرعت ماشین را روشن کرد و از کوچو دور شدیم.»

بدین ترتیب زندگی نادیا مراد بیست‌و یک‌ساله، سوار بر وانتی که راننده‌اش بی‌بی‌احتیاطی و

سریع از کوچو به سمت سنجان می‌راند، همراه با دخترانی همچون خودش گریان و ترسان، رنگ و بوی تلاطم گرفت.

نادیا در کتاب آخرین دختر تلاش می‌کند ضمن حفظ روحیه و احساس مسئولیت انسانی در بازنویسی صادقانه خاطرات خود، نمایی دقیق از آنچه پس از خروج از کوچو و اسارت به دست داعش بر سرش آمده به خواننده دهد.

«پس از ساعتی وانت‌ها به منطقه‌ای رسیدند که ظاهراً ستادها و خانه‌های مورد استفاده اعضای داعش برای انجام امور روزمره و نقل و انتقالات و کارهای اداری‌شان بود. از رفتارشان با زن‌ها دانسته بودیم گویا آن‌ها علاقه کمتری به مادران و زنان متأهل دارند. به همین دلیل بعضی دختران مجرد به دروغ به آن‌ها می‌گفتند ازدواج کرده‌اند و بچه‌های ترسیده، گریان و سرگردان در جمع را بغل می‌کردند، با این تلاش که وانمود کنند فرزند خودشان است.»

پس از ساعتی اتوبوس‌هایی خالی از راه می‌رسند. دو اتوبوس مختص دختران جوانی همچون نادیا می‌شود و اتوبوس سوم را به پسران کوچک یا نوجوانی اختصاص می‌دهند که بعدها یا باید در نقش جنگجویان تازه نفس داعش مغز شویی شوند یا به بیگاری و بردگی اقتصادی گرفتار آیند.

نادیا نخستین بار رفتار غیراخلاقی و بی‌شرمانه فیزیکی را از سوی نگهبان درون همین اتوبوس تجربه می‌کند؛ زمانی که مرد داعشی - که در طول راه مدام در راهروی بین دو ردیف صندلی‌های اتوبوس رفت‌وآمد می‌کرده و دختران آشفته‌حال اسیر را با نگاه و «لبخندهایی مشمزمزکننده» برانداز می‌کرده - دست‌ان را به آرامی بر شانه‌های نادیا گذاشته و گردنش را لمس می‌کند. «دستانش به آرامی به پایین خزید. یک غریبه وحشیانه لمس می‌کرد و کاری نمی‌توانستم بکنم. دستش را گرفتم و سعی کردم مانعش شدم. می‌ترسیدم. شروع به گریه کردم، اما او به کارش ادامه داد...» در ادامه وقتی یکی از مهاجمان با اعتراض‌های

مکرر نادیا و تنی چند از دختران در خصوص تعرض فیزیکی نگهبان روبه‌رو می‌شود با صدای بلند خطاب به آنان فریاد می‌زند «شماها فکر می‌کنید برای چه اینجا هستید؟ شما اینجاید تا سبایا (Sabaya) [برده‌های جنسی] باشید و از این به بعد همان کاری را می‌کنید که ما می‌خواهیم.» سبایا (اسم جمع سبیه) در عربی به زنان جوانی اطلاق می‌شود که به‌عنوان برده‌های جنسی خرید و فروش می‌شوند. این بخشی از نقشه داعش برای دختران و زنان اسیر بود که در تمام مناطق تحت تسلط خویش اعمال می‌کرد.

به باور داعش دختران ایزدی کافر شناخته می‌شدند و بر اساس تأویل و تفسیر خودخوانده آن‌ها از قرآن، تجاوز به برده، گناه نبود و دیگر زنان و دختران ایزدی، پاداشی برای وفاداری و رفتار خوب اعضای داعش در مقابل مافوق‌های خود محسوب می‌شدند. «ابوطباط» (Abubatat) نگاهبان داعشی داخل اتوبوس در تمام طول راه، با دست‌درازی‌های مکرر به بدن دختران ترسان و درمانده داخل اتوبوس و لمس و قیحانه سر تا پای آنان، نخستین درک و تجربه از مفهوم سبیه را وارد اذهان پریشان این گروه از آوارگان کوچوبی کرد. سوزاندنشان با سیگار نخستین مجازاتی است که نادیا بابت اعتراض به رفتار متجاوزانه نگهبان داعشی تحمل می‌کند؛ در شهر موصل و در خانه‌ای به غنیمت گرفته شده از یک صاحبخانه شیعه فراری که پیش از رسیدن تروریست‌ها، کاشانه خویش را ترک کرده بود.

ساعاتی پس از هم‌صحبتی با زنی دیگر، زنی از طایفه‌ای که پیش از او اسیر شده، به حقیقت موحش سرنوشتی که در انتظار اوست پی می‌برد: «خیلی طول نمی‌کشد که بیایند سراغت. آن‌ها

می‌آیند تو را می‌برند، به تو تجاوز می‌کنند. مقاومت کنی کتک می‌خور و مورد تجاوزهای گروهی قرار می‌گیری. بعضی دخترها برای فرار از این بخت و اقبال، خاکستر یا خاک به صورتشان می‌مالند یا موهایشان را در هم ریخته و آشفته می‌کنند که زشت به نظر بیایند، اما از نظر داعشی‌ها این‌ها اهمیتی ندارد. دخترها را مجبور می‌کنند دوش بگیرند تا دوباره تمیز و زیبا شوند. بعضی دخترها خودکشی کرده‌اند. این خانه مرکز خرید و فروش و تجارت برده آن‌هاست...»

نادیا و چند نفر از دخترها، وحشت‌زده از شنیدن این سخنان ابتدا هم‌پیمان می‌شوند که بمیرند تا خرید و فروش شوند. اما پس از دقایقی، بر اساس باور به بخشی از آموزه‌های مذهبی خود که خودکشی را گناه می‌شمارد،

تصمیم می‌گیرند به همدیگر کمک و از اولین شانس برای فرار استفاده کنند.

تجارت برده در زمان اشغال موصل توسط داعش، تجارتی بسیار پرسود و یکی از راه‌های کسب درآمد این گروه تروریستی بود. بسیاری از برده‌های جنسی ابتدا مورد تجاوز قرار گرفته و سپس به‌عنوان هدیه به اعضای دیگر داعش و شیخ‌های رده بالای گروه اهدا و به دیگر شهرهای عراق و سوریه منتقل می‌شدند. به برگی جنسی گرفتن دختران مناطق تحت سلطه یک تصمیم خودبه‌خودی نبود که برای نمونه توسط چند فرمانده محلی شهوتران و حریص در میدان نبرد گرفته شده باشد.

به گفته نادیا «داعش همه‌اش را برنامه‌ریزی کرده بود. اینکه چطور به خانه‌های ما بیایند، چه چیزی یک دختر را کم ارزش یا با ارزش می‌کند، کدام جنگجو سزاوار برده بود، کدام برده باید خرید و فروش و کدام، هدیه می‌شد. حتی بحث درباره برده‌ها در مجله تبلیغاتی پرزرق و برق «دابق» (Dabiq) [نشریه‌ای به زبان انگلیسی که داعش آن را در سرزمین‌های تحت اختیار منتشر می‌کرد]، تلاشی برای جذب نیروهای جنگجوی تازه‌نفس بود.»

در رساله دولت اسلامی و بنا به فتاوی‌ای علمای داعش، بخش‌هایی به موضوع برده‌ها اختصاص یافته بود؛ با زینت و بزک‌هایی مبتنی بر سوءاستفاده از قرآن.

سرانجام سر و کار نادیا خیلی زود به بازار برده‌فروشان افتاد. در هنگامه رفت و آمد خریداران، زمانی که نادیا از هراس این که به تملک یکی از داعشی‌های رده بالا، مردی به نام «سلوان» (Salwan) که «ساق پایش به اندازه تنه درخت قطور بود و غولی بود در دشداشه سفید، با ریشی

قرمز» در نیاید، ناگزیر مالکیت «صاحب» دیگری را می‌پذیرد: «در میان جمعیت خریدار یک صندل مردانه با ساق پای ظریف دیدم و قبل از این که بتوانم فکر کنم دارم چه می‌کنم، خودم را به سمت صاحب آن پاها کشانده و التماس کردم: لطفاً مرا با خودتان ببرید. من نمی‌توانم با آن هیولا بروم.»

و مرد صندل‌پوش پس از نگاهی به نادیا، تصریح او را می‌پذیرد. روی به سلوان می‌کند و می‌گوید: «این دختر مال من» و سلوان هم با لبخندی قبول می‌کند، اما فراموش نمی‌کند با نگاهی

تهی از شعور و احساس انسانی به نادیا خیره شود و با تمسخر بگوید: «هر جا بروی، بالاخره به نزد من خواهی آمد.»

مرد صندل‌پوش یک قاضی بلندپایه در موصل

است و هیچ کس از او سرپیچی نمی‌کند. نادیا از جای برخاسته و در پی مرد به سمت میز ثبت نام اطلاعات برده‌های مورد خرید و فروش می‌رود. متصدی ثبت نام پس از یکی دو پرسش، در دفترش می‌نویسد: نادیا - حاجی سلمان.

و بدین ترتیب نخستین ترکه‌های احکام دولت اسلامی و تازیانه انحطاط اخلاقی مهاجمان حاکم توسط قاضی سلمان بر تن ضعیف و رنجور نادیا فرود می‌آید و دوران رنج و عذاب مضاعف او آغاز می‌شود؛ دختر جوان روستایی اهل کوچو که پیش از آن تمام دنیا برایش از محدوده‌های روستایش فراتر نمی‌رفت، مهم‌ترین پدیده‌های جهان، اتفاق‌های روزمره زندگی خود و خانواده‌اش بود، بزرگ‌ترین آرزویش زندگی در شرایط قهرمانان «سریال‌های آبکی ترکیه‌ای» بود که تماشاایش به یمن سقوط دیکتاتوری صدام و خریدن دیش ماهواره توسط عمویش میسر شده بود و فانتزی‌ترین شکل ارتباط میان زن و مرد، تصویری از عشق افلاطونی میان لیلی و مجنون بود، نه حمله سبانه و بی‌رحمانه قاضی بلندپایه موصلی در نخستین شب ارتباط ارباب و برده.

نویسنده کتاب در صفحات بسیاری به تشریح آزار و آلام دهشتناکی که در مدت سه ماه اسارت در دست داعش از سر گذرانده می‌پردازد؛ از کتک‌ها و ضرب و شتم‌های بسیاری که متحمل شده / از بارها مورد تجاوز قرار گرفتن از سوی صاحب یا صاحبان خود / از اقدام ناموفق به فرارهایی که مجازاتش، مورد تجاوز بیشتر قرار گرفتن از سوی دوستان و رفقای ارباب‌ها بوده / از انواع تعرض‌های جسمی و روحی توسط نگهبانان یا مأموران که وظیفه‌شان، سرکوب فراری‌هاست / از تلاش‌های متعدد برای باز یافتن خواهرها، اقوام و دوستانی که در جریان حمله و آوارگی و دست به دست شدن میان داعشی‌ها آن‌ها را گم کرده / از مقاومت‌هایی که در قبال تغییر اجباری دین خود کرده / از نگونساری سرنوشت برخی مسیحیان عراقی که همچون ایزدیان، صرفاً به خاطر اعتقاداتشان از خانه‌هاشان رانده شده و البته به زعم داعش، چون آن‌ها کتاب آسمانی داشتند، کافر محسوب نمی‌شدند و مجاز به مهاجرت از محل زندگی خود یا حتی پرداخت غرامت به جای تغییر دین بودند / از تحمل تحقیرهای بی‌وقفه‌ای که صاحبان برده‌ها برای خالی کردن هویت و انکار شأن انسانی آن‌ها به عمل می‌آوردند «حاجی سلمان انگشت شست پایش را غسل می‌مالید و مرا وادار می‌کرد انگشت پایش را بمکم» / از آرزوهای جوانانه‌ای که هر لحظه در قلب تپنده برده‌های جنسی پرپر می‌شد، چرا که در کنار تحمل عذاب مورد تجاوز قرار گرفتن، به‌طور مستمر با سخنان گزنده اربابان خود روبه‌رو می‌شدند که «تو دیگر در میان خانواده و طایفه‌ات پذیرفته نخواهی شد؛ چون باکره نیستی» / از ترس‌های مادرانه‌ای که با دیدن هر مرد اسلحه به دست، به جان زنان ساکن مناطق تحت حاکمیت داعش می‌ریخت / از تمام



گورهای جمعی که پذیرای پیکر تیرباران شده‌های بی گناه بود / از سعی دژخیمان در شست‌وشوی مغزی پسر بچه‌های کوچکی که از مادرانشان به خاطر ایزدی بودنشان متفر باشند / از هر عراقی یاور داعش که از ترویس‌ها استقبال و به آن‌ها کمک کرد، صدای جیغ دخترها را شنید و خود را به نشنیدن زد / از آن‌ها که مُردند و از آن‌ها که پس از قتل عام زنده ماندند؛ با ارواحی خالی از تمام هیجان‌های زندگی / و سرانجام از معجزه فرارش می‌نویسد. ارباب جدیدش برای خرید لباس نو، او را در خانه‌ای بی‌نگهبان، بی‌حفاظ و بی‌قفل کردن در تنها می‌گذارد و به بازار می‌رود با این تصور که دخترک، ضعیف و بیمار و مهم‌تر از همه بی‌اعتماد به نفس‌تر از این است که بخواهد حتی فکر فرار را به خود راه دهد. اما نادای عاصی و خسته، در طول دوران اسارت لحظه‌ای نبوده که به فرار نیندیشد. از موقعیت غیبت ارباب استفاده می‌کند. از خانه بیرون می‌زند و پس از ساعاتی سرگردانی و دره‌دوری در خیابان‌های امپراتوری داعش، سرانجام به در خانه‌ای پناه می‌برد. ساکنان خانه، خانواده‌ای عرب سنی با خوشدلی و مهربانی او را پناه می‌دهند و در نهایت با کمک آن‌ها و همراهی پسر جوان خانواده نیکوکار، با لباس مبدل و شرایطی سخت و دلهره‌آور از تمامی ایستگاه‌های بازرسی داعش به سلامت عبور می‌کند و خود را به کرکوک و اقلیم کردستان می‌رساند. این فرار درخشان نقطه آغاز احیای روحی و جسمی و یافتن انگیزه‌هایی صد چندان برای نادیا می‌شود؛ این که حتی شده به تنهایی، راوی تمام رنج‌ها و آزارهایی شود که بر او و هم‌کیشان‌ش رفت.

نادیای درهم شکسته اما مصمم، پس از امان گرفتن در اقلیم کردستان، مدتی در اردوگاهی مختص فراریان از اسارت دولت اسلامی سپری می‌کند. نگرانی از این که مردان مقدس و روحانیون بلندپایه دینی‌شان با او و دخترانی که وضعیتی مشابه او داشتند، چه رفتاری خواهند داشت و قضاوتشان نسبت به آن‌ها که به اسلام، تغییر دین و باکرگی‌شان را - که در آیین ایزدی‌ها، تمام هویت یک دختر اصیل و شریف به‌شمار می‌آمد - از دست داده بودند چه خواهد بود، به‌زودی رنگ باخت.

تمام هراس از نپذیرفته‌شدن مجدد برده‌های فراری در جامعه ایزدیان با اعلام تصمیم روحانیون بلندپایه ایزدی همچو ابرهای بهاری به سویی رانده شد و آسمان آبی و درخشان به فراریان روی خوش نشان داد. رهبران مذهبی اعلام کردند اجتماع از بازگشت برده‌های سابق، با آغوش باز استقبال می‌کند و برای اتفاق‌هایی که برایشان رخ داده مورد قضاوت قرار نمی‌گیرند. آن‌ها همچنان ایزدی - و نه مسلمان - در نظر گرفته می‌شوند (چون اسلام به آن‌ها تحمیل شده) و از بابت تجاوز، قربانی به‌شمار می‌آیند نه فاسد.

در نوامبر ۲۰۱۵، یک سال و سه ماه پس از سقوط کوچو، نادیا دیگر دخترکی گریان و هراسان نبود که از چنگ داعش گریخته باشد. او پس از

گذراندن دوره‌های بازسازی و روان‌درمانی در اردوگاه پناهندگان و سپس سفر به آلمان - به کمک سازمان‌های حقوق بشری و به منظور ایجاد شرایطی مناسب برای ادامه زندگی - به سوئیس رفت تا در جلسه‌ای در سازمان ملل درباره مسائل اقلیت‌ها صحبت کند و آن‌جا بود که برای نخستین بار در حضور جمع زیادی از مخاطبان، داستان غم‌بار زندگی‌اش - پس از ظهور داعش را باز گفت. از کشته‌شدن شش برادر، مادر، خواهر، برادرزاده‌ها، همسر برادرهایش / از بچه‌های فراری از دست داعش که از کم‌آبی در بیابان‌ها مرده بودند / از خانواده‌هایی که در کوه‌ها گیر افتاده بودند / از اندوه همگانی جامعه ایزدیان به خاطر هزاران زن و کودک اسیر و مرد کشته شده / از قتل‌عام‌ها و از ضرورت تعقیب قانونی داعشی‌ها - اعم از رهبران تا شهروندانی که مقامات را حمایت می‌کردند / و نیز از لزوم ارزش‌های محفوظ نگاه‌داشتن یک دین باستانی و محافظت از پیروان آن دین.

نادیا باید همه این‌ها را می‌گفت و فقط در سه دقیقه مهلتی که برگزارکنندگان اجلاس به او داده بودند. و او ... گفت.

\*\*\*

آنچه داعش بر سر ایزدیان سنجار آورد، ایزدیان ساکن در دیگر سرزمین‌ها را بر آن داشت تا گروهی به نام «ایزدا» را پایه‌گذاری کنند؛ گروهی که خستگی‌ناپذیر برای احقاق حقوق همسک‌های خود در هر نقطه از جهان می‌جنگند و هم‌پیمان شده‌اند مادامی که حتی یک دختر ایزدی در چنگ داعش اسیر است آنان جامه مبارزه مدنی از تن در نیاورند و همان‌ها به نادیا این امید را دادند که آزادی‌اش بی‌اهمیت نیست؛ او باید شهادت آن را داشته باشد تا تمام مصیبتی را که تحمل کرده، دیده و شنیده با جزئیات به گوش جهانیان برساند و آن‌قدر تکرار کند تا تروریست‌ها بداندت گناهان‌شان بی‌مجازات نخواهد ماند.

سیاستمداران، روزنامه‌نگارها، فیلم‌سازان، فعالان حقوق بشری، دیپلمات‌ها و ... بسیاری بوده‌اند که پس از شنیدن ماجرای نادیا، به موضوع عراق توجه

بیشتر و تسکین دردهای ایزدیان قربانی را وظیفه‌ای انسانی تلقی کرده‌اند / مقامات رسمی سازمان ملل پذیرفته‌اند رفتار داعش با ایزدیان را به‌مثابه نسل‌کشی ثبت کنند / برخی کشورهای توسعه‌یافته همچون کانادا تصمیم گرفته‌اند ایزدیان بیشتری را به‌عنوان پناهنده بپذیرند و سرانجام وجدان جمعی جهانیان به این باور رسیده که دادرسی بین‌المللی، تنها راه پاسخ‌دادن به تجاوزها و درد و داغ‌هایی است که تبهکارترین تروریست‌های قرن بیست و یک به مردم بسیاری در گوشه و کنار جهان تحمیل کردند.

نادیا مراد فعالیت‌های انسان‌دوستانه و افشاگرانه خود را آن‌قدر گسترش داد تا در سال ۲۰۱۶ موفق به دریافت جایزه جهانی «ساخاروف» شد. این جایزه نشانی است که به افرا یا سازمان‌هایی اهدا می‌شود که زندگی خود را وقف دفاع از حقوق بشر و آزادی اندیشه می‌نمایند.

\*\*\*

اواخر ماه مه ۲۰۱۷ روستای کوچو از دست داعش آزاد شد و قدری کمتر از یک سال بعد، نادیا با تعدادی از ایزدیان به نیویورک رفت؛ جایی که دبیرکل سازمان ملل وی را «سفیر حسن‌نیت برای کرامت بازماندگان قاچاق انسان» نامید و نادیا در سخنرانی‌اش گفت: «بازگویی هزار باره داستان من، صداقانه و با کنترل احساساتم، بهترین سلاح من علیه تروریسم است. برنامه من این است که تا وقتی تروریست‌ها به دادگاه آورده شوند، از این سلاح استفاده کنم. هنوز کارهای بسیاری هست که باید انجام شود. من می‌خواهم در چشم مردانی که به من تجاوز کردند نگاه کنم و بینم به دادگاه آورده شده‌اند و بیش از هر چیز دیگری می‌خواهم آخرین دختر در دنیا باشم که چنین داستانی دارد.»

**\* کتاب «آخرین دختر» نوشته نادیا مراد و ترجمه زینب کاظم‌خواه را نشر کتاب پارسه منتشر کرده و در ۳۵۱ صفحه با قیمت ۴۹ هزار تومان (چاپ ششم) در بازار کتاب موجود است. ■**

# چشم انداز خوانندگان

## به نام خداوند فوق زمان و مکان

### خدمت مدیریت محترم نشریه وزین چشم انداز ایران

و با آرزوی موفقیت در آرمان‌های بلند و بزرگی که دنبال می‌کنید. غرض چند پرسش و پیشنهاد می‌باشد.

اول پرسش‌ها:

۱- برای اینجانب هنوز روشن نیست که مخاطب نشریه شما چه کسانی هستند. آیا متخصصان دانشگاهی هستند؟ یا روشنفکران جامعه؟ یا عموم مردم؟ (نمی‌دانم شاید شما آن را در جایی روشن کرده باشد و بنده مطلع نباشم). همان‌طور که می‌دانید و می‌دانیم هر یک از این مخاطبان، الزامات خاص خویش را دارند.

۲- شما در نشریه همان‌طور که بارها فرموده‌اید، قصدتان استراتژیک و راهبردی است این از مهم‌ترین وظیفه‌های است که برای نشریه قائل هستید. اما نمی‌دانم چرا در انتهای مقاله و مصاحبه و ترجمه‌ها (و به‌طور کلی) نتایج به‌صورت جمع‌بندی شده درنیا آمده است. مراد من این است که با توجه به این همه مطالعه، تحقیق و پژوهش که منظور می‌دارید چرا آن را برنامه‌ای (مانیفستی) نمی‌کنید. حتماً مطلع هستید در شرایط کنونی، جامعه ما به‌شدت نیازمند راه‌حل‌های مشخص و برنامه‌ریزی است از این‌رو لازم می‌نماید از مجموع (مقاله‌ها، مصاحبه‌ها و...) به یک منشور مشخص و متعین برسیم. برای نمونه سیل، زلزله، شورش‌های شهر، نقد دانشگاه، نقد کتاب‌های درسی دانشگاهی، مسکن، اقلیت‌های قومی و دینی، حقوق زنان، چالش‌های سیاسی و اقتصادی و... در نظر داشته باشید که امام علی (ع) در آن نامه مشهور به مالک اشتر - استاندار مصر - چه رهنمودهای عملی و کاربردی فراوان را منظور داشته است و ما اکنون محتاج چنین برنامه (مانیفستی) هستیم. بنده نمی‌دانم چرا تا به حال علی‌رغم نیاز شدید جامعه به این برنامه در ابعاد وسیع و گسترده و همه‌جانبه آن (در شرایط حاضر) تحقق نیافته است.

دوم: پیشنهادها:

۱- درباره پدیده روشنفکری دینی، آرا و نظراتشان و تحول‌خواهی آنان در جهان اسلام (به‌خصوص کشورهای عربی: مصر، سوریه، لبنان و...) چه در حال حاضر و در گذشته توضیح و تبیین نماید. (همان‌طور که واقف هستید زمینه‌های مشترکی در مسائل اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و ساختاری بین این کشورها وجود دارد. برای نمونه حسن حنفی، ابوزید، جابری، ارغون و...)

۲- جدیدترین ترزا و تفکرات و پژوهش‌های دینی و دین‌ورزانه (به‌خصوص متون مقدس) اندیشمندان اروپایی و آمریکایی را آگاهانه مدنظر قرار دهید.

۳- یک باب مشخص در نشریه افتتاح فرمایید که به نقد و بررسی و ارزیابی جدیدترین آرا و نظرات روشنفکران (به‌خصوص روشنفکران دینی) را شامل شود.

۴- تا آنجا که امکان دارد حجم نشریه را اندکی محدود نمایید تا بتوان تمام مطالب آن را با دقت و تأمل مطالعه کرد.

۵- پرسشنامه‌ای در نشریه راه بیندازید و آمارگیری بفرمایید که کدام مقاله‌ها بیشتر خواننده می‌شود یا کدام یک از کیفیت بالاتری برخوردار است و... چه موضوعاتی باید اضافه شود که کمبود آن احساس می‌شود.

۶- فصل معینی لازم است که با شعار استراتژیکی «بازگشت به قرآن» یا «قرآن در صحنه» مرتبط باشد. معرفی منابع و مقاله‌های مهم در این باره و نیز پاسخ به این پرسش که برای فهم قرآن از کجا آغاز کنیم تا آنجا که «راسخون فی العلم» شویم. (گرچه در مقاله‌های نشریه هر بار مطلبی است).

۷- برای استفاده از آرشيو نشریه، برای محققان / خوانندگان مقاله‌هایی که مضمون

یا موضوع مشترکی دارند به‌صورت کتابی مستقل تدوین و چاپ نمایید (در حقیقت فهرست مقاله‌شناسی نشریه از آغاز تاکنون را دربر بگیرد).

۸- این پرسش تاریخی که در دو شماره (۱۱۸ و ۱۱۶) مطرح کرده‌اید، نوآوری بسیار مهمی است که انصافاً باید مطالعه و تفکر نمود و از نتایج آن برای حال و آینده کمک گرفت. خواهشمندم شما در هر شماره پرسش‌هایی از این دست را مطرح کنید که باعث تأمل و تفکر و بازخوانی دوباره مسائل اجتماعی و تاریخی شود.

۹- شما می‌توانید بعضی از مصاحبه‌ها و مقاله‌ها، درباره موضوعی تخصصی (تاریخی، اقتصادی، فرهنگی و...) که استحقاق کتاب شدن را دارد به‌صورت مستقل درآورید. این کار دو فایده دارد اول این که: اهمیت موضوع‌ها مشخص می‌شود. دوم، خوانندگان / محققین را از آرشيو نشریه بی‌نیاز می‌کند. برای نمونه مجموعه مصاحبه‌های ۳۰ خرداد ۶۰.

۱۰- خلاصه یا گزارش کوتاه یا بلند از نشریه‌های روشنفکری که در حال حاضر منتشر می‌شود را در نشریه منعکس فرمایید. مانند اندیشه پویا، عصر اندیشه، تجربه، ادبیات و سینما و بخارا و... .

این نامه را با نقل قولی از یک انقلابی به پایان می‌برم. «چه بسا یک نشریه نقش یک تشکیلات بازی می‌کند» و در آخر این که یک مقاله باید چه شرایط و ویژگی‌هایی داشته باشد تا شایستگی چاپ در نشریه را بیابد. امیدوارم خسته نشده باشید. منتظر پاسخ شما هستم.

در ضمن توزیع نشریه در قزوین نابه‌سامان است.

عمرتان بلند باشد و نشریه چشم‌انداز ایران مستدام

### ارادتمند شما - علیرضا مظفری

\*\*\*

پدر خانواده‌ای که وابستگی به نهضت ملی دارد، نشریه ۱۱۹ را به شرح زیر ارزیابی کرده‌اند:

سلام و درود، بازخورد شماره ۱۱۹ در منزل ما: پدر طبق معمول طرفدار مقالات مهندس میثمی و آقای غنی است و خیلی تشکر کردند، بخش اقتصاد و سیاست خارجی در رابطه با شناخت اسرائیل را از بهترین‌ها دانستند. اما مقاله آقای هاشمی در رابطه با سقوط هوایما آن‌قدر برایشان تأثیر گذاشته که مقاله را برای کسانی که با آن‌هایی که برخورد دارند می‌خوانند و خیلی از شماره ۱۱۹ تعریف کردند.

داماد خانواده نیز پاسخ آقای غنی به بهرامی را مقاله خوب و مفیدی توصیف کردند.

\*\*\*

### برادر ارجمند جناب آقای مهندس لطف‌الله میثمی

این کمترین مانند همه کسانی که با تلاش‌های رسانه‌ای شما پس از انقلاب آشنا هستند اهمیت زیادی برای فعالیت‌های مستمر شما قائلم. مشخصاً به‌نوبه خود از شما قدردانی می‌کنم.

نظر به اهمیت بعضی مقاله‌ها به‌ویژه در بخش تاریخ و سیاست خارجی پیشنهاد می‌کنم: بعضی از آن‌ها که از یک نویسنده یا درباره یک موضوع مشخص به‌صورت مجله‌های جداگانه چاپ شده و در دسترس علاقه‌مندان قرار گیرد و چنین نتایج اصلی و مهمی که در محتوای آن‌ها به دست می‌آید به صورتی جداگانه، با جملات کوتاه (علاوه بر سوتیترهای هر مقاله) برجسته شده و به شکلی جذاب ارائه شود.

اطمینان دارد این مجموعه‌ها به‌نوبه خود اهمیت و ارزش تاریخی پیدا خواهند کرد. با احترام و آرزوی سلامتی و توفیق

حمید نوحی - ۹۸/۱۲/۶

**اگر خواهان اشتراك نشریه چشم انداز ایران هستید:**  
لطفا برگ اشتراك را کامل و خوانا پر کنید.

نام و نام خانوادگی: .....

نشانی: .....

تلفن: ..... کد پستی: .....

(قید کد پستی الزامی است)

**حق اشتراك يك ساله**  
**داخل کشور: ۱,۲۰۰,۰۰۰ ریال**  
**خارج از کشور:**  
**اروپا ۵,۰۰۰,۰۰۰ ریال**  
**امریکا ۷,۰۰۰,۰۰۰ ریال**

خوانندگان محترم می توانند حق اشتراك را به حساب سیبا ۰۱۰۶۰۷۳۷۰۰۰۰۱ بانك ملی شعبه دانشگاه كد ۸۷ به نام لطف الله میثمی، یا به شماره حساب جام ۱۸۳۶۷۹۰۴ یا به شماره کارت ۶۱۰۴۳۳۷۲۴۴۵۸۱۲۱۹ بانك ملت شعبه میدان توحید كد ۶۷۵۶/۱ به نام لطف الله میثمی واریز نمایند.  
«لطفا پس از واریز مبلغ مشخصات خود را به دفتر نشریه اعلام کنید»



- در صورت واریز به کارت حتما شماره پیگیری خود را اعلام فرمایید.
- در صورت تغییر آدرس یا شماره پلاک حتما به اطلاع دفتر نشریه برسانید.
- بریده یا رونوشت برگه تکمیل شده را به همراه اصل رسید بانکی با پست سفارشی یا از طریق نمابر ارسال فرمایید.
- ۲۰٪ تخفیف به دانشجویان (با ارائه کپی کارت دانشجویی) و همچنین طرح امانی رایگان برای کسانی که توانایی خرید نشریه را ندارند (با ارسال نامه) در نظر گرفته شده است.
- خوانندگان گرامی می توانند نقدها و نظرات خود را به شماره ۰۹۱۰۱۴۷۵۸۸۷ پیامک کنند.

آدرس: تهران صندوق پستی ۱۳۴۴۵/۸۹۵ | تلفن: ۰۲۱-۶۶۹۳۶۵۷۵



خانواده‌های محترم انتظار مهدی، بیانی، پیرایی، خانیکی، خسروشاهی، دعایی، کنگرلو  
و مهدوی ما را در غم خود شریک بدانید.

لطف الله میثمی و همکاران نشریه چشم انداز ایران

